  miraghastanikzai@gmail.com

گفتار زیبا در بیان راه راست

ترجمه فارسی

القول الجمیل فی بیان سواء السبیل

اثر ارزشمند و معروف

شیخ الهند امام شاه ولی الله محدث دهلوی رحمه الله

در علم تصوف

ترجمه، مقدمه، تخریج احادیث و تعلیقات

میرآغا ستانکزی

﴿چاپ اول﴾

ربیع الثانی ۱۴۳۸ هجری قمری

مطابق دلو ۱۳۹۵ هجری شمسی موافق جنوری ۲۰۱۷ میلادی

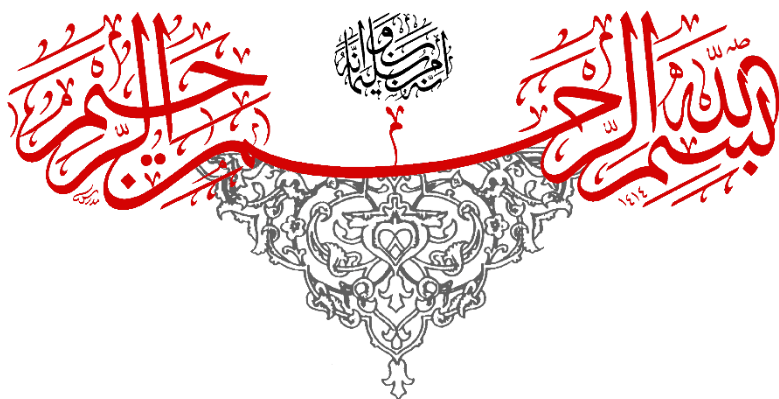
﴿۱۰۰۰ جلد﴾

miraghastanikzai@gmail.com



کتاب هذا را می توانید از نشانی های ذیل بدست آورید:

کتابفروشی فضل واقع کوچه پخته فروشی،



فهرس



فصل اول

فصل دوم

فصل سوم

فصل چهارم

فصل پنجم

فصل ششم

فصل هفتم

فصل هشتم

فصل نهم

فصل دهم

فصل یازدهم



﴿ شرح احوال شیخ الهند امام شاه ولی الله محدث دهلوی رحمه الله ﴾



شخصیت عارف و محدث مشهور اسلام و مجدد قرن یازدهم هجری، حکیم الامت حضرت امام شاه ولی الله احمد بن عبد الرحیم عمری دهلوی رحمه الله محتاج تعارف نیست، نه تنها در شبه قارۀ هند بلکه در سراسر جهان اسلام مردم به شخصیت علمی و روحانی و آثار گرانبهای شان در علم عقاید، فقه، تصوف یا تزکیه و احسان، تفسیر، حدیث، سیرت، حکمت، فلسفه و اسرار شریعت و سائر علوم دین آشنایی داشته و به خدمات ارزشمند دینی ایشان و خانوادۀ علمی شان به دیدۀ قدر می نگرند. با آنکه آشنایی با حیات، احوال، آثار، خدمات علمی و دینی ایشان، اولاد و احفاد شان مستلزم کتاب جداگانه ایست، باز هم ناگزیریم که در ابتدای این اثر ارزشمند علمی حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی رحمه الله در مورد شرح احوال، و آثار شان مختصراً بپردازیم.

ایشان پسر عالم عارف، فقیه و زاهد بزرگوار اسلام شاه عبد الرحیم عمری دهلوی‌رحمه الله هستند که ولادت با سعادت ایشان در سنه ۱۱۱۴ هـ . ق در روستای پلت مظفرنگر ایالت فعلی اوتر پردیش هندوستان صورت گرفت .اسم گرامی شان احمد و لقب شان قطب الدین بوده و مشهور به شاه ولی الله می باشند. والد شان قبل از ولادت ایشان بنابر بشارتی که از خواجه قطب الدین چشتی رحمه الله در خواب یافته بودند، لقب شان را قطب الدین گذاشتند. والد شان شاه عبد الرحیم عمری دهلوی رحمه الله صاحب مدرسه رحیمیه دهلی یکی از جمله علمای مشهور هندوستان آنوقت بوده که در تدوین فتاوای مشهور احناف اهل سنت وجماعت فتاوای «هندیه یا عالمگیریه» تحت ریاست مولانا نظام الدین بلخی رحمه الله سهم داشتند. شاه عبدالرحیم دهلوی رحمه الله بر علاوۀ احاطۀ علوم ظاهری در سه طریقۀ مشهور تصوف قادریه، چشتیه و نقشبندیه نیز صاحب ارشاد بودند که ایشان اذن ارشاد این سه طریقۀ علم تذکیه و احسان را از صحبت سه تن از اولیاء الله که

سلسلهٔ صحبت هر سه نفر به خواجه باقی بالله دهلوی ﷫ می رسد، اخذ نموده بود و این سلاسل طریقت ایشان در طرق ثلاثهٔ قادریه ، نقشبندیه و چشتیه به رسول اکرم ﷺ منتهی می شود .

این سلاسل ثلاثه با تفصیل آن در اخیر رسالهٔ هذا « القول الجمیل فی بیان سواء السبیل» و رسالهٔ « الانتباه فی سلاسل اولیاء الله و اسانید وارثی رسول الله ﷺ » شان مذکور است.

سلسلهٔ نسب شان از طرف پدر به امیرالمومنین فاروق اعظم عمر بن خطاب ﷛، و از جانب مادر به سیدنا امام موسی کاظم ﷫ می رسد . چنانچه ایشان در صفحه دوم رسالهٔ «الامداد فی مآثر الاجداد» نگاشته اند که جد سیزدهم شان مفتی شمس الدین بعد از فتح هند توسط فاتحین عرب به اقلیم پنجاب شرقی منتقل گردیده و مسکن گزین شده اند و مفتی شمس الدین بنیان گذار اولین مدرسهٔ علوم اسلامی در هند بوده و سعی در نشر و اشاعت دین مقدس اسلام در هند نموده اند. ایشان و

اولادۀ شان قرنها در حکومت های اسلامی هند به حیث مفتی و قاضی ایفای وظیفه نموده اند .

شاه صاحب در سن ۷ سالگی قرآن کریم را حفظ نموده و دروس کتب ابتدایی عربی و فارسی را آغاز که در سن ده سالگی شرح الجامی را قرائت نمود و کتابهای« مشکات المصابیح، صحیح البخاری، شمایل ترمذی، تفسیر بیضاوی، مدارک، شرح الوقایه، الهدایه، الحسامی، التوضیح والتلویح، شرح الشمسیه، شرح المطالع ، شرح العقاید، شرح المواقف، عوارف المعارف، رسایل نقشبندیه، شرح رباعیات جامی، موجز القانون، شرح هدایت الحکمه، شرح الجامی والکافیه، مختصر المعانی والمطول، رسالۀ والد خویش دربارۀ خواص اسماء والآیات و بعضی رسائل حساب، هندسه و علم الهیئت » را نزد والد خویش از بر نموده و در سن ۱۵ سالگی از نزد والد خویش فراغت حاصل کرد و صحاح سته و کتب حدیث را از محدث معروف وقت محمد افضل سیالکوتی رحمه الله فرا گرفتند .

سپس طرق ثلاثهٔ تصوف را از والد ماجد خویش دریافت و سجادهٔ خلافت و اذن ارشاد از ایشان اخذ نمود و در سن ۱۷سالگی به مسند ارشاد نشستند . بعد از وفات شاه عبد الرحیم دهلوی ؒ در سنه ۱۱۳۱هـ .ق به تعلیم علوم دین و ارشاد مریدان در مدرسهٔ رحیمیه دهلی پرداخته تا اینکه ۱۲ سال را در تدریس علوم و ارشاد طالبان راه خدا صرف نمود . آنچه در زندگی علمی و روحانی شاه صاحب ؒ بسیار مهم است سفرشان جهت اداء نمودن حج بیت الله شریف هنگامی که ایشان سی سال عمر داشتند در سنهٔ ۱۱۴۳ هـ . ق به سرزمین حجاز و زیارت حرمین شریفین است که ایشان پس ازین سفر به علامه، مجدد، محدث و مقتدای روحانیون جهان اسلام مبدل گردیدند.

شاه صاحب مدت یک سال را در حرمین شریفین سپری نمود که درین مدت بر علاوهٔ دو بار حج بیت الله شریف، علم حدیث و دیگر علوم را از علماء و محدثین حجاز مانند« شیخ المحدث وفد الله بن شیخ محمد بن

محمد بن سلیمان المغربی المالکی رحمه‌الله، شیخ ابراهیم کردی مدنی شافعی رحمه‌الله، شیخ المحدث تاج الدین القلعی رحمه‌الله، شیخ العلامه السید عمر بن احمد بن احمد بن عقیل رحمه‌الله، شیخ المحدث عبدالرحمن بن احمد بن محمد النخلی رحمه‌الله» اخذ نموده به دهلی برگشت و به تجدید و احیاء علوم دین توسط تدریس حدیث نبوی شریف، تألیف کتابهای دینی و عرفانی و اصلاح مردم ذریعهٔ بیعت تصوف و ارشاد و تربیهٔ شاگردان در علم حدیث، تفسیر و تصوف پرداخت .

شاه صاحب رحمه‌الله محدث و فقیه مشهوری بود که علم حدیث را در شبه قارهٔ هند رائج نمود که تا کنون سلسلهٔ محدثین شبه قارهٔ هند به ایشان می رسد. ایشان با وجود رسیدن به درجهٔ اجتهاد، مقلد مذهب امام ابوحنیفه رحمه‌الله بوده و از لحاظ عقیدوی پیرو مکتب اشعری اهل سنت وجماعت میباشد.[1]در تصوف صاحب طریقه های

---

[1] شاه صاحب در صفحه ۳۷۹ جزء اول نسخه ای از کتاب مشکات المصابیح مربوط به پسر شان شاه رفیع الدین محدث دهلوی رحمه‌الله که

قادریه، نقشبندیه و چشتیه بوده حتی عرفای حجاز آنوقت چون شیخ عمر مکیﷺ هم در طریقت اذن ارشاد از ایشان داشتند و سلسلۀ عرفای بزرگی چون شیخ الشیوخ سعد الدین احمد انصاری کابلیقدس سره در طریقه های عالیه نقشبندیه وچشتیه[۱] نیز به ایشان می رسد و ایشان در طول حیات خویش مرجع حل مشکلات سلوکی عرفاء بَرّ صغیر بودند و در تصوف نسبت به مکتب وحدت الشهود بیشتر طرفدار مکتب وحدت الوجود بوده ، هر دو نظریۀ وحدت الوجود و وحدت الشهود را یکسان میدانستند و اختلافات میان این دو نظریه را لفظی تلقی مینمودند که کتاب «

در کتابخانه خدابخش واقع در پتنه ایالت بهار هند بشماره HL٤٤٣B محفوظ است، پس از تحریر سند اجازه مشکات المصابیح از اساتید بزرگوار شان درباره مسلک خود بخط وکتابت خویش چنین نوشته اند:

«... العمری نسباً الدهلوی وطناً الاشعری عقیدةً الصوفی طریقةً الحنفی عملاً والحنفی والشافعی تدریساً خادم التفسیر والحدیث والفقه والعربیة والکلام وله فی کل ذلک تصانیف والحمد لله اولاً وآخراً ظاهراً و باطناً ذی الجلال والاکرام.کان ذلک یوم الثالث والعشرون من الشوال سنة١١٥٩.»

(این خط والد بزرگوار است کتبه الفقیر محمد رفیع الدین)

[۱] نشأة القدس، شرح احوال و زندگانی حضرت شیخ سعدالدین احمد انصاری کابلیرحمه الله، تألیف ملا مصطفی هرویرحمه الله، صفحات٣٦٩-٣٧٠

انفاس العارفين و رسالۀ مكتوب مدنى يا فيصلۀ ميان وحدت الوجود و وحدت الشهود» ايشان مبين اين امر است.

شاه صاحب رحمه الله در زمانى زندگى ميكرد كه پادشاه متقى و پرهيزگار وقت اورنگ زيب عالمگير كه به اساس تلقين و ارشاد شيخ سيف الدين بن محمد معصوم ابن شيخ احمد سرهندى قدس سره به كمالات باطنى رسيده بودند رحلت نمود و دهلى ميدان رقابت ميان شاهزاده هاى مغولى گرديده بود كه شهر دهلى در مدت كوتاهى شاهد سلطنت ۹ نفر پادشاه بنام هاى (۱) بهادر شاه اول (۲) جهاندار شاه (۳) فرخ سير (۴) رفيع الدرجات (۵) رفيع الدوله (۶) محمد شاه (۷) احمد شاه (۸) عالمگير ثانى (۹) شاه عالم ثانى بود.

شاه صاحب رحمه الله از يكطرف شاهد ضعف حكومت مغولى هند و تضعيف شان و شوكت قبلى اسلام در هند و از جانب ديگر شاهد هجوم و قوت مرهته ها، جَت ها و سيكها و نابودى اسلام بود ، به همين سبب ايشان نامه اى به امپراطور شرق احمد شاه ابدالى فرستاده تا به دهلى تشريف فرما شده با مرهته ها، جَت ها و سيكها كه خيلى

قوی شده بودند و قصد نابودی اسلام را در هند در اذهان خویش میپروراندند ، جهاد کند و جلو مظالم شان بر مسلمین را گرفته، اسلام را از نابودی دائمی در هند نجات دهد،که در نتیجۀ تعمیل امر ایشان احمد شاه ابدالی با حمایت وسیع عرفای سند آنوقت چون میا فقیر الله جلال آبادی ثم شکارپوری قدس سره به هند حمله ور گردیده در میدان پانی پت دشمنان اسلام را شکست فاحش داده و نابود کردند و سلطنت را به یکی از شاهزادگان دهلی واگذار و دوباره به افغانستان برگشت نمودند. جنگ پانی پت در واقع جنگ عظیمی بود که صفحۀ تاریخ هندوستان را برای همیشه دگرگون ساخت. ولی امراء مسلمان ثمرۀ این جهاد را نادیده گرفته و بازهم به بی اتفاقی آغاز کردند که در نتیجۀ این بی اتفاقی شان تسلط امپراطوری شوم انگلستان بر هند سایه افگنده و در نتیجه خانقاه شاه عبد العزیز رحمه الله ﴿ پسر و خلفیه ارشد شاه صاحب﴾ واقع دهلی پس از صدور فتوای جهاد وی بر علیه انگلیس ها بدست حکومت انگلیس ویران گردیده و هزاران جریب زمین هاییکه

حکومت مغولی هند برای تأمین مخارج خانقاه ومدرسهٔ شاه عبد العزیز رحمه الله وقف نموده بود ، بدست انگلیس ها افتاد که نواسهٔ شاه صاحب بنام شاه اسمعیل دهلوی و شاگرد مشهور این مکتب سید احمد شهید و شاگرد مشهور شاه عبدالعزیز محدث دهلوی رحمه الله بنام مولانا فضل الحق خیرآبادی بعد از ایجاد یک جریان سیاسی مبارزات تند شان را بر علیه انگلیس ها ادامه دادند تا اینکه سید احمد و شاه اسمعیل دهلوی هر دو بشهادت رسیده، مولانا فضل الحق خیرآبادی در جزائر اندومان «آب سیاه» به حبس ابد محکوم شده، همانجا وفات کرد و شاه محمد اسحق محدث دهلوی رحمه الله و شاه محمد یعقوب محدث دهلوی رحمه الله خلف شاه صاحب رحمه الله مجبور شدند تا به مدینهٔ منوره مهاجر شوند و گسترش نفوذ این جریان موجب شد که در نیمهٔ سدهٔ نوزدهم میلادی یکی از علماء برجسته پیرو مکتب شاه ولی الله رحمه الله بنام مولانا محمد قاسم نانوتوی قدس سره در سال ۱۲۴۸ هـ .ق (۱۸۶۷م) مدرسهٔ معروف دیوبند را در ایالت اوتر پردیش هند بنیان گزاری

کند که بزرگان مدرسه دار العلوم دیوبند شاه صاحب ﵀ را بزرگ طریقت خود میدانند[1] و الی اکنون تلامیذ این منهج بر اساس مذهب معتدل اهل سنت وجماعت در راه اشاعت توحید و سنت خدمت می کنند و علمای بزرگی چون حجت الاسلام والمسلمین مولانا محمد قاسم نانوتوی﵀، حضرت مولانا رشید احمد گنگوهی ﵀، حضرت شیخ الهند مولانا محمود الحسن﵀، حکیم الامت مولانا اشرف علی تهانوی﵀، حضرت علامه محمد انورشاه کشمیری﵀، مولانا عبیدالله سندهی﵀، مولانا مفتی کفایت الله دهلوی﵀، شیخ

---

[1] اکابر دیوبند شجره علمی خویش را چنین نگاشته اند: مولانا محمد قاسم نانوتوی﵀، مولانا شاه محمد اسحق محدث دهلوی﵀، شاه عبدالغنی محدث دهلوی﵀، شاه عبدالعزیز محدث دهلوی﵀، شاه ولی الله محدث دهلوی﵀، شیخ ابوطاهر مدنی﵀، محمد بن احمد﵀، شیخ ربی ابن سبی﵀، شیخ حسام الدین﵀، محمد بن عارف﵀، امام ترمذی﵀، عبدالله بن مبارک﵀، امام اعظم ابوحنیفه﵀، حماد بن سلیمان﵀، حضرت انس بن مالک ﵁، فقیه الامت حضرت عبدالله بن مسعود ﵁، سرور کائنات فخر موجودات امام الانبیاء حضرت محمد مصطفی ﷺ.

العرب والعجم حضرت مولانا سید حسین احمد مدنی رحمه الله، شیخ الاسلام علامه شبیراحمد عثمانی رحمه الله، مبلغ اسلام حضرت مولانا محمد الیاس دهلوی رحمه الله، قطب الارشاد حضرت مولانا شاه عبدالقادر راپیوری رحمه الله، شیخ التفسیر مولانا احمد علی لاهوری رحمه الله، حضرت مولانا مفتی محمد حسن رحمه الله، امام الهند مولانا ابوالکلام آزاد رحمه الله، رئیس الأحرار مولانا محمد علی جوهر رحمه الله، مؤرخ اسلام حضرت مولانا سید سلیمان ندوی رحمه الله، امیر شریعت حضرت مولانا شاه عطاء الله بخاری رحمه الله، مجاهد ملت حضرت مولانا حفیظ الرحمن سیوهاروی رحمه الله، سراج المحدثین حضرت مولانا خلیل احمد سهارنپوری رحمه الله، حضرت مولانا خیرمحمد جالندهری رحمه الله، مولانا مفتی محمد شفیع دیوبندی رحمه الله، حضرت مولانا سید محمد یوسف بنوری رحمه الله، فقیه الامت حضرت مولانا مفتی محمود رحمه الله، شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد ذکریا کاندهلوی مهاجر مدنی رحمه الله، حکیم الاسلام حضرت

مولانا قاری محمد طیب قاسمی ﷫، حضرت مولانا عبدالحق اکوروی ﷫، امیر الهند علامه حبیب الرحمن اعظمی ﷫، علامۀ محدث شیخ لطیف الرحمن البهرائجی القاسمی و.... را به جهان اسلام تقدیم کرده اند که از جملۀ افتخارات بزرگ علمی اهل سنت والجماعت در جهان اسلام محسوب می شوند.[۱]

شیخ الهند امام شاه ولی الله محدث دهلوی ﷫ سرانجام در ۱۱۷۶ هـ.ق در دهلی به رحمت حق پیوست و در حضیرۀ محدثین در دهلی در جوار پدر بزرگوارش شاه عبد الرحیم دهلوی ﷫ مدفون گردید .

ایشان بر علاوۀ اینکه محدث، مفسر، عارف، حکیم و صوفی بودند، شاعر توانایی نیز بودند که دیوان اشعاری بزبان عربی از خود بجا گذاشته اند که تا حال طبع نگردیده

[۱] برای آشنائی هرچه بیشتر با حیات، آثار، افکار و افتخارات علمی اکابر دیوبند به کتاب «علمای دیوبند و مشاهیر هند» اثر مولانا عبدالرشید ارشد ﷫ که توسط محمد امین حسین بر بزبان فارسی ترجمه شده است، مراجعه کنید.

است و از نمونهٔ شعرش بزبان عربی می توان از قصیدهٔ الطیب النعم فی مدح سید العرب والعجم نام برد.

شاگردان و وارثین امام شاه ولی الله محدث دهلوی رحمه الله:

شاه ولی الله رحمه الله دارای چهار فرزند بنام های شاه عبد العزیز محدث دهلوی رحمه الله، شاه رفیع الدین رحمه الله که دارای تالیفات زیادی از جمله ترجمهٔ قرآنکریم به لسان اردو بوده، شاه عبد القادر رحمه الله که دارای ترجمهٔ قرآنکریم بنام موضح القرآن با حواشی مؤجزهٔ مفیده بوده که تا به حال زیور طبع نیافته، شاه عبد الغنی رحمه الله والد شاه اسمعیل الشهید دهلوی رحمه الله بوده که علمای زاهد و عابد وقت خویش بودند خصوصاً فرزند ارشدش شاه عبدالعزیز محدث دهلوی رحمه الله صاحب تفسیر فتح العزیز، تفسیر عزیزی، فتاوای عزیزی، تحفهٔ اثناء عشریه، بستان المحدثین، عجالهٔ نافعه در اصول حدیث، سّرالشهادتین، میزان العقائد و شرح آن و دیگر آثار بودند که علم حدیث را

در هندوستان احیاء نمود . بنابر تذکر شاه عبد العزیز محدث دهلوی رحمه‌الله هر چهار پسر شان سجاده نشین پدر در طریقت و وارث علوم ظاهری و باطنی وی بودند، چنانچه ایشان دستار فضیلت را بر سر هر چهار پسر خویش نهاده بودند که بعد از وفات این چهار بزرگوار دو نفر دیگر شاه محمد اسحق محدث دهلوی رحمه‌الله و شاه محمد یعقوب محدث دهلوی ثم مهاجر مدنی رحمه‌الله نواسه های دختری شاه عبد العزیز دهلوی رحمه‌الله سالهای زیادی در دهلی و مدینهٔ منوره تدریس حدیث را بعهده داشتند و بعد از وفات آنها حضرت امام محمد قاسم نانوتوی رحمه‌الله و دیگر علماء و محدثین دیوبند رضی‌الله‌عنهم شاگردان مکتب این خانوادهٔ اهل سنت وجماعت و عرفان اسلامی منهج شان را تا اکنون پیش برده، خدمات شان در دین مقدس اسلام اظهر من الشمس می باشد . بر علاوه چهار نفر فرزندانش یکی از شاگردانش پسر مامای شان شاه محمد عاشق فلتی بن شیخ عبید الله الفاروقی بوده که در سفر حجاز نیز با ایشان همراه بود، چنانچه در مقدمهٔ حجة الله البالغة نگاشته است

که کتاب حجة الله البالغه نیز به اثر اصرار ایشان نگاشته شده و شیخ محمد عاشق شرح حال شاه ولی الله رحمه الله را نیز بنام القول الجلی فی ذکر آثار الولی در قید تحریر در آورده است. شاگردان دیگر شان شیخ عالم بزرگوار خواجه محمد امین کشمیری دهلوی، شیخ ابراهیم افندی مکی، شیخ عالم بزرگوار نورالله صدیقی برهانوی، شیخ جار الله بن عبد الرحیم پنجابی لاهوری ثم مدنی، علامۀ محدث قاضی ثناء الله پانی پتی صاحب تفسیر مظهری که علماء به ایشان لقب بیهقی زمان را داده اند، علامه سید محمد مرتضی زبیدی عالم بزرگوار احناف در مصر و صاحب کتاب عقود الجواهر المنیفة فی ادلة مذهب الامام ابی حنیفة، شیخ رفیع الدین مراد آبادی، شیخ خیر الدین سورتی، شیخ مخدوم لکهنوی، شیخ سید جمال الدین رامپوری خلیفۀ سید احمد شهید، شیخ محمد عبد الله خان رامپوری، شیخ محمد سعید خان رامپوری، شیخ محمد بن پیرمحمد بلگرامی الله آبادی، شیخ نثار علی الله آبادی ثم المظفر آبادی رحمت الله علیهم اجمعین بودند.

آثار امام شاه ولی الله محدث دهلوی رحمه الله:

الف: قرآنکریم و علوم قرآنی:

۱. فتح الرحمن بترجمۀ القرآن فارسی مطبوع ۲. مقدمه فی قوانین الترجمه فارسی مطبوع ۳. الفوز الکبیر فی اصول التفسیر فارسی مطبوع ۴. فتح الخبیر بما لابد من حفظه فی علم التفسیر عربی مطبوع ۵. تاویل الاحادیث فی رموز قصص الانبیاء عربی مطبوع.

ب: علوم حدیث :

۶ . اربعین یا چهل حدیث عربی که به زبان فارسی هم ترجمه و طبع گردیده۷. الدر الثمین فی مبشرات النبی الامین عربی مطبوع ۸ . النوادر من احادیث سید الاوائل والاواخر عربی مطبوع ۹. المسوی فی احادیث الموطا شرح عربی مطبوع ۱۰. المصفی فی احادیث الموطا فارسی

مطبوع ١١. رسالة شرح تراجم صحیح البخاری عربی مطبوع ١٢. الارشاد الی مهمات علم الاسناد عربی مطبوع ١٣. الفضل المبین فی المسلسل من حدیث النبی الامین عربی مطبوع ١۴. التنبیه علی ما یحتاج الیه المحدث والفقیه فارسی و عربی مطبوع.

ج: علم عقائد:

١۵. العقیدة الحسنة عربی مطبوع که توسط مترجم رسالة هذا به زبان فارسی ترجمه شده است.

د: اسرار شریعت:

١۶.حجة الله البالغة عربی مطبوع که به زبان فارسی هم ترجمه شده است.

هــ : فقه ، اجتهاد ، تقلید و بیان اسباب اختلاف در مذاهب اربعه در فروعات:

١٧.فقه عمر رضي الله عنه ١٨. عقد الجید فی احکام الاجتهاد والتقلید عربی مطبوع ١٩.الانصاف فی بیان اسباب الاختلاف.

و: سیرت نبوی و خلفای راشدین و رد شیعه:

۲۰. سرور المحزون فی سیر الأمین المأمون فارسی مطبوع که ترجمهٔ فارسی کتاب نورالعیون فی تلخیص سیر الأمین المأمون می باشد. ۲۱. ازالهٔ الخفاء عن خلافهٔ الخلفاء فارسی مطبوع ۲۲. قرهٔ العینین فی تفضیل الشیخین فارسی مطبوع.

ز: تصوف ، عرفان اسلامی و حکمت:

۲۳. القول الجمیل فی بیان سواء السبیل عربی مطبوع ۲۴.انفاس العارفین فارسی طبع مؤسسه انتشارات احراری هرات افغانستان. ۲۵. الخیر الکثیر عربی مطبوع ۲۶. البدور البازغهٔ عربی مطبوع ۲۷. التفهیمات الالهیهٔ فارسی و عربی مطبوع ۲۸. هوامع شرح حزب البحر فارسی مطبوع ۲۹. کشف الغین عن شرح الرباعیتین للخواجه باقی بالله الدهلوی فارسی مطبوع ۳۰. شفاء القلوب فارسی مطبوع ۳۱. الطاف القدس فی معرفت لطائف النفس فارسی مطبوع ۳۲. فیوض الحرمین عربی مطبوع ۳۳. سطعات

فارسی مطبوع ۳۴. همعات فارسی مطبوع ۳۵. لمحات عربی مطبوع ۳۶. لمعات فارسی مطبوع ۳۷. الانتباه فی سلاسل اولیاء الله و اسانید وارثی رسول الله ﷺ فارسی مطبوع ۳۸. مکتوبات ۳۹. فیصله میان وحدت الوجود و وحدت الشهود ۴۰. الطیب النعم فی مدح سید العرب والعجم عربی مطبوع، و بیش از ده ها رسائل نافع دیگر.

آنچه در رابطه به کتب شاه صاحب رحمه الله شایان ذکر بوده اینست که نواسۀ شاه صاحب رحمه الله به اسم شاه اسمعیل دهلوی پسر شاه عبد الغنی رحمه الله رهسپار حجاز گردیده و پیرو منهج فکری محمد بن عبدالوهاب نجدی و متاثر از مفکورۀ وی شد.محمد بن عبد الوهاب نجدی کسی بود که کتاب توحید خود را که عقاید مجسّمه و بدعت های عقیدوی ابن تیمیه و ابن قیم را احیاء نموده، عقیده خود را از احادیث ضعیف و حتی موضوعی اثبات نموده بود، نگاشت که شاه اسمعیل دهلوی نیز اولین کسی بود که کتاب متذکره را بعد از بازگشت خویش از حجاز بنام تقویة الایمان به فارسی ترجمه نمود که با مخالفت شدید

شاه محمد اسحق محدث دهلوی رحمه الله و علمای اهل سنت و جماعت دهلی در آنوقت قرار گرفت که بعداً شاه اسماعیل دهلوی رحمه الله به سبب کوشش های متداوم شاه محمد اسحاق محدث دهلوی رحمه الله دوباره به مذهب حنفی برگشته و از لامذهبیت بی زاری نموده پابند مذهب شد و کتاب عبقات را نوشت. پس ازینکه فرقۀ غیر مقلدین (فرقۀ نام نهاد اهل حدیث) هنگام تسلط امپراطوری بریتانیا و مهاجرت شاه محمد اسحق محدث دهلوی رحمه الله به حجاز توسط شاگرد وی محمد نذیر حسین دهلوی و یکتن از شاگردان شیعۀ علامه شوکانی بنام عبدالحق بن فضل الله بنارسی هندی بمیان آمد، تلاش زیادی صورت گرفت تا فرقۀ نو ظهور غیر مقلدین پیامدها و نتایج تحریک تجدیدی شاه ولی اللهی را به نفع خود جلوه گر ساخته و شاه ولی الله رحمه الله یک عالم بنیان گذار فرقۀ غیر مقلد معرفی گردد و این در حالیست که غیر مقلدین در عقاید، فقه، تصوف و سایر افکار با شاه ولی الله و خانواده اش مخالفت شدید دارند که این مقدمه گنجایش تفصیل آن را

ندارد و غیر مقلدین بخاطر اثبات اینگونه اکاذیب خود کتاب های «البلاغ المبین فی احکام رب العالمین واتباع خاتم النبیین» را که آن را بنام رسالة فی الرد علی القبوریین مشهور نموده اند و جزء سوم شریعت محمدی «علم تصوف یا تزکیه واحسان» را در آن شرک قرار داده اند و کتاب تحفة الموحدین را غرض عوام فریبی نوشته و به نام شاه صاحب رحمه الله منسوب کردند و حتی در بعضی از کتب شاه صاحب جملات و الحاقاتی را به وی منسوب کرده، تحریف نمودند که تحریفات و الحاقات خلاف منهج شاه صاحب رحمه الله با سایر کتاب های عقیدتی و تصوفی وی چون العقیدة الحسنة، القول الجمیل فی بیان سواء السبیل و حجة الله البالغه کاملاً در تضاد است و هر انسان عاقلی به جعلی بودن دو کتاب فوق «البلاغ المبین» و «تحفة المؤحدین» و برخی از الحاقات غلط در برخی از کتب وی به بسیار آسانی پی برده می تواند که علمای اسلام نیز کوشش های همه جانبهٔ خود را در تصحیح کتب شاه صاحب رحمه الله و مقابله آن با سایر نسخه های مختلف و بیرون نویسی تحریفات

والحاقات بی مورد و مخالف اقوال شاه صاحب در سایر کتب وی انجام داده و آثار تنقیح شده شاه صاحب را جهت استفاده مسلمین تقدیم نموده اند.

در بارۀ کتاب القول الجمیل فی بیان سواء السبیل:

القول الجمیل فی بیان سواء السبیل از تصانیف معروف حکیم الأمت شیخ الهند امام شاه ولی الله محدث دهلوی رحمه الله در علم تصوف بوده که ایشان بزبان عربی نگاشته اند.پسر ارشد شاه صاحب شیخ الهند شاه عبدالعزیز محدث دهلوی رحمه الله در صفحه ۱۷۷جلد اول فتاوای عزیزیه در بارۀ یکی از مسائل فرموده اند تا به کتاب والد شان بنام القول الجمیل مراجعه کنند که بر علاوۀ شهرت این کتاب در شبه قارۀ هند قول شاه عبدالعزیز رحمه الله و اینکه فوائد کتاب نیز از ایشان بوده و برعلاوه ایشان عالم بزرگ دیگری چون نواب قطب الدین خان محدث دهلوی رحمه الله حواشی کتاب مذکور را بزبان اردو نوشته اند،

نشاندهندۀ صحت نسبت این کتاب به حضرت شاه صاحب ﷫ می باشد.کتاب هذا دارای برخی از فوائد بوده که برخی از مسائل کتاب را پسر شان شیخ الهند امام شاه عبدالعزیز محدث دهلوی ﷫ شرح نموده اند که این کتاب بتاریخ ۲۴ ربیع الاول ۱۲۶۰ هـ . ق توسط مولانا خرم علی بلهوری ﷫ بزبان اردو ترجمه شده که ترجمه اردو مقابل متن عربی و یکجا با برخی از حواشی مختصر نواب قطب الدین خان محدث دهلوی ﷫ بار ها در هندوستان زیور طبع یافته و مورد استفاده عموم مردم کشور هندوستان قرار گرفته است.بتاریخ ۲۷مارچ۱۹۷۳مطابق ۲۱ صفر ۱۳۹۳ هـ . ق عالم بزرگ پشاور وفاضل دارالعلوم دیوبند مرحوم سید تسنیم الحق کاکاخیل این کتاب را بزبان پشتو ترجمه نموده و در پشاور طبع کرد که ترجمۀ متذکره باوجود اینکه دارای پشتوی ادبی و معیاری نبوده، باز هم عام فهم و قابل استفاده است.

گرچه ترجمه، تصحیح و تعلیق کتب بزرگانی همچون حضرت مؤلف ﷫ توسط این جانب به دلیل نداشتن

بضاعت علمی کمال بی ادبیست، اما ضرورت در جامعه امروز ایجاب می نمود تا این کتاب و اثر ارزشمند که نسل جوان اهل سنت والجماعت کشور از آن بی بهره مانده اند با رسم الخط امروزی تایپ، مقابله، تصحیح، ویرایش و ترجمه شده، احادیث آن تخریج گردد تا برای اهل علم و تحقیق، دانشجویان و سایر علاقمندان و خوانندگان مأنوس تر باشد؛ خداوند ﷻ را شاکرم که پس از گذشت ۲۶۱ سال از وفات حکیم الامت و مجدد قرن ۱۲ هجری شیخ الهند امام شاه ولی الله محدث دهلوی ؒ بنده را توفیق عنایت کرد تا نسخهٔ چاپی رسالهٔ هذا را که توسط مولانا خرم علی بلهوری ؒ بتاریخ ۲۴ ربیع الاول ۱۲۶۰ هـ. ق بزبان اردو ترجمه و در ضمن حواشی مختصر مولانا نواب قطب الدین خان محدث دهلوی ؒ طبع گردیده بود با متن کتاب که با ترجمهٔ مقابل آن بزبان پشتو طبع گردیده بود مقابله و سپس بزبان دری ترجمه نمایم، و رسالهٔ هذا را در حالیکه از یک طرف درین مقطع زمانی با هجوم استعمار و تهاجم فرهنگی بیگانگان به کشور، دامنهٔ

تبلیغات سوء فرقه های منحرف و گمراه قدیم و جدید مخالف اهل سنت و جماعت علیه علم تصوف و عرفان اصیل اسلامی با حمایت دشمنان اسلام در کشور هر روز گسترش یافته، و از طرف دیگر اشخاص نادان، گمراه و بی علم بدستور دشمنان اسلام در جامهٔ تصوف درآمده اند و در صدد بدنام ساختن این علم شرعی و روگردان ساختن مسلمانان از دوستان خداوند ﷻ و گمراه کردن نسل جوان کشور بنام تصوف مبتدع، عوامفریب و دروغین شان هستند، در ضمن متن عربی آن با اضافه تخریج احادیث کتاب و برخی از تعلیقات و حواشی مفیدهٔ مرتبط با موضوعات کتاب ضم نموده، تقدیم جوانان کشور می کنم.امیدوارم این کوشش ناچیز که با توفیق الهی توسط مترجم و همکاری و تشویق علمای دلسوز و بیدارگر اهل سنت و جماعت کشور انجام گردیده مورد قبول شان واقع گردد.ناگفته نباید گذاشت که میان متن هر دو نسخهٔ کتاب یعنی نسخهٔ کتاب با ترجمه مقابل آن به زبان اردو و نسخهٔ کتاب با ترجمهٔ مقابل آن به زبان پشتو که نزد بنده موجود

بود هیچگونه تفاوتی ملاحظه نگردید. بناءً اگر باز هم در هنگام مطالعۀ ترجمه کدام سهوی را در کتاب مشاهده نمودید به ایمیل آدرس مترجم که در شناسنامه کتاب درج گردیده است تماس گرفته ما را مطلع سازید. ان شاء الله در چاپ های بعدی با امانتداری کامل اصلاح خواهد شد.

در ذهن برخی از دوستان شاید این تصور ایجاد شود که چرا این دو نسخۀ کتاب القول الجمیل با نسخه عکسبرداری شده متن عربی القول الجمیل که در وب سایت مخطوطات اسلامی المصطفی وجود دارد مقابله نشده است؟در جواب باید گفت که هر دو نسخه را با نسخۀ مذکوره که اصل آن در جامعه اسلامیه توکیو محفوظ است نیز مقابله نموده ام که متن وفوائد آن با هر دو نسخه عربی با متن اردو و پشتو تفاوتی نداشت.تنها سه فائده آن با فائده این کتاب در بخش فائده ایاک نعبد وایاک نستعین و فائده فضیلت علم و علماء تفاوت داشت که دو فائده اول از تفسیر کبیر امام فخر رازی عیناً نقل شده بود، جهت طوالت متن کتاب لازم ندانستم آنرا ترجمه و نقل کنم و در فائده

سومی محمد صادق هندی رحمه الله ۵ حدیث موضوعی را درج کرده بود که از ارزش کتاب می کاست و همچنان نسخۀ متذکره یک نسخۀ غیرمعروف و شاذ کتاب بود و این دو نسخه عربی با ترجمه اردو و پشتو نسخه های معروف کتاب بودند که همواره مورد مراجعه علمای اسلام بخصوص علمای دیوبند در هندوستان بوده لذا اصل و اساس قرار داده شد.اسم کتاب را نیز باوجود اینکه اسم ترجمۀ اردو و پشتوی آن « شفاء العلیل» بود، بدلیل اینکه علمای جهان اسلام چون ابن قیم رحمه الله، ابن عابدین رحمه الله و... قبلاً به اسم شفاء العلیل کتابهایی داشته اند و خوانندگان با اسم « شفاء العلیل» در مغالطه قرار نگیرند مطابق ترجمۀ اسم عربی آن «گفتار زیبا در راه راست» گذاشتم.

همچنان برخی از دوستان شاید با مطالعه کتاب عربی قطب الارشاد تألیف عارف مشهور میافقیرالله جلال آبادی ثم شکارپوری رحمه الله تصور کنند که مطالب کتاب «القول الجمیل» با مطالب کتاب «قطب الارشاد» مشابهت

زیادی دارد و باهم یکسان اند و این کتاب اقتباس مطالب کتاب «قطب الارشاد» است؟ در پاسخ باید وضاحت داد که اولاً مصنفین هر دو کتاب اشخاص جداگانه اند و ثانیاً علت تشابه مطالب این دو کتاب در همعصر بودن هر دو مصنف است زیرا این امکان وجود دارد که میافقیرالله جلال آبادی ﷺ حین تصنیف قطب الارشاد از کتاب القول الجمیل تألیف علامۀ عصر خود شاه ولی الله ﷺ استفاده نموده ویا هم شاه ولی الله ﷺ حین تصنیف القول الجمیل از کتاب قطب الارشاد علامه عصر خود میا فقیرالله ﷺ استفاده کرده است و همچنان اینکه هر دو مصنف از یک مسلک اند و سلسلۀ تصوف مصنفین هر دو کتاب به امام مجدد الف ثانی ﷺ می رسد به همین دلیل مطالب هردو کتاب باهمدیگر مشابهت دارد و در اخیر جا دارد تا از عالم بزرگوار و خادم احناف اهل سنت و جماعت افغانستان مفتی محمد ابراهیم تیموری مدظله ابراز امتنان نمایم که در حصۀ بازنگری ترجمۀ این کتاب بنده را با رهنمایی های عالمانۀ شان یاری نموده و از هیچ نوع همکاری علمی در

زمینه اصلاح و بازنگری ترجمه و همکاری مالی در زمینه طبع کتاب دریغ ننمودند. میرآغا ستانکزی. اول جدی ۱۳۹۵ هجری شمسی. پل علم ، لوگر، افغانستان

﴿علم تصوف یا تزکیه و احسان﴾



وجۀ تسمیۀ تصوف:

اسلام حقیقی پیروی از چیزیست کـه سـیدنا و نبینـا و مولانا محمد ﷺ از جانـب خداونـد متعـال ﷻ آورده و ایمـان آوردن بـر آن، بـا فرمـانبرداری از آنسـت کـه بتحقیق تعالیم اسلام از نبی کریم ﷺ توسـط اصـحاب بزرگوار وی ﷺ که شریعت را از آنحضرت ﷺ گرفتـه اند و همچنان کسانیکه از صـحابه کـرام ﷺ پیـروی کرده اند و به اسم تابعین یاد می شوند و کسـانی انـد که با آن حضراتیکه با رسول اکـرم ﷺ صـحبت کـرده اند، صحبت داشته اند برای ما رسـیده اسـت و وراثـت علوم نبوی ﷺ را از ایشان نقل کرده اند که تبع تابعین ﷺ از ایشان علوم را اخذ کـرده، بـه شـریعت غـرای محمدی ﷺ نزدیک شدند تـا اینکـه علمـاء کـرام بـه

تنهائی بر برخی از علوم عمل کردند چنانچه برخـی از آنان در احادیث نبـوی ﷺ تخصـص حاصـل کردنـد و حفاظ شدند و برخی از آنـان در علـوم نحـو، صـرف و بلاغت تخصص حاصل کردند و برخی از آنان در علـم تفسیر و برخی از آنان در علم فقه و برخی از آنان هـم در علم تربـیهٔ سلوک و عمل تخصص حاصل کردند و سپس علوم منقوله تدوین شد و به اسماء و مصطلحات ذیل نامگذاری شدند :کسانیکه در علم حـدیث شـریف مشغول شدند (محدث)، کسانیکه در نحو مشغول شدند (نحوی)، کسانیکه به تفسیر مشغول شـدند (مفسـر)، و کسانیکه به فقه مشغول شدند (فقیـه)، و کسـانیکه در تربـیه و سلوک در راه خدا و تـذهیب اخـلاق مشـغول شدند (صوفی) نامیده شدند .

تمام این اسماء در زمان حضرت رسـول خـدا ﷺ وجود نداشتند و اسماء فوق الـذکر جـز از مصـطلحات اسماء علوم شرعیه ایکه بر رسول الله ﷺ نازل گردیـده بود، چیزی نیست و تمام آنچه با یکی ازین اسماء ویـا

غير آن نامگذارى شده است بطور مسلم از تسـمیه آن کشیده نمى شود زيرا هيچ يک از اسـم و وصـفيكه در قرآن کریم و سنت مطهر نیامـده اسـت تسـمیهٔ آنـرا حرام قرار نمى دهد بلكه آنرا شرعاً جايز قرار مى دهـد چون خداوند سـبحانه تعـالى مسـلمانان را بـا نامهـاى زيادى مانند (السابقين، المقربين، الصادقين، الشـهداء، الصالحين، الأولين، الآخـرين، المخبتـين ...) مسـمى نموده است. پس هر اسميكه ذكر شد داراى اشـتقاقى است و از چيزى گرفته شده اسـت چنانچـه شـهداء (از شهادت در راه خدا) و مخبتين (از تواضع) و صادقين (از صدق در اعمال و اقوال و اسرار شان با خداوند ﷻ) و همچنـان در سـاحهٔ مهـارت در تمـام زمانهـا (ماننـد مهندس، طبيب، نجار و ...) هر يک از آنان به نسـبت عمل شان به اسمى نامگذارى شده انـد كـه همچنـان بنابر نسبت ايشان بسوى قبائل و جاهاى مختلف مانند سيدنا محمد ﷺ به (القرشى المكى)، سيدنا أبو ذر رضي الله عنه به (غفارى المكى)، سيدنا بلال رضي الله عنه بـه (حبشـى)، سـيدنا

سلمان ﷺ به (فارسی) و سیدنا صهیب ﷺ به (رومـی) مسمی شده اند که علم تصوف نیـز همینطـور مسـمی شده است .

اسم تصوف پس از قرن دوم هجری که مردم به زینت آلات دنیا رو آوردند و بدان دل بسـتند مشـهور شد که درین میـان عـده ای کـه از عبـادت اسـتقبال حقیقی کردند به اسم صوفی اختصاص یافتند.در کشف الظنون آمده اولین کسیکه به اسم صوفی مشهور بوده ابوهاشـم صـوفی متـوفی سـال ۱۵۰ هجـری بـوده و صاحب کشف الظنون به نقل از امام ابوالقاسم قشیری در باب سخن از تصوف فرمودند:« مسـلمانان پـس از رسول الله ﷺ بزرگـان خـود را در آن عصـر بـه اسـم دیگـری غیـر از صـحبت رسـول الله ﷺ نـام گـذاری نکردند زیرا در آن زمان اسم برتری که در فراخور حال ایشان باشد نبود، ازینرو بـه آنـان صـحابه گفتـه شـد. سـپس مـردم اخـتلاف عقیـده پیـدا کردنـد و مراتـب دگرگون شد.کسانیکه بیشتر از همه بـه امـر دیـن ارج

نهادند به اسم عباد و زهاد شهرت یافتنـد.هر گروهـی (مانند خوارج، قدریه، جبریه، معتزله، مجسمه، مشـبهه، و...) مـدعی بـود کـه در میـان آنـان زاهـدانی وجـود دارد.درین هنگام بود که خواص اهل سنت آنـانی کـه نفس خود را به پیروی از شریعت سـوق مـی دادنـد و حق خدا را رعایت می کردند و از قلب خـود مواظبـت می کردند کـه مبـادا غافـل شـوند، بـه اسـم صـوفیه اختصاص یافتند و این واژه برای این شخصـیت هـای بزرگ در کمتـر از گذشـت دویسـت سـال از هجـرت انتشار یافت.»[1]

بهر حال محققین روی نامگذاری تصوف که چرا به این اسم نامگذاری شده است اختلاف نظر دارند:

۱- برخی از آنان معتقد اند که صـوفی از لغـت عربـی صُوف بمعنای پشم گرفته شده و به کسـی گفتـه مـی شود که لباس پشمینه بر تن می کند زیرا:

---

[1] کشف الظنون عن أسماء الکتب والفنون، لحاجی خلیفه، ج۱، ص۴۱۴

اولاً:حضرت رسول اکرم ﷺ لباس پشمینه می پوشیدند، چنانچه روایت ذیل در مورد صراحت دارد:

عن أبی موسى ﷺ ، قال:«کان رسول الله ﷺ یرکب الحمار، ویلبس الصوف، و یعتقل الشاة، ویأتی مراعاة الضیف».[۱]

ترجمه:از ابوموسی اشعری ﷺ روایت است که فرمود:رسول اکرم ﷺ بر الاغ سوار می شدند، لباس پشمینه می پوشیدند، گوسفند نگهمیداشتند و مهمان را گرامی میداشتند.

---

[۱] السنن الکبرى للبیهقی(ت محمد عبدالقادر عطا)، ج۲، ص۵۸۸، کتاب الصلاة، جماع ابواب الصلاة بالنجاسة وموضع الصلاة من مسجد وغیره، باب ما یصلی علیه وفیه من صوف أو شعر، ح رقم۴۱۸۸|المستدرک على الصحیحین(ط دارالمعرفة) ، ج۱، ص۲۳۶، ح رقم۲۱۱و۲۱۲ کان رسول الله ﷺ یرکب الحمار ویلبس الصوف|مجمع الزوائد ومنبع الفوائد للهیتمی (ت محمد عبدالقادر احمد عطاء)، ج۸، ص۴۲۰، کتاب علامات النبوة، باب فی تواضعه ﷺ عن أبی موسى ﷺ ، ح رقم ۱۴۲۱۹وقال الهیتمی رواه الطبرانی، و رجاله رجال الصحیح و رواه البزار باختصار.

ثانیاً: در حدود هفتاد تن از یاران حضرت رسول اکرم ﷺ لباس پشمینه بر تـن داشـتند، چنانچـه حضـرت امـام حسن بصری رحمه الله در مورد چنین فرموده است :

قال:الحسن البصری رحمه الله:ادرکـت سـبعین بـدریاً أکثر لباسهم الصوف، ولو رأیتموهم قلتم مجـانین . ولو رأوا خیارکم لقالوا: ما لهؤلاء من خـلاق و لـو رأوا شرارکم قالوا: ما یؤمن هؤلاء بیوم الحساب .[1]

ترجمه:امام حسـن بصـری رحمه الله فرمـود: هفتـاد نفـر از اصحاب بدر را دیدم که لباس پشمی داشتند.اگر آنان را می دیدید می گفتیـد اینـان دیوانـه انـد.اگر آنـان نیـز بهتـرین شـما را مـی دیدنـد مـی گفتنـد کـه شـماها هیچگونه اخلاق ندارید واگر پست تـرین شـما را مـی دیدند می گفتند عقیده وباور به روز حساب ندارید.

---

[1] حلیة الاولیاء و طبقات الأصفیاء (ط دارالفکر)، ۱۶۹-الحسن البصری، ج۲، ص۱۳۴

ثالثاً:اینکه در احوال حضرت عیسی مسیح ﷷ نیز آمده است که ایشان پشمینه می پوشیدند . [۱]

برعلاوه اصحاب بدر، حکایت پشمینه پوشی سایر صحابهٔ کرام﵃ نیز در احادیث زیادی روایت شده است.[۲] اما چرا پشم ؟ شاید به این دلیل که در گذشته پشم پوشاکی بسیار ارزان بوده است و زهاد متقدمین بخاطر پیروی از لباس انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَام[۳] بخصوص پیامبر

---

[۱] عن مجاهد عن عبيد بن عمير، قال:كان عيسى ﷷ يلبس الشعر، ويأكل الشجر، ويبيت حيث آواه الليل، ولا يرفع غداء لعشاء، ولا عشاء لغداء، ويقول مع كل يوم رزقه، حلية الأولياء وطبقات الأصفياء(ط دارالفكر و مكتبة الخانجى القاهره)، ج٣ ، ص٢٧٣|مصنف ابن أبى شيبة (ت عوامه)، ح رقم٣٥٣٦٧، ٣٢٥٣٨، ٢٥۴٠٨.

[۲] سنن الترمذى، كتاب صفة القيامة، باب عن أبى بردة بن أبى موسى عن أبيه قال: يا بنى لو رأيتنا و نحن مع رسول الله ﷺ وأصابتنا السماء لحسبت أن ريحنا ريح الضأن.قال أبو عيسى: هذا حديث صحيح ومعنى هذا الحديث أنه كان ثيابهم الصوف فكان اذا أصابهم المطر يجىء من ثيابهم ريح الضأن، ح رقم٢۴۶٧|سنن ابن ماجه، كتاب اللباس، باب لبس الصوف، ح رقم٣۶٩١|سنن أبى داؤد، كتاب اللباس، باب فى لبس الصوف والشعر، ح رقم۴٠٣۵.

[۳] عن أنس بن مالك ﵁ قال رسول الله ﷺ:«لقد مر بالصخرة من الروحاء سبعون نبياً حفاة، عليهم العباءة، يؤمون بيت الله العتيق .منهم موسى

اکــرم ﷺ و لبــاس صــحابهٔ بزرگــوار وی ﷺ از آن منحیث لباس استفاده می کردند . بهر حال از آنجا که پشم روی پوست برهنه بسیار آزار دهنده است پوشیدن لباس پشمی شاید به چشم پوشی از لذت مادی و رفاه جسمانی تعبیر شده است و نشـانی از عجـز و انکسـار باشد . این نامگذاری که بر گرفته از حدیث است بسیار بجاست زیرا در زبان عامیانه تصوف به معنــی پشــمینه

نبی الله صلی الله علیه». مسند أبی یعلی الموصلی(ت حسین سـلیم أسـد) :ج۷:ص۲۶۲، ح رقم۴۲۷۵ و ج۱۳:ص۲۰۱، ح رقم۷۲۳۱ وج ۱۳: ص۲۵۵، ح رقـم۷۲۷۱ عـن أبـی موسـیﷺ|تـاریخ مدینـة دمشـق لابـن عسـاکر(ط دارالفکـــــر):ج۳۲، ص۲۳۰، ح رقـــــم۶۶۶۲ وفـــــی: ج۶۱، ص۱۶۶، ح رقم۱۲۵۷۰|البدر المنیر فی تخریج الأحادیـث والآثـار الواقعـة فـی الشرـح الکبیـر لابـن الملقـن الشـافعی(ط دارالهجـرة)، ج۶، ص۱۷۶و۱۷۷|تلخـیص الحبیـر فـی تخـریج أحادیـث الرافعـی الکبیـر لشـیخ الاسـلام ابـن حجـر العسـقلانی(ط موسسـة قرطبـة)، تـابع الصـلاة-الحـج، ج۲، ص۴۶۳، ح رقم۱۰۰۹|حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء لأبی نعیم(ط دارالفکر و مکتبة الخانجی القاهره)، ج۱، ص۲۵۹-۲۶۰.

عن ابن مسعود ﷺ قال:قال رسـول الله ﷺ:«کـان علـی موسـیﷺ یـوم کلمه ربه تعالی سراویل صوف وجبة صوف و کساء صوف وکمـة صـوف» سنن ترمذی:کتاب اللباس، باب ما جاء فی لبس الصوف. رقم:۱۷۳۴، وقال: ابو عیسی:غریب لانعرفه الا من حدیث حمید الأعرج.

پوشیدن می آیـدماننـد تَقَمُّـص کـه بمعنـی قمـیص پوشیدن می آید .

۲- بعضی گفته اند کـه تصـوف و صـوفی از صـفوت گرفته شده بمعنی برگزیده تـرین و نخبـۀ هـر چیـزی است . چون گروه صوفیه به خاطر همت والای خـود در پیشگاه پروردگار ﷻ از همۀ گروهها بعـد از انبیـاء خاصان و برگزیدگان آنها برای اثبات تعلق مـع الله در صف اول قرار گرفته اند و سـبقت بـرده انـد ایشـان را صوفی می نامند.

۳- برخی گفته اند که لفظ کلمۀ تصوف از چهار حرف تاء، صاد، واو، و فاء تشکیل شده است که تـاء از توبـه، صاد از صفاء، واو از ولایت و فاء از فنا مأخوذ است.

۴- ویا از لفظ صفه اشتقاق یافته: گوشه ای از مسجد نبوی ﷺ که در صدر اسلام چنانکه در حاشیه صاوی بر تفسیر جلالین در سوره کهف در بیان آیه ۲۸ آمده که تعداد ۷۰۰ تن از یاران پیامبر اکرم ﷺ در آنجا مشغول عبادت بودند و به آنان اصحاب صفه می گفتند

که خداوند ﷻ در توصیف ایشان میفرماید(وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ...آیه ۲۸ کهف) به هنگام بامداد و شبانگاه خدای شانرا فراوان عبادت می کنند و قصد شان فقط رضای اوست صبر را پیشه خود گردان و از ایشان روی مگردان. قتاده رحمه الله میفرماید: این آیه در شان اصحاب صفه نازل شد و پیامبر اکرم ﷺ نزد آنان رفت و بشارت فرمود: حیات، حیات شماست و مرگ، مرگ شما مرحبا به شما که مرا امر شد تا با شما ملاقات داشته باشم .[1]

اهل صفه نخستین گروه از رجـال تصـوف بودنـد کـه بحقیقت حیات تعبدی و خالص آنان نمونهٔ برتری بـود که متصوفین در زمانهای بعدی آنرا خـط مشـی خـود قرار دادند .

[1] تفسیر کشف الاسرار ، جلد پنجم ، ص۶۸۰

بالآخره تصوف از هر واژه ای گرفته شود مهم نیست زیرا تصوف مشهور تر از آنست که در تعریفش احتیاج به قیاس لفظ و ضرورت اشتقاق داشته باشیم و اشخاصی که لفظ تصوف را انکار می کنند و مدعی هستند چون در زمان صحابه و تابعین استعمال نشده لذا بدعت و گمراهی است، نظر شان درست نیست زیرا بسیار از اصطلاحات پس از زمان صحابه پیدا و استعمال شدند و کسی آنرا انکار نکردند مانند اصطلاحات نحو، عقائد، فقه ، منطق و بقیه علوم اسلامی. بویژه علم مصطلح الحدیث که اگر آن علم تدوین نمی شد الآن احادیث معتمدی یافت نمی شد و در نتیجه ... ! ونظر کسانی که می گویند چون عرفان دچار انحرافات شده و از شیوهٔ اصلی خود خارج گشته لذا باید از ریشه آنرا قطع کرد نیز صحیح نیست زیرا بسا چیز ها و اختراعات است که در اول مقصود شان خوب و خدمت به خق خدا بوده ولی اکنون همان اشیاء و اختراعات بحال بشر مضر هستند و هیچ زمانی

زمین در پهلوی اشخاصی که تظاهر بـه تصـوف مـی کنند، از متصوفین واقعـی یعنـی اولیـاء خداونـد ﷻ و صدیقین و کسانی که واقعاً براین علـم و اساسـات آن بصورت درست و واقعی عمل می کنند خالی نمی شود زیرا خالی شدن زمین از اینگونه اشخاص هنگام وقـوع قیامت خواهد بود .

مانند علوم آزمایشگاهی که بوسیله آن انواع سلاحهای کشتار جمیع می سازند ویا اختراع نیروی برق که از آن سوء استفاده شده و امروزه سبب ظلم و ستم و تجـاوز گشته.آیا هم اکنـون درسـت اسـت کـه ایـن دانـش و تکنالوژی را انکار کرد و آنرا در چاله هـای عـدم دفـن کرد. ویا آنرا زشت جلوه داده به این دلیل که از آن بـه وجه احسن استفاده نشده.بنابرین چطور ممکـن اسـت شخصیتهای بـزرگ تصـوف و تـأثیر شـانرا بـر علـوم اسـلامی و ادبیـات حـذف و انکـار کـرد.ازین گذشـته اهتمامی که صوفیه به حقـایق و اسـاس تصـوف مـی نهند آن چنان برای تعابیر و الفاظ قایل نیستند . هرگاه

کسی را به تصوف دعوت می کنند قصد شان تزکیه نفس و پاک کرن دلها و اصلاح اخلاق و رسیدن به درجه احسان است که اهل عرفان آنرا تصوف می نامند و در نامگذاری آن به لفظ تصوف پافشاری نمی کنند و معترضین از لفظ تصوف می توانند هر نامی را که مایلند برای آن انتخاب کنند بشرطی که با حقیقت واصل تصوف سازگار باشد.از قبیل جنبۀ روحی اسلام یا بخش احسانی و اخلاقی و...لکن چون این نام اصطلاح متداول و میراث مشائخ صدر اسلام تا به امروز بوده به همین خاطر علما آنرا برگزیده اند.

مقصد علم تصوف :

صرف نظر ازینکه تصوف از چه کلمه ای گرفته شده است، باید مقصد این علم را در متون اصلی وواقعی آن دریابیم زیرا قاعدۀ فقهی ذیل برای ما هدایت میدهد:«العبرة للمقاصد والمعانی لا للالفاظ والمبانی» یعنی هر امری به معانی ومقاصد آن مربوط

است نه به الفاظ وحروفیکه به آن تلفظ میشود.لذا اگر به تمام متون قدیم و جدید علم تصوف اسلامی چون قوت القلوب ابوطالب مکی رحمه الله، التعرف لمذهب اهل التصوف از ابوبکر کلاباذی حنفی رحمه الله، رسالۀ قشیریه از امام عبدالکریم بن هوازن القشیری رحمه الله، اللمع از شیخ ابونصر سراج طوسی رحمه الله، عوارف المعارف از امام شهاب الدین سهروردی رحمه الله، کتب و آثار امام محمد غزالی رحمه الله چون احیاء علوم الدین، کیمیای سعادت، الاربعین فی اصول الدین، کتب و آثار امام عبدالوهاب شعرانی رحمه الله، کتب و آثار امام حارث محاسبی چون الرعایه لحقوق الله ورسالۀ المسترشدین،کتب امام سید عبدالقادر جیلانی رحمه الله، کتب و آثار عرفانی شیخ أکبر محی الدین العربی رحمه الله، امام مجدد الف ثانی رحمه الله، شاه عبدالحق محدث دهلوی رحمه الله، شاه ولی الله محدث دهلوی رحمه الله، علامه فقیرالله جلال آبادی رحمه الله، حاجی امداد الله مهاجر مکی رحمه الله، مولانا شاه

اشرف علی تهانوی رحمه الله و سائر علمای تصوف نظر اندازی شود، خواهید دید که تمام کــتــب و آثار علمای فوق الذکر در مرحله اول به اصلاح عقائد مرید وفق طریقۀ سلف صالحین اهل سنت والجماعت، ثانیاً به انجام عبادات و معاملات و مناکحات در روشنی فقه امامان مذاهب اربعۀ اهل سنت والجماعت که مأخوذ از کتاب الله وسنت رسول الله ﷺ و اقوال صحابه کرام رضی الله عنهم و اجماع مجتهدین امت و قیاس شرعی اند و سپس بر تذهیب اخلاق و اصلاح باطن از اخلاق مذمومه ای چون تکبر، ریا، بخل، شهوت، غضب، حب دنیا، عجب، حسد، غیبت، دروغ و ... که در علم تصوف به آن مهلکات گفته میشود و کسب اخلاق نیکو چون توبه، صبر، شکر، خوف، رجا، فقر، زهد، اخلاص، توکل، صدق، محاسبه و مراقبه، شوق، رضا و محبت و دوستی خداوند جل جلاله، تسلیم، یاد آوری مرگ، طی مقامات تصوف و سر انجام رسیدن به درجه احسان پس از طی مراحل سلوک تأکید دارند که واضحاً نشان

میدهد مقصد این علم شریف در قدم اول اصلاح عقیده مسلمان وفق عقیده اجماعی اهل سنت والجماعت، ثانیاً انجام عبادات، معاملات و مناکحات در روشنی قرآن و سنت، و ثالثاً تزکیه نفس وباطن انسان از اخلاق رذیله ایکه فوقاً ذکر شد و آراسته شدن انسان به اخلاق والای اسلامی و سر انجام رسیدن به مرتبۀ احسان از طریق بیعت با مرشد کاملی که سلوک تصوف را در روشنی قرآن وسنت طی کرده و به مرتبۀ احسان رسیده باشد، است .

تعریف اصطلاحی تصوف :

درباره تصوف، سخنان و تعاریف مختلفی حتی بیشتر از یکهزار تعریف از زبان علماء و مشایخ کرام به میان آمده است،که ذکر همه دراینجا ناممکن است و در این مقدمۀ مختصر به نقل تعدادی از این تعاریف بی شمار بسنده می کنیم:

۱ـ تصوف را صاحب دلائل السلوک چنین تعریف نموده‌است:

«التّصوف هو علم تعرف به احوال تزکیة النفس و تصفیة الاخلاق و تعمیر الظاهر و الباطن لنیل السعادة الابدیة و یحصل به اصلاح النفس و المعرفة و رضاء الرب و موضوعه التزکیة و التصفیة و التعمیر المذکور و غایته نیل السعادة الابدیة.»

ترجمه:تصوف علمی است که کیفیت تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ اخلاق و اصلاح ظاهر و باطن جهت نیل به سعادت ابدی با آن شناخته می شود. و از طریق آن اصلاح نفس و معرفت و رضای رب حاصل می‌شود و موضوع آن تزکیهٔ نفس و تصفیه قلب و اصلاح ظاهر و

باطن می باشد و مقصود از آن رسیدن به سعادت ابدی است.[۱]

۲- علامه منجوری رحمه الله در شرح بیت ذیل:

(علمٌ بِهِ تصفيةُ البواطنْ مِن كدَرَات النفس فى المواطنْ)

فرموده است: «التصوف علم يعرف به كيفية تصفية الباطن من كدرات النفس، أى عيوبها وصفاتها المذمومة كالغل والحقد والحسد والغش وحب الثناء والكبر والرياء والغضب والطمع والبخل وتعظيم الأغنياء والاستهانة بالفقراء، لأن علم التصوف يطلع على العيب والعلاج وكيفيته، فبعلم التصوف يُتوصل الى قطع عقبات النفس والتنزه عن أخلاقها المذمومة وصفاتها الخبيثة،

---

[۱] دلائل السلوک، تألیف مولانا الله یارخان نورالله مرقده، ص۱۳

حتى يتوصل بذلک الى تخلية القلب عن غير الله تعالى، وتحليته بذكر الله سبحانه و تعالى»[١].

٣- شيخ ابوالقاسم نصر آبادى رحمه الله تصوف را چنين تعريف مى‌كند: «التصوف ملازمة الكتاب و السنة و ترك الاهواء و البدع.»[٢]

٤-امام غزالى رحمه الله تصوف را چنين تعريف كرده است:«التصوف هو تجريد القلب لله تعالى واحتقار ما سواه أى تخليص القلب لله تعالى واعتقاد ما سواه اعتقادات أنه لا يضر ولا ينفع فلا يعول الا على الله فالمراد باحتقار ماساه اعتقاد أنه لا يضر ولا ينفع وليس المراد الازدراء التنقيص.»[٣]

---

[١] النصرة النبوية للشيخ مصطفى اسماعيل المدنى على هامش شرح الرائية للفاسى، ص:٢٦

[٢] الرسالة القشيرية، أبوالقاسم القشيرى، تحقيق : معروف مصطفى زريـق، المكتبة العصرية، صيدا، بيروت، ط:١٤٢٦هـ -١٩٩٧م، ص:٤٣٨

[٣] حكايا الصوفية، ص٢٥-٢٦

۵- ابن عجیبه رحمه الله تصوف را چنین تعریف کرده است:«التصوف هو علم یعرف به کیفیة السلوک الی حضرة ملک الملوک وتصفیة البواطن من الرذائل و تحلیتها بأنواع الفضائل وأوله علم وأوسطه عمل وآخره موهبة.»[۱]

۶-امام ابوالحسن شاذلی رحمه الله فرموده است:«التصوف تدریب النفس علی العبودیة وردها لأحکام الربوبیة.»[۲]

۷-شیخ اکبر محی الدین ابن العربی رحمه الله فرموده است:«التصوف هو الوقوف مع الآداب الشرعیة ظاهراً وباطناً.»[۳]

---

[۱] معراج التشوف الی حقائق التصوف، ص۴
[۲] نورالتحقیق، ص۹۳
[۳] شرح کلمات الصوفیة، ص۳۲۶-۳۲۷

٨–امام جنید بغدادی رحمه الله فرموده است:«التصوف تصفية القلب عن موافقة البرية ومفارقة الأخلاق الطبيعية وأخماد الصفات البشرية ومجانبة الدواعى النفسانية ومنازلة الصفات الروحانية والتعلق بالعلوم الحقيقة واستعمال من هو ألى على الأبدية النصح لجميع الأمة والوفاء لله على الحقيقة واتباع الرسول فى الشريعة.»[١]

٩– شهید دکتور محمد سعید رمضان البوطى رحمه الله فرموده است:«التصوف اسم حادث لمسمى قديم اذ ان مسماه لايعدو كنونه سعياً الى تزكية النفس من الأوضار العالقة بها عادة كالحسد والتكبر وحب الدنيا وحب الجاه وكذلك

---

[١] التعرف لمذهب أهل التصوف، ص٢٠

ابتغاء توجيهها الى حب الله عزوجل والرضا عنه والتوكل عليه والأخلاص له.»[1]

۱۰-علامه حسنین محمد مخلوف مفتی اسبق دیار مصر فرموده است: «التصوف هو تربية علمية وعملية للنفوس وعلاج لأمراض القلوب وغرس للفضائل واقتلاع للرذائل وقمع للشهوات وتدريب على الصبر والرضا والطاعات...»[2]

و از این علم به عناوین مختلفی یاد می‌شود که عبارتند از: علم تصوف، علم اصلاح باطن، علم عرفان، علم طریقت، علم سیر و سلوک، علم مکاشفه، علم اخلاص، علم تزکیه و احسان، علم حال، علم سر، علم ورع، علم تقوی، علم لدنی، علم اخلاق، علم معاملۀ قلبیه، علم باطن، علم مجاهده، علم محبت، علم ولایت، علم عشق و مودت.

---

[1] کتاب السلفية للدکتور محمد سعید رمضان البوطی، ص۱۸۹

[2] السالکون الی الله، ص۱۵

چنانچه تعاریف علمای بزرگوار اسلام از علـم تصـوف فوقاً ذکر شد مقصد این علم تزکیـه بـاطنی انسـان از امراض باطنی و رسیدن بـه درجـهٔ احسـان اسـت لـذا تعریف اصطلاحی مختصر ذیل مصـداق درسـت ایـن علم خواهد بود:

« تصوف عبـارت اسـت از تشـخیص بـیماری هـای روحانی و معالجهٔ آن که در قرآن مجید به « تزکیه» و در حدیث شریف به « احسان» تعبـیر شده است».[1]

اهمیت علم تصوف یا تزکیه واحسان:

هرآئینه تکالیف شرعی ایکه انسان در خصـوص نفـس خویش بدان مامور گردیده است به دو نوع بر میگـردد: احکامیکه به اعمال ظاهری تعلق دارد و احکامیکه بـه اعمال باطنی تعلق دارد، و بعبارهٔ دیگر: احکامیکـه بـه بدن و جسم انسان تعلق دارد و اعمالیکه به قلب انسان تعلق دارد.

---

[1] عقائد اهل سنت والجماعت، تالیف مولانا محمـد الیـاس گمـن، ترجمـه مفتی محمد ابراهیم تیموری، ص۴۳

پس اعمال جسمانی بدو نوع اند: اوامر و نواهی؛ اوامــر الهی مانند نماز، زکات، حج و ... و نواهی مانند قتل، زنا، سرقت، نوشیدن شراب و ...

اعمال قلبیه نیز دارای اوامر و نواهی اند؛ کـه اوامــر آن مانند ایمان به خداوند ﷻ، فرشتگان، کتابها و پیامبران وی ... اخلاص، رضاء، صدق، خشوع، توکل... و نواهی آن: مانند کفر، نفاق، کبر، عجب، ریـاء، غـرور، کینـه و حسد اند.و این نوع دومیکه با قلب تعلق دارد نزد شارع نسبت به نوع اول مهمتر است زیرا باطن اساس ظـاهر و مصدر آنست و اعمال باطنی مبدأ اعمال ظاهری اند چنانچه در فساد آن تمام اعمال ظـاهری اخـلال مـی شود.خداوند متعالﷻ در مورد فرموده است:

فَمَن كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَـالِحًا وَلَا يُشْـرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا[1].

---

[1] الكهف: ۱۱۰

ترجمه:پس هرکه به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد، وهیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند.

بدین جهت رسول الله ﷺ صحابه کرام ﭫ را به اهتمام در اصلاح قلب های شان متوجه کردند، وبرای شان آشکار نمود که صلاح انسان بر اصلاح قلب وی و شفاء آن از بیماری های پوشیده و پنهان متوقف است، همانست که آنحضرت ﷺ فرمودند:«آگاه باشید که در بدن انسان قطعه گوشتی است که هر وقت اصلاح شود، تمام اعضاء اصلاح می‌شود، و هر وقت فاسد شود، تمام اعضا فاسد می‌شود.آگاه باشید که آن قلب است.»[1]وچنانچه آنحضرت ﷺ به ایشان آموخت که هرآئینه محل نظر خداوند ﻷ بسوی بندگانش

---

[1] صحیح البخاری، کتاب الایمان، باب فضل من استبرأ لدینه، ح رقم۵۲|صحیح مسلم، کتاب المساقاة، باب أخذ الحلال وترک الشبهات، ح رقم۴۱۷۸.

قلب است:«خداوند ﷻ نه به جسم ونه به ظاهر شما می نگرد، بلکه به دل های شما می نگرد.»[۱]

پس مادامیکه صلاح انسان مربوط به صلاح قلب وی که مصدر اعمال ظاهری وی است باشد، عمل اصلاح آن بوسیلۀ تخلیه از صفات ناشایسته ایکه خداوندﷻ ما را از آن نهی کرده است و آراسته کردن آن به صفات شایسته ایکه خداوند ﷻ ما را بدان امر کرده است، متعین شد و به اینگونه قلب صحیح و درست خواهد شد و صاحب چنین قلبی از جمله رستگاران و نجات یابندگان خواهد بود. ﴿يَوْمَ لَا يَنفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾[۲]

ترجمه:درآن روز که مال و فرزندان سودی نمی بخشد، مگر کسیکه با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید!

---

[۱] صحیح مسلم، کتاب البر والصلة والآداب، ح رقم۶۷۰۷و ۶۷۰۸ عن أبی هریرة رضی الله عنه .

[۲] الشعراء:۸۸-۸۹

الف:اهمیت علم تصوف یا تزکیه واحسان از کتاب الله:

١.فرموده خداوند متعال ﷻ : {قُل اِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ}[1]

ترجمه: بگو: «خداوند، تنها اعمال زشت را، چه آشکار باشد چه پنهان، حرام کرده است.»

٢.فرموده خداوند متعال ﷻ :{وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ}[2]

ترجمه: و نزدیک کارهای زشت نروید، چه آشکار باشد چه پنهان.

که فواحش باطنی چنانچه مفسرین فرموده اند:کینه، ریاء، حسد، نفاق و....اند.

---

[1] الأعراف:٣٣

[2] الأنعام:١٥١

ب:اهمیت علم تصوف یا تزکیـه واحسـان از سنت رسول الله ﷺ :

۱.تمام احادیث مبارکه ایکه در نهی از کینه، کبر، ریـاء وحسد و....آمده است و همچنان احادیثیکـه در آن بـه آراسته شدن بأخلاق نیک و نکویی و راستی و پاکی در معامله أمر شده است.

۲.حدیث«الا یمان بضعٌ وسبعون شعبة:فأعلاها قول لااله الا اللّٰه، وأدناها اماطة الأذی عن الطریق، والحیاء شعبة من الا یمان».

پس کمال ایمان با کمال این بخشها و آراسـته شـدن به آنهاست، و زیادت آن با زیادت این صفات و کاستی آن با کاستی این صـفات اسـت.و هرآئینـه بیماریهـای باطنی برای بیهوده شدن اعمال انسان ولو انسـان هـر قدر دارای اعمال زیادی باشد، کافیست.

ج:اهمیت علم تصوف یـا تزکیـه واحسـان از نظر علمای اسلام:

١- فقیه بزرگ احناف علامه ابن عابدین شامی رحمه الله در ردّ المحتار چنین آورده است: «لاشك في فرضية علم فرائض الخمس و علم الاخلاص لان صحة العمل موقوفة عليه.» یعنی در فرضیت علم فرائض پنجگانه و علم اخلاص هیچ شکی نیست چون صحت عمل منوط به اخلاص است. و نیز در رد المحتار مذکور است: «ان علم الاخلاص و العجب و الحسد والرياء فرض عين، ومثلها غيرها من آفات النفوس، كالكبر والشح والحقد والغش والغضب والعداوة والبغضاء والطمع والبخل والبطر والخيانة والمداهنة، والاستكبار عن الحق والمكر والمخادعة والقسوة وطول الأمل، ونحوها

مما هو مبین فی ربع المهلکات من "الأحیاء".قال فیه:ولا ینفک عنها بشر، فیلزمه أن یتعلم منها ما یری نفسه محتاجاً الیه و ازالتها فرض عین، و لا یمکن الا بمعرفة حدودها و أسبابها و علاماتها و علاجها، فان من لایعرف الشر یقع فیه.» یعنی: علم اخلاص، عجب، حسد و ریا فرض عین است و دیگر آفات نفسها همانند آن چون کبر، حرص، کینه، خیانت، غضب، عداوت، بغض، طمع، بخل، کفران نعمت، خیانت، فریب دادن، سرکشی از حق، خدعه، قساوت، طول امل و امثال آن که در ربع مهلکات احیاء العلوم الدین بیان گردیده است.فرموده است در آن که هیچ بشری ازین صفات خالی نیست.پس لازم است که از آن به قدر ضرورت تعلیم گرفته شود، زیرا که ازاله صفات متذکره فرض عین می‌باشد و ازاله صفات متذکره بدون آموختن آن که عبارت است از معرفت حدود و اسباب و علامات و علاج آن صفات مهلکه

ممکن نیست.چون کسی که شر را نداند حتماً در آن واقع می‌شود.[۱]

۲- علامه امام جلال الدین سیوطی شافعی ﷫ فرموده است:«وأما علم القلب و معرفة أمراضه من الحسد والعجب والرياء ونحوها، فقال الغزالى:انها فرض عين.»[۲]

ترجمه:و مگر علم قلب و شناختن امراض آن چون حسد، عجب، ریاء وامثال آن، امام غزالی ﷫ در مورد فرموده است که فرض عین است.

۳- و علامه سید احمد طحطاوی﷫ در حاشیه‌اش بر صفحه۳۱جلد اول درالمختار می‌فرمایند: «و كذلك يفترض عليه علم احوال القلوب من التوكل

[۱] رد المحتار على الدر المختار، ج۱، ص۲۹و۳۰

[۲] الأشباه والنظائر للسيوطی، ص۵۰۴

والإنابة و الخشية و الرضي فانه واقع في جميع الاحوال و شرف هذا العلم لا يخفي علي احد.»

ترجمه: و همچنین بر شخص مسلمان تعلیم علم احوال قلوب از قبیل توکل و انابت و خشیت و رضا فرض است، زیرا که وی در تمام عمرش با جمیع صفات قلبیه دچار می‌باشد و شرف این علم بر کسی پوشیده نیست.

۴- حضرت امام ربّانی مجدّد الف ثانی رحمه الله در مکتوب۲۱۹، ج۱، ص۴۲۶ مکتوبات می‌فرماید: «باید دانست که مرض ظاهر چنانچه موجب تعسّر ادای احکام شرعیه است، مرض باطن نیز مستلزم آن تعسّر است... پس فکر ازاله این مرض لازم آمد و به اطباء حاذق التجا آوردن فرض عین گشت.»

۵- امام محمد غزالی رحمه الله در صفحه ۳۴ جلد اول احیاء علوم الدین آورده است: «قال بعض العارفين من لم يكن له نصيب من هذا العلم اخاف عليه

سوء الخاتمة.» یعنی بعضی از عارفان فرمودند: که هر کس از این علم (علم مکاشفه و علم باطن) بی‌نصیب باشد می‌ترسم که عاقبت بدی داشته باشد. و نیز در صفحه۳۶ جلد اول فرموده‌اند: «و هو فرض عین في فتوي علماء الآخرة فالمعرض عنها هالك بسطوة ملك الملوك في الآخرة.»

ترجمه:و نظر به فتوای علمای آخرت، طلب علم احوال قلب فرض عین می‌باشد.کسی که از این علم اعراض نماید در آخرت از طرف خداوند قاهر و غالب تباه می گردد.

۶- علامه سید مرتضی زبیدی حنفی رحمه‌الله در صفحه۱۳۵ جلد اول اتحاف السادة المتقين شرح احیاء علوم الدين فرموده‌اند: «و اعلم ان الفرض بعد التوحيد نوعان احدهما ما يكون فرضاً علي العبد بحكم الاسلام و هو علم المعاملة القلبية و

اصلاح الباطن لازدياد الانوار النفسيه و ازالة الاخلاق الردية و اثبات الشمائل المرضية و ثانيهما ما هو فرض عليه عند تجدد الحادثة كدخول وقت الصلاة و الصوم و الحج و الزكوة و غيرها و اما العبد اذا اسلم في وقت لم تجب عليه فيه هذه الاشياء فليس عليه ان يعلمها بفرض ادراك لانه لم يدرك وقتها و انما يكون الفرض عليه حينئذ علم المعاملات القلبيه فلو وجد برهة بعد الاسلام و فراغا و لم يشتغل في تحصيل علم المعاملة القلبية كان تاركاً للفرض مسئولاً عنه يوم القيامة و ان لم يتجدد له من تلك الفروض الظاهرة شيء كالصلاة و نحوها.»

ترجمه: آگاه باش که فرض بعد از توحید دو نوع است نوع اول فرضیست که بر شخص مؤمن به حکم اسلام

فرض می‌گردد و آن عبارت از علم معاملهٔ قلبی و اصلاح باطن جهت زیادت انوار نفسیه و دور ساختن اخلاق بیکاره و اثبات سیرتهای پسندیده می‌باشد. و نوع دوم عبارت است از فرضی که در وقت بروز و تجدد حادثه‌ای فرض می‌گردد مانند دخول اوقات نماز و رسیدن ماه رمضان و موسم حج و زکات و امثال اینها و اگر شخصی در وقتی اسلام را پذیرد و در آن هنگام فرائض متذکره قبلی تصادف نداشته باشد درین فرصت از جهت عدم ادراک آنها چیزیکه برین بنده مؤمن فرضیت دارد علم معاملهٔ قلبی است (که ازان به نام های علم طریقت و تصوف ... قبلاً در مورد مشروحاً بحث نمودیم) و اگر این شخص بعد از اعتراف به اسلام عزیز زمان اندکی فرصت داشت و به تحصیل علم معاملهٔ قلبی مشغول نشد، تارک فرض می‌گردد که در روز واپسین از آن مسئول قرار می‌گیرد اگر چه از فروض ظاهره چیزی بر وی فرض نگشته باشد.

۷–و همچنین علامه عبدالغنی نابلسی رحمه الله در حدیقة الندية جلد۱ص۳۲۳ آورده‌اند: «و كذلك يفترض عليه اي علي المسلم علم احوال القلب... فان الكبر و البخل و الجبن و الاسراف حرام بلا خلاف و لا يمكن التحرز عنها بطريق الاكتساب الا بعلمها و علم ما يضاددها.»

ترجمه: و همچنین فرض است بر شخص مسلمان علم احوال قلب... زیرا کبر و بخل و بزدلی و اسراف به اتفاق علما حرام است و پرهیز از این اشیا به کسب کردن نمی‌شود مگر به علم آن و علم مقابل آن.

۸– و همچنین در بريقة المحمودية شرح طريقة المحمدية جلد ۱ ص۲۵۲ آمده است:«يفترض عليه علم احوال القلب من التوكل (تفويض الامر الي الله و الاعتماد عليه تعالي).»

ترجمه: فرض است بر شخص مسلمان علم احوال قلب که عبارت از توکل (سپردن امور و اعتماد به خداوند متعال) است.

۹- علّامه عبدالوهاب شعرانی رحمه الله در انوارالقدسیه ص۶۷ فرموده‌اند: «و اجمع العلماء علي وجوب مجاهدة النفس و امروا للمريد بالسفر اذا لم يجد له في بلاده شيخاً يربيه.»

ترجمه: علمای کرام اجماع نمودند بر وجوب مجاهده نفس و تزکیه آن و امر کردند مرید را به مسافرت جهت یافتن شیخی که وی را تربیت معنوی نماید اگر چنین شیخی در بلاد خودش نباشد.

۱۰-وعلامه احمد بن محمد الحسنی در ایقاظ الهمم شرح حکم العطائیه فرموده‌اند: «و حكم الشارع فيه فقال الغزالي رحمه الله انه فرض عين اذ لا يخلو احد من عيب او مرض الا الانبياء عليهم السلام و قال

الشاذلي من لم يتوغل في علمنا هذا مات مصراً علي الكبائر و هو لا يشعر و حيث كان فرض عين يجب السفر الي من يأخذه عنه اذا عرف بالتربية و اشتهر الدواء علي يده.»

ترجمه: حکم شارع در مورد تصوف قرار تحقیق امام غزالی رحمه الله فرض عین می‌باشد زیرا که هیچ فردی به جز حضرات انبیا علیهم السلام از عیوب و امراض باطنیه خالی نمی باشد. امام شاذلی رحمه الله فرموده است: کسی که به علم ما سر و کار نداشته باشد و در آن به مرتبهٔ کمال نرسیده باشد، البته او به طریق اصرار و استمرار بر امراض باطنیه از جهان بدون توبه سفر می‌کند و به گناه خود نیز پی نمی‌برد و هرگاه کسب تصوف و عرفان فرض عین شد جد و جهد و سفر از پی آن واجب است تا شخص معروف به تربیه و مشهور به تداوی امراض باطنیه را پیدا نموده به دست آن علاج این امراض نماید.

۱۱–در صفحه ۲۱۷ کتاب قطب الارشاد تالیف علامه فقیرالله جلال آبادی رحمه الله آمده است: «ولا شك ان علم عيوب النفس و ازالتها الداخل في علم الاخلاق و التصوف فرض عين.» یعنی شک نیست که شناخت معایب نفس و ازاله آن که داخل دائره علم اخلاق و تصوف می‌باشد فرض عین است.

۱۲– و شیخ احسان محمد در صفحهٔ اول سراج الطالبین فرموده‌اند: «و اما حكمه فهو الوجوب العيني علي كل مكلف و ذلك لانه كما يجب تعلم ما يصلح الظاهر كذلك يجب تعلم ما يصلح الباطن.»

ترجمه:حکم شارع در مورد کسب تصوف، وجوب عینی است بر هر شخص مکلف.زیرا همچنان که کسب علم اصلاح ظاهر واجب است کسب علم اصلاح باطن نیز

واجب است.و همین عبارت همچنین در صفحهٔ چهارم كفاية الاتقياء نیز ذکر شده است.

مصادر علم تصوف: کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ اند:

مصادر تصوف کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ است و جز تعداد انگشت شماری ازین قید بیرون نمی شوند، چنانچه علمای بزرگ تصوف در مورد چنین فرموده اند:

(۱):امام جنید بغدادی رحمه الله فرموده است:«هرکه حافظ قرآن نباشد وحدیث ننوشته باشد بوی اقتداء مکنید زیرا علم ما مقید به کتاب وسنت است.» و همچنان فرموده است:«راهها همه بر خلق بسته اند مگر بر آنکه بر اثر رسول الله ﷺ رود.» ابوعلی رودباری رحمه الله فرمود که جنید رحمه الله گفت:که مذهب ما بر کتاب وسنت بسته است و همچنان فرموده اند:«که علم ما بحدیث

پیغمبرﷺ بسته است.»[1]و شیخ ابونصر سراج الطوسی رحمه الله گفت: شنیدم که ابوعمرو عبدالواحد بن علوان گفت که از جنید رحمه الله شنیده است که فرمود :« علم ما بر گفته های پیامبرﷺ پی ریزی شده است.»[2]همچنان از ایشان نقل شده که فرمودند:«ما این تصوف به قیل وقال نگرفتیم وبه جنگ وکارزار بدست نیاورده ایم اما از سر گرسنگی و بی خوابی یافته ایم و دست داشتن از دنیا و بریدن از آنچه دوست داشته ایم و در چشم ما آراسته بود و گفت این راه را کسی باید که کتاب خدای بر دست راست گرفته باشد و سنت مصطفی ﷺ بر دست چپ و در روشنائی این

[1] رساله قشیریه، ترجمه ابوعلی حسین بن احمد عثمانی، با تصحیحات واستدراکات بدیع الزمان فروزانفر، باب دوم در ذکر مشایخ، ص٥٢

[2] اللمع فی التصوف، ترجمه فارسی دکتر مهدی محبتی، کتاب چهارم، باب چهارم، ص١٤٩

دو شمع می رود تا نه در مغاک شبهت افتد و نه در ظلمت بدعت.»[1]

(۲):ابوسلیمان دارانی رحمه الله[2] گفت:چهل روز دلم نکته چین حقیقت بود.به حقیقت راه ورود نمی دادم تا اینکه دو گواه همراه خود کرد:کتاب وسنت.[3]

(۳):وسهل بن عبدالله التستری رحمه الله فرموده است:اصول ما هفت چیز است: تمسک به کتاب الله و اقتداء به سنت رسول الله ﷺ، خوردن حلال، پرهیز از آزار، اجتناب از گناهان، توبه و بازگشت به خداوند جل جلاله و ادای حقوق.[4]

---

[1] تذکرة الاولیاء(فارسی)، باب۴۳، ذکر جنید بغدادی قدس روحه العزیز، ص۳۶۶

[2] عبدالرحمن بن عطية أبوسليمان الدارانی(ت۲۱۵هـ)، تابعی، امام من ائمة الصوفية، اشتهر بالنسک والعبادة.ترجمته فی:حلية الأولياء، أبونعيم الأصفهانی، تحقيق:مصطفی عبدالقادر عطا، دارالکتب العلمية، بيروت، لبنان، ط۳، ۲۰۰۷م، ۹/۲۶۷-۲۹۲.

[3] اللمع فی التصوف، ترجمه فارسی دکتر مهدی محبتی،کتاب چهارم، باب چهارم، ص۱۵۰

[4] اللمع فی التصوف، ترجمه فارسی دکتر مهدی محبتی،گفتار در بیان اصول، ص۲۵۶

(۴):شیخ شهاب الدین ابوحفص عمرو بن محمد سهروردی رحمه الله گفته است: صوفی آنست که اوامر شریعت چون نماز نفل و روزه نفلی انجام دهد، ونفس را به انواع طاعات وعبادات راضی کند، ودل را به اخلاق حمیده رسول الله ﷺ آراسته گرداند.[1]

(۵):حضرت شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی رحمه الله فرموده است:هرکسیکه از پیامبر ﷺ پیروی نکند و سنتش را در یک دست و قرآن را در دست دیگرش قرار ندهد به خدای عزوجل نمی رسد، هلاک می شود و دیگران را نیز هلاک میکند.گمراه می شود و دیگران را گمراه می کند.قرآن وسنت دو رهنما هستند بسوی خدا.قرآن رهنمای تست بسوی خدا و سنت رهنمای تست بسوی پیامبر ﷺ.[2]

(۶):مولانا شاه امان الله نقشبندی مجددی هروی رحمه الله گفته است:همچنین شریعت بیخ و بنیاد طریقت و

---

[1] عوارف المعارف، باب چهارم،ص۲۲

[2] ترجمه فارسی الفتح الربانی والفیض الرحمانی،ص۱۱۷.

حقیقت است اگر سالکی بی استقامت شریعت خواهد که مراتب طریقت را طی نماید سراسر دیوانگی است پس هرکه در پیروی آنحضرت ﷺ راسخ تر باشد به درگاه الهی مقبول تر.[1]

اثبات علم بـــاطن یـــا تزکیـــه واحســـان از قرآنکریم و سنت نبوی ﷺ:

اگر بر اثبات علم تصوف در قرآن کریم ، سـنت نبـوی ﷺ و علمای بزرگوار امت بصورت کامـل بحـث شـود، شاید کتاب ضخیم و بزرگی نوشته شود ولـی اینکـه از تعریف اصطلاحی تصوف و مقصد آن، و اقوال علمـای اسلام مندرج سـطور بـالا ثابـت شـد کـه تصـوف در حقیقت همان تزکیه و احسان است لذا با اختصـار مـی گوییم که این علم و مقصد شریف آن:

[1] جامع السلوک، ص۳۲.

اولاً : از آیات ذیل الذکر قرآن کریم ثابت است و آیات قرآنکریم در مورد کاملاً صراحت دارد :

خداوند متعال ﷻ فرموده است{قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا:الشمس-٩} یعنی کسی رستگار و کامیاب میگردد که نفس خویش را پاکیزه دارد و رشد دهد.

همچنین فرموده است{قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّىٰ:الأعلى-١٤}یعنی به تحقیق رستگار شد کسیکه خود را پاکیزه نمود.

«تزکیه» رکن اصلی از ارکان دین بحساب می آید و جایگاه خاصی در دین دارد وبخش مهم در تعالیم اسلام را بخود اختصاص داده است، برای بیان جایگاه واهمیت آن از نظر اسلام همین کافیست که خداوند متعال ﷻ فرستادن همه پیامبران بخصوص رسول اکرم ﷺ را به آن خلاصه گردانیده ووظیفۀ اصلی ایشان بشمار آورده چنین فرموده است:

١:{هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ:الجمعة-٢}

ترجمه:الله ﷻ ذاتی است که در میان امیین (ناخوانان و بی سوادان) پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان می خواند و تزکیه شان می دارد و به آنان کتاب «قرآن» و حکمت«سنت» می آموزد.

٢:{رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ:البقرة- ١٢٩}

ترجمه:(حضرت ابراهیم و اسماعیل عليهم السلام دعا کردند) پروردگارا! در میان آنان رسولی از خودشان برانگیز، که آیات ترا بر آنان بخواند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه شان کند، که تو خود عزیز حکیمی.

٣:{كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ:البقرة-١٥١}

ترجمه: همانگونه که پیامبری از خود تانرا به میان شما فرستادیم، که آیات ما را بر شما می خواند و شما را پاک می گرداند و به شما کتاب و حکمت می آموزد و آنچه را نمی دانستید، بشما می آموزد.

٤:{لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ:آل‌عمران-١٦٤}

ترجمه:خداوند بر مؤمنان منت نهاد ، آنگاه که پیامبری از خودشان در میانشان برانگیخت، که آیات او را بر آنان می خواند وپاکیزه شان می دارد وبه آنان کتاب

«قرآن» و حکمت«سنت» می آموزد، درحالیکه قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

بناءً درین آیات مبارکه یکی از وظائف اساسی رسالت پیامبران بخصوص رسول الله ﷺ گفته شده و در ردیف تعلیم کتاب و حکمت وتلاوت قرآن» ذکر شده است.

همانگونه که تعلیم کتاب و سنت ضروری است، تزکیه نفس نیز ضروری است، وتصوف در حقیقت همان تزکیه است، زیرا تصوف چیزی جز همان تزکیه باطن نیست، وبه اتفاق مفسران تزکیه شامل سه جنبه «اصلاح عقائد، اصلاح اعمال و اصلاح اخلاق» می باشد، پس تصوف یعنی اصلاح اخلاق و اعمال، پس کسیه منکر تصوف است در حقیقت بطور غیر مستقیم تزکیه قرآنی را انکار می کند.ویا به عبارهٔ دیگر تصوف چیز جدیدی نیست که بعد از زمان رسول اللهﷺ وصحابهٔ کرام بوجود آمده باشد، بلکه این کلمهٔ صرفاً یک اصطلاح ویا یک اسم دیگر بر همان «تزکیه» قرآن و«احسان» که در حدیث ذکر شده است.

پس معلوم گردید که تصوف ریشۀ قرآنی و حدیثی دارد و انکار از آن ، انکار کردن یکی از موضوعات منصوص دینی وعملاً اعتراف بر ناقص بودن تعلیمات و نیابت رسول الله ﷺ است.

وثانیاً: از معجزات و کتاب پیامبران ظاهر می شود که ایشان غیر از علم احکام و شریعت که از حضرت جبرئیل آموخته اند؛ دانش دیگری هم داشته اند به نام علم باطن، الهام یا علم لدنی که در قرآن مجید به آن تصریح شده است.

قال الله تعالی«فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا»[۱]

ترجمه:بنده ای از بندگان ما را یافتند که وی را بهره ای از نزد خود عطا کردیم و به او دانشی از نزد خود آموزش دادیم که در حدیث صحیح آمده آن بنده حضرت خضر علیه السلام بوده است.

---

[۱] الکهف:۶۵

پیامبران مسائلی که مربوط به تمام مردم بوده مانند علم احکام بدون فرق به همه آنان ابلاغ کرده اند ومسلمانان نیز آن را پذیرفتند و هرکس به آن عمل نموده سعادتمند است و اگر چنانچه کسی هم بی مبالات و در مقابل انجام فرائض الهی سست بوده حواله آن به ارادۀ خداوند است که هر گونه با او عمل کند فاعل مختار است و آن قسمت دیگر علم باطنی، که مربوط است به تزکیه نفس و پرورش دل و سائر لطیفه های باطنی (درونی) دیگر چنانکه ابن عباس ﷛ و چند نفر دیگر از پیامبر اکرم ﷺ روایت کرده اند که حضرت محمد ﷺ مجاز و مختار بوده، هرکس را که مصلحت دیده و استعداد و توانایی در او یافته آن دانش را به او یاد داده که در آن زمان موسوم بود به طریق زهد و تزکیۀ درون و تصفیه قلب و راه شناخت حقیقی و علم شهودی که با ریاضت شاقه و مجاهدۀ نفس که پیامبر اکرم ﷺ آنرا جهاد اکبر معرفی کرده و به پیروی از شریعت حاصل می شود و پس از دو قرن

به طریق تصوف مشهور شد و طبق فرموده ابن عباس ﷺ حضرت پیامبر اکرم ﷺ قبل از همه کس آنرا به خلفای راشدین وسپس به حضرت عبدالله ﷺ و چند نفر دیگر از یاران خود بنابر صلاح دید حضرتش آموزش داد که از آنجمله حضرت ابوهریره ﷺ یکی از آنست که قول ایشان بعداً ذکر می گردد.

وثالثاً:این علم از احادیث ذیل ثابت است که احادیث زیر در مورد آن صراحت دارد:

۱: شیخین از حضرت أُبَی بن کعب ﷺ از رسول اکرم ﷺ روایت میکنند که موسی علیه السلام به خضر علیه السلام گفت:آیا از تو پیروی کنم به آن شرط که از آنچه مایه رشد و صلاح است وبه تو آموخته شده است به من بیاموزی؟ [الکهف:۶۶] (خضر علیه السلام)گفت:تو هرگز توان شکیبائی با مرا نداری [الکهف:۶۷] ای موسی علیه السلام! من از خداوندﷻ علمی دارم که آنرا به من آموخته است وتو آن را نمی دانی.تو هم علمی داری که خداوند ﷻ آن

را بتو آموخته است ومن آنرا نمی دانم[1]» یعنی تمام آنرا و همچنان قول او: شایسته نیست که آنرا بتو بیاموزانم یعنی تمام آنرا.حافظ ابن حجر ﷺ فرمود:و این یک اندازه معتبر است، زیرا حضرت خضر عليه السلام از حکم ظاهر چیزی را می دانست که شخص مکلف از آن بی نیاز نیست، (یعنی به آن نیاز می داشته باشد) و حضرت موسی عليه السلام از علم باطن نیز چیزی را می دانست که از طریق وی برایش معلومات داده شده بود، امام بلقینی رحمه الله گفته است: این جا اشکال وارد می شود که علم مذکور در هر دو جهت چگونه مناسب است که دانسته نشود، و به این اشکال چنین جواب گفته شده است:که علم حقائق و کشف منافی علم ظاهر است، پس برای عالمیکه به علم ظاهر مکلف است مناسب نیست که از علم حقائق آگاهی داشته باشد، همینگونه

---

[1] رواه البخاری فی صحیحه فی أبواب عدة منها:باب ما یستحب للعالم اذا سئل أی الناس أعلم...، ح رقم۱۲۲ ورواه مسلم فی صحیحه، فی بابین أحدهما:باب من فضائل الخضر ـ علیه السلام، حدیث رقم۲۳۸۰ ورواه غیرهما.

برای عالم حقیقت نیز مناسب نیست که از علم ظاهر آنچه را که بدان مکلف نیست وآنچه را که از علم ظاهر در نزدش با آنچه که با حقیقت منافات دارد بداند، و گفته شده که ممکن است علم بر تنفیدش حمل شود به این معنا که دانستن علم حقیقت بخاطر عمل کردن به آن مناسب نیست، زیرا که آن مخالف با مقتضای شرع است، و همین گونه مناسب نیست که کسی علم غیر حقیقت را بداند و بدان عمل نماید، زیرا که عمل کردن به آن مخالف با مقتضای حقیقت است، پس به همین سبب برای «ولی» که از علم حقیقت چیزی برایش چیزی ظاهر می شود جایز نیست که به آن عمل کند، بلکه به ظاهر شرع باید عمل نماید.[1]

---

[1] تأیید الحقیقة العلیة والتشیید الطریقة الشاذلیة للامام الحافظ جلال الدین عبدالرحمن بن أبی بکر السیوطی رحمه الله، تحقیق، تخریج و تعلیق الشیخ الدکتور عاصم ابراهیم الکتالی الحسینی الشاذلی الدرقاوی، الطبعة الأولى ۲۰۰۶، طبع دارالکتب العلمیة،ص۷|الأعلام بأن التصوف من شریعة الاسلام للامام العلامة المحدث عبدالله بن الصدیق الغماری المتوفی سنة۱۴۱۳هـ .ق، ص ۲۰-۲۳، طبع دارالرشاد الحدیثة، الدار البیضاء المغرب.

۲:در صحیح بخاری و مسلم از امیرالمؤمنین عمر بن خطاب ﷛ روایت کرده که مردی ناشناخته نزد رسول کریم ﷺ پرسید که: «اسلام چیست؟» فرمود: «کلمه شهادت و نماز و زکات و روزه ماه رمضان و حج به شرط قدرت.» گفت که:«راست گفتی.» پس تعجب کردیم که سؤال می کند وتصدیق می نماید!پس، از «ایمان»پرسید؛فرمود:«آنکه ایمان آری به خدا وفرشتگان وکتاب ها ورسولان و روز قیامت وآنکه خیر و شر همه به تقدیر الهی است.گفت:«راست گفتی.» پس پرسید که:«احسان چیست؟» فرمود:«آنکه عبادت کنی خدا را به وجهی که گویا او را می بینی واگر تو او را نمی بینی، بدانی که او ترا می بیند.» پس تر از قیامت پرسید؛ فرمود:که «از تو زیاده نمی دانم.» پس تر از علامات قیامت پرسید و از آن نشان داد.پس تر

فرمود که:«جبرئیل بود؛برای آموختن دین شما آمده بود.»[1]

علامه قاضی ثناء الله پانی پتی رحمه الله در صفحه ۱۵کتاب ارشاد الطالبین در مورد این حدیث می فرماید: «از این حدیث معلوم می‌شود که سوای عقائد (ایمان) و اعمال (اسلام)، کمالی دیگر است مسمی به احسان.آنرا ولایت (تصوف) نام شد.صوفی را چون محبت الهی مستولی شود، که در اصطلاح فنای قلب گفته شود، دل او به مشاهده محبوب حقیقی مستغرق و مستهلک می‌باشد، و بغیر او متوجه نمی‌شود. درین حالت خدا را نمی‌بیند که رؤیت او در دنیا عادتاً محال

---

[1] صحیح البخاری، کتاب الایمان، باب سؤال جبریل النبی ﷺ عن الایمان والاسلام والاحسان وعلم الساعة، ح رقم۵۰، کتاب التفسیر، سورة لقمان، ح رقم۴۷۷۷|صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب معرفة الایمان والاسلام والقدر وعلامة الساعة، ح رقم۱۰۲|سنن ابن ماجه، المقدمة، باب فی الایمان، ح رقم۶۶|سنن ابو داود، کتاب السنة، باب فی القدر، ح رقم۴۶۹۷|السنن الصغری للنسائی، کتاب الایمان وشرائعه، باب صفة الایمان والاسلام، ح رقم۵۰۰۸|مسند الامام الاعظم ابی حنیفه للحارثی، المحقق:لطیف الرحمن قاسمی، ح رقم۱۰۰۲، ۱۰۰۳ و۱۰۰۴.

است.لیکن صوفی را درین وقت حالتی است گویا که خدا را می‌بیند و پیش ازین حالت، صوفی به تکلف خود را برین حال می‌دارد و رسول کریم ﷺ ازان حالت خبر داد که بدانی خدا ترا می‌بیند.»[1]

و نیز علّامه شیخ عبد الحق محدث دهلوی رحمه الله در کتاب خود اشعهٔ اللمعات ج۱ص۴۵ در مورد این حدیث شریف چنین می‌فرماید: «بدانکه مبنای دین و کمال آن بر فقه و کلام و تصوّف است و این حدیث شریف بیان این هر سه مقام کرده.اسلام اشارت بفقه است که مضمّن بیان اعمال و احکام شرعیّه، و ایمان اشارت به اعتقادات که مسائل اصول کلام اند، و احسان اشارت باصل تصوّف که عبارت از صدق توجّه الی الله است و جمیع معانی تصوّف که مشایخ طریقت به آن اشارت کرده‌اند راجع بهمین معنی است.»

[1] ارشاد الطالبین از قاضی محمد ثناء الله محدث پانی پتی رحمه الله با تعلیق و تخریج محمد سلیم آزاد.

٣- و عن الحسن، عن جابرﷺ، عن النبیﷺ قال: العلم علمان فعلم ثابت باالقلب فذلك العلم النافع و علم فی اللسان فذلك حجة الله علي عباده.[1]

---

[1] رواه الخطیب فی التاریخ(٤/٣٤٦)، وحسنه الحافظان زکی الدین المنذری (الترغیب والترهیب:١/٥٨) و زین الدین العراقی(تخریج احادیث الاحیاء١/٥٩)، وأعله ابن الجوزی فلم یصب، ورواه الدیلمی فی «مسند الفردوس٣/٦٨» من حدیث أنس باسناد ضعیف و هذا الحدیث أورده قطب الدین العسقلانی-وهو قبل القسطلانی صاحب«المواهب اللدنیة»فی کتابه فی «التصوف» شاهداً للحدیث السابق، یشیر بذلک الی أن العلم الثابت بالقلب هو علم الباطن، بدلیل حدیث «من اخلص لله أربعین یوماً ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه»وقد تقدم تخریجه، وأن العلم اللسان هو علم الظاهر وهو حجة الله علی عبده اذا لم یعمل به.وانما کان علم الباطن الذی هو علم القلب نافعاً لأنه لا یحصل للشخص الا بعد المجاهدة والعمل بالعلم الظاهر اذ هو نتیجته وثمرته، بخلاف علم الظاهر فلا ینتفع به الا من یعمل به، ولیس کل عالم عاملاً.
وقد روی ابن أبی حاتم فی تفسیره(١٠/٣١٨٠)من طریق سفیان الثوری، عن أبی حیان التیمی، عن، رجل قال:«کان یقال:العلماء ثلاثة:عالم بالله یخشی الله، لیس بعالم بأمر الله.وعالم بالله عالم بأمرالله یخشی الله فذاک العالم الکامل-لجمعه بین علمی الظاهر والباطن-وعالم بأمرالله لیس بعالم بالله لا یخشی الله،فذلک العالم الفاجر، وانما کان هذا فاجراً لأنه لم یعمل

ترجمه: از حضرت جابر ﷺ روایت است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: علم بر دو نوع است، علمی است مربوط به قلب، که آن علم سودمند است، و دیگری علمی است مربوط به زبان، که آن علم، حجت خداست بر بندگانش.

۴- عن نعمان ابن بشير قال: قال ﷺ : ...الا و انّ في الجسد مضغة إذا صلحت صلح الجسد كله و اذا فسدت فسد الجسد كله الا وهي القلب.[۱]

بعلم الظاهر، واللول من علماء الباطن وهو من الأبرار خشى الله واتقاه.«وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»

ألاعلام بأن التصوف من شريعة الاسلام للامام اَلعلاَمة المحدث عبدالله بن الصديق الغمارى المتوفى سنة۱۴۱۳هـ .ق، ص ۲۷و۲۸، طبع دارالرشاد الحديثة، الدار البيضاء المغرب.

و رواه الدارمى فى سنن، كتاب المقدمة، باب التوبيخ لمن يطلب العلم لغيرالله، ح رقم۳۷۲موقوفاً عن حسن البصرى رحمه الله.

[۱] صحيح البخارى، كتاب الايمان، باب فضل من استبرأ لدينه، ح رقم۵۲|صحيح مسلم، كتاب المساقاة، باب أخذ الحلال وترك الشبهات، ح رقم۴۱۷۸.

ترجمه: آگاه باشید که در بدن انسان قطعه گوشتی است که هر وقت اصلاح شود، تمام اعضا اصلاح می‌شود، و هر وقت فاسد شود، تمام اعضا فاسد می شود.آگاه باشید که آن قلب است.

اصلاح دل منوط به یاد الهی است، آیه شریفه بِذِكْرِ اللهِ أَلَا بِذِكْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ(الرعد: ۲۸) اشاره به این معنی میباشد، اصلاح دل، در اصطلاح صوفیه، به تصفیه قلب معروف است و این تصفیه قلبی بعد از مرحله فنای قلبی حاصل میشود که تنها راه حصول آن توسّل به شیخ کامل و مکمّل و توجهات شریفه او و سلوک طریقت و تصوف می‌باشد و بدون آن ممکن نیست الّا نادر.

۵-ان من العلم كهيئة المكنون لا يعلمه الا أهل المعرفة بالله تعالى، فاذا نطقوا به لم يجهله الا أهل

الاغترار بالله تعالى فلا تحقروا عالماً أتاه الله علماً منه، فان الله عزوجل لم يحقره اذ آتاه[1]

[1] رواه أبو منصور الديلمى فى «الفردوس بمأثور الخطاب» ، ح رقم٨٠٢ وأورده المنذرى فى الترغيب والترهيب، برقم١٤١ وعزاه الى الديلمى وأبو عبدالرحمن السلمى فى الأربعين ورواه الامام الغزالى فى احياء علوم الدين(ط دارالمعرفة) ١٢٠ وقال الحافظ العراقى فى تخريجه:«رواه أبو عبدالرحمن السلمى فى الأربعين له فى التصوف من حديث أبى هريرة ﵁ باسناد ضعيف .ساق اسناده الحافظ السيوطى مستشهدا به فقال عقب حديث آخر:وله طريق آخر عن أبى هريرة أخرجه الطبسى فى ترغيبه... اللآلى المصنوعة ج١ص٢٠٢.

قال الامام العلامة المحدث عبدالله بن الصديق الغمارى ﵀:وهو ضعيف و لكنه يتأيد بشيئين **أحدهما**:ما ثبت فى «صحيح البخارى» عن أبى هريرة ﵁ أيضاً «حفظت من رسول الله ﷺ وعاءين فأما أحدهما فبثثته،وأما الآخر فلو بثثته لقطع هذا البلعوم...فذلک الوعاء الذى لم يبثه محمول على الاحاديث التى فيها بيان أمرا السوء من بنى أمية وعلى الأحاديث التى تتعلق بأشراط الساعة والملاحم فى آخر الزمان فينكر ذلک من لم يألفه طبعه؛كما حصل من مبتدعة العصرـ انكار المهدى ونزول عيسى و خروج الدجال والميزان، وغير ذلک.وعلى ما تلقاه من الأسرار والحقائق التى يضيق نطاق كثير من الناس عن فهمها فيبادرون الى انكارها.**ثانيهما**:ماهو واقع مشاهد، فلا ينكر علوم الصوفية وما وهبهم الله من الحقائق الا الأغرار المفتونون أصحاب مطامع وأغراض.ومما يصحح به الحديث الضعيف عند أهل الحديث أن يكون الواقع على وفقه لأنه بعد الواقع المشاهد دليل.الأعلام بأن التصوف من شريعة الاسلام للامام العلامة

ترجمه:هرآئینه بعضی از علمها چون چیزی پوشیده است که جز اهل معرفت آنرا ندانند، وچون آنرا بگویند

المحدث عبدالله بن الصدیق الغماری المتوفی سنة۱۴۱۳هــ .ق، ص ۲۶، طبع دارالرشاد الحدیثة، الدار البیضاء المغرب.

قال الامام الحافظ جلال الدین عبدالرحمن بن أبی بکر السیوطی رحمه الله فی أحد رواة هذا الحدیث عبدالسلام بن صالح:هو أبو الصلت الهروی من رجال ابن ماجة کان رجلا صالحاً لکنه شیعی وقد اختلفت فیه فقال أبو حاتم: لم یکن عندی بصدوق، وضرب أبو زرعة علی حدیثه، وقال العقیلی:رافضی خبیث، وقال النسائی:لیس بثقة، وقال ابن عدی:متهم، وقال الدارقطنی:رافضی متهم بوضع حدیث:الایمان اقرار بالقول وقال العباس الدورقی:سمعت یحیی یوثق أبا الصلت، وقال محمد بن محرز عن یحیی:لیس ممن یکذب، و أثنی علیه أحمد بن سیار فی تاریخ مرو، وقال:کان یعرف بالتشیع فناظرته لاستخراج ما عنده فلم أره یفرط.رأیته یقدم أبا بکر وعمر ولا یذکر الصحابة الا بالجمیل، وقال لی:هذا مذهبی الذی أدین الله به، قلت:فالحاصل أن حدیثه فی مرتبة الضعیف الذی لیس بالموضوع، وقد أورد القطب القسطلانی هذا الحدیث فی کتابه فی التصوف وقال:ان له شاهداً من مرسل سعید بن المسیب، وأورد فیه حدیث أنس مرفوعاً«العلم علمان:فعلم ثابت بالقلب فذاک العلم النافع، وعلم فی اللسان فذلک حجة الله علی عباده» وهذا الحدیث أخرجه أبونعیم والدیلمی فی مسند الفردوس.وأورده الهروی فی منازل السائرین بسنده من طریق الجنید عن السری عن معروف الکرخی عن جعفر بن محمد عن أبیه عن جده عن علی مرفوعاً «طلب الحق غربة» وهذا الحدیث أخرجه الدیلمی فی مسندالفردوس بسند مسلسل بالصوفیة...» تأیید الحقیقة العلیة، ص۹

جز فریفتگان به خدای عزوجل آنرا منکر نشوند، پس عالمی را که حق تعالی علمی به او داده است حقیر مدارید که حق تعالی اورا حقیر ندانسته است، چون علم به وی داده است.

٦-عن أبی هریرة ﷺ قال:حفظت من رسول الله ﷺ وعاءین فأما احدهما فبثثته وأما الآخر فلو بثثته قطع هذا البلعوم یعنی مجری الطعام.[1]

ترجمه:از حضرت ابوهریره ﷺ روایت است که فرمود:من از وجود مقدس پیامبر اکرم ﷺ دو ظرف (علم)را گرفته ام، نخستین را میان مردم منتشر کردم(که همانا علم احکام عملی است) واگر دیگری را پخش کنم این گلو بریده می شود.(که آن هم علم باطن وتصفیه قلب و لطیفه های دیگر است) وامام کرمانی ﷺ این اثر را بزرگترین دلیل اهل تصوف

[1] صحیح البخاری، کتاب العلم، باب حفظ العلم، ح رقم١٢٠

قلمداد می نماید[1] و این فرموده حضرت ابوهریره رضی الله عنه که از اهل صفه و پیشوای اهل تصوف است خود گواه بزرگی بر این مدعی است.

۷- روى أبو نعيم فى «الحلية» عن ابن مسعود رضی الله عنه قال:«ان القرآن أنزل على سبعة أحرف ما منها حرف الا له ظهر وبطن وان على بن أبى طالب رضی الله عنه عنده منه علم الظاهر والباطن»[2]

---

[1] صحيح البخارى بشرح كرمانى، ص۱۳۷

[2] حلية الأولياء وطبقات الأصفياء، ج۱، ص۶۵ (دارالفكر)، و روى ايضاً عن ابن عباس رضی الله عنهما قال: «كنا نتحدث أن النبى ﷺ عهد الى سبعين عهداً لم يعهده الى غيره» حلية الأولياء وطبقات الأصفياء، ج۱، ص۶۸(دارالفكر) فهذا تصريح بأن الصحابة كانوا يعترفون لعَلى بتفوقه فى علوم الحقائق والأسرار، وهذا مما لا نزاع فيه، وقد قال فيه النبىﷺ : «انا مدينة العلم وعلى بابها.رواه الحاكم فى المستدرك۳/۱۷۳» وهو حديث صحيح كما بينه الحافظ أبوالفيض فى كتاب «فتح الملك العلى بصحة باب مدينة العلم على» وقال ابن عباس رضی الله عنهما:«سلم الصحابة لعلى تسعة أعشار العلم، وشاركهم فى العشر-العاشر» ولهذا كان على رضی الله عنه استاذ الصوفية ورئيسهم، كما قال الجنيد وابن العربى الحاتمى وغيرهما، وسلسلة الطريق لا تتصل الا به، ولا تنتهى الا اليه بالتلقين والاقتداء والصحبة. الأعلام بأن التصوف من شريعة الاسلام، للامام العلامة المحدث عبدالله بن الصديق

ترجمه:از حضرت عبدالله بن مسعود ﷺ روایت است که فرمود: قرآن فرو فرستاده شده است بر هفت حرف، هیچ حرفی از آن نیست مگر اینکه دارای ظاهر و باطنی است و هرآئینه نزد علی مرتضی کرم الله وجه علم ظاهر و باطن آنست.

۸- عن الحسن البصری قال:قال رسول الله ﷺ:«لکل آیة ظهرٌ وبطن ولکل حرف حد، ولکل حد مطلع».رواه الفریابی فی تفسیره باسناد صحیح، ورواه أبو عبید فی «فضائل القرآن» عن الحسن أیضاً باسناد حسن.[1]

الغماری المتوفی سنة۱۴۱۳هـ .ق، ص ۲۴و۲۵، طبع دارالرشاد الحدیثة، الدار البیضاء المغرب.

[1] فضائل القرآن، ج۱، ص۹۷

وروى أبويعلى والبزار والطبرانى فى «الأوسط»[1] عن عبدالله بن مسعودﷺ قال: قال رسول اللهﷺ:«أُنزل القرآن على سبعة أحرف لكل آية منها ظهر وبطن»[2] رجال الحديث ثقات كما قال الحافظ الهيثمى.[3]

ترجمه:از حضرت ابن مسعود ﷺ روايت است كه رسول اكرم ﷺ فرمود: قرآنكريم بر هفت (نوع لغت يا معنى) نازل گرديده است كه آيه از آن را يک معنى

---

[1] مسند أبى يعلى الموصلى، ج۹، ح رقم۵۱۴۹و۵۴۰۳|المعجم الأوسط للطبرانى (ط دارالحرمين)، ج۱، ص۳۶۴، ح رقم۷۷۳|معجم الكبير للطبرانى، ج۱۰، ص۱۲۵، ح رقم ۱۰۰۹۰ وفى ج۱۰، ص۱۲۹، ح رقم۱۰۱۰۷|البحر الزخار المعروف بمسند البزار (ط مكتبة العلوم والحكم)، ح رقم۳۰۰، ۲۰۸۱، ۸۰۱۰|شرح مشكل الآثار للطحاوى (ط الرسالة)، ج۸، ص۸۷، ح رقم۳۰۷۷ و فى ج۸، ص۱۰۹، ح رقم۳۰۹۵

[2] رواه المشكاة فى شرح السنة، كتاب العلم، ح رقم۲۲۱

[3] مجمع الزوائد للهيتمى، ج۷، ص۲۲۹، ح رقم۱۱۵۷۹

ظاهری و دیگری معنی باطنی میباشد وهر حد را مقامیست.[۱]

امام ابونصر سراج طوسی رحمه الله میگوید:پس هرگاه علم ظاهر می گوییم مراد ما علوم ظاهری است که جسم وتن را در بر می گیرند و خداوند جل جلاله گفته است:برشما نعمت های ظاهری و باطنی خود را ریزاند(لقمان/۲۰).نعمت ظاهری همانست که خداوند جل جلاله بر جوارح واجب کرده است چون انجام طاعات و عبادات و نعمت های باطنی چیزهایست که خداوند جل جلاله به دل بخشیده است همانند حالاتی که گفتیم.با ظاهر از باطن بی نیاز نمی شویم ونه نیز با باطن از ظاهر.وخداوند جل جلاله فرموده است:اگر مسائل را به پیامبر

[۱] قال ابن النقيب فى تفسيره:«ظهر الآية ما ظهر من معانيها لأهل العلم بالظاهر، وبطنها ما تضمنته من الأسرار التى أطلع الله عليها أرباب الحقائق.والحد هو الغامض من المعانى، والمطلع ما يتوصل به الى معرفته، ولا يتوصل الى غامض المعانى الا أرباب الحقائق بما أفاض الله عليهم من الأسرار والمعارف.»الأعلام بأن التصوف من شريعة الاسلام، للامام العلامة المحدث عبدالله بن الصديق الغمارى المتوفى سنة۱۴۱۳هـ.ق، ص ۲۴، طبع دارالرشاد الحديثة، الدار البيضاء المغرب.

برگردانید ونیز بسوی کسانیکه آنها را می دانند؛چیزها از آنها درمی یابید(نساء/۸۳).علم دریافتی از بطن شریعت، همان علم باطن است وهمان علم تصوف است.چون که صوفیان از قرآن وحدیث استنباط های ویژه ای دارند وما شمه ای از آنها را اگر خدا بخواهد یاد خواهیم کرد.پس علم، ظاهر وباطنی دارد.قرآن نیز ظاهری وباطنی دارد.کلام پیامبر ﷺ نیز ظاهری وباطنی دارد.اسلام ظاهری وباطنی دارد... .[۱]

برای اثبات علم تصوف یا تزکیه و احسان یا علم باطن از آیات قرآنکریم و احادیث شریف مختصراً به همین آیات و احادیث فوق الذکر اکتفاء نمودیم.کسانیکه طالب دلائل بیشتر در زمینه هستند می توانند به کتابهای الاعلام بان التصوف من شریعۀ الاسلام تالیف امام علامه و محدث عبدالله بن صدیق غماری مغربی رحمه الله، الموسوعۀ الیوسفیه فی بیان ادلۀ الصوفیه

---

[۱] اللمع فی التصوف، ترجمه فارسی دکتر مهدی محبتی،کتاب اول، باب دوازدهم،اثبات علوم باطن وتفسیر مدلل آن،ص۸۱-۸۲

تألیف شیخ یوسف خطار محمد، حقائق عن التصوف از شیخ عبدالقادر بن عیسی شاذلی رحمه الله، تائید حقیقة العلیه وتشیید الطریقة الشاذلیة از امام جلال الدین سیوطی رحمه الله مراجعه کنند.

برخی از اقوال علمای بزرگوار اســلام در بارۀ تصوف:

١- امام شافعی رحمه اللهفرموده اند: با صوفیه صحبت و دوستی کردم و از آنها سه کلمه استفاده کردم:

اول:اینکه گفتند وقت شمشیر تیز و بُرانی است که اگر وقت را نبُری وقت تو را می بُرد به این معنی که اگر از وقت و عمرت استفاده درست نکنی وقت از دستت خارج شده و زندگیت بی معنا و بدون استفاده خواهد بود.

دوم:واینکه گفتند: نَفْسَت را اگر در راه عبادت و بندگی حق مشغول نکنی نفست تو را به گناه و بی امری خدا مشغول می کند.

سوم: اینکه گفتند: عدم و نیستی خود عصمت و پاکی است به این معنا که عدم قدرت بر انجام دادن گناه خود عصمت و دوری از گناه وعصیان است.[۱]

وهمچنین فرمودند: در دنیا سه چیز را دوست دارم:ترک تکلف وتعارف متعارف بین مردم. معاشرت و دوستی با مردم با نرمی وعطوفت.و اقتداء وتأسی به راه و روش اهل تصوف.[۲] ایشان در یکی از اشعار خود چنین فرموده اند:

فقیهاً وصوفیاً فکن لیس واحداً — فانی وحق الله ایاک انصح
فذلک قاس لم یذق قلبه تقی — وهذا جهول کیف ذوالجهل یصلح

یعنی هم فقیه و هم صوفی باش نه فقط یکی از آنها.بخدا قسم که هدف من تنها نصیحت است و بس.چرا که فقیه غیر صوفی قاسی القلب است و دلش

---

[۱] تائید الحقیقة العلیه وتشیید الطریقة الشاذلیة،للامام جلال الدین سیوطی رحمه الله، ص۱۲ ، طبع دار الکتب العلمیة|مدارج السالکین لابن القیم الجوزی، ج۳، ص۱۲۸

[۲] کشف الخفاء و مزیل الالباس،للامام عجلونی،جلد اول، ص۳۴۱

لذت تقوی را نمی چشد وصوفی بدون علم جاهل است واصلاح نمی گردد.[۱]

۲-امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله: عالم و فقیه حنفی حصفکی رحمه الله صاحب کتاب «الدر المختار» گفت که ابوعلی دقاق رحمه الله فرمودند که من تصوف و طریقت را از ابوالقاسم نصرآبادی فرا گرفتم وابوالقاسم هم از معروف کرخی و او هم از داؤد طائی و او هم علم و طریقت را از امام ابوحنیفه رحمه الله فرا گرفته و تمامی این علماء و ائمه بر فضل وعظمت علم و تقوای امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله اقرار کرده اند.[۲]

۳-امام مالک رحمه الله: می‌فرماید«من تصوّف و لم یتفقّه فقد تزندق و من تفقّه و لم یتصوّف فقد تفسّق و من جمع بینهما فقد تحقّق.»

---

[۱] دیوان امام شافعی صفحه٦٤ تصحیح دکتر بدیع یعقوب.

[۲] درالمختار، جلد اول، ص۴۳ همراه با حاشیه علامه ابن عابدین شامی رحمه الله.

ترجمه:کسیکه علم فقه آموخته و به علم تصوّف مشغول نشود، فاسق می‌گردد و کسیکه سلوک تصوّف نماید و از علوم فقهیّه ضروریه چیزی حاصل نکند و از عمل باز ماند، زندیق می‌گردد و کسیکه هر دو (فقه و تصوّف) را جمع کند به حقیقت دست یافته است.[۱]

۴-امام احمد بن حنبل رحمه الله: امام احمد بن حنبل رحمه الله قبل از مصاحبت و دوستی با اهل تصوف به فرزند خود عبدالله رحمه الله چنین فرمودند:ای پسر بر تو لازم است خواندن حدیث و دوری از مجالست وهمصحبتی با این قوم وطائفه که خود را صوفیه می نامند زیرا اینان نسبت به احکام دین خود جاهل و نادان هستند.اما هنگامیکه با عارف خداشناس شیخ ابی

---

[۱] مرقاة المفاتیح ج۱ص۳۳۵طبع دارالفکر، کتاب العلم در اخیر فصل سوم تحت حدیث روایت حسن رحمه الله «العلم علمان»|اشعة اللمعات شرح فارسی مشکات المصابیح، جلد اول، کتاب الایمان، فصل اول صفحه۴۴-۴۵|حاشیه علامه عدوی بر شرح امام زرقانی در فقه مالکی ج۳ص۹۵|شرح عین العلم و زین الحلم از علامه ملا علی قاری هروی رحمه الله ج۱ص۳۳.

حمزه بغدادی رحمه الله دوستی ومصاحبت پیدا کردند واز اساس وعقیده صحیح اهل تصوف آگاه شدند به فرزندش عبدالله رحمه الله فرمودند:ای فرزند با این قوم دوستی ومصاحبت داشته باشد زیرا اینها با کثرت علم ومراقبت احوال و خشیت از خداوند جل جلاله وزهد و تقوا وبزرگی همت از ما سبقت گرفته اند.[۱]

امام احمد رحمه الله هرگاه در مسئله ای متردد و متوقف می شد باوجود آن بزرگی وعظمت علمی رو به شیخ ابی حمزه بغدادی رحمه الله میکرد ومی فرمود ای صفوی رای و نظر شما درین مسئله چی؟ وهنگامیکه ابی حمزه بغدادی رحمه الله نظرش را بیان میکرد.امام احمد رحمه الله قبول میکردند و به ایشان اعتماد داشتنند.

علامهٔ بزرگ شیخ محمد سفارینی حنبلی رحمه الله از ابراهیم بن عبدالله علانی رحمه الله نقل میکند که امام احمد رحمه الله در مورد صوفیه فرمودند:هیچ قوم وطائفه

---

[۱] تنویر القلوب از شیخ محمد امین کردی، ص۴۰۵

ای را سراغ ندارم که شریف تر و افضل تر ازین قوم(صوفیه) باشد.عرض کردند که ای امام این قوم گاه گاهی فریاد میکشند و به حالت سماع واهتزاز و وجد می افتند نظر شما چیست؟فرمودند:اینها را بگذارید که با خدای خویش ساعتی شاد وخوشحال باشند.[1]

۵-امام نووی رحمه الله: شیخ الاسلام امام و عارف و فقیه بزرگ شرف الدین یحیی نووی رحمه الله اصول و طریق و راه های رسیدن به خداوند جل جلاله را در مذهب ومسلک صوفیه چنین بیان میفرماید:که اصول واساس تصوف اسلامی این پنج راه وروش می باشد:

(۱): تقوا و پرهیزگاری در نهان وآشکارا.

(۲): تبعیت از سنت و راه و روش پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در کردار و گفتار.

---

[1] غذاء الالباب شرح منظومه، جلد اول، ص۱۲۰|کشاف القناع عن متن الاقناع، تالیف الشیخ منصور بن یونس بن ادریس البهوتی الحنبلی(ط دارالعالم الکتب الریاض)، ج۷، ص۲۵۳۹

(۳): دوری از تمنا و کمک گرفتن از مردم در شیوه های مادی و دنیوی آنها.

(۴): رجوع وبازگشت به سوی خداوندﷻ در حالات خوشحالی وناراحتی.

(۵): راضی بودن به تمامی امور و نعمت های خداوندﷻ از کم وزیاد بودن آنها.[۱]

۶- امام جلال الدین سیوطی شافعی رحمه الله

میفرماید: تصوف در ذات خود علمی شریف است و مدارش همان تبعیت است از قرآن وسنت نبویﷺو ترک بدعتها و خرافات و بری شدن از نفس وخواسته های نامشروع آن وعلایق نفسانی وتسلیم شدن به خداوندﷻ وقضای خداوند تعالی وطلب محبت خداوند ذوالجلال وکم شمردن غیر محبت خداست.[۲]

---

[۱] المقاصد، باب توحید و عبادت واصول تصوف، صفحه۲۰

[۲] تائید الحقيقة العليه وتشييد الطريقة الشاذلية،ص۷، (ط دارالكتب العلمية).

۷-امام عز بن عبدالسلامرحمه الله در بیان مذهب ومکتب صوفیه چنین میفرماید:تصوف حقیقی تمسک کردن به شریعت پاک اسلام و فضائل اخلاق و عبادت خالصانه در دنیا و مصئون داشتن قامت خود از ویران شدن به وسیلۀ حب دنیا و دوری از رذائل وغیره می باشد.[۱]

۸.علامه سید شریف جرجانیرحمه الله میفرماید:که تصوف مذهب جدیت وتلاش است، پس تصوف را با هزل و یاوه گویی اختلاط نکنید.تصوف یعنی تصفیه قلب از مادیات، دوری از اخلاق ناموزون، از بین بردن صفات حیوانی، مبارزه با هوای نفسانی، و وارد شدن به صفات رحمانی و تعلق و دوستی با علوم حقیقی و استعمال آن در عبادت و طاعت و نصیحت تمامی مردم به پاکی و وفا به عهد و پیمان الهی و تبعیت از شریعت پیامبر اکرم ﷺ.[۲]

---

[۱] نورالتحقیق تألیف شیخ حامد صقر، ص۹۶

[۲] التعریفات،ص۵۲

٩.علامه ابن خلدون رحمه الله: در مقدمه کتابش (تاریخ ابن خلدون) در مورد تصوف وصوفیه چنین مینویسد: «علم و راه وروش صوفیه در زمره آن علوم است که تازه بوجود آمده.در زمان پیامبر به این رسم واصطلاح نبوده، اما اصل اساسی آن که عمل کردن است به کتاب وسنت پیامبر ﷺ و شیوه سلف صالح است بصورت کامل محسوس ومعلوم بوده، در میان صوفیه طریق و راه وروش صوفیه راه حق وحقیقت است معتکف شدن به طاعت و بندگی خداوند جل جلاله وقطع تجملات ودلبستگی های دنیوی، وصل شدن به محبت خدا و زهد است و تقوا که این راه را جمهور واکثر علمای امت قبول دارند.دوری از لذائذ و شهوت جاه ومقام و از آداب آن منفرد شدن در عبادت در خلوت وجلوت که این صفات در میان اصحاب وسلف صالح موجود و محسوس بوده و بعد از قرن دوم ورو آوردن مسلمانان به تجملات دنیوی کسانیکه بعبادت و انجام سنن وراه وروش پیامبر ﷺ واصحاب کرامش

مشغول شدند مشهور و موسوم شدند به اسم تصوف وصوفیه .[1]

۱۰.علامه امام فخر الدین رازی رحمه الله:علامهٔ بزرگ ومفسر مشهور امام فخر الدین رازی رحمه اللهدر کتاب خود بنام(اعتقاد المسلمین و المشرکین) در باب هشتم در احوال وعقیده صوفیه چنین بیان میدارد:اکثر کسانیکه در مورد تفکر و احوال وعقیدهٔ فرقه ها وطایفه ها کتابهایی نوشته اند احوال و آراء قوم صوفیه را فراموش کرده اند که این خود خطایی آشکار است زیرا حاصل و لب قول صوفیه این است که راه وروش رسیدن وشناخت خداوندجل جلالههمان تصفیه وتزکیه روح وروان وخالی کردن قلب است از علاقه های مادی وجسمی که این عقیده در ذات خود راه وروش درست وصحیح است.وبیان میدارد که صوفیه قومی هستند که وقت خود را به ذکر وعبادت خداوند و مجرد وخالی

[1] مقدمه ابن خلدون، ص ۳۲۸

کردن نفس از علاقه های مادی و تجملات دنیوی صرف می کنند.مذهب صوفیه بحقیقت همان خوشنود شدن بذکر خداوندﷻو بیرون کردن هم وغم دنیوی واعراض از محبت دنیا و بندگی خالصانه خداوندﷻ است که مادیات و شهوات ومحبت غیر خدا آنها را از یاد خداوندﷻغافل نکند.صوفیه در رفتار وکردار متخلق هستند به اخلاق نیکو ادب واحترام با خدا ونرم خویی ومحبت با خلق خدا که بحقیقت این قوم بهترین وافضلترین مردم هستند در میان سایر انسانها.[۱]

۱۱–امام تاج الدين السبكی رحمه الله: در کتابش (معيد النعم ومبيد النقم) تحت عنوان صوفیه بیان میدارد: صوفیه رحمت ورضای خدا بر آنها باد و خداوندﷻجملگی ما را همراه ایشان در بهشت محشور فرماید .اقوال ونظرات پراکنده ای در مورد آنها بیان شده که اکثر آنها ناشی از جهل و عدم علم بحقیقت

---

[۱] کتاب اعتقادات بین فرقه های مسلمین و مشرکین ص ۷۲ و۷۳

وعقیدۀ صحیح صوفیه است واین بدان علت است که متشبهین و مقلدین صوفیه کسانیکه خود را در لباس وهیأت صوفیه در آورده اند واز اصل تصوف واهداف آن جاهل وبی علم هستند.حقیقت تصوف و صوفیه همان عبادت وبندگی خدا به اخلاص و فروتنی واعراض وپشت کردن بدنیا وشهوات آن است زیرا صوفیه اکثر واغلب اوقات خود را در عبادت وبندگی خالصانه خداوند وکسب فضائل اعمال صرف کرده اند .امام تاج الدین سبکی رحمه الله بعد از تعریف وتأیید صوفیه چنین بیان میدارد که قوم صوفیه بحقیقت همان اهل الله وخواص بندگان خداوند جل جلاله هستند که خدا به ما وایشان رحمت عنایت فرماید که بحق از یاد وذکر سیرت و احوال ایشان با خدایشان رحمت وبرکت نازل میشود وبدعای ایشان خداوند نعمت های خویش از قبیل غفران و باران وسایر نعمتها را بر بندگان خود

عطا میفرماید.خداوندﷻاز ما وایشان راضی و خوشنود باشد.[1]

۱۲.حجت السلام امام ابو حامد محمد غزالی رحمه الله:

غزالی رحمه الله:در کتابش(المنقذ من الضلال) چنین میفرماید:بعد از اینکه از علوم شریعت فارغ شدم کتاب (اربعین) را نوشتم وعلوم فلسفه قدیم را در کتاب (مقاصد الفلاسفه) جمع آوری کردم و کتاب (التهافت) را نیز تألیف نمودم.امام محمد غزالی رحمه الله در مورد صوفیه و تصوف چنین بیان میدارد:وقتیکه از نوشتن این کتابها فارغ شدم شروع کردم به مطالعه کتابهای تصوف وعرفان و پی بردم که روش وشیوه آنها با علم وعمل شروع میشود و حاصل کار آنها قطع رزایل اخلاقی وپاک شدن از اخلاق وصفات مذموم است تا با اینکار بخالی شدن قلب از غیر خدا و حلاوت وشیرینی ذکر خداوند ﷻ نائل آیند.در این هنگام بود که دانستم

---

[1] کتاب معید النعم ومبید النقم، ص ۱۱۹

آگاه شدن به عقیده وسیره آنها آسانتر از وارد شدن وسلوک کردن بشیوه عملی آنهاست پس شروع کردم بمطالعه کتابهای عرفانی همچون قوت القلوب ابو طالب مکی رحمه الله و کتابهای حارث محاسبی و رساله هایی متفرقه از شیخ جنید بغدادی و شبلی و ابو یزید بسطامی رضی الله عنهم و تعداد دیگری از کتابها و نظرات این قوم استفاده کردم از کلام وآراء ایشان مانند کسی که بخواهد در مکتب یا مذهبی تحقیق کند.پس به این نتیجه رسیدم تنها راه رسیدن به حقیقت کلام ونظرات ایشان ممکن و میسر نمیشود مگر بوسیلهٔ ذوق و میل قلبی و مبادله صفات وحالات عرفانی ایشان.بعد از این بود که به این حقیقت پی بردم که ایشان(صوفیه) صاحبان حال وکمال هستند نه اصحاب قیل قال پس پی بردم که صوفیه سالکان حقیقی خداجو و رهروان بسوی خداوند متعال هستندو بحق که سیره وشیوه آنها بهترین،کامل ترین ودرسترین راه است برای وصول ورسیدن بنده بسوی خدا وبحق که اخلاق

کریمهٔ ایشان بالاترین وکاملترین اخلاق است بلکه اگر عقل تمام عاقلان وحکمت تمام حکیمان وعلم تمام عالمان بشریعت اگر بخواهد اخلاقی ومرتبه ای بالاتر از اخلاق صوفیه را بیان کند در این باب غیر از عجز وناتوانی چیز دیگری کسب نمیکند زیرا تمام اخلاق ورفتار ایشان ظاهری وباطنی ایشان برگرفته از نور وچراغ نبوت ورسالت است وبزرگتر ونورانیتر از نور نبوت ورسالت در زمین نوری وجود ندارد که به عالم ومخلوقات نور افشانی کند.با تمام این اوصاف برایم روشن شد که فرقه وطائفه ناجی ورستگار به حقیقت ایشانند نظر محقق چیست در مورد مکتب ومذهبی که شرط اول آن پاک کردن قلب ودرون است بتمامی وکمال از غیر خدا وستون وکلید آن در وقت تکبیرهٔ الاحرام نماز است که تمام وجود سالک را استغراق از عظمت وجلال الهی در بر میگیرد وآخرین درجه آن فانی شدن در صفات اعلی پروردگار است.[١]

---

[١] المنقذ من الضلال، امام غزالی، تحقیق دکتر عبد الحلیم محمود، ص ١٤٥

۱۳.حافظ ابن تیمیهٔ حنبلی میفرماید:گروهی تصوف را بد گفته اند و ذم و قباحت آنرا بیان کرده میگویند آنها مبتدعین و خارج از سنت هستند و این سخنان از گروهی از ائمه کرام در حق شان ثابت ومشهور است.گروه دیگری دربارۀ اهل تصوف غلو مبالغه آرایی کرده ایشان را افضل الخلق بعد از انبیاء وکاملترین انسانها خطاب کردند درحالیکه افراط وتفریط هر دو طائفه در حق تصوف نازیباست وحق اینست که اهل تصوف در اطاعت الله ﷻ اجتهاد کردند طوریکه دیگران اجتهاد وکوشش میکنند تا از جملهٔ مطیعین ومقربین خداوند ﷻ شوند.[1]

۱۴.حافظ ابن قیم جوزی حنبلی میفرماید:تصوف یک زاویه حقیقی سلوک است برای تزکیه نفس و تهذیب آن تا با صحبت رفیق اعلی مستعد وآماده شود و معیت وهمراهی محبوب خویش را حاصل کند زیرا

---

[1] مجموع الفتاوی لابن تیمیه، ج۱۱، ص۱۷

هر شخص با محبوبش وصل می شود طوریکه سمنون میگوید:محبان تمام شرف دنیا و آخرت را حاصل کردند و یقیناً هر محب با محبوبش میباشد.والله اعلم[1]

ایشان همچنان در کتاب طریق الهجرتین خویش فرموده اند:و از آنجمله علم تصوف است که از اشرف علوم بندگان محسوب می شود و بعد از علم توحید از علم تصوف علم شریف تر وجود ندارد وآن علم صرف به نفوس شریفه مناسبت ولیاقت دارد.[2]

۱۵.شیخ محمد بن عبدالوهاب نجدی حنبلی:

حنبلی:در قسمت سوم تالیفات شیخ محمد بن عبدالوهاب حنبلی در کتاب فتاوی و رسائل صفحه ۳۱ در مسئله پنجم آمده است:« سوال کرده شد از او رحمه الله دربارهٔ مسائل مفیده:پس جواب دادند:بدان خداوندﷻ بشما هدایت نماید.بدون شک خداوند

[1] مدارج السالکین، ج۲، ص۳۰۷
[2] طریق الهجرتین، ص۲۶۰-۲۶۱

متعال‌ﷻ محمد ﷺ را به هدایت که عبارت است از علم نافع و دین حق که عبارت است از عمل نیک ارسال نموده است.پس اشخاصیکه متعلق به دین هستند به دو قسم اند:

قسم اول: کسانیکه به علم فقه مشغول اند مانند فقهاء کرام.

قسم دوم: اشخاصی اند که به عبادت و طلب آخرت مشغول اند مانند صوفیه.

پس خداوندﷻ پیامبر خود ﷺ را به این دین که جامع هر دو قسم فقه و تصوف است مبعوث کرد.»

شیخ ابن عبدالوهاب همچنان در قسمت دوم از تالیفات خود (الفقه) در جلد دوم صفحه ۴ در رسالهٔ (اربع قواعد تدور الاحکام علیها) گفته است: بدان! خداوندﷻ بر شما رحم کند، این چهار کلماتیست که با کوتاهی خود دین بر آنها بنا است: برابر است که بحث در علم تفسیر باشد یا در علم اصول یا در علم اعمال قلبها که

مسمی است به علم السلوک (تصوف) یا در علم حدیث یا در علم حلال وحرام و احکام که مسمی است به علم فقه ویا در علم وعد ووعید یا در غیرآنها از انواع دین.[۱]

جایگاه منکرین تصوف:

علامهٔ محقق مولانا محمد عمر سربازی‌رحمه الله می نویسد:گروهی تصوف را نو آوری در دین و رشته ای از فرقهٔ شیعه باطنیه گفته اند.پس باید دانست که منکرین تصوف هرچه هستند نه در مقامی هستند که لیاقت اجتهاد کردن را داشته باشند تا رد و انکار آنها برای کسی دلیل و برهان باشد، نه جزو عالمان حقیقی هستند که بدون تعصب حقایق را بیان می کنند، نه از صوفیان واقعی هستند که حرف آنها با دلیل و قابل قبول باشد.بلکه به قول مولانا احمد علی لاهوری‌رحمه الله منکرین تصوف به منزلهٔ دزد و راهزن هستند که می

---

[۱] موقف الأئمة الحركة السلفية من التصوف والصوفية، عبدالحفيظ بن ملک عبدالحق المکی، طبع دارالسلام، ص۱۶

خواهند جزئی بزرگ را از دین خارج کنند که در واقع متعلق به دین است.البته این بهتر و به عقل نزدیک تر است که به جای نسبت دادن اهل بدعتی به افراد روشن ضمیر و پاک طینتی از حسن بصری رحمه الله گرفته تا این زمان، همین انکار کنندگان را نوآور در دین و مبتدع بنامیم.انکار تصوف به خاطر نبود علم کافی و جانبداری نادرست و نرسیدن به این مقام است.به حکم النـاسُ اَعداء لما جهلُوا.[1]

مقامات تصوف:

مقام در قرآن کریم چندین مراتب ذکر شده است و از آیات بینات معلوم میگردد که درجات قرب به خداوند حتی در بین انبیاء علیهم السلام تفاوت می کند، لیکن در اصطلاح تصوف بر درجه ای که سالک بآن در طریق تصوف نایل می شود مقام اطلاق میگرد و بعضی از صوفیه این درجات را ده درجه یا مقام تعیین کرده اند

---

[1] خلاصة التصوف، تألیف علامه محقق مولانا محمد عمر سربازی رحمه الله ص ۱۰-۱۱

مگر بعضی از ایشان برای هر درجه ده مرحله معین نموده اند که مجموع آن صد درجه و مقام میگردد.

برای هر مقام این مقامات مفهوم و معنی خاصی است که جز آنانیکه بآن مقام رسیده اند کس دیگر آنرا درک کرده نمی تواند.صوفیان کرام در بیان مقامات تصوف به آیات قرآن کریم وبه نظریات بزرگمردان علماء تصوف که در آن باره ارائه نموده اند راهیابی می جویند و این مقامات را قرار ذیل ذکر می کنند که تفصیل مقامات متذکره در کتب تصوف موجود بوده و این مقدمه گنجایش آنرا ندارد:

۱: توبه۲: انابت(رجوع از غفلت بسوی ذکر)۳: زهد۴: ورع۵: قناعت۶: صبر۷: شکر۸: توکل۹: تسلیم۱۰: رضاء۱۱: محاسبه۱۲: خوف و رجا۱۳: فقر۱۴: صدق ۱۵: مراقبه ۱۶: احسان ۱۷: قرب ۱۸: اخلاص ۱۹: فنا ۲۰: بقاء ۲۱: توحید ۲۲: تجرید ۲۳: تفرید ۲۴: تنزیه ۲۵: عبودیت.

طرق کسب تصوف یا تزکیه واحسان:

طرق تصوف مثال مذاهب اهل سنت والجماعت را دارد که همه دارای اذکار ، مراقبات و انواع سلوک هستند و هدف شان رسیدن شخص به درجهٔ احسان است ولی تفاوت میان آنها تنها در روش اجرا اذکار و مراقبات و طریق سلوک است که برخی از آنها (مانند قادریه، نقشبندیه، چشتیه، سهروردیه، شاذلیه) دارای شهرت زیادی بوده و مانند مذاهب اربعهٔ اهل سنت والجماعت الی امروز وجود دارند و دارای پیروانی بر روی زمین اند و برخی هم (مانند قشیریه، بهائیه، کبرویه، فردوسیه، طیفوریهٔ، شامیه، شطاریه، طیفوریه، بسطامیه، رفاعیه، همدانیه، وفائیه، مدینیه، احمدیه، خواطریه، خلوتیه، طالبیه، حاتمیه، غزالیه، اویسیه، زروقیه، راشدیه، بکریه، جزولیه، مهدیه، سهلیه، حلاجیه، شعبیه، صدیقیه، گازرونیه، محمدیه، مولویه، قلندریه، شهبازیهٔ قلندریه و...) همانند مذاهب منقرضه

اهل سنت و جماعت چون مذهب سفیان ثوری رحمه الله، اوزاعی رحمه الله، داؤد ظاهری رحمه الله، محمد بن جریر طبری رحمه الله، امام أبی الثور رحمه الله منقرض شده اند و امروز پیروانی ندارند، تنها سلاسل و اسماء شان در کتب یافت می شود.

باید یاد آور شد که سلسلۀ تمام سلاسل طریقت(چه طریقه های موجود و چه هم منقرضه) به رسول اکرم ﷺ منتهی می شود و برخی از سلاسل از برخی دیگر منشعب شده اند و بنام اولیاء ومشائخ مشهوری که بعداً در همان طرق ظهور کرده، مشهور شده اند چنانچه سلسلۀ طریقه کبرویه و مولویه از طریق ابوالخیر نساج به سید الطائفه جنید بغدادی رحمه الله منتهی می شود و قادریه نیز از طریق شیخ ابوبکر شبلی رحمه الله به شیخ جنید بغدادی رحمه الله منتهی می شود و طریقۀ شاذلیه که بنام شیخ ابوالحسن شاذلی رحمه الله در مغرب مشهور است از طریق شیخ ابومدین مغربی رحمه الله به حضرت شیخ سید عبدالقادر جیلانی حنبلی رحمه الله و از ایشان به

چندین واسطه از طریق شیخ ابوبکر شبلی رحمه الله به شیخ جنید بغدادی رحمه الله و از شیخ جنید بغدادی رحمه الله، به شیخ سری سقطی رحمه الله، به شیخ معروف کرخی رحمه الله، به داؤد طائی رحمه الله ، به حضرت حبیب عجمی رحمه الله و از طریق وی به امام حسن بصری رحمه الله و از ایشان به حضرت شاه ولایت مآب علی مرتضی کرم الله وجه، به حضرت رسول اکرم ﷺ منتهی می شود که تفصیل همه سلاسل در رسالهٔ الانتباه فی سلاسل اولیاء الله واسانید وارثی رسول الله ﷺ تالیف حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی رحمه الله و تعلیقات مرحوم علامه عبدالشکور رشاد بر رسالهٔ شرح اسماء الحسنی تالیف میا فقیرالله جلال آبادی رحمه الله بزبان پشتو موجود است که از جملهٔ تمام طرق سلوک، اذکار و مراقبات سه طریقهٔ معروف تصوف درین کتاب بیان شده است.

مکتب وحدت الوجود و وحدت الشهود

تصوف:

یکی از اصطلاحاتیکه منکرین تصوف واصلاح نفس به شدت آنرا تردید نموده و یک ابزار برای تبلیغات بر علیه علمای ربانی ومخلص ومحبوب جامعهٔ اهل سنت قرار داده اند اصطلاح وحدت الوجود است.آنها این اصطلاح را مطابق بافهم ناقص وکج خود طوری معنی میکنند که گذشته از مسلمان، هیچ عاقلی آنرا نمی پذیرد وازین طریق به تشویش اذهان عمومی پرداخته و جوانان خالی الذهن وبی تجربه و کم علم را که از علمای ربانی فاصله گرفته اند، به بهانه عمل به قرآن وسنت به انحراف کشانده از اهل سنت واقعی جدا کرده و به دام هوا پرستی گرفتار می کنند.

اکنون به توضیح و تشریح این اصطلاح می پردازیم:

فقیه العصر مفتی رشید احمد لدهیانوی رحمه الله در پاسخ به این سوال که «همه اوست» یعنی چه؟ میفرماید:

«همه اوست» یکی از عنوان های مسئله وحدت الوجود است، همانگونه که در اصطلاح صوفیان توحید، عینیت، مظهریت وغیره عنوان های مختلف این

مسئله هستند.نتیجه آن اینست که وجود الله تعالی کامل است و در مقابل آن وجود تمام کائنات بقدری ناقص است که کالعدم میباشد.در محاورۀ عام نیز ناقص در مقابل کامل به معدوم تعبیر می شود، مانند اینکه شخصی در مقابل یک علامه طلبۀ معمولی را، یا در مقابل یک پهلوان شخص معمولی را می گوید:این در مقابل او هیچ نیست.درحالیکه ذات وصفات او موجود میباشد لیکن در مقابل کامل، معدوم قرار داده شد.همینطور در مقابل وجود کامل خداوند متعال ﷻ صوفیان کرام وجود تمام مخلوقات را معدوم قرار میدهند.

حضرت شیخ سعدی رحمه الله در دو مثال آنرا کاملاً توضیح داده میفرماید:

مگر دیده باشـــی که در باغ و راغ بتابد به شب کرمکی چون چراغ
یکی گفتش ای کرمـک شب فروز چه بودت که بیرون نیایی بروز؟
ببیـــن کاتشین کـرمـک خاک زاد جـــواب از سر روشـنایی چه داد

که من روز و شب جز به صحرا نیم		ولـــی پیش خورشیـد پیدا نیم[۱]

مثال دوم:

یکی قطرهٔ بـــاران ز ابری چـــکید		خجل شد چون پهنای دریا بدید

که جـایی که دریاست من کیستم؟		گر او هست حقا که من نیستم[۲]

در جای دیگری می فرماید:

نه هامـــون و دریا وکـــوه وفـــلک		پری و آدمـی زاد و دیـو وملـک

همه هـــرچه هســتند ازان کـمترند		که با هستیش نام هـستی برند[۳]

از توضیح فوق معلوم شد که معنی وحدت الوجود این نیست که وجود تمام ممکنات با وجود الله تعالی ﷻ متحد است بلکه مطلب اینست که وجود کامل فقط یکی است و بقیه موجودات کالعدم هستند مطلب« همه اوست» نیز همین است.

همینطور عینیت در اصطلاح صوفیان به معنی احتیاج است، به اعتبار این معنی جمله مخلوق عین خالق است یعنی محتاج اوست.اهل ارشاد جهت حفاظت امت

---

[۱] مواعظ سعدی رحمه الله ۶۳/۱

[۲] مواعظ سعدی رحمه الله ۷۳/۱

[۳] مواعظ سعدی رحمه الله ۷۴/۱

از فتنه صوفیان جاهل، اصطلاح وحدت الوجود را به وحدت الشهود تغییر داده اند.درین خطر فتنه وجود ندارد، زیراکه درین نفی وجود غیر نیست بلکه مفهومش اینست که شهود و التفات در تمام موجودات بسوی یک ذات است.[1]

از جمله عرفای اسلام شیخ اکبر محی الدین ابن العربی رحمه الله اولین عارفیست که وحدت وجود را مطرح کرده است ولی معنای وحدت الوجود یعنی انحصار وجود در خداوند جل جلاله از ابتدا در آثار صوفیان چون رابعه عدویه، معروف کرخی، ابوسلیمان دارانی، حارث محاسبی، ذوالنون مصری، بایزید بسطامی، سهل تستری، ابوسعید خراز، سمنون محب، محمد بن علی ترمذی، جنید بغدادی، حسین بن منصور حلاج، شبلی، ابونصر سراج طوسی، ابوطالب مکی، عبدالرحمن سلمی، حافظ ابونعیم اصفهانی، ابوالقاسم قشیری، شیخ ابوالحسن خرقانی، ابوالعباس قصاب، شیخ ابوسعید

---

[1] احسن الفتاوی،ج۱،ص۵۵۴

ابوالخیر، خواجه عبدالله انصاری، امام ابوحامد محمد غزالی، خواجه احمد غزالی، عین القضات همدانی، عطار نیشاپوری رضی الله عنهم وجود داشته است که پس از شیخ اکبر محی الدین ابن العربی رحمه الله عارفان بزرگی چون مولانا عبدالرحمن جامی، شیخ عبدالکریم جیلی، صدرالدین قونوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی، شیخ ابن الفارض، خواجه باقی بالله دهلوی، شاه عبدالحق محدث دهلوی، شاه عبدالرحیم دهلوی، شاه ولی الله محدث دهلوی، شاه رفیع الدین محدث دهلوی، مولانا عبدالقادر بیدل دهلوی رضی الله عنهم همه پیروان مکتب وحدت الوجود بودند.که برخی از علمای دیگر چون شیخ قطب الدین شیرازی، شیخ الاسلام مخزومی، حافظ ذهبی، امام عبدالوهاب شعرانی رضی الله عنهم حتی علمای فرقه متعصب و تندرو غیر مقلد عصر جدید چون نواب صدیق حسن خان، وحیدالزمان همه از ابن عربی رحمه الله و مکتب وحدت الوجود دفاع کرده اند چنانچه نواب صدیق حسن خان ابن عربی رحمه الله را

حجت الهی دانسته، از ایشان دفاع نموده اند[1]و نواب وحیدالزمان نیز قول شیخ ابن تیمیه را در حق او ناشی از عدم فهم مراد ابن العربی دانسته است [2].

اولین کسیکه بخاطر ازاله شبهات نادانان اهل ظاهر و آشکار نمودن توافق میان معنی باطنی وحدت الوجود با شریعت اسلامی در مقابل نظریه وحدت وجود در تصوف، وحدت شهود را ارائه کرد امام مجدد الف ثانی رحمه الله بود که همانند شیخ الهند امام شاه ولی الله محدث دهلوی رحمه الله خود ایشان نیز این دو نظریه را با همدیگر یکسان می دانستند. ایشان در مکتوب ۴۳ مکتوبات خود عنوانی شیخ فرید بخاری رحمه الله میفرماید: «توحیدی که در اثناء راه این طائفه علیه را دست میدهد، دو قسم است؛توحید شهودی و توحید وجودی. توحید شهودی، یکی دیدن است.یعنی مشهود سالک جز یکی نباشد و توحید وجودی، یکی موجود دانستن

---

[1] التاج المکلل،ص۱۲۳-۱۲۵

[2] هدیة المهدی،ص۵۱

است وغیر او را معدوم انگاشتن و باوجود عدمیت مجالی و مظاهر آن یکی پنداشتن.

پس توحید وجودی از قبیل علم الیقین آمد وشهودی از قسم عین الیقین.توحید شهودی از ضروریات این راه است، چه فنا بی این توحید، متحقق نمی شود وعین الیقین بی آن، میسر نمی شود.زیرا که روئیت یکی به استیلاء او، مستلزم عدم روئیت ماسوای اوست، به خلاف توحید وجودی که نه چنین است.یعنی ضروری نیست چه علم الیقین بی آن معرفت، حاصل است، چه علم الیقین مستلزم نفی ماسوای او نیست.

غایۀ مافی الباب؛ مستلزم نفی علم ماسوای اوست در وقت غلبه واستیلای آن یکی، مثلاً شخصی که یقینی به وجود آفتاب پیدا کرد، استیلای این یقین مستلزم آن نیست که ستاره ها را آن وقت منتفی ومعدوم داند.اما وقتیکه آفتاب را دید، البته ستارهها را نخواهد دی و مشهود او جز آفتاب نخواهد بود و دراین زمان که ستاره ها را نمی بیند، می داند که ستاره ها معدوم

نیستند، بلکه میداند که هستند، اما مستورند و در شعشعان نور آفتاب مغلوب اند واین شخص با جماعه ای که نفی وجود ستارهها در آن وقت کنند، در مقام انکار است و می داند که آن معرفت، غیر واقع است.پس توحید وجودی که نفی ماسوای یک ذات است تعالی وتقدس با عقل و شرع در جنگ است، برخلاف شهودی که در یکی دیدن هیچ مخالفت نیست.مثلاً در وقت طلوع آفتاب، ستارهها را نفی کردن ومعدوم دانستن، مخالف واقع است.اما ستارهها را در آن وقت نادیدن، هیچ مخالفت نیست، بلکه آن نادیدن به واسطهٔ غلبهٔ ظهور نور آفتاب است و ضعف بصر رائی.اگر بصر رائی به نور همان آفتاب مکتحل شود و قوت پیدا کند، ستاره ها را از آفتاب جدا بیند واین دید در حق الیقین است.

پس اقوال بعضی از مشایخ که به ظاهر به شریعت حقه، مخالف می نمایند وبه توحید وجودی بعضی

مردم آنها را فرود می آرند، مثل قول «ابن منصور الحلاج» انا الحق و«ابی یزید البسطامی» سبحانی و امثال اینها، اولی وانسب آنست که به توحید شهودی فرود باید آورد و مخالفت را دور باید ساخت.هرگاه ماسوای حق سبحانه از نظر شان مختفی شد، در غلبهٔ آن حال به این الفاظ تکلم فرمودند وغیر از حق سبحانه اثبات نمودند.

معنای انا الحق آنست که حق است، نه من.چون خود را نمی بیند،اثبات نمی کند.نه آنکه خود را می بیند و آنرا حق می گوید.این خود کفر است.اینجا کسی نه گوید که اثبات ناکردن به نفی می کشد وآن بعینه توحید وجودی است، زیرا که گوییم از عدم اثبات، نفی لازم نمی آید، بلکه در آن موطن حیرت است.احکام بتمامها ساقط شده اند.و در سبحانی نیز تنزیه حق است، نه تنزیه خود، که او بتمامه از نظر او مرتفع شده است.حکمی به او تعلق نمی گیرد وامثال این سخنان

در مقام عین الیقین که مقام حیرت است، بعضی را رو میدهد و چون از این مقام می گذرانند وبه حق الیقین می رسانند، از امثال این کلمات تحاشی می نمایند و از حد اعتدال تجاوز نه میفرمایند...»[1]

از آنجائیکه این مقدمه گنجایش تفصیل بیشتر دربارۀ این مسئله را ندارد، برای معلومات بیشتر دربارۀ وحدت الوجود ووحدت الشهود به کتابهای مکتوب مدنی و انفاس العارفین از امام شاه ولی الله محدث دهلوی رحمه الله، یازده رساله در وحدت وجود ترجمۀ سیدناصر طباطبائی، مسئله وحدت الوجود از مولانا محمود عالم اوکاروی بزبان اردو و رسالۀ وحدت الوجود از حاجی امداد الله مهاجر مکی رحمه الله مراجعه کنید.

---

[1] مکتوبات امام مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی رحمه الله، با مقدمه تصحیح وتعلیقات حسن زارعی و ایوب گنجی، جلد اول، مکتوب۴۳ به شیخ فرید بخاری در بیان آنکه توحید دو قسم است؛ شهودی و وجودی، ص۱۶۰-۱۶۲

آنعده از علمای اسلام که اهل تصوف بودند:

حضرت امام حسن بصری رحمه الله، امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله و شاگرد وی امام داؤد طائی رحمه الله، امام جعفر صادق رحمه الله، سفیان ثوری رحمه الله، مالک بن دینار رحمه الله، حضرت فضیل بن عیاض رحمه الله، امام شافعی رحمه الله، امام احمد بن حنبل رحمه الله، امام ابویوسف یعقوب بن ابراهیم الانصاری رحمه الله، امام محمد بن حسن الشیبانی رحمه الله، امام عبدالله بن مبارک رحمه الله، ذوالنون مصری رحمه الله، حضرت ابراهیم ادهم رحمه الله، ابو سلیمان دارانی رحمه الله، ابوعبدالرحمن سلمی نیشاپوری رحمه الله، امام ابوالقاسم قشیری رحمه الله، ابوطالب مکی رحمه الله، امام جنید بغدادی رحمه الله، امام حارث محاسبی رحمه الله، شیخ ابوبکر کلاباذی حنفی رحمه الله، شیخ عبدالقادر جیلانی رحمه الله، امام ابن قدامه حنبلی رحمه الله، شیخ عبدالعزیز تمیمی حنبلی رحمه الله صاحب کتاب الاعتقاد للامام المنبل أبی

عبدالله احمد بن حنبل رحمه الله، شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله، خواجه عبدالله انصاری حنبلی رحمه الله، ابو عبدالرحمن السلمی رحمه الله، امام عبدالوهاب شعرانی شافعی رحمه الله، امام ابن تیمیهٔ حنبلی رحمه الله، امام ابن القیم الجوزی الحنبلی رحمه الله، امام شمس الدین ذهبی رحمه الله، امام یحیی بن شرف النووی شافعی رحمه الله، امام جلال الدین سیوطی شافعی رحمه الله، الحافظ ابن صلاح رحمه الله، امام سخاوی رحمه الله، سلطان العلماء امام عزالدین بن عبدالسلام رحمه الله، شیخ اکبر محی الدین ابن العربی حاتمی رحمه الله، الامام ابن کثیر رحمه الله، امام ابن حجر عسقلانی رحمه الله، ابن عطاء الله الاسکندری رحمه الله، علامه اکمل الدین بابرتی حنفی رحمه الله، شیخ نجم الدین کبری رحمه الله، مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی رحمه الله، امام عزیزالدین نسفی رحمه الله، خواجه محمد پارسا رحمه الله، خواجه ابونصر پارسا رحمه الله، خواجه عبیدالله احرار رحمه الله، مولانا یعقوب چرخی رحمه الله، حکیم ترمذی رحمه الله، مولانا

جلال الدین محمد بلخی رومی رحمه الله، امام مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی رحمه الله، شیخ عبدالحق محدث دهلوی رحمه الله، شیخ الهند امام شاه ولی الله محدث دهلوی رحمه الله، شیخ الهند امام شاه عبدالعزیز محدث دهلوی رحمه الله، شاه عبدالقادر رحمه الله، شاه عبدالغنی رحمه الله، شاه رفیع الدین رحمه الله،شاه اسماعیل شهید رحمه الله، مولانا خالد شهرزوری رحمه الله، مفسر شهیر جهان اسلام امام آلوسی بغدادی رحمه الله، شاه محمد اسحق محدث دهلوی رحمه الله، شاه محمد یعقوب محدث دهلوی رحمه الله، مولانا مرزا مظهر جان جانان رحمه الله، قاضی ثناء الله محدث پانی پتی رحمه الله، علامه میا فقیرالله جلال آبادی رحمه الله، مولانا شاه غلام علی دهلوی رحمه الله، مولانا شاه ابوسعید مجددی دهلوی رحمه الله، مولانا شاه احمد سعید مجددی دهلوی رحمه الله، امام ابن عابدین شامی رحمه الله، مولانا اشرف علی تهانوی رحمه الله، شیخ الحدیث مولانا محمد ذکریا کاندهلوی رحمه الله، مولانا محمود حسن

دیوبندی رحمه الله، مولانا خلیل احمد سهارنپوری رحمه الله، مولانا شاه انورشاه کشمیری رحمه الله، مولانا شبیراحمد عثمانی رحمه الله، امام ابوالحسن علی ندوی رحمه الله ، علامه محمد صدیق غماری مغربی رحمه الله، و علمائی بزرگی چون مولانا صاحب مبارک سوات رحمه الله، مولانا صاحب مبارک هده رحمه الله، مولانا صاحب مبارک کاکرها رحمه الله، مولانا صاحب مبارک قلعه بلند رحمه الله، فیض محمد آخندزاده رحمه الله المعروف به بابا صاحب موسهی رحمه الله، مولانا صاحب محمد هاشم سمنگانی رحمه الله، مولانا محمد عثمان پادخابی رحمه الله، مولانا غوث محمد هروی رحمه الله، مولانا شاه امان الله هراتی رحمه الله، مولانا شاه ولی الله خراسانی رحمه الله، مولانا مرزا محمد جاذبی رحمه الله، میر واعظ کابلی رحمه الله، صوفی عبدالحق بیتاب رحمه الله، میرغلام حضرت شائق جمال رحمه الله، حضرت صاحب مبارک قلعه جواد رحمه الله، خلیفه صاحب مبارک کوچه مسگری رحمه الله در افغانستان و صدها عالم دیگر همه اهل تصوف بودند که حسام الدمشقی در

تحقیق خود بنام علماء سلکوا التصوف ولبسوا الخرقة الصوفیة اسماء ۳۰۰ تن از علمای بزرگوار اسلام را طور مستند ذکر کرده است که ایشان اهل تصوف بوده اند و خرقه صوفیه را پوشیده اند.

برخی از متون علم تصوف وعرفان اصیل اسلامی:

۱:حلیه الاولیاء وطبقات الأصفیاء از امام حافظ ابونعیم اصفهانی رحمه الله.

۲:الرسالة القشیریة از امام ابوالقاسم قُشَیری رحمه الله(دارای ترجمۀ فارسی).

۳:اللمع از طاؤس الفقراء شیخ ابونصر سراج الطوسی رحمه الله(دارای ترجمۀ فارسی).

۴:قوت القلوب فی معاملة المحبوب ووصف طریق المرید الی مقام التوحید از ابوطالب مکی رحمه الله.

۵:عوارف المعارف از امام شهاب الدین سهروردی رحمه الله(دارای ترجمۀ فارسی).

۶:الفتح الربانی والفیض الرحمانی(دارای ترجمهٔ فارسی) ،آداب السلوک، فتوح الغیب با شرح فارسی آن از شاه عبدالحق محدث دهلوی رحمه الله، سفینهٔ القادریه، الاوراد القادریه، الطریق الی الله، الغنیهٔ لطالبی طریق الحق، سرالاسرار و مظهرالانوار از شیخ عبدالقادر جیلانی رحمه الله.

۱۳:کشف المحجوب از هجویری رحمه الله.

۱۴:احیاء العلوم الدین، کیمیای سعادت، الاربعین فی اصول الدین، مکاشفهٔ القلوب و.... از امام محمد غزالی رحمه الله.

۱۸:تأیید الحقیقه العلیه و تشیید الطریقه الشاذلیه از امام جلال الدین سیوطی شافعی رحمه الله.

۱۹:مثنوی معنوی و فیه ما فیه از مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی قدس سره.

۲۰: التعرف لمذهب اهل التصوف از کلاباذی رحمه الله با شرح فارسی آن.

۲۱: مرج البحرين فی جمع بين الطريقتين، تعارف فقه و تصوف و زاد المتقين فی سلوک طريق اليقين بزبان فارسی از شاه عبدالحق محدث دهلوی رحمه الله.

۲۴: بستان العارفين از محدث بزرگوار اسلام امام نووی شافعی رحمه الله.

۲۵:انسان الكامل:از عزيزالدين نسفی رحمه الله وعبدالكريم جيلی رحمه الله.

۲۶: ارشاد رحيميه در طريق حضرات نقشبنديه و انفاس رحيميه از شاه عبدالرحيم دهلوی رحمه الله.

۲۸: مكتوبات امام ربانی امام مجدد الف ثانی رحمه الله، مبدأ ومعاد، مكاشفات عينيه، معارف لدنيه، رساله تهليليه، مكتوبات خواجه محمد معصوم بن امام مجدد الف ثانی رحمه الله، مكتوبات شيخ سيف الدين سرهندی رحمه الله، مكتوبات شاه غلام علی دهلوی رحمه الله.

۳۶:تأليفات شيخ الهند امام شاه ولی الله محدث دهلوی رحمه الله در علم تصوف مانند القول الجميل فی بيان سواء السبيل عربی، انفاس العارفين، التفهيمات الالهيه،

الدر الثمین من مبشرات الامین، سطعات فارسی، همعات فارسی، مکتوبات فارسی، الانتباه فی سلاسل اولیاء الله، انفاس العارفین فارسی، الطاف القدس فی معرفۀ لطائف النفس فارسی، حجت الله البالغه عربی که بزبان فارسی هم ترجمه شده است.

۴۸:ارشاد الطالبین از علامۀ محدث قاضی ثناء الله پانی پتی رحمه الله.

۴۹:طریق الارشاد لتکمیل المؤمنین والاولاد بزبان فارسی، قطب الارشاد بزبان عربی و مکتوبات فارسی از مولانا میافقیرالله جلال آبادی رحمه الله.

۵۲:هدایت الطالبین فارسی از شاه ابوسعید مجددی دهلوی رحمه الله.

۵۳:اربع انهار فارسی از شاه احمد سعید مجددی دهلوی رحمه الله.

۵۴:رسائل فارسی عارف بزرگ قادری سلطان العارفین باهو رحمه الله چون رساله روحی شریف، نورالهدی، مجالسۀ النبی صلی الله علیه وسلم، گنج الاسرار، کشف الاسرار، محبت

الاسرار، تیغ برهنه، دیدار بخش، اورنگ شاهی، کلید التوحید، محکم الفقر، عین العارفین، مفتاح العارفین، توفیق الهدایت، کلید جنت، قرب دیدار، فض اللقاء، اسرار القادری، محک الفقر، جامع الاسرار، امیرالکونین، عقل بیدار، عین الفقر.

۷۷:رسائل ضیاء القلوب، فیصله هفت مسئله، نالۀ امداد غریب، ارشاد مرشد، جهاد اکبر، غذای روح، درد غمناک، گلزار معرفت و وحدت الوجود از حضرت حاجی امداد الله مهاجر مکی رحمه الله.

۸۶:کتابهای حکیم الامت مولانا اشرف علی تهانوی رحمه الله در تصوف چون مسائل السلوک من کلام ملک الملوک، التشرف بمعرف احادیث التصوف، التکشف عن مهمات التصوف، السنۀ الجلیه فی چشتیه العلیه، کلید مثنوی، تربیت السالک، بصائر حکیم الامت، قصد السبیل، ملفوظات حکیم الامت، تعلیم الدین، بوادر النوادر.

۹۶:کتاب تلازم شریعت وطریقت از شیخ الحدیث مولانا محمد ذکریا کاندهلوی رحمه الله بزبان اردو.
۹۷: نفحات الانس از مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی رحمه الله که در حقیقت اضافات کتاب طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری رحمه الله و ابوعبدالرحمن سلمی نیشاپوری رحمه الله است.
۹۸:کتاب مدارج السالکین که شرح کتاب منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری حنبلی رحمه الله می باشد و کتاب الوابل الصیب من الکلم الطیب از امام ابن قیم الجوزی حنبلی رحمه الله.
۱۰۰:حقیقت تصوف از شیخ امین علاءالدین نقشبندی رحمه الله با ترجمه بها الدین بها.
۱۰۱:حقائق عن التصوف از شیخ عبدالقادر بن عیسی شاذلی رحمه الله.
۱۰۲:الموسوعه الیوسفیه فی بیان ادله الصوفیه از شیخ یوسف خطار محمد.

۱۰۳:ربانیهٔ لارهبانیهٔ که ترجمه فارسی آن بنام تزکیه و احسان ویا تصوف وعرفان و رجال الفکر والدعوهٔ، که ترجمه فارسی آن تاریخ دعوت واصلاح است از متفکر جهان اسلام در قرن بیستم امام سید ابوالحسن علی حسنی ندوی رحمه الله.

۱۰۴:حجت السالکین فی رد المنکرین وشرح کتاب مسمی بمصباح السالکین فی رد الطاعنین، طریقهٔ الراشدین و حجت المسترشدین از مولانا غوث محمد نقشبندی مجددی رحمه الله، کتاب هدیهٔ السالکین از سید بشیر شاه نقشبندی مجددی رحمه الله، جامع السلوک از شاه امان الله هراتی رحمه الله.

۱۰۸:التحفه العراقیه فی اعمال القلبیه و مجموع الفتاوی بخش تصوف از امام ابن تیمیهٔ حنبلی رحمه الله.

۱۱۰:کتابهای امام ابوعبدالله حارث محاسبی رحمه الله چون الرعایه لحقوق الله، بدء من اناب الی الله، رسالهٔ المسترشدین، المسائل فی اعمال القلوب والجوارح والعقل و...

۱۱۴:کتاب تذکرة الاولیاء وسائر کتب و رسائل منظوم شیخ فرید الدین عطار نیشاپوری رحمه الله چون منطق الطیر، الهی نامه.کتب وتألیفات ارزشمند شیخ أکبر محی الدین ابن العربی رحمه الله،امام احمد بن عطاء الله الاسکندری رحمه الله،امام عبدالوهاب شعرانی رحمه الله و شیخ الأسلام احمد جامی رحمه الله.

نقش صوفیه در جهاد علیه دشمنان اسلام و اصلاح جامعه:

برخی از جهال که تصوف را نوعی از رهبانیت بودایی تلقی میکنند و در عین نادانی از تاریخ اسلام نیز آگاهی ندارند، چنین می گویند که گویا صوفیان کرام در طول تاریخ اسلام تنها مشغول عبادت در خانقاه های خود بوده اند و در اصلاح جامعه و جهاد علیه کفار و مشرکین هیچگونه سهمی نداشته اند و این درحالیست که این حرف شانرا تاریخ جهان اسلام بشدت رد کرده و دروغ ثابت می کند.چنانچه اگر به

تاریخ با عظمت دین مقدس اسلام نظری انداخته شود مثال های زیادی از جهاد صوفیان را در خواهیم یافت چنانچه اولین کسیکه بر علیه چنگیز اعلان جهاد کرد و با بیشتر از یکهزار مرید خود با او جنگید تا اینکه بمقام والای شهادت رسید صوفی مشهور جهان اسلام شیخ نجم الدین کبری رحمه الله بود.صلاح الدین ایوبی رحمه الله صوفی بود، مبارز بزرگ سید احمد شهید و شاه اسماعیل شهید بن شاه عبدالغنی بن شاه ولی الله محدث دهلوی رحمه الله صاحب کتاب عبقات از بزرگترین مجاهدین در برابر انگلیسها در هند صوفی بودند.علمای بزرگوار دیوبند که هریک چندین سال عمر خود را در زندانهای انگلیسها سپری کردند، همه صوفی بودند.امیر عبدالقادر جزائری، شیخ محمد احمد سودانی، سید احمد شریف سنوسی و سید امام احمد شهید، عمر مختار همه اهل تصوف بودند.کارنامه عظیم جهادی امام مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی رحمه الله را بر علیه الحاد و بی دینی جلال الدین

محمد اکبر در هندوستان و اصلاح اورنگزیب توسط پسر و نواسه بزرگوارش محمد معصوم سرهندی رحمه الله و شیخ سیف الدین سرهندی رحمه اللهرا هیچگاهی تاریخ فراموش کرده نمی تواند.

اگر جامعه دیروز کشور را که مملو از عرفای بزرگوار بود و جامعه امروزی را که با فقدان عرفای بزرگ و صوفیه کرام مواجه است مقایسه کنیم درمی یابیم که جامعه امروزی ما چقدر نیازمند متصوفین کرام اند.امروز اکثر اطباء، قضات، کارمندان ارگانهای عدلی و قضایی، اراکین دولتی، اشخاص صاحب حرفه در جامعۀ ما به فساد گسترده اخلاقی و اداری آغشته اند و این درحالیست که همۀ آنها با علوم دینی آشنایی دارند؟پس دلیل این همه فساد اخلاقی و اداری، ظلم و خیانت های گسترده با دین، وطن و مردم چیست؟ فقط یک جواب خواهیم داشت، اینکه همۀ ایشان به امراض گوناگون باطنی چون حب دنیا، فراموشی آخرت، و سائر اخلاق رذیله چون عجب، حسد،

خواهشات نفسانی، ریا، تکبر و فخر فروشی و رقابت های ناسالم مادی مصاب اند که نیاز به تزکیه باطن در پرتو تعالیم والا و انسان ساز عرفان اسلامی دارند.و فقدان تعالیم والای تصوف و عرفان است که جامعۀ ما با چنین مصائب دست و گریبان است.بناءً این همه نواقص جامعۀ امروزی ما نشاندهنده نقش مهم عرفان در جامعۀ دیروز و نیاز مبرم آن در جامعۀ امروزی میباشد.

خاتمۀ بحث:

از مطالبی که ذکر شد روشن می شود که تصوف امری اختراع شده و جدید نیست بلکه از سیرۀ پیامبر اکرم ﷺ و حیات اصحاب کرام ﭫ گرفته شده نه اینکه چکیده ای از اوهام و خیالات باشد که خارج از دایره اسلام و بدان مربوط نباشد، همانطور که دشمنان اسلام، خاورشناسان و شاگردان وفادار آنان مانند خوارج غیرمقلد، وهابی، مودودی ها و مماتی های عصر ما که

اسلامی تازه ای برای خود انتخاب کرده و تصور می کنند راه حقیقت و اسلام خاص نزد آنان است و اسم تصوف را بر رهبانیت بودایی و کهانت نصرانی و شعبده هندی اطلاق می کنند و می گویند که در اسلام نیز یک نوع تصوف بودایی و هندی و نصرانی و فارسی وجود دارد و هدف شان درین کار دو چیز است:۱- هتک نام تصوف ۲-متهم کردن تصوف به اینکه در اصل و ریشه به اصول قدیمه و فلسفه های پوچ و گمراه باز میگردد ولی مسلمان با دانش امروز بوسیلهٔ انحرافات فکری مستشرقین و شاگردان آنان منحرف نمی شود و در جستجوی حقیقت پایدار است و در می یابد که تصوف تطبیق عملی اسلام است و عرفان اسلامی مربوط به خود اسلام است نه به دیگر ادیان باطل.لذا از برادران مؤمن و طالبان حقیقت تقاضامندیم تا عرفان اسلامی را به آرزو و امیال نفسانی خود تعبیر نکنند تا اینکه خدشه ای به آن وارد نشود و بزرگان مورد اعتراض قرار نگیرند و هنگام استقبال از تصوف

باید از دستورات دین مبین کاملاً پیروی کنند زیرا در صورت عدم پیروی از شریعت نه تنها اینکه باطن شان تزکیه نخواهد شد بلکه به لانه ای از لانه های شیاطین ووسواس نفسی مبدل خواهد شد که نه راه بازگشت خواهند داشت و ارشاد علمای راستین نیز در ایشان تاثیری بجا نخواهد گذاشت زیرا دچار جهل مرکب شده و گمان می برند که راه سعادت همان است.

در اخیر باید این نکته را یادآور شویم، همانطوریکه عده ای با بی رحمی تیشه به ریشهٔ تصوف می زند و آنرا خارج از محتوی دین و بدعت می انگارند در مقابل برخی آنرا دست آویزی برای عوام فریبی و کسب و نام و نان قرار میدهند تا جائیکه تصوف و علم معنی را در خواب و خیال و اوهام و فالگیری و غیب گویی خلاصه می نمایند.غافل از اینکه این نوع بظاهر تصوف و در باطن فریبکاری خود از منهیات است که شریعت اسلامی بشدت آنرا رد میکند و نه تنها اینکه از آن

دوری کنیم بلکه با آنها مبارزه کنیم تا بیشتر ازین جامعۀ اسلامی را بسوی بربادی نبرند.

میرآغا ستانکزی

اول جدی ۱۳۹۵ هجری شمسی

پل علم، لوگر، افغانستان

گفتار زیبا در بیان راه راست

ترجمه فارسی

القول الجمیل فی بیان سواء السبیل

اثر ارزشمند و معروف

شیخ الهند امام شاه ولی الله محدث دهلوی رحمه الله

در علم تصوف

ترجمه، مقدمه، تخریج احادیث و تعلیقات

میرآغا ستانکزی

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿دیباچه مترجم اردو مولانا خرم علی بلهوری رحمه الله﴾



اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَالصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْأَوَّلِيْنَ وَالْآخِرِيْنَ وَ عَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ وَ اَوْلِيَاءِ أُمَّتِهِ اَجْمَعِيْنَ.

اما بعد! بندهٔ ناتوان و شرمنده از گناهان خرم علی خدمت اهل دین عرض می کند که برخی از دوستان خاص فرمایش دادند که کتاب مستطاب القول الجمیل فی بیان سواء السبییل تصنیف عالم ربانی، مرتاض حقانی، عارف بالله شاه ولی الله محدث دهلوی رحمه الله را بزبان اردو ترجمه کنید تا در زمانهٔ اخیر که نادانی روز

بروز در حال رشد است، اهل دین از حقیقت حال آگاه شوند و از اصول طریقت و شرائط و احکام بیعت آگاه شده از افراط و تفریط نجات یابند.نه مطلقاً بیعت را انکار کنند و نه هم با هر انسان نا اهل بیعت کنند.هرچندیکه مترجم بسبب کور باطنی لیاقت ترجمهٔ این کتاب عالی قدر که در موضوع وظائف ذاکرین حق و اولیاء طریقت است را ندارد، ولی حسب فحوای حدیث صحیحیکه از حضرت ابوهریره رضی الله عنه در بخاری و مسلم روایت شده، ثابت است که فرشتگان خداوند جل جلاله اهل ذکر را جستجو می کنند، سپس زمانیکه آنانرا می یابند، ایشانرا با بالهای خود تا آسمان دنیا[1]بدرقه می

[1]این اختصار حدیث طویلیست که متن بعدی آن چنین است:زمانیکه آنها را به بالهای خود تا آسمان بدرقه می کنند و پروردگار شان از آنها سوال می کند در حالیکه داناتر است:بندگانم چه می گویند؟فرمود:فرشتگان می گویند:تسبیح و تکبیر و حمد ترا گویند و ترا به بزرگی یاد کنند.میفرماید:آیا مرا دیده اند؟ می گویند:نه، والله ترا ندیده اند.می فرماید:چگونه است، اگر مرا ببینند؟ می گویند:اگر ترا دیده بودند، بیشتر

کنند.سپس حق تعالیﷻ فرشتگان را گواه ساخته میفرماید که همانا من برای شان آمرزیدم.پس فرشته ای می گوید که در میان ایشان فلان بندۀ خطاکاری است، همانا می گذشت و همراه شان نشست.حق تعالیﷻ میفرماید:و برای او هم آمرزیدم.آنها گروهی

برایت عبادت نموده و فزونتر ترا به بزرگی یاد نموده زیاد تسبیح ترا می گفتند.باز میفرماید:چه می خواهند؟فرمود:می گویند:از تو بهشت می خواهند.فرمود:می فرماید:آیا آنرا دیده اند؟فرمود :می گویند:نی والله یارب آنرا ندیده اند.فرمود:میفرماید:چگونه است اگر آنرا ببینند؟فرمود: می گویند:اگر آنرا دیده بودند، بیشتر بدان حرص ورزیده و بیشتر بدان میل نموده و سخت تر در پی بدست آوردن آن تلاش می کردند.فرمود:از چه پناه می جستند؟فرمود:می گویند: از دوزخ پناه می جویند.فرمود:میفرماید: آیا آنرا دیده اند؟فرمود:می گویند:اگر آنرا ببینند از آن بیشتر ترسیده وفرار می نمایند.فرمود:پس می فرماید:پس من شما را شاهد می گیرم که برای شان آمرزیدم.فرمود:فرشته ای از فرشتگان می گوید:در ایشان فلانی است که از آنها نیست و برای ضرورتی آمده.فرمود:آنها همنیشینان اند و همنشین شان به ایشان بدبخت نمی شود.حدیث هذا را مشکات در باب ذکر الله عزوجل از بخاری نقل کرده است.|صحیح البخاری، کتاب الدعوات، باب فضل ذکرالله عزوجل، ح رقم ۶۴۰۸|صحیح مسلم، کتاب الذکر والدعاء والتوبة، باب فضل مجالس الذکر، ح رقم ۷۰۱۵|مشکوة المصابیح، باب ذکرالله عزوجل والتقرب الیه، ح رقم۲۱٦۰.

اند که همنشین شان به ایشان بدبخت نمی شود.ترجمۀ این کتاب را وسیلۀ نجات دانستم و چرا چنین نباشد که حدیث مَنْ اَحَبَّ قَوْمًا فَهُوَ مِنْهُم[1] ان شاء الله دستاویز قوی ایست.

نظم

سیه دل تبه کار گو مین هون لیکن فــدایی هـــون الله کــی عاشقون کا
یه امـــید رکهتا هون لطف ازل سی که اس دل مین پرتو پری صادقون کا

ترجمه:گرچه سیه دل و تبه کارم، ولی فدایی عاشقان خداوند متعالﷻ هستم و از لطف ازلی او امید دارم که صادقان برین دل پرتو افگنند.

و چه عجب که از رحمت بی علت سبب انگیز وی کسی از بندگان خداوند ﷻ و اهل دل این ترجمه

---

[1] صحیح البخاری،کتاب الأدب،باب علامة حب الله عزوجـل لقولـه[ان كـنـتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله]، ح رقم۶۱۶۸، ۶۱۶۹ ، ۶۱۷۰ بلفظ:«المرء مع من أحب»|صحیح مسلم ،کتاب البر والصلة والأدب، باب المرء مـع مـن أحب ، ح رقم۶۸۸۸ ، ۶۸۸۹ و۶۸۹۰ بلفظ:«المرء مع من أحب».

را دیده، خرسند شود و بر افلاس باطنی مترجم رحم کرده توجه فرماید ویا پس از وفات برای مترجم دعای مغفرت کند.

مصرع

وَ لِلْأَرْضِ مِنْ كَأْسِ الْكِرَامِ نَصِيْبٌ[1]

کتاب مذکور در کل مشتمل بر یازده فصل است:

فصل اول و دوم در بارۀ اقسام بیعت و احکام و شرائط آن، فصل سوم در بارۀ ترتیب تربیت سالکین، فصل چهارم در بارۀ وظائف مشائخ قادریه رضی الله عنهم، فصل پنجم دربارۀ وظائف مشائخ چشتیه رضی الله عنهم، فصل ششم در بارۀ وظائف مشائخ نقشبندیه رضی الله عنهم، فصل هفتم در بارۀ بدست آوردن نسبت، فصل هشتم در بارۀ عزائم و

---

[1] یعنی زمین را از پیاله بزرگان حصه ایست، چنانچه هنگام نوشیدن شربت وغیره حصه ای از آنرا غرض دفع نظر بر زمین می ریزند.و قول مذکور را بحسب عرف فرموده است که مقصد آن اینست که چه عجب اگر از برکات ایشان مرا نیز چیزی حاصل شود.

اعمال ، فصل نهم در بارۀ شرائط عالم ربانی و چند نصائح ، فصل دهم در باره وعظ گفتن و شرائط و آداب وعظ وغیره و فصل یازدهم در بارۀ اسناد سلاسل طریقت است.

اکنون باید واضح شود که ترجمۀ عام فهم و موافق با محاورۀ عام را مقدم نمودم.اگر در ترجمۀ اصل الفاظ تقدیم و تأخیر واقع شده باشد، دلیل آن اینست که مقصد از ترجمه سهولت فهم است که این مقصد در ترجمۀ تحت اللفظی حاصل نمی شود و حواشی ایرا که از مصنف قدس سره و خلف الرشید او علامۀ عصر و مسند دهر مولانا شاه عبدالعزیز رحمه الله بر این کتاب صحیح یافتم، ترجمۀ آنرا غرض توضیح و تکثیر فوائد در ذیل تحت عنوان فوائد درج کردم.جائیکه کلمه مولانا آید، مراد از آن مولانا شاه عبدالعزیز رحمه الله خواهد بود و آنرا شفاء العلیل ترجمۀ

القول الجمیل نام گذاشتم.حق تعالی ﷻ این ترجمه را با کرم مزید خود قبول فرماید و مترجم، صاحب فرمایش، مصحح، ناشر و سائر اهل دین را از برکات این کتاب مستفید بگرداند.خرم علی عفا الله عنه.

﴿مقدمه مصنف رحمه الله﴾



اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ خَلَقَ قُلُوْبَ بَنِیْ آدَمَ مُسْتَعِدَّةً لِفَیْضَانِ الْاَنْوَارِ مُتَهَیِّئَةً لِاِیْدَاعِ الْمَعَارِفِ وَالْاَسْرَارِ وَ بَعَثَ الْاَنْبِیَاءَ الْمُصْطَفَیْنَ الْاَخْیَارَ دَاعِیْنَ وَ هَادِیْنَ اِلَی طُرُقِ اِکْتِسَابِهَا بِالطَّاعَاتِ وَالْاَذْکَارِ ثُمَّ جَعَلَ لَهُمْ وَرَثَةً یَقُوْمُوْنَ بِعِلْمِهِمْ وَ رُشْدِهِمْ مِنَ الْعُلَمَاءِ الرَّاسِخِیْنَ الْاَبْرَارِ وَ لَا تَزَالُ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ قَائِمِیْنَ عَلَی الْحَقِّ لَایَضُرُّهُمْ مَنْ خَزَلَهُمْ مِنَ الْاَشْرَارِ وَ جَعَلَهُمْ سُرُجاً یَهْدِی النَّاسُ بِهَا فِی ظُلُمَاتِ الطَّبِیْعَةِ اِلَی قُرْبِ الْجَبَّارِ فَمَنْ کَانَ لَهُ قَلْبٌ اَوْ اَلْقَی السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِیْدٌ فَقَدْ رَشَدَ وَ لَهُ النَّعِیْمُ الْمُقِیْمُ

وَالْجَنَّاتُ وَ الْاَنْهَارُ وَ مَنْ اَعْرَضَ وَ تَوَلَّى فَقَدْ غَوَى وَ هَوَى وَ لَهُ الْجَحِيْمُ وَالْحَمِيْمُ وَ مَا لَهُ مِنْ اَنْصَارٍ.

ترجمه:ستایش مخصوص خداوندیست که دلهای انسانها را مستعد فیضان انوار خویش و لایق امانت نگهداشتن معارف و راز های خویش ساخت . و پیامبران پاک و برگزیده ای را بصورت دعوت کننده و هدایت دهنده بسوی راه های بدست آوردن این معارف و راز ها توسط عبادات و اذکار به مردمان فرستاد، تا مردمان را به این راه ها دعوت دهند . و سپس حق تعالی ﷻ علماء مستحکم و درست کردار را وارثین پیامبران علیهم السلام قرار داد تا علم و هدایت انبیاء علیهم السلام را در طی قرون بعدی پس از آنها قائم نگهدارند.و گروهی ازین علمای راسخ تا روز قیامت همیشه بر حق استوار خواهند بود که اشخاص شریر و

منکرین حق به ایشان هیچگونه گزندی رسانیده نمی تواند . و خداوند متعال ﷻ این علمای نیک کردار وارثین انبیاء را مشعل های فروزنده ای ساخت که مردمان بوسیله آن از تاریکی های طبیعت و بشریت بسوی قرب الهی راه یابند . پس کسیکه دارای قلب سالم و بیدار بود و کلام الهی را بدقت شنود، رهیاب شد و برای وی نعمت های ابدی و باغها و نهر های بهشت است. و کسیکه رو گردان شده به عقب برگشت، گمراه شده در گودال جهنم افتاد و برای وی آتش دوزخ و آب جوشان بوده و هیچ کمک کننده ای برای او نیست.

نَحْمَدُهُ وَ نَسْتَعِيْنُهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ وَ نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ شُرُوْرِ اَنْفُسِنَا وَ مِنْ سَيِّئَاتِ اَعْمَالِنَا مَنْ يَّهْدِى اللّٰهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَ مَنْ يُّضْلِلْهُ فَلَا هَادِىَ لَهُ وَ نَشْهَدُ اَنْ

لَّاإِلهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيْک لَهُ وَ نَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ اَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِيْرًا وَّ نَذِيْرًا[۱] صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ وَ اَصْحَابِهِ وَ بَارَک وَسَلَّمَ تَسْلِيْماً .

ترجمه:حمد او را می گوئیم و از او یاری می طلبیم و ازو بخشش می خواهیم و از شرارت ها و بدی کار های ناشایسته نفس خویش به الله ﷻ پناه می بریم.کسی را که الله ﷻ هدایت کند، هیچ کسی او را گمراه کرده نمی تواند و کسی را که او گمراه ساخت، هیچ کسی او را براه راست آورده نمی تواند و ما گواهی می دهیم که بجز از خداوند یکتا و لاشریک هیچ معبود برحقی نیست و گواهی می دهیم که محمد ﷺ

[۱] بشیر یعنی بشارت دهنده مؤمنان بر بهشت و نذیر ترساننده کافران بر دوزخ.

بنده و فرستاده بر حق اوست که او را مژده دهنده و ترسانده فرستاده است.رحمت های خداوندﷻ و برکات بر آل و اصحاب وی و سلام بر او باد.

اَمَّا بَعْدُ فَيَقُوْلُ الْعَبْدُ الْضَّعِيْفُ الْفَقِيْرُ اِلَى رَحْمَةِ اللّٰهِ الْكَرِيْمِ وَلِىُّ اللّٰهِ بْنِ الشَّيْخِ عَبْدِالرَّحِيْمِ تَغَمَدَّهُمَااللّٰهُ بِفَضْلِهِ الْجَسِيْمِ وَ جَعَلَ مَا لَهُمَا اِلَى النَّعِيْمِ الْمُقِيْمِ هَذِهِ فُصُوْلٌ مُشْتَمَلَةٌ عَلَى اُصُوْلِ الطَّرِيْقَةِ وَ مَا يَتَّصِلُ بِهَا مِمَّا اسْتَفَدْنَاهُ مِنْ مَشَائِخِنَا النَّقْشِبَنْدِيَّةِ وَالْجِيْلَانِيَّةِ وَ الْـچشتِيَّةِ رَضِىَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُمْ وَ سَمَّيْتُهَا بِالْقَوْلِ الْجَمِيْلِ فِىْ بَيَانِ سَوَاءِ السَّبِيْلِ حَسْبِىَ اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيْلُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ .

ترجمه:اما بعد! این بنده ضعیف و محتاج به رحمت خداوند کریم ولی الله پسر عبدالرحیم که خداوند ﷻ هر دو پدر و فرزند را در رحمت عظیم خویش داخل نموده و نعمت های دائمی بهشت را نصیب شان سازد پس از ستایش خداوند ﷻ و درود بر پیامبر وی ﷺ می گوید:که این فصولیست چند که مشتمل است بر اصول طریقت و آنچه بدان نزدیک است یعنی مشتمل بر دعوات و اعمالیست که ما از مشائخ و پیران نقشبندی، قادری و چشتی خویش که خداوند ﷻ از ایشان راضی باشد، حاصل نموده ایم و اسم آن فصول را اَلقَولُ الجَمِیلِ فی بَیَانِ سَوَاءِ السَبِیلِ یعنی گفتار زیبا در بیان راه راست گذاشتم . خداوند ﷻ برایم کافی و او کارساز منست و هیچ کسی توان آنرا ندارد که بدون

کمک خداوند بلند مرتبه و بزرگ عبادت کند ویا هم
خویشتن را از گناهی باز دارد .

﴿فصل اول﴾

﴿در بیان مسنونیت بیعت﴾



درین فصل از مسنونیت بیعت[1] و ازینکه از زمان رسول الله ﷺ بدینسو در امور مختلفی جاریست و اکنون در

---

[1] مفهوم البیعة:

مفهومها اللغوی:

البیعة مشتقة من الاصل الثلاثی (باع) وهی الصفقة علی ایجاب البیع وعلی المبایعة والطاعة.لسان العرب ابن منظور، ج۹، ص۳۷۱.و جاء ایضاً انها مشتقة من (الباع) لان کل واحد من المتعاقدین یمد باعه للأخذ والعطاء.لسان العرب ابن منظور، ج۸، مادة(بیع). وجاء ایضاً ان البیعة اعطاء شیء مقابل ثمن معین او اعطاء العهد بقبول ولایة او خلافة.المعجم العربی الاساسی، ص۱۸۸.

مفهوم البیعة اصطلاحاً:

و ان من التعاریف اقتربت الی حد کبیر من ضبط معنی البیعة فی المفهوم الاسلامی تعریف الدکتور عدنان علی رضا النحوی حیث یقول:«البیعة کلمات تعبر عن نیة و عزیمة علی الوفاء والاداء ویصحب ذلک بسط ید ومصافحة توثق ذلک کله لیتم العهد قلباً بقلبٍ و یداً بید، ومن هنا جاء التعبیر بقوله ولا تنزعوا یدا من طاعة (یشیر الی قوله ﷺ /انظر صحیح مسلم،کتاب الامارة، باب خیار الأئمة وشرارهم، ح

رقم١٨٥٥)وكذلک فى بيعة العقبة قال القوم ابسط يدک فبسط يده فبايعوه.كتاب العهد والبيعة/د عدنان على رضا النحوى ص١٠٧»هذا التعريف اشتمل على معنى البيعة وهيئتها وصفتها ولم يخصصها ويحدد لذلک لجميع صور البيعات ومانعاً منع دخول العقود الأخرى كالبيع والزواج وغيرها فيه فاستحق لقب التعريف الجامع المانع .ومن خلاف عرض التعاريف السابقة يتضح لنا جليا أن البيعة عقد بين طرفين وعهد على الطاعة مع عزيمة على الوفاء يصحب ذلک بسط يد ومصافحة.هذه الصورة الغالبة للبيعة (الكلام والمصافحة)الا بيعة النساء ومن به عاهة فتكون بالكلام فقط كبيعته ﷺ للمجذوم حيث قال له ارجع فقد بايعتک رواه النسائى، بيعة من به عاهة، ح رقم٤١٩٩.وقد تكون بالكتابة كبيعة النجاشى للنبى ﷺ ولجعفر رضي الله عنه حيث يقول فيه:قد بايعتک وبايعت ابن عمک وأسلمت على يديه لله رب العالمين.ذكرها الزيلعى فى نصب الرأية وابن طولون الدمشقى فى اعلام السائلين.

الادلة على مشروعية المبايعة (اخذ العهد) من كتاب الله:

١- قال الله تعالى (إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) سورة الفتح الآية ١٠

٢- قال ايضاً (وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللهِ إِذَا عَاهَدتُّمْ وَلَا تَنقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا) سورة النحل الآية٩١

٣- قال ايضاً (وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا) سورة الاسراء الآية ٣٤

٤- قال ايضاً (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَن لَّا يُشْرِكْنَ بِاللهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ .) سورة الممتحنة الآية١٢

٥- قال ايضاً (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ) سورة المائده الآية١٠ و يفسر سيدنا ابن عباس رضي الله عنهما العقود فيقول:تعنى العهود.ويقول ابن جرير الطبرى:أوفوا بالعقود يعنى أوفوا بالعهود التى عاهدتموها ربكم والعقود

التى عاقدتموها اياه و أوجبتم بها على أنفسكم حقوقا وألزمتم أنفسكم بها لله فروضا فأتموها بالوفاء والكمال والتمام.تفسيرالطبرى، سورة المائدة الآية١.وهذا المعنى متحقق فى العهد عندالصوفية يقصد (بأخذ العهد) أنه على المريد المحافظة على الواجبات والآداب الشرعية ويراعى ما يلقنه له شيخه من الأذكار والأوراد والمجاهدات حالا بعد حال ولا يهملها أو يغفل عنها، فالمقصود بالعهد عندهم هو التأكيد على المريد السالک بالانتقال من حياة الغفلة و غلبة الشهوات الى حياة اليقظة والتوبة والأخذ بالعزم و الجد.وفى معنى العهد كذلک عندهم مدخل الصحبة المباركة بين الشيخ والمريد التى كان أول ابتدائها المعاهدة على طاعة من الطاعات أو كلها، و الى هذا أشار السهروردى بقوله:«العهد والمبايعة مترادفان وهما ارتباط بين الشيخ والمريد.عوارف المعارف للسهروردى،ص٧٨، ط دارالمعرفة بيروت» وفى معنى العهد عند الصوفية يدخل كذلک الشعور بالتلمذة وهذا الشعور يخلق فى النفس تواضعاً وتذللاً وهما من الآداب المطلوبة شرعاً بل ومن أصعب ما يجاهد به المرء نفسه.البيعة عندالصوفية.دراسة على ضوء السنة وأقوال العلماء الأمة.جمع و اعداد الأستاذ على غريسى.طبع الجزائر.

الأدلة على مشروعية البيعة من السنة:

١-عن سيدنا عبادة بن الصامت ﷺ أن رسول الله ﷺ قال وحوله عصابة من أصحابه(بايعونى أن لا تشركوا بالله شيئا ولا تسرقوا ولاتقتلوا أولادكم ولا تأتوا ببهتان تفترونه بين أيديكم و أرجلكم ولا تعصوا فى معروف فمن وفى منكم فأجره على الله ومن أصاب من ذلک شيئا فعوقب فى الدنيا فهو كفارة له ومن أصاب من ذلک شيئا ثم ستره الله فهو الى الله ان شاء عفا عنه وان شاء عاقبه) فبايعناه على ذلک.صحيح البخارى، كتاب الأيمان، باب قول النبىﷺ بايعونى على أن لاتشركوا بالله شيئاً، ح رقم ١٨واللفظ له|مسلم، كتاب الحدود، باب الحدود كفارات لأهلها، ح رقم

یک مقصد منحصر گردانیده شده است و ازینکه این امر (انحصار آن در کسب تقوی) با مقصد اصلی آن منافات ندارد، بحث شده است.

۴۴۵۸|سنن النسائی، کتاب البیعة، باب ثواب من وفی بما بایع علیه، ح رقم ۴۱۷۲.

۲-وعنه ﷺ أیضاً أنه قال:(بایعنا رسول الله ﷺ علی السمع والطاعة فی العسر والیسر والمنشط والمکره وعلی أثرة علینا وعلی أن لا تنازع فی الأمر أهله وأن نقول الحق حیثما کنا لا نخاف فی الله لومة لائم.صحیح البخاری، کتاب الأحکام، باب کیف یبایع الامام الناس، ح رقم ۷۱۹۹ |صحیح مسلم، کتاب الامارة، باب وجوب طاعة الامراء فی غیر معصیة و تحریمها فی المعصیة، ح رقم۴۸۷۴ واللفظ له|والنسائی،کتاب البیعة، باب البیعة علی أن لا ننازع أهله،ح رقم۴۱۶۰|ابن ماجه، کتاب الجهاد، باب البیعة، ح رقم۲۹۷۶|الموطا للامام مالک، کتاب الجهاد، باب الترغیب فی الجهاد، ح رقم۹۶۶|صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان (ت الأرنؤوط)، ج۱۰، ص۴۱۳، کتاب السیر، باب بیعة الأئمة وما یستحب لهم، ح رقم۴۵۴۷.

۳- عن عوف بن مالک الأشجعی ﷺ قال کنا عند النبی ﷺ تسعة او ثمانیة او سبعة فقال ألا تبایعون رسول الله ﷺ فبسطنا أیدینا وقلنا ما نبایعک یا رسول الله ، قال علی أن نعبدوالله ولا تشرکوا به شیئاً وتصلوا الصلوات الخمس و تسمعوا و تطیعوا.صحیح مسلم، کتاب الزکاة، باب کراهة المسألة الناس، ح رقم۱۷۳۶.

قَالَ اللهُ تَعَالَى :إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا[1]

وَاسْتَفَاضَ عَنْ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّ النَّاسَ كَانُوْا يُبَايِعُوْنَهُ تَارَةً عَلَى الْهِجْرَةِ وَالْجِهَادِ وَ تَارَةً عَلَى اِقَامَةِ اَرْكَانِ الْاِسْلَامِ وَ تَارَةً عَلَى الْثُّبَاتِ وَالْقَرَارِ فِيْ مَعْرَكَةِ الْكُفَّارِ وَ تَارَةً عَلَى التَّمَسُّكِ بِالسُّنَّةِ وَالْاِجْتِنَابِ عَنِ الْبِدْعَةِ وَالْحِرْصِ عَلَى الطَّاعَاتِ كَمَا صَحَّ اَنَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَايَعَ نِسْوَةً مِنَ الْاَنْصَارِ عَلَى اَنْ لَّا يَنحْنَ.

---

[1] الفتح : ١٠

ترجمه:خداوند متعال ﷻ فرموده است: ای پیامبر ﷺ ! کسانی که با تو بیعت می‌کنند (در حقیّقت) تنها با خدا بیعت می‌نمایند، و دست خدا بالای دست آنهاست؛ پس هر کس پیمان‌شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است ؛ و آن کس که نسبت به عهدی که با خدا بسته وفا کند، بزودی پاداش عظیمی به او خواهد داد.

در احادیث مشهوری از رسول الله ﷻ منقول است که مردمان با رسول الله ﷻ بیعت می کردند، گاهی بخاطر هجرت و گاهی بخاطر جهاد [1]، و گاهی برای

---

[1] حمید عن أنس ﷺ خرج النبی ﷺ فی غداة باردة والمهاجرون والأنصار یحفرون الخندق فقال اللهم ان الخیر الآخره فاغفر للأنصار والمهاجرة فأجابوا نحن الذین بایعوا محمداً علی الجهاد ما بقینا أبدا.صحیح البخاری، کتاب الأحکام، باب کیف یبایع الامام الناس، ح رقم۷۲۰۱.

اقامۀ ارکان اسلام یعنی روزه، نماز، زکات، حج[1] و گاهی بخاطر استقامت و قرار در معرکه و جنگ با کفار مانند بیعت الرضوان[2] و گاهی هم برای تمسک بر

---

[1] عن عوف بن مالک قال:کنا عند رسول الله ﷺ فقال:ألا تبايعون؟ رددها ثلاثا فقدمنا أيدينا فبايعناه فقلنا:يا رسول الله ﷺ قد بايعناک فعلى ما؟قال:على أن تعبدوا الله ولا تشركوا به شيئاً والصلوات الخمس.سنن النسائی، باب البیعة علی الصلوات الخمس، ح رقم۴۶۰.

عن بشير بن الخصاصية قال:أتيت النبى ﷺ لأبايعه فاشترط على شهادة أن لا اله الا الله محمدا رسول الله و أن أصوم شهر رمضان وأن أجاهد فى سبيل الله فقلت يارسول الله أما اثنتان فوالله ما أطيقهما:الجهاد والصدقة فانهم زعموا أنه من ولى الدبر فقد باء بغضب من الله فأخاف ان حضرت تلک جشعت نفسى وكرهت الموت، والصدقة فوالله مالى الا غنيمة وعشر ذود، هن رسل أهلى وحمولتهم .قال:فقبض رسول الله ﷺ يده،ثم حرک يده،ثم قال:فلا جهاد ولا صدقة، فبم تدخل الجنة اذا؟قال:قلت:يا رسول الله أنا أبايعک قال:فبايعته عليهن كلهن.مسند الاحمد(ت الأرنؤوط)، ج۳۶، ص ۲۸۴، مسند الأنصار، حدیث بشیر بن الخصاصیة السدوسی ، ح رقم۲۱۹۵۲.

[2] عن قتيبة بن سعيد قال حدثنا سفيان عن أبى الزبير سمع جابراً يقول:لم نبايع رسول الله ﷺ على الموت و انما بايعناه على أن لا نفر.سنن الترمذی، کتاب السیر، باب ماجاء فی بیعة النبی ﷺ ح رقم ۱۶۸۷و۱۶۹۰|سنن النسائی، کتاب البیعة، باب البیعة أن لا نفر، ح رقم ۴۱۷۵.

سنت نبوی ﷺ و اجتناب از بدعت و شوق و حرص بر عبادات چنانچه بروایت صحیحی ثابت شده است که رسول کریم ﷺ با زنان انصار مبنی بر گریه نکردن بر مُردگان بیعت نمود.[1]

وَ رَوَی ابْنُ مَاجَةَ اَنَّهُ بَایَعَ نَاساً مِّنْ فُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِیْنَ عَلَی اَنْ لَا یَسْئَلُ النَّاسَ شَیْئًا فَکَانَ اَحَدُهُمْ یَسْقُطُ سَوْطُهُ فَیَنْزِلُ عَنْ فَرَسِهِ فَیَأْخُذُهُ وَ لَایَسْئَلُ اَحَداً

عن یعلی بن أمیة أن أباه أخبره أن یعلی بن أمیة قال:جئت رسول الله ﷺ بأبی أمیة فقلت یارسول الله بایع أبی علی الهجرة فقال رسول الله ﷺ :بل أبایعه علی الجهاد وقد انقطعت الهجرة.سنن النسائی، کتاب البیعة، باب البیعة علی الجهاد، ح رقم۴۱۷۷و فی کتاب البیعة، باب ذکر الاختلاف فی انقطاع الهجرة، ح رقم ۴۱۸۵.

[1] عن أم عطیة رضی الله عنها قالت:أخذ علینا رسول الله ﷺ البیعة علی أن لا نونح.سنن النسائی، کتاب البیعة، بیعة النساء ح رقم۴۱۸۰| صحیح البخاری، کتاب الجنائز، باب ما ینهی عن النوح والبکاء والزجر عن ذلک، ح رقم۱۳۰۶|صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب التشدید فی فی النیاحة، ح رقم۲۲۰۶.

وَ مِمَّا لَا شَكَّ فِيْهِ وَ لَا شُبْهَةَ اَنَّهُ اِذَا ثَبَتَ عَنْ رَّسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِعْلٌ عَلَى سَبِيْلِ الْعِبَادَةِ وَالْاِهْتِمَامِ بِشَانِهِ فَاِنَّهُ لَا يَنْزِلُ عَنْ كَوْنِهِ سُنَّةً فِى الدِّيْنِ

ترجمه: و ابن ماجه روایت نموده که آنحضرت ﷺ با فقرأ مهاجرین بیعت نمودند که هرگز از مردمان چیزی نخواهند و حالت ایشان چنان بود که اگر قمچین کسی پایان می افتید، از اسپ خویش پایان شده آنرا بلند می کرد و هیچ کسی را نمی گفت تا قمچین را گرفته به وی باز دهد[1] و در آن هیچ شک و شبه ای نیست

---

[1] عن عوف بن مالک الأشجعی قال:کنا عند النبی ﷺ سبعة او ثمانية او تسعة ، فقال:ألا تبايعون رسول الله ﷺ؟ قال فبسطنا أيدينا ، فقال قائل:يا رسول الله، انا قد بايعناک، فعلام نبايعک؟قال:أن تعبدوا الله ولا تشرکوا به شيئاً، و تقيموا الصلوات الخمس، و تسمعوا وتطيعوا و أسر کلمة خفية ولا تسألوا الناس شيئاً.قال:فلقد رأيت بعض اولئک النفر يسقط سوطه فلا

کاریکه از رسول الله ﷺ بر سبیل عبادت و اهتمام ثابت گردد نه بر سبیل عادت، کمتر از سنت دینی نیست.

فائده: چون رسول الله ﷺ در امور مذکوره بطریق عبادت و به کمال اهتمام از مردمان بیعت گرفته بود، اکنون در مسنونیت بیعت هیچ شک و شبه ای باقی نمانده است.

بَقِيَ اَنَّهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ خَلِيْفَةَ اللّٰهِ فِيْ اَرْضِهِ وَ عَالِمًا بِمَا اَنْزَلَهُ اللّٰهُ تَعَالَى مِنَ الْقُرْآنِ وَ الْحِكْمَةِ وَ مُعَلِّمًا لِلْكِتَابِ وَ الْسُنَّةِ وَ مُزَّكِّيًا لِلْاُمَّةِ

يسأل أحداً يناوله اياه.سنن ابن ماجه، كتاب الجهاد، باب البيعة، ح رقم۲۸۶۷

عن ثوبان، قال:قال رسول الله ﷺ :من يتقبل لى بواحدة و أتقبل له بالجنة؟قلت:أنا.قال:لا تسأل الناس شيئاً.قال:فكان ثوبان يقع سوطه وهو راكب فلا يقول لأحد:ناولنيه حتى ينزل فيأخذه.سنن ابن ماجه، أبواب الزكاة، باب كراهية المسألة، ح رقم۱۸۳۷.

« هذه صورة أخرى من صور البيعة على ما فيه نوع من مجاهدة النفس.»

فَمَا فَعَلَهُ عَلَى جِهَةِ الْخِلَافَةِ كَانَ سُنَّةً لِلْخُلَفَاءِ وَ مَا فَعَلَهُ عَلَى جِهَةِ كَوْنِهِ مُعَلِّمًا لِلْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ وَ مُزَكِّيًا لِلْأُمَّةِ كَانَ سُنَّةً لِلْعُلَمَاءِ الرَّاسِخِيْنَ.

ترجمه: باقی ماند بیان اینکه رسول کریم ﷺ خلیفه خداوند ﷻ بر روی زمین وی بودند و بر آنچه خداوند ﷻ از قرآن و حکمت بالای وی نازل فرموده بود عالم بودند و ایشان معلم قرآن و حدیث و پاک کننده (مزکی) امت بودند.پس کاریکه آنحضرت ﷺ بنابر خلافت خویش انجام دادند بوسیله خلفاء وی سنت شد و کاریکه ایشان منحیث معلم کتاب و حکمت و تزکیه کنندۀ امت انجام داده اند برای علمای راسخین سنت شد.

فائده: مراد از علمای راسخین همان علمائیکه جامع علوم ظاهری و باطنی هستند، می باشد.

فَلْنَبْحَثْ عَنِ الْبَيْعَةِ مِنْ اَيِّ قِسْمٍ هِىَ فَظَنَّ قَوْمٌ
اَنَّهَا مَقْصُوْدَةٌ عَلَى قَبُوْلِهِ الْخِلَافَةَ وَ اَنَّ الَّذِىْ تَعْتَادُهُ
الصُّوْفِيَّةُ مِنْ مُبَايَعَةِ الْمُتَصَوِّفِيْنَ لَيْسَ بِشَىْءٍ وَ هَذَا
ظَنٌّ فَاسِدٌ لِمَا ذَكَرْنَا مِنْ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ كَانَ يُبَايِعُ تَارَةً عَلَى اِقَامَةِ اَرْكَانِ الْاِسْلَامِ وَ
تَارَةً عَلَى التَّمَسُّكِ بِالْسُنَّةِ وَ هَذَا صَحِيْحُ الْبُخَارِيِّ
شَاهِدٌ عَلَى اَنَّهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اشْتَرَطَ عَلَى
جَرِيْرٍ عِنْدَ مُبَايَعَةٍ فَقَالَ وَ النُّصْحُ لِكُلِّ مُسْلِمٍ وَ اَنَّهُ
بَايَعَ قَوْمًا مِنَ الْاَنْصَارِ فَاشْتَرَطَ اَنْ لَا يَخَافُوْنَ فِى اللّٰهِ
لَوْمَةَ لَائِمٍ وَ يَقُوْلُوْا بِالْحَقِّ حَيْثُ كَانُوْا فَكَانَ اَحَدُهُمْ
يُجَاهِرُالْاُمَرَاءَ وَالْمُلُوْكَ بِالرَّدِّ وَالْاِنْكَارِ وَ اَنَّهُ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَايَعَ نِسْوَةً مِنَ الْاَنْصَارِ وَاشْتَرَطَ

الْاِجْتِنَابَ عَنِ النَّوْحَةِ اِلَی غَیْرِ ذالِک وَ کُلُّ ذَالِک مِنَ التَّزْکِیَّةِ وَالْاَمْرِ بِالْمَعْرُوْفِ وَالنَّهْیِ عَنِ الْمُنْکَرِ.

ترجمه:پس ما اکنون در مورد بیعت طریقت بحث می کنیم،که این بیعت از کدام قسم است.بعضی مردم گمان کرده اند که بیعت تنها و تنها در امر قبول خلافت و سلطنت منحصر است و در مورد طریقهٔ بیعت ایکه عادت صوفیان کرام بوده و در بین یکدیگر جهت شامل شدن در سلک تصوف بیعت اخذ می کنند در شرع هیچ چیزی نیست و این گمان بدلیل آنچه ما ذکر کردیم که نبی کریم ﷺ گاهی جهت اقامت ارکان اسلام و گاهی بر تمسک بالسنهٔ (پابندی بر سنن) بیعت می گرفتند، فاسد است و صحیح البخاری گواهست بر اینکه رسول اکرم ﷺ هنگام بیعت با جریر ﷺ بر وی لازم نموده بود که بر هر مسلمانی نصیحت

و خیر اندیشی خواهد کرد[1] و از جمعی از انصار مبنی بر اینکه در انجام امر خداوند ﷻ از ملامت هیچ ملامت کننده ای هراس نخواهند داشت[2] و هر جایی که باشند حق را خواهند گفت، بیعت گرفته بود که از میان آنها برخی بصورت آشکارا و بدون کدام هراسی بر کارهای

---

[1] عن جرير بن عبدالله ﷺ قال:بايعت النبى ﷺ على السمع والطاعة، فلقننى «فيما استطعت » والنصح لكل مسلم.أخرجه البخارى فى كتاب الأحكام، باب كيف يبايع الامام الناس، ح رقم۷۲۰۴|ومسلم، باب بيان أن الدين النصيحة، ح رقم۲۰۸، ۲۰۹ و ۲۱۰.

[2] وعنه ﷺ أيضاً أنه قال:(بايعنا رسول الله ﷺ على السمع والطاعة فى العسر واليسر والمنشط والمكره وعلى أثرة علينا وعلى أن لا تنازع فى الأمر أهله وأن نقول الحق حيثما كنا لا نخاف فى الله لومة لائم. صحيح البخارى، كتاب الأحكام، باب كيف يبايع الامام الناس، ح رقم ۷۱۹۹ |صحيح مسلم، كتاب الامارة، باب وجوب طاعة الامراء فى غير معصية و تحريمها فى المعصية، ح رقم۴۸۷۴ واللفظ له|والنسائى، كتاب البيعة، باب البيعة على أن لا ننازع أهله، ح رقم۴۱۶۰|ابن ماجه، كتاب الجهاد ، باب البيعة ، ح رقم۲۹۷۶|الموطا للامام مالک، كتاب الجهاد، باب الترغيب فى الجهاد، ح رقم۹۶۶|صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان (ت الأرنؤوط) ، ج۱۰ ص۴۱۳، كتاب السير، باب بيعة الأئمة وما يستحب لهم، ح رقم۴۵۴۷.

نادرست امرا و پادشاهان رد و انکار می نمودند[1] و آنحضرت ﷺ با زنان مبنی بر اینکه از گریه بالای مرده اجتناب کنند بیعت اخذ نموده است [2] که علاوه بر امور فوق بر امور دیگری نیز بیعت ثابت است و این همه امور امر بالمعروف و نهی از منکر اند.

---

[1] برای مطالعه مثالهای واضح انتقادات تند مصلحانه علمای امت اسلامی رضی الله عنهم بر پادشاهان و برخورد ایشان با امرا و حکام وقت خود، ترجمه فارسی کتاب علماء و حکام ، گوشه های از تاریخ سرفراز امت اسلام و تصویری از برخورد علما با حکام وقت تألیف وحید عبدالسلام بالی را مطالعه کنید.

[2] عن أم عطية رضي الله عنها قالت:أخذ علينا رسول الله ﷺ البيعة على أن لا ننوح.سنن النسائى،كتاب البيعة، بيعة النساء، ح رقم۴۱۸۰| صحيح البخارى، كتاب الجنائز، باب ما ينهى عن النوح والبكاء والزجر عن ذلك، ح رقم۱۳۰۶|صحيح مسلم، كتاب الجنائز، باب التشديد فى النياحة،ح رقم۲۲۰۶.

عن أم عطية رضي الله عنها قالت:بايعنا النبى ﷺ فقرأ علينا«أن لا يشركن بالله شيئاً» و نهانا عن النياحة فقبضت امرأة يدها فقالت فلانة أسعدتنى وأنا اريد أن أجزيها فلم يقل شيئاً فذهبت ثم رجعت فما وفت امرأة الا أم سليم و ام العلاء وابنة أبى سبرة امرأة معاذ أو ابنة أبى سبرة وامرأة معاذ.صحيح البخارى، كتاب الاحكام، باب البيعة النساء، ح رقم۷۲۱۵.

فائده:و صوفیان کرام نیز در بیعت خویش به امور فوق الذکر تأکید می ورزند.پس ثابت گردید که بیعت تنها منحصر به قبول کردن خلافت نیست.

فَالْحَقُّ اَنَّ الْبَیْعَةَ عَلَی اَقْسَامٍ مِنْهَا بَیْعَةُ الْخِلَافَةِ وَ مِنْهَا بَیْعَةُ الْتَّمَسُّکِ بِحَبْلِ التَّقْوَی وَ مِنْهَا بَیْعَةُ الْهِجْرَةِ وَالْجِهَادِ وَ مِنْهَا بَیْعَةُ التَّوَثُّقِ فِی الْجِهَادِ.

ترجمه:پس حق اینست که بیعت بر اقسام زیادی منقسم می باشد که یک قسم آن بیعت جهت قبول کردن خلافت است و یک قسم آن جهت اسلام آوردن است و برخی از بیعت ها جهت محکم گرفتن ریسمان تقوی و برخی از آنها جهت هجرت و جهاد و برخی هم جهت ثابت قدم بودن در جهاد است.

وَ كَانَتْ بَيْعَةُ الْاِسْلَامِ مَتْرُوْكَةً فِيْ زَمَنِ الْخُلَفَاءِ اَمَّا فِيْ زَمَنِ الرَّاشِدِيْنَ مِنْهُمْ فَلِاَنَّ دَخُوْلَ النَّاسِ فِي الْاِسْلَامِ فِيْ اَيَّامِهِمْ كَانَ غَالِبًا بِالْقَهْرِ وَالسَّيْفِ لَا بِالتَّالِيْفِ وَ اِظْهَارِ الْبُرْهَانِ وَلَا طَوْعاً وَ رَغْبَةً وَ اَمَّا فِيْ غَيْرِهِمْ فَلِاَنَّهُمْ كَانُوْا فِي الْاَكْثَرِ ظَلَمَةً فَسَقَةً لَا يَهْتَمُّوْنَ بِاِقَامَةِ السُّنَنِ.

ترجمه:و بیعت بر اسلام آوردن در زمان خلفای راشدین ﷺ بدلیل اینکه در زمانهٔ ایشان داخل شدن مردم به اسلام اکثراً توسط غلبهٔ شمشیر بود نه به سبب نرمی، رضاء، رغبت و اظهار دلیل و در زمانهٔ خلفای دیگری غیر از خلفای راشدین ﷺ همچون خلفای مروانیه و عباسیه بیعت اسلام بدلیل اینکه اکثر

شان ظالم و فاسق بودند و در اقامه سنن دین اهتمام نمی ورزیدند ، متروک بود.

وَ كَذَالِک بَيْعَةُ التَّمَسُّکِ بِحَبْلِ التَّقْوَى كَانَتْ مَتْرُوْكَةً اَمَّا فِيْ زَمَانِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِيْنَ فَلِكَثْرَةِ الصَّحَابَةِ الَّذِيْنَ اسْتَنَارُوْا بِصُحْبَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ تَاَدَّبُوْا فِيْ حَضْرَتِهِ فَكَانُوْا لَا يَحْتَاجُوْنَ اِلَى بَيْعَةِ الْخُلَفَاءِ وَ اَمَّا فِيْ زَمَنِ غَيْرِهِمْ فَخَوْفًا مِنْ اِفْتِرَاقِ الْكَلِمَةِ وَ اَنْ يُّظَنَّ بِهِمْ مُبَايَعَةُ الْخِلَافَةِ فَتَهِيْجَ الْفِتَنُ وَ كَانَتِ الصُّوْفِيَّةُ يَوْمَئِذٍ يُّقِيْمُوْنَ الْخِرْقَةَ مَقَامَ الْبَيْعَةِ ثُمَّ لَمَّا انْدَرَسَ هَذَا الرَّسْمُ فِي الْخُلَفَاءِ انْتَهَزَ الصُّوْفِيَّةُ الْفُرْصَةَ وَ تَمَسَّكُوْا بِسُنَّةِ الْبَيْعَةِ وَاللّٰهُ اَعْلَمْ.

ترجمه:همینگونه بیعت رسیدن به استحکام تقوی در زمانۀ خلفای راشدین ﭫ بدلیل اینکه تعداد اصحاب کرام ﭫ زیاد بودند و دلهای آنان به اثر صحبت نبی کریم ﷺ منور گردیده بود و ایشان در مجلس آنحضرت ﷺ تعلیم یافته بودند و در موجودیت نبی کریم ﷺ به بیعت تقوی بر دست خلفای دیگر نیاز نداشتند، ترک گردیده بود. و دلیل ترک بیعت تقوی در زمان سائر خلفا این بود که مردم هراس داشتند مبادا شخصی بر بیعت تقوی گمان بیعت خلافت را نموده، فساد بر پا شود.لذا صوفیان کرام در آن زمان پوشانیدن خرقه را قائم مقام بیعت قرار دادند و زمانیکه رواج بیعت گرفتن در میان پادشاهان خاتمه یافت،

صوفیان کرام فرصت را غنیمت شمرده و سنت بیعت را احیاء کردند.[1]خداوند ﷻ داناتر است.

فائده:مولانا شاه عبدالعزیز محدث دهلوی قدس سره فرموده اند که صوفیان کرام عمل بر سنت متروک شده بیعت را دوباره آغاز کردند ، پس آنها مصداق این حدیث شریف گردیدند:کسیکه سنت مرده ای را زنده

---

[1] یقول الشیخ ابوالحسن الندوی رحمه الله:أن الشیخ عبدالقادر الجیلانی رحمه الله فتح باب البیعة والتوبة علی مصراعیه، یدخل فیه المسلمون من کل ناحیة من نواحی العالم الاسلامی، یجددون العهد والمیثاق مع الله، ویعاهدون علی ألا یشرکوا ولا یکفروا، ولا یفسقوا، ولا یبتدعوا، ولا یظلموا، ولا یستحلوا ما حرم الله، ولا یترکوا ما فرض الله، ولا یتفانوا فی الدنیا، ولا یتناسوا الآخرة.وقد دخل فی هذا الباب-وقد فتحه الله علی ید الشیخ عبدالقادر الجیلانی رحمه الله خلق لا یحصیهم الا الله، وصلحت أحوالهم، وحسن اسلامهم، وظل الشیخ یربیهم ویحاسبهم، ویشرف علیهم، وعلی تقدمهم، فأصبح هولاء التلامیذ الروحیون یشعرون بالمسئوولیة بعد البیعة والتوبة وتجدید الایمان.انظر کتاب ربانی الأمة وداعیة الاسلام أبوالحسن الندوی بقلم الدکتور یوسف القرضاوی|رجال الفکر والدعوة- أبوالحسن الندوی ص٢٠٩.

فالشیخ أبوالحسن الندوی یری أن من فتح باب البیعة علی المشائخ أو بالاخری أول من أحیی هذا السنة هو الشیخ سیدی عبدالقادر الجیلانی وهو أمر مشهور عنه ولم ینکر علیه أحد فی ذلک.

کرد، پاداش آنرا خواهد یافت و کسانیکه تا روز قیامت بر این سنت عمل می کنند در ثواب با آنها نیز شریک خواهند بود.[۱]

[۱] وعن بلال بن الحارث المزنى ﷺ قال:قال رسول الله ﷺ:«من أحيا سنة من سنتى قد أميتت بعدى، فان له من الأجر مثل مـن عمـل بهـا مـن غيـر أن ينقص من أجورهم شيئاً، ومن ابتدع بدعـة ضـلالة لا يرضـاها الله ورسـوله كان عليه مثل آثام من عمل بها لا يـنقص ذلـک مـن اوزار النـاس شـيئاً». سنن ترمذى، کتاب العلم، باب ما جاء فى الأخذ بالسنة واجتناب البدع، ح رقـم ۲۸۹۳ |سـنن ابـن ماجـة المقدمـة، بـاب مـن أحيـا سـنة قـد أميتـت، رقـم۲۱۵|زجاجـة المصـابيح، ج۱، ص۶۵، کتـاب الايـمان، بـاب الاعتصـام بالکتاب والسنة، ح رقم۱۶۱.

فصل دوم

در بیان مسنونیت بیعت، مقصد ، فایده و شرائط آن



درین فصل حکم بیعت(مسنون بودن آن)، مقصد بیعت، فایده و شرایط آن(یعنی شرایط بیعت گیرنده« شیخ»و بیعت کننده«مرید») بیان گردیده است و مبتنی بر هفت سوال و جواب های تفصیلی آن می باشد.

وَ لَعَلَّکَ تَقُوْلُ اَخْبِرْنِیْ عَنِ الْبَیْعَةِ مَا هِیَ وَاجِبَةٌ اَمْ سُنَّةٌ ثُمَّ مَاالْحِکْمَةُ فِیْ شَرْعِهَا ثُمَّ مَا شَرْطُ مَنْ یَّأْخُذُ الْبَیْعَةَ ثُمَّ مَا شَرْطُ الْمُبَایِعِ ثُمَّ مَا وَفَاءُ الْمُبَایِعِ وَ مَا

نَكْتُهُ ثُمَّ هَلْ يَجُوْزُ تَكْرَارُ الْبَيْعَةِ مِنْ عَالِمٍ وَّاحِدٍ اَوْ عُلَمَاءَ كَثِيْرِيْنَ ثُمَّ مَااللَّفْظُ الْمَاثُوْرُ عِنْدَالْبَيْعَةِ.

ترجمه:ای مخاطب!شاید بپرسی که حکم بیعت را برایم بیان کن که حکم آن چیست؟آیا واجب است یا سنت؟و سپس در مشروعیت آن چه حکمتی وجود دارد؟سپس برای کسیکه بیعت می گیرد چه شرائطی وجود دارد؟یعنی چگونه شخصی قابل اخذ بیعت است؟و سپس برای کسیکه بیعت می کند چه شرایطی وجود دارد؟ و سپس ایفای بیعت برای بیعت کننده چه را می گویند؟ و عهد شکنی چیست؟ و آیا تکرار بیعت با یک عالم و یا علمای زیادی جایز است یا خیر؟ و در هنگام اخذ بیعت کدام الفاظی از سلف منقول است؟

جواب سوال اول:

فَاَقُوْلُ اَمَّا الْمَسْئَلَةُ الْاُوْلَى فَاعْلَمْ اَنَّ الْبَيْعَةَ سُنَّةٌ وَ لَيْسَتْ بِوَاجِبَةٍ لِاَنَّ النَّاسَ بَايَعُوا النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ تَقَرَّبُوْا بِهَا اِلَى اللّٰهِ تَعَالَى وَلَمْ يَدُلَّ دَلِيْلٌ عَلَى تَاثِيْمِ تَارِكِهَا وَلَمْ يُنْكِرُ اَحَدٌ مِنَ الْاَئِمَّةِ عَلَى اَنَّهَا لَيْسَتْ بِوَاجِبَةٍ.

ترجمه: پس در پاسخ به سوال اول می گویم : بدانکه بیعت سنت است و واجب نیست زیرا مردم با رسول اکرم ﷺ بیعت کرده اند و توسط آن به خداوند ﷻ نزدیک شده اند و هیچ دلیل شرعی ای بر گنهگار بودن ترک کننده بیعت دلالت نکرد و هیچ یک از امامان دین بر تارک بیعت انکار نکردند پس گویا اجماع براین شد که واجب نیست.

حکمت بیعت: اگر بیعت تقوی واجب می بود ، بر ترک کننده آن حتماً انکاری وارد می شد.پس معلوم شد که بیعت بسبب اینکه حقیقت سنت همین است که فعل مسنون بدون دلیل وجوب موجب تقرب به الله ﷻ باشد، سنت است.

جواب سوال دوم:

وَ اَمَّا الْمَسْئَلَةُ الثَّانِيَةُ فَاعْلَمْ اَنَّ اللهَ تَعَالَى اَجْرَى سُنَّتَهُ اَنْ يَّضْبِطَ الْاُمُوْرَ الْخَفِيَّةَ الْمُضْمَرَةَ فِي النُّفُوْسِ بِاَفْعَالٍ وَ اَقْوَالٍ ظَاهِرَةٍ وَ يَنْصِبَهَا مَقَامَهَا كَمَا اَنَّ التَّصْدِيْقَ بِاللهِ وَ رَسُوْلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ خَفِيٌّ فَاُقِيْمَ الْاِقْرَارُ مَقَامَهُ وَ كَمَا اَنَّ رِضَى الْمُتَعَاقِدَيْنِ بِبَذْلِ الثَّمَنِ وَ الْمَبِيْعِ اَمْرٌ خَفِيٌّ مُضْمَرَةٌ فَاُقِيْمَ الْاِيْجَابُ وَالْقَبُوْلُ مَقَامَهُ.

فَكَذَالِكَ التَّوبَةُ وَالْعَزِيْمَةُ عَلَى تَرْكِ الْمَعَاصِىْ وَالْتَّمَسُّكِ بِحَبْلِ التَّقْوَى خَفِىٌّ مُّضْمَرٌ فَاُقِيْمَتِ الْبَيْعَةُ مَقَامَهَا.

ترجمه: و پاسخ سوال دوم را بدانکه عادت الله تعالى ﷻ طورى جاريست كه امور پنهانيكه در نفسها پوشيده است توسط افعال و اقوال ظاهرى ضبط گرديد و همين اقوال و افعال قائم مقام امور پوشيده قلبيه شد.چنانچه امر تصديق الله ﷻ و رسول وى ﷺ و قيامت در دل پنهانست پس اقرار ايمان[1] قائم مقام تصديق قلبى شد و چنانچه رضايت فروشنده و خريدار در قيمت و تسليمى مبيعه امر پوشيده است و ايجاب

[1] واحكام ايمان بر همان اقرار دائر شد چنانچه حفظ جان و مال ووجـوب نصرت مؤمن.

و[1] قبول قائم مقام رضایت پنهان قرار داده شد.پس همینگونه قصد توبه و عزم ترک گناهان و محکم گرفتن ریسمان تقوی امر پنهان و پوشیده است و بیعت قائم مقام آن قرار داده شد.[2]

جواب سوال سوم:

وَ اَمَّا الْمَسْئَلَةُ الثَّالِثَةُ فَشَرْطُ مَنْ يَّأْخُذُ الْبَيْعَةَ اُمُوْرٌ اَحَدُهَا عِلْمُ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَ لاَ اُرِيْدُ الْمَرْتَبَةَ الْقُصْوَى بَلْ يَكْفِيْ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ اَنَّ يَكُوْنَ قَدْ ضَبَطَ تَفْسِيْرَ الْمَدَارِكِ اَوِ الْجَلاَلَيْنِ اَوْ غَيْرَهُمَا وَ حَقَّقَهُ عَلَى عَالِمٍ وَ عَرَفَ مَعَانِيَهُ وَ تَفْسِيْرًا

---

[1] واحکام بیع بر همان ایجاب وقبول دائر شد یعنی تصرف در قیمت وبیع و هبه و وراثت وغیر ذلک.

[2] واحکام بر همان دائر شد یعنی بالای عهد شکنی وغیره بر وجوب ایفاء.

الْغَرِيْبِ وَ اَسْبَابَ النُّزُوْلِ وَالْاِعْرَابَ وَالْقَصَصَ وَ مَا يَتَّصِلُ بِذَالِكَ

ترجمه:و پاسخ سوال سوم اینست که برای بیعت گیرنده و مرشد چند امور شرط اند:اول اینکه باید عالم قرآن و حدیث باشد و مراد من از علم مرتبه بزرگ علم نیست بلکه در علم قرآن اینقدر کافیست که تفسیر مدارک یا جلالین و یا امثال آن تفسیر وسیط یا وجیز واحدی را حفظ کرده باشد و یا نزد عالمی آنرا تحقیق کرده باشد و معانی و ترجمۀ لغات مشکله و شأن نزول آیات و اعراب قرآنی و قصص و آنچه را که در رابطه به تفسیر آن ضروری باشد ، بداند.

فائده:یعنی تطبیق میان دو چیز مختلف و معرفت ناسخ و منسوخ و احکام مستنبطه قرآنی را بداند.

وَ مِنَ السُّنَّةِ اَنْ يَّكُوْنَ قَدْ ضَبَطَ وَ حَقَّقَ مِثْلَ كِتَابَ الْمَصَابِيْحِ وَ عَرَفَ مَعَانِيَهُ وَ شَرْحَ غَرِيْبِهِ وَ اِعْرَابَ مُشْكِلِهِ وَ تَأوِيْلَ مُعْضَلِهِ عَلَى رَأيِ الْفُقَهَاءِ.

ترجمه: و از علم حديث اين مقدار كافيست كه كتابى چون مصابيح يا مشارق را ضبط و تحقيق نموده باشد و لغات مشكلۀ آنرا معنى و تشريح و تركيب هاى نحوى مشكل آنرا حل كرده بتواند و معضل را مطابق رأى فقهاى دين تأويل نموده بتواند يعنى تعارض احاديثى را كه يكى از معانى آن يقينى نبوده و با حديث ديگرى معارض باشد طبق طريقۀ فقهاى كرام دور كرده بتواند.

فائده: فرق ميان مشكل و معضل اينست كه مشكل لفظ دشوارى را مى گويند كه باعتبار لفظ و تركيب نحوى صعب باشد و معضل آنست كه داراى معنى

واضح و یقینی واحدی نبوده ، دارای احتمال معانی متعددی باشد و باید بر اساس دلائل فقهی برای آن معنی واحدی تعین شود و یا اینکه این حدیث با احادیث صحیح دیگری معارض و مخالف باشد، باید طبق روش فقهی امامان مجتهد چهارگانه و اصول تعیین شده آنها این تعارض را دفع بتواند و مصنف قید پیروی از مذاهب فقها را در لفظ محتمل المعنی و احادیث متعارضه به این جهت تصریح فرموده که در گرفتن معنی بیرون از مذاهب حقه امامان چهارگانه گمراهی صریح و آشکار یعنی ترک اجماع است.پسر مصنف یعنی مولانا شاه عبدالعزیز محدث دهلوی رحمه الله فرمودند که من همینطور از مصنف قدس سره شنیدم.

وَلَا يُكَلَّفُ بِحِفْظِ الْقُرْآنِ وَلَا الْفَحْصِ عَنْ حَالِ الْاَسَانِيْدِ اَلَا تُرَى اَنَّ التَّابِعِيْنَ وَ اَتْبَاعَهُمْ كَانُوْا

يَأْخُذُوْنَ بِالْمُنْقَطِعِ وَالْمُرْسَلِ اِنَّمَا الْمَقْصُوْدُ حُصُوْلُ الظَّنِّ بِبُلُوْغِ الْخَبَرِ اِلَى رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

ترجمه:و برای بیعت گیرنده ضرور نیست تا اختلافات قرائت در علم قرآن را حفظ کند و یا هم در اسانید احادیث ویا علم رجال تحقیق کند .آیا نمی بینید که تابعین و تبع تابعین حدیث مرسل و منقطع را هم قبول می کردند.اصل مقصود حاصل کردن گمان غالب است که این حدیث تا رسول الله ﷺ رسیده است.

پس این حرف بر جستجوی راویان در کتب معتمده حدیث منحصر نیست اگر چه تحقیق در فن حدیث بدون علم رجال حاصل نمی شود.

فائده: منقطع[1] حدیثی است که راوی نخست آن در سند ذکر نگردیده باشد یعنی کسیکه حدیث را بیان می کند اسم معلم خویش را ذکر نکرده باشد و اسم معلم معلم خود را ذکر کرده باشد و مرسل[2] حدیثی است که راوی در اخیر سند ذکر نشده باشد چنانچه تابعی حدیث را بدون ذکر صحابی ذکر کند.چون زمانۀ تابعین و تبع تابعین مشهود بالخیر بود ووسائط سند هم کمتر بود، از انقطاع و ارسال نیز بدست آمدن گمان رسیدن خبر متصور بود. و بر خلاف آنها برای غیر تابعین و تبع تابعین در زمان های بعدی کجا این دولت قریبۀ خدا داد حاصل بود.خلاصه اینکه برای

[1] جهت معلومات بیشتر در باره حدیث منقطع و حکم آن به صفحات۱۲۴-۱۲۷تیسیر مصطلح الحدیث تألیف دکتور محمود طحان با ترجمه فارسی فیض محمد بلوچ مراجعه کنید.

[2] جهت معلومات بیشتر در باره حدیث مرسل و حکم آن به صفحات۱۱۵-۱۲۱تیسیر مصطلح الحدیث تألیف دکتور محمود طحان با ترجمه فارسی فیض محمد بلوچ مراجعه کنید.

پیری و مریدی همینقدر علم قرآن و حدیث کافیست ولی عمل بالحدیث و استنباط احکام (اجتهاد) به علم بیشتری نیاز دارد.

وَلَا بِعِلْمِ الْاُصُوْلِ وَالْكَلَامِ وَ جُزْئِيَّاتِ الْفِقْهِ وَالْفَتَاوَى.

ترجمه: و ضروری نیست تا بیعت گیرنده با علم اصول فقه و حدیث، علم کلام، جزئیات فقه و فتوی آشنایی داشته باشد.

فائده: مولانا شاه عبدالعزیز قدس سره در حاشیه فرموده اند که مراد از جزئیات فقه بالمقابل کلیات نبوده بلکه مراد از آن همان صورتهای فرضی است که بسوی آن کمتر نیاز پیدا می شود.مترجم اردو می گوید که از تقریر هذا معلوم گردید که حفظ آنعده جزئیات فقه که کثیر الوجود و کثیر الحاجت اند مشروط است.

وَ اِنَّمَا شَرَطْنَا الْعِلْمَ لِاَنَّ الْغَرَضَ مِنَ الْبَيْعَةِ اَمْرُهُ بِالْمَعْرُوْفِ وَ نَهْيُهُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اِرْشَادُهُ اِلَى تَحْصِيْلِ السَّكِيْنَةِ الْبَاطِنَةِ وَ اِزَالَةِ الرَّذَائِلِ وَاكْتِسَابِ الْحَمَائِدِ ثُمَّ امْتِثَالِ الْمُسْتَرْشِدِ بِهِ فِيْ كُلِّ ذَالِکَ فَمَنْ لَّمْ يَکُنْ عَالِمًا كَيْفَ يُتَصَوَّرُ مِنْهُ هَذَا

ترجمه:و ما عالم بودن مرشد را بدین جهت شرط قرار داده ایم که مقصد از بیعت امر کردن مرید بر اعمال نیک و مشروع و بازداشتن وی از اعمال خلاف شرع و رهنمایی وی بسوی آرامش باطنی و دور کردن اخلاق بد و حاصل کردن صفات نیک بوده، پس شخصیکه از امور فوق عالم و باخبر نباشد براورده شدن این مقاصد چگونه از وی متصور خواهد بود.

فائده:مترجم می گوید:سبحان الله معامله برعکس شده است.در فقرای جاهل زمان ما این اشتباه سرایت کرده که در پیری و مریدی به علم نیازی نیست بلکه علم برای درویشی مضر بوده، زیرا شریعت چیز دیگریست و طریقت چیز دیگری.حالانکه صوفیان قدیم در کتابها و ملفوظات خویش چون قوت القلوب ، عوارف المعارف، احیاء العلوم، کیمیای سعادت، فتوح الغیب و غنیهٔ الطالبین تصنیف حضرت عبدالقادر جیلانی رحمه الله بطور روشن تصریح نموده و نگاشته اند که علم شریعت شرط طریقت و تصوف است.[۱]این هم

---

[۱] در کتاب طریق محمدی چنین نگاشته شده که سردار جماعت صوفیه کرام و امام ارباب طریقت حضرت جنید بغدادی رحمه الله فرموده اند:از کسیکه قرآن نیاموخت و حدیث ننوشت، در امر تصوف ازو پیروی نشود زیرا که علم ما و مذهب ما مقید به کتاب و سنت است و این هم قول ایشانست کل طریقة ردته الشریعة فهو زندقة یعنی طریقتی را که شریعت رد کند، کفر پنهانست و سری سقطی رحمه الله فرمودند تصوف اسم سه چیز است: اول اینکه نور معرفت وی نور ورع او را خاموش نسازد و

از شومیت جهالت است نام مرشدانیرا که صبح و شام مانند قرآن و درود ذکر می کنند از گفتار شان غافل اند که ایشان چه فرموده اند.

وَ قَدِ اتَّفَقَ كَلِمَةُ الْمَشَائِخِ عَلَى اَنْ لَّا يَتَكَلَّمَ عَلَى النَّاسِ اِلَّا مَنْ كَتَبَ الْحَدِيْثَ وَ قَرَءَ الْقُرْآنَ اَللّٰهُمَّ اِلَّا اَنْ يَّكُوْنَ رَجُلٌ صَحِبَ الْعُلَمَاءَ الْاَتْقِيَاءَ دَهْراً طَوِيْلاً وَّ تَاَدَّبَ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ مُتَفَحِّصاً عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَقَّافاً عِنْدَ كِتَابِ اللّٰهِ وَ سُنَّةُ رَسُوْلِهِ فَعَسَى اَنْ يَّكْفِيَهُ ذَالِكَ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ.

دوم اینکه با علم باطن چنان کلام نکند که با ظاهر کتاب الله نقص کند و سوم اینکه کرامت وی باعث هتک حرمت بر محارم الله تعالی نشود انتهی.و از بسیاری از بزرگان دین اقوالی مانند این منقول است چنانچه در صفحه ۱۱ جامع التفاسیر با تفصیل نگاشته شده است،کسانی که خواهانند می توانند آنجا مراجعه کنند.حاشیه اردو.

ترجمه:و تمام مشائخ بر این قول متفق اند که وعظ نکند برای مردم مگر کسیکه قرآن را خوانده باشد و حدیثی را از استاد خویش روایت نموده باشد.بار الها!هیچ چیزی ازو ساخته نمی شود مگر اینکه مردی باشد که برای مدت درازی در صحبت علماء متقی مانده و از ایشان ادب آموخته باشد و متفحص (جستجو کننده فرق میان) حلال و حرام باشد و نزد کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ کثیر الوقوف باشد یعنی قرآن و حدیث را شنیده هراسان شده و گفتار و کردار و حالات خویش را موافق کتاب و سنت ساخته باشد.پس امیدواریم که در صورت نداشتن علم اینقدر معلومات برای وی کفایت کند.خداوند ﷻ داناتر است.

شرط دوم شیخ یا مرشد:

وَالشَّرْطُ الثَّانِي اْلعَدَالَةُ وَالتَّقْوَى فَيَجِبُ اَنْ يَّكُوْنَ مُجْتَنِبًا عَنِ الْكَبَائِرِ غَيْرَ مُصِرٍّ عَلَى الصَّغَائِرِ

ترجمه: و شرط دوم بیعت گیرنده (شیخ) عدالت و تقوی است، پس بر او واجب است تا از گناهان کبیره خویشتن را نگهداشته و بر گناهان صغیره اصرار نورزد.

فائده: مولانا عبد العزیز رحمه الله در حاشیه فرمودند که تقوی بدین جهت برای مرشد شرط شد که بیعت برای پاکی باطن مشروع گردیده است و انسان بر اقتدای افعال و پاکی باطن بنی نوع خویش مجهول است.تنها گفتار بدون کردار کفایت نمی کند، پس مرشدی که متصف به اعمال خیر نباشد و تنها با گفتار های زبانی کفایت کند، این چنین شخص حکمت بیعت را برهم می زند.

شرط سوم شیخ یا مرشد:

وَالشَّرْطُ الثَّالِثُ اَنْ يَّكُوْنَ زَاهِداً فِي الدُّنْيَا رَاغِباً فِي الْآخِرَةِ مُوَاظِباً عَلَى الطَّاعَاتِ الْمُؤَكَّدَةِ وَالْاَذْكَارِ الْمَأْثُوْرَةِ الْمَذْكُوْرَةِ فِيْ صِحَاحِ الْاَحَادِيْثِ مُوَاظِباً عَلَى تَعَلُّقِ الْقَلْبِ بِاللهِ سُبْحَانَهُ وَ كَانَ يَادْدَاشْتْ لَهُ مَلَكَةٌ رَاسِخَةٌ.

ترجمه: و شرط سوم بیعت گیرنده اینست که ترک کننده دنیا و مایل به آخرت باشد.طاعتهای مؤکد و اذکار مسنونه ای را که در احادیث صحیح بیان شده باشد همواره انجام دهد و با خداوند ﷻ دایماً تعلق قلبی داشته و ملکهٔ یادداشت وی راسخ شده باشد.(حقیقت یادداشت در فصول بعدی بیان گردیده است مترجم).

شرط چهارم شیخ یا مرشد:

وَالشَّرْطُ الرَّابِعُ اَنْ يَّكُوْنَ آمِراً بِالْمَعْرُوْفِ نَاهِيًا عَنِ الْمُنْكَرِ مُسْتَبِدًّا بِرَأْيِهِ اِمَّعَةً لَيْسَ لَهُ رَاىٌ وَّ لَا اَمْرٌ ذَا مُرُوَّةٍ وَ عَقْلٍ تَامٍّ لِيُعْتَمَدَ عَلَيْهِ فِيْ كُلِّ مَا يَأْمُرُ بِهِ وَ يَنْهَى عَنْهُ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى:مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ[1] فَمَا ظَنُّكَ لِصَاحِبِ الْبَيْعَةِ.

ترجمه: و شرط چهارم اینست که بیعت گیرنده امر کننده به امور مشروع و منع کننده از امور مخالف شرع باشد و بر رأی و نظر خویش قایم و استوار باشد نه اینکه شخص هر دم خیال باشد که نه رأی مستقلی داشته باشد و نه هم صاحب امر مُرُوَّت و صاحب عقل کامل تا بر فعل امر کرده و نهی کرده وی اعتماد شود.

---

[1] البقرة:۲۸۲

حق تعالی ﷻ فرموده است: گواهی کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، قابل قبول است. پس در مورد صاحب بیعت گمان تو چیست؟یعنی زمانیکه برای شاهدان عدالت شرط گذاشته شد پس عدالت و تقوی برای مرشد بطریق اولی شرط خواهد بود.

فائده:مولانا رحمه الله فرمودند مراد این نیست که امر بالمعروف و مستقل الرأی بودن وغیره شرط قبول شهادت است تا این اعتراض وارد شود که این امور در شهادت شرط نیست.بایست برای صاحب بیعت نیز شرط نباشد، بلکه حاصل استدلال آیت قرآنی اینست که حق تعالی ﷻ قبول شهادت را به رضاء و اختیار اهل اسلام مفوض نمود و چون رضا امر پنهانست لهذا با علامات ظاهره چون اجتناب عن الکبائر وغیره تعیین شد.پس تفویض اخذ بیعت نیز بر رضاء اهل اسلام و

تعیین آن از علامات ظاهره مذکوره خواهد بود.پس امور مذکوره در مرشد بطریق اولی شرط خواهد بود.

شرط پنجم شیخ یا مرشد:

وَالشَّرْطُ الْخَامِسُ اَنْ یَّکُوْنَ صَحِبَ الْمَشَائِخَ وَ تَأَدَّبَ بِهِمْ دَهْراً طَوِیْلًا وَ اَخَذَ مِنْهُمُ النُّوْرَ الْبَاطِنَ وَالسَّکِیْنَةَ وَ هَذَا لِاَنَّ سُنَّةَ اللّٰهِ جَرَتْ بِاَنَّ الرَّجُلَ لَا یُفْلِحُ اِلَّا اِذَا رَأَی الْمُفْلِحِیْنَ کَمَا اَنَّ الرَّجُلَ لَا یَتَعَلَّمُ اِلَّا بِصُحْبَةِ الْعُلَمَاءِ وَ عَلَی هَذَا الْقِیَاسِ غَیْرَ ذَالِکَ مِنَ الصَّنَاعَاتِ.

ترجمه:و شرط پنجم اینست که مدت زیادی در صحبت مرشد کاملی مانده، از او ادب آموخته باشد و از وی نور باطن و آرامش قلبی حاصل نموده باشد یعنی صحبت کاملین برای این شرط گذاشته شده که عادت

الهی طوری جاریست که مراد حاصل نمی گردد تا زمانیکه اشخاص صاحب مراد را نبینند چنانچه بدون صحبت علماء علم حاصل نمی شود و سایر پیشه ها و فنون هم بر این قیاس می شود[1] یعنی چنانچه آهنگری بدون صحبت آهنگر و نجاری بدون صحبت نجار آموخته نمی شود.[2]

---

[1] شیخ الحدیث مولانا محمد زکریا رحمه الله در کتاب تلازم شریعت و طریقت فرموده اند: حضرت حکیم الامت مولانا اشرف علی تهانوی رحمه الله در صفحه ١٢٦ التکشف عن مهمات التصوف شرایط مرشد را چنین بیان کرده اند: پس مجموعه صفاتیکه در شیخ کامل باید باشد، اینست: متقی وصالح باشد. ۲-متبع سنت باشد. ۳-علم دین بقدر ضرورت بداند ۴-در خدمت کاملی بوده فایده باطنی حاصل کرده باشد. ۵-عقلاء و علماء بسوی او مائل باشند. ۶-صحبت او موثر باشد. ۷-حالت مریدان او اصلاح شود. علامه کاندهلوی رحمه الله سپس می فرمایند: شرایطی را که حضرت شاه ولی الله رحمه الله ذکر کرده اند سخت تر اند و شرایطیکه حکیم الامت مولانا اشرف علی تهانوی رحمه الله نوشته اند نرم تر اند. تلازم شریعت و طریقت. ترجمه وتلخیص مولانا احمد فهیم مدظله، ص۲۶-۳۰.

[2] عارف روشن ضمیر مولانای روم قدس سره در مورد چه زیبا سروده اند:

هیچکس از پیش خود چیزی نشد — هیچ آهن خنجر تیزی نشد
هیچ حلوائی نشد استاد کار — تا که شاگرد شکر ریزی نشد

فائده:مولانا ﷫ فرمودند:سِرّ جریان سنت الله جل جلاله اینست که انسان بر نهجی خلق شده است که کمالات خویشرا بدون مشارکت و معاونت ابناء جنس خویش حاصل کرده نمی تواند، بر خلاف دیگر حیوانات که کمالات آنها مادر زادی بوده و کمالات کسبی شان نهایت کمتر است، چنانچه شنا کردن کمال مادر زادی حیوانات است ولی انسان نمی تواند بدون آموختن آنرا حاصل کند.

وَ لَا يُشْتَرَطُ فِيْ ذَالِكَ ظُهُوْرُ الْكَرَامَاتِ وَالْخَوَارِقِ وَلَا تَرْكُ الْاِكْتِسَابِ لِاَنَّ الْاَوَّلَ ثَمَرَةُ الْمُجَاهِدَاتِ لَاشَرْطُ الْكَمَالِ وَالثَّانِيْ مُخَالِفٌ لِلشَّرعِ وَ لَا تَغْتَرَّ بِمَا فَعَلَهُ الْمَغْلُوْبُوْنَ فِيْ اَمْوَالِهِمْ اِنَّمَا الْمَاثُوْرُ الْقَنَاعَةُ بِالْقَلِيْلِ وَالْوَرْعُ مِنَ الشُّبَهَاتِ.

ترجمه:و ظهور کرامات و خوارق عادات و همچنان ترک پیشه در اخذ بیعت شرط نیست زیرا اولی (ظهور کرامات و خوارق عادات) ثمره مجاهدات و ریاضت کشیدن است و شرط کمال نیست و دومی (ترک پیشه) مخالف شرع است و نباید توسط آنچه دراویش مغلوب الحال میکنند فریفته شوید یعنی فعل درویشانی را که بسبب غلبۀ حال خویش بسوی کسب حلال متوجه نمی باشند منحیث دلیل ترک پیشه اختیار نکنید. بر ترک کسب و پیشه همین قدر منقول است که بر چیز کم قناعت کرده و از شبهات پرهیز کنید یعنی پرهیز و خودداری از مال مشتبه (مشکوک) و پیشه مکر و مشتبه (مشکوک) لازمیست.

فائده:مولانا رحمه الله فرمودند: شرط ارشاد این نیست که رهبانیت را اختیار کند یعنی عبادات شاقه مانند صوم

دهر، بیداری شب، گوشه گیری از زنان، نخوردن طعام لذیذ و سکونت در جنگلها و دره ها را بالای خود لازم گرداند چنانچه عوام وقت ما آنرا شرط کمال می دانند، زیرا این امور در تشدد فی الدین و تشدید علی النفس داخل اند.رسول خدا ﷺ فرمودند که بالای نفسهای خویش سخت نگیرید تا خداوند ﷻ بالای شما سخت نگیرد[1] و فرمودند که رهبانیت در اسلام جایز نیست.[2]

---

[1] ...ان رسول الله ﷺ ، کان یقول:«لا تشددوا علی انفسکم فیشدد الله علیکم، فان قوما شددوا علی انفسهم فشدد الله علیهم فتلک بقایاهم فی الصوامع والدیار ورهبانیة ابتدعوها ما کتبنا علیهم ،...» سنن أبی داؤد، کتاب الأدب، باب فی الحسد، ح رقم ۴۹۰۶.

[2] روی ابن قتیبه فی «غریب الحدیث» من طریق ابن جریج ، عن الحسن بن مسلم ، عن طاؤس مرفوعاً بلفظ:«لا زمام، ولا خزام ،ولا رهبانیة، ولا تبتل ، ولا سیاحة فی الاسلام» وهذا اسناد رجاله ثقات، وهو مرسل و رواه عبدالرزاق ، عن معمر، عن أبن طاؤس، وعن لیث، عن طاؤس قال:قال رسول الله ﷺ:«لا خزام، ولا زمام، ولا سیاحة ، وزاد ابن جریج :«ولا تبتل، ولا ترهب فی الاسلام»، و سنده صحیح. المصنف للامام عبدالرزاق الصنعانی، تحقیق حبیب الرحمن الاعظمی، الجزء رقم۸، ص ۴۴۸ کتاب الأیمان والنذور، باب الخزامة، ح رقم۱۵۸۶۰|تلبیس ابلیس لابن

جواب سوال چهارم:

وَ اَمَّا الْمَسْئَلَةُ الرَّابِعَةُ فَاعْلَمْ اَنَّهُ يَجِبُ اَنْ يَّكُوْنَ الْمُبَايِعُ بَالِغًا عَاقِلًا رَاغِبًا وَ قَدْ جَآءَ فِي الْحَدِيْثِ اَنَّهُ عُرِضَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَبِيٌّ لِيُبَايِعَهُ فَمَسَحَ عَلَى رَأْسِهِ وَ دَعَا لَهُ بِالْبَرَكَةِ وَلَمْ يُبَايِعْ.

ترجمه: و جواب سوال چهارم را بدانکه واجب است تا بیعت کننده بالغ و عاقل بوده، به رضا و رغبت خویش بیعت کند.و در حدیثی آمده است که پسر کوچکی را جهت بیعت نزد رسول الله ﷺ آوردند، ایشان بالای سر

الجوزی (ط دار ابن خلدون)، تلبیسه علیهم فی الأسفار والسیاحة، ص۲۹۹.

وی دست کشیده، برایش دعای برکت نمودند و با او بیعت نکردند.[1]

فایده:مولانا رحمه الله فرمودند شرط است که بیعت کننده عاقل و بالغ بوده به رضا و رغبت خویش بیعت کند زیرا نا بالغ و مجنون به ایمان و احکام شرعیه مکلف نیستند، پس احکام تقوی و اجتهاد فی الطاعات چگونه در حق وی ذکر شده باشد.

---

[1] حدثنا علی بن عبدالله حدثنا عبدالله بن یزید حدثنا سعید هو ابن ابی ایوب قال حدثنی ابوعقیل زهرة بن معبد عن جده عبدالله بن هشام و کان قد ادرک النبی ﷺ و ذهبت به أمه زینب بنت حمید الی رسول الله ﷺ فقالت یا رسول الله بایعه فقال النبی ﷺ هو صغیر فمسح رأسه و دعا له ...صحیح البخاری، کتاب الأحکام، باب بیعة الصغیر، ح رقم۷۲۱۰.

۲- عن سیدنا محمد بن علی بن الحسین رضی الله عنهم، ان النبی ﷺ بایع الحسن، والحسین، و عبدالله بن عباس، وعبدالله بن جعفر رضی الله عنهم، وهم صغار، ولم یقلوا، و لم یبلغوا قال:ولم یبایع صغیرا الا منا. اخرجه الطبرانی فی الکبیرو هو مرسل و رجاله ثقات.مجمع الزوائد و منبع الفوائد للهیثمی(ت محمد عبدالقادر احمد عطاء)، ج۶، ص۳۳، کتاب المغازی والسیر، باب بیعة من لم یحتلم، ح رقم ۹۸۷۵، (ط دارالکتب العلمیة).

شروط مرید:

وَ مِنَ الْمَشَائِخِ مَنْ یُجَوِّزُ بَیْعَةَ الصِّغَارِ تَبَرُّکًا وَ تَفَوُّلًا وَاللّٰهُ اَعْلَمُ.

ترجمه: و برخی از مشائخ بنا بر برکت و نیک فالی بیعت صغیران را جائز قرار میدهند.خداوند ﷻ داناتر است.

فایده: مولانا رحمه الله فرمودند شاید بیعت با صغیر را بنابر حدیث صحیح مسلم جواز داده باشند چنانچه حضرت زبیر رضی الله عنه پسرش عبدالله رضی الله عنه را در حالیکه سن وی هفت و یا هشت سال بود بخاطر بیعت آورده و رسول

خدا ﷺ هنگامیکه او را دید که به سویش متوجه است، تبسم کرد و سپس با او بیعت نمود.[1]

جواب سوال پنجم:

وَ اَمَّا الْمَسْئَلَةُ الْخَامِسَةُ فَاعْلَمْ اَنَّ الْبَيْعَةَ الْمُتَوَارَثَةَ بَيْنَ الصُّوْفِيَّةِ عَلَى وُجُوْهٍ اَحَدُهَا بَيْعَةُ التَّوْبَةِ مِنَ الْمَعَاصِىْ وَالثَّانِىْ بَيْعَةُ التَّبَرُّکِ فِىْ سِلْسِلَةِ الصَّالِحِيْنَ بِمَنْزِلَةِ سِلْسِلَةِ اَسْنَادِ الْحَدِيْثِ فَاِنَّ فِيْهَا بَرَكَةٌ وَالثَّالِثُ بَيْعَةُ تَأَكُّدِ الْعَزِيْمَةِ عَلَى التَّجَرُّدِ لِاَمْرِاللّٰهِ وَ

---

[1] صحيح مسلم، كتاب الآداب، باب استحباب تخنيك المولود عند ولادته وحمله الى صالح يحنكه، وجواز تسميته يوم ولادته، واستحباب التسمية يوم بعبدالله وابراهيم وسائر أسماء الأنبياء عليهم السلام، ح رقم۵۷۴۰.

وعن سيدنا عبدالله بن الزبير، وعبدالله بن جعفر رضی الله عنهما، انهما بايعا رسول الله ﷺ وهما ابناء سبع سنين، فلما رآهما رسول الله ﷺ تبسم وبسط يده، فبايعهما.اخرجه الطبرانى فى الكبير والاوسط. مجمع الزوائد و منبع الفوائد للهيثمى، تحيق محمد عبدالقادر احمد عطاء، ج۹، ص۳۴۳، كتاب المناقب، باب فى عبدالله بن جعفر رضی الله عنه وغيره، ح رقم ۱۵۵۳۸، طبع دارالكتب العلمية.

تَرْکِ مَا نَهَی عَنْهُ ظَاهِراً وَّ بَاطِنًا وَّ تَعْلِيْقِ الْقَلْبِ بِاللّٰهِ تَعَالَی وَ هُوَ الْاَصْلُ.

اقسام بیعت صوفیه:

ترجمه:و جواب سوال پنجم را بدان!بیعتیکه در میان صوفیان کرام متوارث است بر طریقه های گوناگون بوده چنانچه طریقۀ نخست بیعت توبه از گناهان است و طریقه دوم بیعت، تبرک است بمنظور اخذ برکت از داخل شدن در سلسلۀ صالحین بمنزلۀ سلسله اسناد حدیث که البته در آن برکت است. و طریقه سوم بیعت تأکد عزیمت است یعنی عزم مصمم جهت خلوص امر الهی و ترک مناهی از ظاهر و باطن و تعلیق دل با الله جل و شانه و همین طریقۀ سوم اصل است.

قسم اول و دوم:

وَ اَمَّا الْاَوَّلَانِ فَالْوَفَآءُ بِالْبَيْعَةِ فِيْهِمَا تَرْكُ الْكَبَائِرِ وَ عَدَمُ الْاِصْرَارِ عَلَى الصَّغَآئِرِ وَالتَّمَسُّكُ بِالطَّاعَاتِ الْمَذْكُوْرَةِ مِنَ الْوَاجِبَاتِ وَالسُّنَنِ الرَّوَاتِبِ وَالنَّكْثُ بِالْاِخْلَالِ فِيْ مَا ذَكَرْنَا.

ترجمه: وفا درین دو طریقهٔ بیعت عبارت است از ترک کردن گناهان کبیره، عدم مداومت بر گناهان صغیره،اختیار کردن طاعات از قسم عبادات فرضی، واجبات و سنن مؤکده و شکستن بیعت (عهد شکنی) عبارت است از خلل آوردن در آنعده اموریکه ذکر کردیم یعنی ارتکاب گناهان کبیره، دوام بر گناهان صغیره، واهمال در عبادات.

قسم سوم:

وَ اَمَّا الثَّالِثُ فَالْوَفَاءُ الْبَقَآءُ عَلَى هَذِهِ الْهِجْرَةِ وَالْمُجَاهَدَةِ حَتَّى يَكُوْنَ مُتَنَوَّرًا بِنُوْرِ السَّكِيْنَةِ وَ يَصِيْرُ ذَالِک دَيْدَنًا لَّهُ وَ خُلْقًا وَّ جِبِلَّةً فَعِنْدَ ذَالِک قَدْ يُرَخَّصُ فِيْ مَآ اَبَاحَهُ الشَّرْعُ مِنَ اللَّذَّاتِ وَ الْاِشْتِغَالِ بِبَعْضِ مَا يَحْتَاجُ اِلَى طُوْلِ التَّعَهُّدِ كَالتَّدْرِيْسِ وَالْقَضَاءِ وَ غَيْرِهِمَا وَالنَّكْثِ بِالْاِخْلَالِ فِيْ ذَالِک.

ترجمه:و وفا در طریقه سوم بیعت ثابت قدم بودن بر هجرت (ترک دنیا)، مجاهده و ریاضت است تا اینکه قلب وی با نور اطمینان و آرامش منور گردیده و همین هجرت و مجاهده بدون تکلف عادت، خو و جبلت او گردد.زمانیکه به این مرتبه رسید برخی چیزهایی از قسم لذتها و مشغول شدن در اموریکه مدت درازی را

ایجاب می کند همچو درس دادن علوم دینی و قضاء که شرع آنرا مباح قرار داده است برایش اجازه داده می شود و بیعت شکنی عبارت از خلل انداختن در آن امور یعنی هجرت و مجاهده قبل از نورانیت قلب است.

جواب سوال ششم:

وَ اَمَّا الْمَسْئَلَةُ السَّادِسَةُ فَاعْلَمْ اَنَّ تَكْرَارَ الْبَيْعَةِ مِنْ رَّسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ مَأْثُوْرٌ وَّ كَذَالِک عَنِ الصُّوْفِيَةِ اَمَّا مِنَ الشَّخْصَيْنِ فَاِنْ كَانَ بِظُهُوْرِ خَلَلٍ فِىْ مَنْ بَايَعَهُ فَلَا بَأسَ وَ كَذَالِک بَعْدَ مَوْتِهِ اَوْ غَيْبَتِهِ الْمُنْقَطِعَةِ وَ اَمَّا بِلَا عُذْرٍ فَاِنَّهُ يُشْبِهُ الْمُتَلَاعِبَ وَ يَذْهَبُ بِالْبَرَكَةِ وَ يَصْرِفُ قُلُوْبَ الشُّيُوْخِ عَنْ تَعَهُّدِهِ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ.

حکمت تکرار بیعت:

ترجمه:و جواب سوال ششم اینست:بدانکه تکرار بیعت از آنحضرت ﷺ نقل شده است[۱]و همینگونه از صوفیان کرام نیز نقل شده است.البته در مورد کسیکه از دو مرشد بیعت نموده باشد باید گفت که اگر بسبب ظاهر شدن نقص یا خللی در مرشدیکه با او بیعت نموده است سوی مرشد دیگری می رود پروا ندارد وهمچنان اگر بعد از وفات مرشد و یا بعد از غیبت منقطعه وی چنانچه توقع ملاقات با او نمانده باشد با مرشد دیگری بیعت کند پروا ندارد ولی بیعت کردن با مرشد دیگری بدون عذر با بازی کردن مشابه بوده و

---

[۱] حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ عَنْ سَلَمَةَ قَالَ بَايَعْنَا النَّبِيَّ ﷺ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَقَالَ لِي يَا سَلَمَةُ أَلاَ تُبَايِعُ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللهِ قَدْ بَايَعْتُ فِي الأَوَّلِ قَالَ وَفِي الثَّانِي.صحيح البخارى ،كتاب الأحكام، باب مَن بـايع مـرتين، ح رقم۷۲۰۹.

«...ورأنى رسول الله ﷺ عزلاً، فاعطانى حجفة، ثم بايع، حتـى اذا كـان فـى آخر الناس قال:«الا تبايعنى يـا سـلمة؟» قال:قلت:قـد بايعتـک، يـا رسـول الله!فى اول الناس، وفـى اوسـط النـاس قـال:«و ايضـا» فبايعتـه الثالثـة...» صحيح مسلم، كتاب الجهاد والسير، غزوة ذى قرد وغيرها، ح رقم۴۷۷۹

برکت را از بین برده دلهای مشایخ از تعلیم و تهذیب وی بر میگردد یعنی مشایخ او را شخص هر جایی و هر دم خیالی تصور کرده، بر او التفات نمی کنند.خداوندﷻ داناتر است.

جواب سوال هفتم:

وَ اَمَّا الْمَسْئَلَةُ السَّابِعَةُ فَاعْلَمْ اَنَّ اللَّفْظَ الْمَاثُوْرَ عَنِ السَّلَفِ عِنْدَالْبَيْعَةِ اَنْ يَّخْطُبَ الشَّيْخُ الْخُطْبَةَ الْمَسْنُوْنَةَ.

وَ هِىَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ نَحْمَدُهُ وَ نَسْتَعِيْنُهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ وَ نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ شُرُوْرِ اَنْفُسِنَا وَ مِنْ سَيِّئَاتِ اَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِاللّٰهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَ مَنْ يُضْلِلْهُ فَلَا هَادِىَ لَهُ

وَ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اَلَّا اللّٰهُ[۱] وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ وَ صَحْبِهِ وَ بَارِكْ وَسَلِّمْ.

ثُمَّ يُلَقِّنُهُ الْاِيْمَانَ الْاِجْمَالِيَّ فَيَقُوْلُ قُلْ آمَنْتُ بِاللّٰهِ وَ بِمَا جَآءَ مِنْ عِنْدِاللّٰهِ عَلَى مُرَادِ اللّٰهِ وَ آمَنْتُ بِرَسُوْلِ اللّٰهِ وَ بِمَا جَآءَ مِنْ عِنْدِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ عَلَى مُرَادِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ تَبَرَّأْتُ مِنْ جَمِيْعِ الْاَدْيَانِ وَ جَمِيْعِ الْعِصْيَانِ وَ اَسْلَمْتُ الْآنَ وَ اَقُوْلُ اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ.

---

[۱] در حصن حصین بعد از کلمه اِلَّا اللّٰهُ، کلمات وَحْدَهُ لَا شَرِيْکَ لَهُ نیز موجود است.

ترجمه:و جواب سوال هفتم را بدانکه لفظ منقول از سلف در وقت بیعت اینست که مرشد خطبه مسنونه را بخواند.و خطبه مسنونه اینست اَلْحَمْدُ لِلهِ نَحْمَدُهُ وَ نَسْتَعِيْنُهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ وَ نَعُوْذُ بِاللهِ مِنْ شُرُوْرِ اَنْفُسِنَا وَ مِنْ سَيِّئَاتِ اَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِاللهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَ مَنْ يُضْلِلْهُ فَلَا هَادِىَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلهَ اَلَّا اللهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلى آلِهِ وَ صَحْبِهِ وَ بَارِكْ وَ سَلِّمْ.سپس مرشد ایمان اجمالی را به مرید تلقین کند و بگوید که بگو ایمان آوردم بر خداوند ﷻ و بر آنچه از نزد وی و بر وفق مراد وی آمده است و ایمان آوردم بر رسول الله ﷺ و بر آنچه از نزد وی و بر وفق مراد وی آمده است و از سائر ادیان غیر از اسلام و تمام گناهان بیزار شدم و من اکنون اسلام آوردم یعنی اسلام خویش را تازه کردم و می گویم که

گواهی می دهم بر اینکه بدون الله ﷻ هیچ معبود بر حقی نیست و گواهی می دهم که محمد ﷺ بنده و رسول وی است.

ثُمَّ يَقُوْلُ قُلْ بَايَعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ بِوَاسِطَةِ خُلَفَائِهِ عَلَى خَمْسٍ بِشَهَادَةِ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللّٰهِ وَ اِقَامِ الصَّلوةِ وَ اِيْتَاءِ الزَّكوةِ وَ صَوْمِ رَمَضَانَ وَ حَجِّ الْبَيْتِ اِنِ اسْتَطَعْتُ اِلَيْهِ سَبِيْلاً.

ترجمه:سپس مرشد برای مرید بگوید که بگو با رسول الله ﷺ توسط خلفای وی مبنی بر پنج امر بیعت کردم:اینکه بدون الله ﷻ هیچ مبعود بر حقی نیست و محمد ﷺ فرستاده وی است، و برپا دارم نماز را، و زکات بدهم و روزه رمضان را بگیرم و حج بیت الله

شریف را در صورتیکه استطاعت راه آنرا داشته باشم، انجام دهم.

فائده:مراد از استطاعت سبیل (راه) زاد و راحله است.

ثُمَّ يَقُوْلُ قُلْ بَايَعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِوَاسِطَةِ خُلَفَائِهِ عَلَى اَنْ لَّا اُشْرِكَ بِاللّٰهِ شيئًا وَّ لَا اَسْرِقَ وَ لَا اَزْنِى وَ لَا اَقْتُلَ وَ لَا آتِىَ بِبُهْتَانٍ اَفْتَرِيْهِ بَيْنَ يَدَىَّ وَ رِجْلَىَّ وَ لَا اَعْصِيَّهُ فِىْ مَعْرُوْفٍ.

ترجمه:سپس مرشد برای مرید بگوید: بگو که با رسول الله ﷺ توسط خلفای وی بیعت کردم بر اینکه با الله ﷻ چیزی را شریک قرار ندهم، دزدی نه کنم، زنا نکنم، قتل نکنم، و میان دو دست و دو پای خود

بهتان و تهمت نکنم[۱] و در امور مشروع از رسول کریم ﷺ نافرمانی نکنم.

فائده: بیعت بر این مضمون در قرآن مجید منصوص است.[۲]

ثُمَّ يَتْلُو الشَّيْخُ هَاتَيْنِ الْآيَتَيْنِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَابْتَغُوْا إِلَيْهِ الْوَسِيْلَةَ وَجَاهِدُوا فِيْ سَبِيْلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ[۳] إِنَّ الَّذِيْنَ يُبَايِعُوْنَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُوْنَ اللّٰهَ يَدُ اللّٰهِ فَوْقَ أَيْدِيْهِمْ فَمَنْ نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللّٰهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيْمًا[۴]

---

[۱] یعنی از صمیم قلب با نفس خویش می گوید که بالای کسی بهتان نکنم.
[۲] الممتحنة:۱۲
[۳] المائدة: ۳۵
[۴] الفتح: ۱۰

ترجمه:سپس مرشد این دو آیت را بخواند ترجمه:ای کسانیکه ایمان آورده اید!از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید!و وسیله ای[1] برای تقرب به او بجویید! و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید! کسانیکه با تو بیعت می کنند(در حقیقت) تنها با خدا بیعت می نمایند، و دست خدا بالای دست آنهاست، پس هر کس پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است؛ و آن کس که نسبت به عهدی که با خدا بسته وفا کند، بزودی پاداش عظیمی به او خواهد داد.

فائده:در آیه نخست مراد از وسیله بیعت مرشد است.مولانا رحمه الله در حاشیه فرموده اند که ما از یکتن از مریدان جد امجد خویش حضرت شاه عبدالرحیم

---

[1] قوله الوسيلة ما يتوسلون به الى ثوابه والزلفى منه من فعل الطاعات وترک المعاصی من وسل لی کذا اذا تقرب اليه وفی الحديث الوسيلة منزلة فی الجنة۱۲ بيضاوی.
الوسيلة ما يقربكم اليه من طاعته.۱۲ جلالين.حاشيه اردو.

قدس سره شنیدیم که یکتن از علمای همعصر ایشان در باره مسنونیت یا بدعت بودن بیعت با ایشان گفتگو کردند.جد امجد من برای مشروعیت بیعت ازین آیه کریمه استدلال نموده، فرمودند که این امکان ندارد تا از وسیله ایمان را مراد گیریم زیرا مخاطب این آیه اهل ایمان اند چنانچه یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا بر آن دلالت می کند و عمل صالح نیز مراد نبوده زیرا عمل صالح در تقوی داخل است.بناءً تقوی عبارت از امتثال اوامر و اجتناب نواهی است زیرا قاعده عطف مقتضی مغایرت بین المعطوف والمعطوف علیه است و همینگونه بنابر دلیل فوق جهاد نیز مراد نبوده یعنی جهاد نیز در تقوی داخل است پس معین شد که مراد از وسیله ارادت و بیعت مرشد است و بعد از آن مجاهده و ریاضت در ذکر و فکر است تا کامیابی حاصل شود و کامیابی

عبارت از وصول به ذات پاک است.و خداوند ﷻ داناتر است.

ثُمَّ يَدْعُوْ لِنَفْسِهِ وَ لِلْتِّلْمِيْذِ وَ لِلْحَاضِرِيْنَ فَيَقُوْلُ بَارَکَ اللّٰهُ لَنَا وَ لَكُمْ وَ نَفَعَنَا وَ اِيَّاكُمْ.

ترجمه:سپس مرشد برای خود، مرید و حاضرین دعا کند و بگوید که خداوند ﷻ بر ما و شما برکت نهد و ما و شما را نفع برساند.

وَ لَا بَأْسَ اَنْ يُّلَقِّنَهُ فَيَقُوْلُ قُلِ اخْتَرْتُ الطَّرِيْقَةَ النَّقْشبَنْدِيَّةَ اَوِ الْقَادِرِيَّةَ اَوِ الْـچِشْتِيَّةَ الْمَنْسُوْبَةَ اِلَى الشَّيْخِ الْاَعْظَمِ والْقُطْبِ الْاَفْخَمِ خَوَاجَهْ نَقْشبَنْدْ اَوِ الشَّيْخِ مُحْيِ الدِّيْنِ عَبْدِالْقَادِرِ الْجِيْلَانِيِّ اَوِ الشَّيْخِ مُعِيْنِ الدِّيْنِ السَّنْجَرِيِّ اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا فُتُوحَهَا

وَاحْشُرْنَا فِیْ زُمْرَةِ اَوْلِیَآئِهَا بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ.

ترجمه:و درین هیچ مضایقه ای نیست که مرید را تلقین کند و برایش بگوید که بگو طریقه نقشبندیه را که بسوی شیخ اعظم و قطب افخم خواجه نقشبند رحمه الله منسوب است اختیار کردم ویا طریقه قادریه را که بسوی شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی رحمه الله منسوب است اختیار نمودم ویا هم طریقه چشتیه را که بسوی شیخ معین الدین سنجری (سجزی) یعنی سیستانی رحمه الله منسوب است اختیار نمودم.خداوندا فتوح این طریقه ها را برایمان عنایت فرما و ما را در جمله دوستان این گروه حشر گردان. با رحمت خویش ای ارحم الراحمین.

سَمِعْتُ سَيِّدِی الْوَالِدَ يَقُوْلُ رَأَيْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيْ مُبَشِّرَةٍ فَبَايَعْتُهُ فَاَخَذَ عَلَيْهِ الصَّلوةُ وَالسَّلَامُ يَدَیَّ بَيْنَ يَدَيْهِ فَاَنَا اُصَافِحُ عِنْدَالْبَيْعَةِ عَلَى هَذِهِ الصِّفَةِ.

ترجمه: از والد بزرگوار خويش (شاه عبدالرحيم دهلوی رحمه الله) شنيدم که می فرمودند:من حضرت رسول الله ﷺ را در خواب ديدم و سپس با ايشان بيعت نمودم.آنحضرت ﷺ هر دو دست مرا در ميان دو دست خويش گرفتند و هنگام بيعت گرفتن چنانچه در خواب ديدم مصافحه می کنم.

فائده: مولانا رحمه الله فرمودند:که بعضی اکابر به مريد ميفرمايند دست راست خود را بدهيد سپس بيعت گيرنده بالای آن دست خود را می گذارد که حضرت

عَمْرو بن عاص ﷺ نیز از نبی کریم ﷺ همینگونه روایت کرده است.[۱]

اَمَّا بَيْعَةُ النِّسَاءِ فَبِاَنْ يَّاخُذَالشَّيْخُ طَرَفَ ثَوْبٍ وَّالَّتِيْ تُبَايِعُ طَرَفَهُ الْاَخَرَ وَاللهُ اَعْلَمُ.

ترجمه: و طریقهٔ بیعت با زنان اینست که مرشد یک کناره چادر را گرفته و بیعت کننده کناره دیگری را بگیرد چنانچه رسول خدا ﷺ انجام داده است[۲]. خداوند ﷻ داناتر است.

---

[۱] ....فلما جعل الله الاسلام فی قلبی أتیت النبی ﷺ فقلت:ابسط یمینک فلأبایعک.فبسط یمینه قال:فقبضت یدی.....صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب۵۴، باب کون الاسلام یهدم ما قبله وکذا الهجرة والحج، ح رقم۳۳۶.

[۲] وحدثنی هارون بن سعید الایلی وابوالطاهر قال ابوالطاهر:اخبرنا وقال هارون حدثنا ابن وهب حدثنی مالک عن ابن شهاب عن عروة ان عائشة أخبرته عن بیعة النساء قالت:ما مس رسول الله ﷺ بیده امرأة قط الا أن یأخذ علیها فاذا أخذ علیها فأعطته قال:«اذهبی فقد بایعتک» صحیح مسلم، باب۲۱، باب کیفیة بیعة النساء، ح رقم۴۹۴۲.

فائده: شاه عبدالعزیز رحمه الله نگاشته اند که بیعت زبانی نیز برای زنان کافیست،چنانچه رسول الله ﷺ بدون گرفتن چادر نیز با زنان بیعت می کردند.[۱]

---

[۱] عن السیدة أمیمة بنت رقیقة رضی الله عنها أنها قالت:أتیت النبی ﷺ فی نسوة نبایعنه فقلنا:یا رسول الله نبایعک علی أن لا نشرک بالله شیئا ولا نسرق ولا نزنی ولا نأتی ببهتان نفتریه بین أیدینا و أرجلنا ولا نعصیک فی معروف قال(فما استطعن وأطقتن) قالت: الله و رسوله أرحم بنا هلم نبایعک یا رسول الله!فقال رسول الله ﷺ «انی لا أصافح النساء انما قولی لمائة امرأة کقولی لامرأة واحدة أو مثل قولی لامرأة واحدة.» سنن الترمذی، کتاب السیر، باب ماجاء فی بیعة النساء ح رقم۱۶۹۳مختصراً وقال حدیث حسن صحیح |سنن النسائی۴۱۹۸، کتاب البیعة ، باب بیعة النساء واللفظ له |سنن ابن ماجه، کتاب الجهاد ، باب بیعة النساء ح رقم۲۹۸۴ مختصراً |سنن الدارقطنی، کتاب النوادر، باب النوادر، ح رقم۴۳۲۷| الموطأ للامام مالک، کتاب الجامع، ما جاء فی البیعة، ح رقم ۲۸۱۲|صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان، ج۱۰، ص۴۱۷، کتاب السیر، باب بیعة الأئمة و ما یستحب لهم، ذکر ما یستحب للامام اخذ البیعة من نساء رعیته علی نفسه اذا احب ذلک، ح رقم۴۵۵۳|مسند احمد، ج۴۴، ص۵۵۶-۵۶۰، مسند النساء، حدیث امیمة بنت رقیقة، ح رقم۲۷۰۰۶-۲۷۰۱۰.

۲- وعن سیدنا عبدالله بن عمرو رضی الله عنه قال:جاءت أمیمة بنت رقیقة الی رسول الله ﷺ تبایعه علی الاسلام فقال:«أبایعک علی أن لا تشرکی بالله شیئا ولا تسرقی ولا تزنی ولا تقتلی ولدک ولا تأتی ببهتان تفترینه بین یدیک ورجلیک ولا تنوحی ولا تبرجی تبرج الجاهلیة الأولی.»أخرجه أحمد فی مسند عبدالله بن عمرو بن العاص ، ج۱۱، ص۴۳۷، ح رقم ۶۸۵۰،

فصل سوم

در بیان تعلیم و تربیۀ مرید



درین فصل طریقۀ تعلیم و تربیۀ مرید ذکر شده است.

ورجاله ثقات|مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج۶، ص۲۹، کتاب المغازی والسیر، ح رقم۹۸۵۸.

۳- وعن سیدة سلمی بنت قیس ﵂وکانت احدی خالات رسول الله ﷺ قد صلت معه القبلتین وکانت احدی نساء بنی عدی بن النجار قالت:جئت رسول الله ﷺ فبایعته فی نسوة من الأنصار فلما شرط علینا أن لا نشرک بالله شیئاً ولا نسرق ولا نزنی ولا نقتل أولادنا ولا نأتی ببهتان نفتره بین أیدینا وأرجلنا ولا نعصیه فی معروف قال(ولا تغششن أزواجکن) قالت:فبایعناه ثم انصرفنا فقلت لامرأة منهن أرجعی فاسألی رسول الله ﷺ ما غشُّ أزواجنا؟قالت:فسألته فقال:(تأخذ ماله فتحابی به غیره).مسند أحمد(ت الأرنؤوط)، ج۴۵، ص۱۰۳، تتمة مسند النساء، حدیث سلمی بنت قیس، ح رقم ۲۷۱۳۳ |مسند أبی یعلی الموصلی(ت حسین سلیم اسد)، ج۱۲، ص۴۹۴، حدیث سلمی بنت قیس عن النبیﷺ، ح رقم ۷۰۷۰|معجم الکبیر للطبرانی، ج۲۴، ص۲۹۶، ح رقم۷۵۱ |مجمع الزوائد و منبع الفوائد للهیثمی، ج۶، ص۳۰، کتاب المغازی والسیر، ح رقم۹۸۶۳ و رجاله ثقات.

اصلاح عقیدۀ مُرید:

لِتَرْبِيَةِ السَّالِكِيْنَ دَرَجَاتٌ مُتَرَتَّبَةٌ فَاَوَّلُ مَا يَجِبُ اَنْ يَّتَغَيَّرَ فِيْهِ الْعَقِيْدَةُ فَاِذَا رَغِبَ امْرُؤٌ فِيْ سُلُوْكِ طَرِيْقِ اللّٰهِ فَمُرْهُ اَوَّلًا بِتَصْحِيْحِ الْعَقَائِدِ عَلَى مُوَافِقَةِ السَّلَفِ الصَّالِحِ مِنْ اِثْبَاتِ وَاجِبٍ وَّاحِدٍ لَّا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ مُتَّصِفٍ بِجَمِيْعِ صِفَاتِ الْكَمَالِ مِنَ الْحَيٰوةِ وَالْعِلْمِ وَالْقُدْرَةِ وَالْاِرَادَةِ وَ غَيْرِهَا مِمَّا وَصَفَ اللّٰهُ بِهِ نَفْسَهُ وَ ثَبَتَ بِهِ النَّقْلُ عَنِ الْمُخْبِرِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ الصَّلاةُ وَالسَّلَامُ وَالصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِيْنَ.

ترجمه:برای تربیت سالکین درجاتی است بالترتیب.پس اولین چیزیکه ضروریست اصلاح عقیده است.کسیکه میل رفتن بر راه خداوند ﷻ را داشته باشد، بر مرشد لازمست تا او را به درستی عقائد بر وفق طریقۀ سلف صالحین اهل سنت والجماعت حکم

کند یعنی اثبات واجب الوجود که یکتاست و جز او هیچ معبود برحقی نیست با تمام صفات کمال چون حیات، علم، قدرت، اراده وغیره صفاتی که حق تعالی ﷻ ذات خود را به آن موصوف نموده است، متصف است و نقل آن از مخبر صادق ﷺ وصحابه و تابعین ﷺ ثابت شده است.

مُنَزَّهٍ مِنْ جَمِيْعِ سِمَاتِ النَّقْصِ وَالزَّوَالِ مِنَ الْجِسْمِيَّةِ وَالتَّحَيُّزِ وَالْعَرْضِيَّةِ وَالْجِهَةِ وَالْاَلْوَانِ وَالْاَشْكَالِ.

ترجمه:چنان یکتاست که از تمام علامات نقصان و زوال جسمیت، احتیاج مکانی، عرض بودن، بودن در جهتی (از جهات ششگانه، رنگها و اشکال) یعنی از جسم بودن و لوازم جسمیت پاک و منزه است.

وَ اَمَّا مَا وَرَدَ مِنَ الْاِسْتِوَاءِ عَلَى الْعَرْشِ وَالضَّحْكِ وَ اِثْبَاتِ الْيَدَيْنِ فَنُؤْمِنُ بِهِ عَلَى الْجُمْلَةِ ثُمَّ نَكِلُ

تَفْصِيْلَهُ اِلَى اللهِ تَعَالَى وَ نَعْلَمُ اَلْبَتَّةَ اَنَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِ اِتِّصَافِنَا بِالتَّحَيُّزِ وَغَيْرِهِ بَلْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَّ هُوَ السَّمِيْعُ الْبَصِيْرُ[1] وَ نَعْلَمُ اَنَّهُ شَيْءٌ ثَابِتٌ لِلّٰهِ تَعَالَى كَمَا اَثْبَتَ فِيْ مُحْكَمِ كِتَابِهِ.

ترجمه: اما آنچه در مورد استوا على العرش، ضحک(خنده)و اثبات یدین[2] وارد آمده است، ما بر همه

---

[1] الشوری: ۱۱

[2] هرجائیکه در قرآن مجید یا احادیث شریف، اعضای جسمانی یا صفات مخلوقات به سوی الله متعال نسبت داده شده، در آنجا معنی ظاهری لغوی آنها اجماعاً مراد نمی باشد، بلکه آنها تعبیراتی هستند از بعضی صفات خدای تعالی.
و آنها سپس نزد علمای متقدمین «صفات متشابهات» می باشند که حقیقت و مراد آنها را بجز الله متعال کسی نمی داند. و نزد علمای متأخرین، حقیقت و مراد آنها نه در درجه یقین بلکه در «درجه ظن» معلوم می باشد.بطور مثال مراد از یدالله، قدرت الله متعال است و مراد از نزول و پائین آمدن توجه رحمت خاص خدای تعالی می باشد.
مثلاً در قرآن شریف «یدالله» (دست خدا) وارد شده و «ید» در زبان عربی معانی مختلف دارد ویکی از معانی «ید» آن عضو جسم بدن

آن طور مجمل و بدون تفصیل ایمان داریم و سپس تفصیل آنرا به علم خداوند ﷻ می گذاریم یعنی او بهتر می داند که مراد از آیات متشابهات چون استوا

است که از شانه تا نوک انگشتان بوده متشکل از گوشت و پوست و استخوان و رگ و پی و خون وغیره می باشد.

ولی بطور یقینی می دانیم که خداوند جسم ندارد تا عضو جسمانی مانند اعضای مخلوقات داشته باشد، لیکن از طرف دیگر معنی حقیقی «ید» نیز معلوم نمی باشد، زیرا خداوند در قرآن و پیغمبرش در احادیث معنی حقیقی آن را متعین نکرده اند، پس در چنین حالت بهترین روش اعتقاد بر «یدالله» اینست که خداوند را از معنی ظاهری جسمانی آن پاک و منزه دانسته معنای حقیقی «ید» را به خدا بسپاریم و از طرف خود درباره آن چیزی نگوئیم.

البته اگر ضرورت پیش آمد باید معنی مناسبی برای آن بیان کرد.مثلاً قوت، زیرا معنی دیگر «ید» در زبان عربی «قوت»می باشد، ولی باز هم نباید اعتقاد نمائیم که مراد از ید یقیناً قوت است، زیرا این معنی فقط گمان ما مطابق زبان عربی است.پس در این حال باید چنین اعتقاد داشته باشیم که ممکن است قوت باشد و یا ممکن است چیز دیگری باشد.

و اینکار فقط وظیفه علمای بسیار بزرگ می باشد و برای سایر مردم جایز نیست که درین موارد از طرف خود معنائی مقرر کنند.عقائد اهل سنت والجماعت، تألیف متکلم ومناظر اسلام مولانا محمد الیاس گهمن با ترجمه فارسی و حواشی مفتی محمد ابراهیم تیموری مدظله، ص۱۷و۱۸.

علی العرش چیست؟[1]و این را هم یقیناً می دانیم که او تعالی ﷻ مثل ما به تحیز(بودن در مکان) وصف [2]

---

[1]زیرا دیدار خداوندی و همچنین سایر صفات الهی از قبیل «ید» و «وجه» و «استواء» وغیره...همه از متشابهات است ، وخداوند متعال ﷻ در باره متشابهات میفرماید:وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ الَّا اللهُ.مراد آنرا جز خدا هیچ کسی نمی داند.

خداوند متعال ﷻ درباره کسانیکه در مورد متشابهات به بحث و خوض می پردازند فرموده است:هُوَ الَّذِي أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ.

ترجمه: او کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد، که قسمتی از آن، آیات «محکم» [صریح و روشن] است؛ که اساس این کتاب می‌باشد؛ و قسمتی از آن، «متشابه» است.اما آنانیکه در دلهای شان میل به باطل وجود دارد ، برای طلب فتنه جوئی وبرای طلب مراد آن(تا مردم را گمراه نمایند)از متشابهات پیروی می کنند،درحالیکه مراد آنرا کسی جز خدا نمی داند.«آل عمران:۷».مترجم دری

[2]یعنی طور مثال زمانیکه ما بر تخت و یا کرسی ای می نشینیم، مکانیت و اشغال مکان لازم می آید و در استوا خداوند ﷻ چنین چیزی لازم نمی آید.او از بودن در مکان وغیره صفات نقصان مبراست.حاشیه اردو.

جهت معلومات بیشتر در باره تنزیه خداوند ﷻ از مکان و جهت به تشریحات بخش تنزیه خداوند ﷻ از مکان و جهت مندرج ترجمه

نمی شود بلکه هیچ چیزی مانند خداوند ﷻ نیست و هر آئینه او شنوا و داناست و این را هم می دانیم که استوا علی العرش برای خداوند ﷻ چیز ثابت است چنانچه در کتاب محکم خود آنرا ثابت نموده است.

فائده: مترجم میگوید که در باره صفات متشابه یعنی استوا وغیره از قدمای سلف همین نقل شده است که بالای آن مجملاً ایمان آورید و تأویل نکنید و تفصیل آنرا به علم الهی واگذار کنید.امام مالک رحمه الله فرمود که استوا علی العرش معلوم است وکیفیت آن مجهول است و سوال کردن از آن بدعت است[1] و همین راه

فارسی عقیدة الحسنه شاه ولی الله محدث دهلوی رحمه الله از مترجم هذا و کتاب غاية البيان فی تنزيه الله عن الجهة والمكان تالیف شیخ خلیل دریان الازهری مراجعه نمائید.مترجم دری.

[1] « قال ابن وهب كنا عند مالک بن انس فدخل رجل فقال: يا ابا عبدالله (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) كيف استواؤهُ قال فأطرق مالک واخذته الرحضاء ثم رفع رأسه فقال الرحمن على العرش استوى كما وصف نفسه، ولايقال كيف و كيف عنه مرفوع وانت رجل سوء صاحب بدعة اخرجوه

سلامتی است، چون مبادا حق بسبب تأویل غیرحق قرار گیرد.

قال فاخرج الرجل» الأسماء والصفات للبیهقی۵۱۶|فتح الباري کتاب التوحید باب« وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» ذیل حدیث۷۴۲۸|الأتقان۴۸۴النوع ثالث والأربعون.

ترجمه:شخصی از سیدنا امام مالک ﵀ سوال کرد که استواء در این آیت چگونه است امام مالک﵀ سرش را پایین انداخت طوریکه پیشانیش عرق کرد، پس سرش را بلند کرد گفت (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) همان گونه که خودش بیان نموده است، اما نباید گفت چگونه؟ زیرا کیفیت از خدا مرفوع است، و تو از اهل بدعت هستی، آنگاه امام مالک دستور داد تا او را بیرون کنند.

در روایت دیگری آمده است (الإستواء غیر مجهول والکیف غیرمعقول والایمان به واجب والسوال عنه بدعة)

ترجمه:امام مالک ﵀فرمود:استواء خداوند ﷻ معلوم است «ذکر آن در قرآن آمده» و خدا از کیفیت منزه است، ایمان به آن واجب و سوال از آن بدعت است(دیده شود الأسماء والصفات۵۱۶|شرح اصول اعتقاد اهل سنة، ج ۱، ص ۲۵۲|والإتقان۴۸۴يك جلدي.

توضیح:از این قول سیدنا امام مالک ﵀ معلوم شد که استواء را همانگونه که خداوند متعال ﷻفرموده باید قبول کرد.با تنزیه خدا از کیفیت، و سوال راجع به چگونگی آن بدعت است. پس معلوم شد که هر کسی آن را به رأی خود تفسیر نموده و میگوید، معنی آن بودن خداوند بر عرش است است (نعوذ بالله)، پس چنین اشخاص طبق گفتهٔ امام مالک ﵀ مبتدع و از اهل بدعت اند.

ثُمَّ اِثْبَاتِ نُبُوَّةِ الْاَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ خُصُوْصًا وَّ وُجُوْبِ اِتِّبَاعِهِ فِىْ كُلِّ مَا اَمَرَ وَ نَهَى وَ تَصْدِيْقِهِ فِىْ كُلِّ مَا اَخْبَرَ مِنْ صِفَاتِ اللّٰهِ وَ مِنَ الْمَعَادِ الْجِسْمَانِيِّ وَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَالْحَشْرِ وَالْحِسَابِ وَالرُّؤْيَةِ وَالْقِيَامَةِ وَ عَذَابِ الْقَبْرِ وَ غَيْرِ ذَالِكَ مِمَّا ثَبَتَ بِهِ النَّقْلُ وَ صَحَّتْ بِهِ الرِّوَايَةُ.

ترجمه: سپس بعد از اثبات توحید، اثبات نبوت انبیاء علیهم‌السلام علی العموم و علی الخصوص نبوت سیدنا و مولانا محمد علیه الصلاۀ والسلام و واجب دانستن پیروی از آنحضرت ﷺ در تمام آنچه ایشان به انجام دادن آن امر کرده اند و نهی از تمام آنچه ایشان از انجام دادن آن نهی کرده اند و تصدیق تمام آنچه ایشان از صفات خداوند جل‌جلاله، معاد جسمانی، بهشت،

دوزخ، حشر، حساب، دیدار الهی، قیامت، عذاب قبر و هر چه غیر از آن در مورد سایر امور مانند حوض کوثر، صراط و میزان که نقل آن از آنحضرت ﷺ ثابت است و روایت آن صحیح است، ضروریست.

ثُمَّ يَتْلُوْهُ النَّظَرُ فِيْ اِجْتِنَابِ الْكَبَائِرِ وَالنَّدْمِ مِنَ الصَّغَائِرِ.

ترجمه: سپس بعد از تصحیح عقاید برای مرشد لازمست تا مرید را در اجتناب از گناهان کبیره و ندامت بر گناهان صغیره زیر نظر قرار دهد.

وَالْحَقُّ اَنَّ الْكَبِيْرَةَ كُلُّ ذَنْبٍ اُوْعِدَ عَلَيْهِ بِالنَّارِ اَوِ الْعَذَابِ الشَّدِيْدِ فِي الْقُرْآنِ اَوِ السُّنَّةِ الصَّحِيْحَةِ الْمَعْرُوْفَةِ عِنْدَ اَهْلِ الْحَدِيْثِ اَوْ سُمِّيَ مُرْتَكِبُهُ كَافِراً كَقَوْلِهِ مَنْ تَرَكَ الصَّلٰوةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ كَفَرَ

فَرْقُ مَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْمُشْرِكِيْنَ الصَّلوةُ فَمَنْ تَرَكَهَا فَقَدْ كَفَرَ اَوْ شُرِعَ لِمُرْتَكِبِهِ حَدٌّ كَالزِّنَاءِ وَالْسِرْقَةِ وَ قَطْعِ الطَّرِيْقِ وَ شُرْبِ الْخَمْرِ اَوْ كَانَ مُسَاوِيًا اَوْ اَكْثَرَ شَرًّا مِنْ هَذِهِ الْمَذْكُوْرَاتِ فِيْ حُكْمِ بَدَاهَةِ الْعَقْلِ.

ترجمه: و حق اینست که کبیره گناهیست که بر انجام دادن آن وعید دوزخ و یا عذاب شدید در قرآن کریم و حدیث صحیحیکه نزد محدثین مشهور بوده آمده باشد و یا هم مرتکب آنرا کافر گفته باشد چنانچه در حدیثی فرموده اند کسیکه نماز را عمداً ترک کند کافر است[1] و در حدیث دیگری آمده است که فرق

---

[1] سنن ترمذی ، کتاب الایمان ، باب ما جاء فی ترک الصلاة ، ح رقم ۲۸۲۷ بلفظ « بین الکفر والایمان ترک الصلاة» ، و فی الباب ح رقم۲۸۲۹ بلفظ«بین العبد وبین الکفر ترک الصلاة» و ح رقم ۲۸۳۰ بلفظ «العهد الذی بیننا وبینهم الصلاة فمن ترکها فقد کفر»|سنن النسائی ،کتاب الصلاة

میان مسلمین و مشرکین نماز است، پس کسیکه آنرا ترک نمود کافر است[1] یا کبیره گناهیست که بالای

، باب الحكم فى تارك الصلاة ، ح رقم۴۶۷ |سنن ابن ماجه ، كتاب اقامة الصلاة والسنة ، باب ما جاء فيمن ترك الصلاة، ح رقم۱۱۳۲|وأحمد فى المسند، باقى مسند الأنصار حديث بريدة الأسلمى ﷺ برقم۲۲۴۲۸ |ومسلم بلفظ«بين الرجل وبين الكفر والشرك ترك الصلاة»، كتاب الايمان، باب بيان اطلاق اسم الكفر على من ترك الصلاة برقم۲۵۶ و۲۶۷|والحاكم فى المستدرك(ط دارالحرمين)، كتاب الايمان، ج۱، ص۴۵، ح رقم۱۱ بلفظ«العهد الذى بيننا و بينهم الصلاة فمن تركها فقد كفر»و قال العراقى فى تخريج احياء :۳۶۴«قالﷺ من ترك صلاة متعمداً فقد كفر».أخرجه البزار من حديث أبى الدرداء باسناد فيه مقال اهـ . قلت:و عند الطبرانى من حديث أنس من ترك الصلاة متعمداً فقد كفر جهاراً قال الهيتمى رجاله موثقون الا محمد بن أبى داؤد الأنبارى فلم أجد ترجمته و ذكر ابن حبان محمد بن أبى داؤد البغدادى فما أدرى هو أم لا اهـ وقال الحافظ الحديث سئل عنه الدارقطنى فقال رواه أبوالنضر عن أبى جعفر عن الربيع موصولاً ووقفه أشبه بالصواب اهـتخريج احاديث احياء العلوم الدين للحافظ العراقى، ص۳۲۷، ح رقم۳۶۴.

[1] صحيح مسلم ،كتاب الايمان ، باب بيان اطلاق اسم الكفر على من ترك الصلاة ، ح رقم۲۵۶و۲۵۷ بلفظ«ان بين الرجل وبين الشرك والكفر ترك الصلاة»|سنن النسائى ، كتاب الصلاة ، باب الحكم فى تارك الصلاة ،ح رقم۴۶۸ بلفظ «ليس بين العبد وبين الكفر الا ترك الصلاة»|سنن أبى داؤد ، كتاب السنة ، باب فى رد الارجاء ، ح رقم۴۶۸۰ بلفظ «بين العبد وبين الكفر ترك الصلاة»|سنن ابن ماجه ، كتاب اقامة الصلاة والسنة ،

مرتکب آن در شرع حد مقرر باشد مانند زنا، دزدی، رهزنی، نوشیدن شراب و یا هم گناهیست که در قباحت (بدی) به نسبت حکم صریح عقل با کبائر مذکوره برابر و یا بیشتر از آن باشد.[1]

باب ما جاء فیمن ترک الصلاة ، ح رقم۱۱۳۱بلفظ «بین العبد وبین الکفر ترک الصلاة».

[1] وقال الشیخ الامام أبو محمد بن عبدالسلام ﷺ فی کتابه «القواعد» (۱۹/۱):وقد ضبط بعض العلماء الکبائر بأنها کل ذنب قُرِن به وعیدٌ أو حد أو لعن، فعلی هذا:کل ذنب علم أن مفسدته کمفسدة ما قرن به الوعید أو الحد أو اللعن أو اکثر من مفسدته، فهو کبیرة.

عن ابن عباس رضی الله عنهما أنه قال:الکبائر:کل ذنب ختمه الله تعالی بنارٍ، أو غضبٍ، او لعنة، أو عذابٍ .أخرجه ابن جریر(۲۴۴/۸، ۲۴۴-۲۴۵رقم۹۲۰۱، ۹۲۰۲) وابن المنذر(۶۷۰/۲رقم۱۶۶۷) فی «تفسیریهما»، وعبد بن حمید فی «المنتخب» (ق۱۳۱)، والبیهقی فی «الشعب» (۲۹۲، ۷۱۵۰) عن ابن عباس، قال: «کل ما نهی الله عنه کبیر»، وفی روایة عند ابن جریر (۲۴۶/۸رقم۹۲۱۰):«کل شیء عُصی الله فیه فهو کبیرة»، وهذا هو الصحیح عنه.وأسند ابن جریر(۲۴۶/۸رقم۹۲۱۲) بسند ضعیف اللفظ المذکور هنا، ونحو هذا عن الحسن البصری رحمه الله.أخرجه ابن جریر (۲۴۷/۶رقم ۹۲۱۵) عنه بلفظ:«کل موجبة فی القرآن کبیرة».وانظر:«المنهاج»(۸۵/۲)، «الزواجر»(۷/۱).

تفصیل گناه کبیره:

فَمِنْهَا الْاِشْرَاکُ بِاللّٰهِ تَعَالَی عِبَادَةً وَ اِسْتِعَانَةً فِی الرِّزْقِ وَالشِّفَاءِ وَ غَیْرِهِمَا وَ اِلَی التَّوْبَةِ مِنْهَا الْاِشَارَةُ فِیْ قَوْلِهِ تَعَالَی اِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ اِیَّاکَ نَسْتَعِیْنُ.

ترجمه: پس از جمله گناهان کبیره اکبر الکبایر اشراک بالله یعنی شریک آوردن با خداوند ﷻ در عبادت و کمک خواستن است[1] یعنی کمک خواستن از غیر خدا در روزی، شفا وغیرهما است و درین قول حق تعالیﷻ اِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ اِیَّاکَ نَسْتَعِیْنُ اشاره ایست بسوی توبه از عبادت و کمک خواستن از غیر خدا.

---

[1] عن عبدالرحمن بن أبی بکرة عن أبیه قال کنا عند رسول الله ﷺ فقال:((ألا أنبئکم بأکبر الکبائر ثلاثا- الاشراک بالله وعقوق الوالدین وشهادة الزور أو قول الزور)).وکان رسول الله ﷺ متکئاً فجلس فما زال یکررها حتی قلنا لیته سکت.صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب بیان الکبائر وأکبرها، ح رقم۲۶۹.

فائده: مولانا ﷺ در حاشیه این کتاب فرموده اند که کمک خواستن در روزی و شفاء از قبور و مرده ها در زمانه ما شایع است. مترجم اردو می گوید شرک در عبادت اینست که آنعده اموری را که بر سبیل عبادت مخصوص خدا یا خانه خدا اند برای غیر خدا انجام دادن مانند اینکه برای علی مرتضی ﷺ روزه گرفتن یا کسی را سجده کردن ویا هم اسم غیر خدا را بطور اسم الهی ذکر کردن ویا قبور را مانند خانه خدا طواف کردن و وجه اینکه فرمودند در آیه اِیَّاکَ نَعبُدُ وَ اِیَّاکَ نَستَعِینُ بسوی توبه از شرک در عبادت و یا شرک در استعانت اشاره شده اینست که مقدم کردن مفعول بر فعل جهت تخصیص و حصر مفید است یعنی تنها ترا عبادت می کنیم و تنها از تو کمک می خواهیم. زمانیکه عبادت و استعانت مخصوص حق تعالی ﷻ

شد، پس بجز از خداوند ﷻ عبادت کردن کسی ویا از کسی کمک خواستن در روزی و شفاء وغیره هرگز جایز نیست.وجه اختصاص عبادت ظاهر است و وجه اختصاص استعانت اینست که کمک کردن موقوف بر سه صفت است اول علم دوم قدرت و سوم رحمت. زیرا کسیکه حاجت غیر را نداند چگونه او را کمک کند و اگر علم باشد ولی قدرت و توانایی کمک نباشد چگونه می تواند حاجت روایی کند و اگر علم و قدرت هر دو باشد ولی رحمت و شفقت بر محتاج نباشد اعانت (کمک) چگونه می تواند ظهور کند حالانکه صفات سه گانه فوق الذکر مخصوص خدای علیم و قدیر و رحیم اند لهذا استعانت یا کمک خواستن از غیر خدا جایز نیست.برخی از قبر پرستان می گویند که حق تعالی ﷻ اولیاء را علم و قدرت عطا نموده است، پس چرا کمک خواستن از آنها ممنوع قرار داده شده؟جواب

شان اینست اگر شما راست گو هستید، از قرآن یا حدیث یا اجماع امت ثابت کنید که اولیاء الله علم محیطی دارند که نزد آنها دور و نزدیک و غیب (چیز های پنهان از چشمها) و شهادت (چیزهای آشکارا) یکسان اند.آنان هر لحظهٔ از حاجات تمام عالم آگاه اند و قدرت مشکل کشایی دارند.پس اثبات آن هرگز ممکن نیست و کلام کج بحثی های شان نیز قابل توجه نبوده، خداوند متعال ﷻ با کرم خویش فهم صحیح عنایت فرموده و از کج روی و کج فهمی ما را نجات دهد آمین.

تصدیق کاهن و غیره:

وَ مِنْهَا تَصْدِیْقُ الْکَاهِنِ

ترجمه: و از جمله گناهان کبیره تصدیق کردن کاهن است.[1]

فائده: در عرب اشخاصی وجود داشتند که اخبار غیبی را از جِنَات دریافت نموده، توسط آن مردم را گمراه می کردند و منجم و رمال نیز در حکم کاهن اند. چون از غیب حرف می زنند حالانکه غیب را جز الله ﷻ و بنده ایکه خداوند ﷻ به وی از غیب خبر داده باشد کسی دیگری نمی داند.

بدگویی پیامبران و فرشتگان:

[1] عن أبی هریرة رضي الله عنه عن النبی ﷺ قال: «من أتی حائضاً أو امرأة فی دبرها أو کاهناً فقد کفر بما أنزل علی محمد ﷺ». رواه الترمذی فی کتاب الطهارة، باب ما جاء فی کراهیة اتیان الحائض، ح رقم۱۳۵|سنن أبو داؤد، کتاب الطب، باب فی الکاهن، ح رقم۳۹۰۶|سنن ابن ماجه، کتاب الطهارة وسننها، باب النهی عن اتیان الحائض، ح رقم۶۸۲.

عن نافع عن صفیة عن بعض أزواج النبی ﷺ عن النبی ﷺ قال: «من أتی عرافا فسأله عن شیء لم تقبل له صلاة أربعین لیلة». صحیح مسلم، کتاب السلام، باب تحریم الکهانة واتیان الکهان، ح رقم۵۹۵۷.

وَ مِنْهَا سَبُّ الرَّسُوْلِ وَالْقُرْآنِ وَ الْمَلاَئِكَةِ وَ اِنْكَارُهَا وَ الْاِسْتِهْزَاءُ بِهَا وَ كَذَا اِنْكَارُ ضُرُوْرِيَّاتِ الدِّيْنِ

ترجمه: و از جمله گناهان کبیره بدگویی پیغمبر اکرم ﷺ، قرآن کریم و فرشتگان و انکار از آنها و بالای آنها تمسخر کردن و همچنان انکار از ضروریات دین است.

فایده: مولانا رحمه الله فرمودند: ضروریات دین اموری اند که از قرآن مجید، احادیث مشهور و اجماع متواتر امت ثابت باشند.

ترک نماز و غیره:

وَ مِنْهَا تَرْكُ الصَّلَوةِ وَالزَّكوةِ وَ الصَّوْمِ وَالْحَجِّ

ترجمه: و از جمله گناهان کبیره ترک نماز، زکات، روزه و حج می باشد.

قتل ناحق:

وَ مِنْهَا قَتْلُ النَّفْسِ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ مِنْهُ قَتْلُ الْاَوْلَادِ وَ قَتْلُ الْاِنْسَانِ نَفْسَهُ.

ترجمه: و قتل ناحق و کشتن اولاد و خود کشی در جمله کبائر داخل اند.[1]

وَ مِنْهَا الزِّنَاءُ وَاللِّوَاطَةُ وَ شُرْبُ الْمُسْكِرِ وَالسَّرِقَةُ وَ قَطْعُ الطَّرِيْقِ وَ الْغَصَبُ وَ الْغُلُوْلُ وَ شَهَادَةُ الزُّوْرِ وَ الْيَمِيْنُ الْغُمُوْسُ وَ قَذْفُ الْمُحْصِنَةِ وَ اَكْلُ مَالِ الْيَتِيْمِ وَ عُقُوْقُ الْوَالِدَيْنِ وَ قَطْعُ الرِّحَمِ وَ تَطْفِيْفُ الْكَيْلِ وَالْوَزْنِ وَ الرِّبَا وَ الْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ

---

[1] عن أبى هريرة ﷺ أن رسول الله ﷺ قال:«اجتنبوا السبع الموبقات».قيل يا رسول الله وماهن قال:«الشرک بالله والسحر وقتل النفس التى حرم الله الا بالحق وأكل مال اليتيم وأكل الربا والتولى يوم الزحف وقذف المحصنات الغافلات المؤمنات».صحيح مسلم، كتاب الايمان، باب بيان الكبائر وأكبرها، ح رقم٢٧٢.

وَالْكِذْبُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالرِّشْوَةُ فِي الْحُكْمِ وَ نِكَاحُ الْمَحَارِمِ وَالْقِيَادَةُ بَيْنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالسَّعَايَةِ عِنْدَالسُّلْطَانِ لِيَقْتُلَ اَوْ يَنْهَبَ وَ تَرْكُ الْهِجْرَةِ مِنْ دَارِالْكُفْرِ وَ مُوَالَاةُ الْكُفَّارِ وَالْقِمَارِ وَالسِّحْرُ فَكُلُّ ذَالِكَ مِنَ الْكَبَائِرِ.

ترجمه: و از جمله کبائر زنا و لواطت، نوشیدن اشیاء نشه آور، دزدی، رهزنی، غصب، سرقت مال غنیمت، گواهی دروغ، قسم دروغ، تهمت زنا به زن پاکدامن[۱]، خوردن مال یتیم، نافرمانی پدر و مادر، قطع صله رحمی، کم کردن پیمانه، سود خوردن، فرار از صف جهاد با کفار، دروغ بستن بر نبی کریم ﷺ، رشوت گرفتن در حل و فصل منازعات، نکاح با محارم، دلالی

---

[۱] همینطور وارد کردن تهمت زنا بر شخص نیک و صالح.

میان زنان و مردان، سعایت یا چغلی نزد حاکم و پادشاه تا بر اثر آن وی قتل و یا چپاول کند، هجرت نکردن از سوی دارالکفر بسوی دار الاسلام، دوستی با کفار و خیر خواه شان بودن، قمار بازی و جادو بوده، پس این همه امور در کبائر داخل اند.

تحقیق و تفصیل کبایر:

فائده: مولانا رحمه الله فرمودند: حضرت ابن عباس رضی الله عنه فرموده اند که کبائر نزدیک به هفتاد اند و سعید بن جبیر رحمه الله فرمودند که نزدیک به هفتصد اند[۱] و مناسب اینست که کبائر باید بر مفسدهٔ منصوصه ضبط

[۱] ذکره السیوطی فی «الدر المنثور» (۵۰۰/۲)،وعزاه لأبن جریر(۲۴۵/۸ رقم۹۲۰۷)، وابن أبی حاتم فی «التفسیر» (۹۳۴/۳رقم۵۲۱۷)- وكما فی «تفسیر ابن کثیر» (۴۹۸/۱،النساء:۳۱) وابن المنذر(۶۷۱/۲رقم۱۶۷۰)، وابن أبی حاتم(۹۳۴/۳رقم۵۱۲۷) [والبیهقی فی «الشعب» (۷۱۵۰)] من طریق سعید بن جبیر، أن رجلا سأل ابن عباس کم الکبائر:سبع هی؟قال:قال الی سبع مئة أقرب منها الی سبع، غیر أنه لا کبیرة مع استغفار، ولا صغیرة مع اصرار» بسند صحیح موقوفاً علی ابن عباس رضی الله عنهما.

و قیاس شود.اگر از اقل مفاسد کمتر باشد صغیره است و اگر کمتر نبود کبیره است.این خلاصۀ تقریر امام عزیز الدین بن سلام رحمه الله است و شیخ ابوطالب مکی رحمه الله فرموده اند که من احادیث کبائر را جمع نمودم، کبائر را صریحاً هفده عدد یافتم که از آنجمله چهار گناه در دل است: شرک، نیت اصرار بر گناه، نا امید شدن از رحمت الهی، و بی خوف بودن از قهر خداوند جل جلاله[۱] و چهار گناه در زبان است: ادا کردن

---

[۱] وأخرج عبدالرزاق فی «المصنف» (۱۰/۴۵۹-۴۶۰ رقم ۱۹۷۰۱) وفی «التفسیر» (۱/۱۵۴رقم ۵۵۶) ، وابن منذر فی «التفسیر» (۲/۶۶۷ رقم۱۶۶۱) ، وابن أبی الدنیا فی «التوبة» (۳۱) ، والطبرانی فی«المعجم الکبیر» (۹/۱۷۱ و۱۰/۴۵۹ رقم۸۷۸۳، ۸۷۸۴، ۱۹۷۰۱) ، وابن جریر فی «التفسیر» (۵/۴۰) عن ابن مسعود رضی الله عنه ، قال:«أکبر الکبائر أربعة:الاشراک بالله، والأمن من مکرالله، والقنوط من رحمة الله، والیأس من روح الله» ، قال ابن کثیر فی «تفسیره»(۱/۴۵۹):«وهوصحیح الیه بلا شک»، وصوب وقفه الدارقطنی فی «العلل» (۵/۳۴۲رقم۹۳۷) فهذا تصریح من ابن مسعود رضی الله عنه ، أن الأمن من مکرالله من الکبائر، بل من أکبرها، وورد نحوه عن ابن عباس رضی الله عنه مرفوعاً کما تراه فی «جزء البردیجی» (رقم۲)، والأشبه وقفه؛کما قال ابن کثیر.فالواجب أن یکون العبد بین الرجاء والخوف،

شهادت دروغ ، تهمت زنا بر زنان پاکدامن ، خوردن سوگند دروغ که توسط آن حق باطل و باطل از آن حق آشکار میگردد ، و جادو کردن که کلامیست که انسان ویا چیزی از اعضاء او را تغییر میدهد و سه گناه در شکم است:نوشیدن شراب، خوردن مال یتیم، سود خوردن و دو گناه در شرمگاه است: زنا و لواطت و دو گناه در دست:قتل ناحق و دزدی و یک گناه در پا: یعنی فرار کردن از صفت جنگ با کفار[1]و یک گناه با تمام بدن یعنی نافرمانی والدین است.[2]حق تعالی ﷻ ما همه را با کرم خویش ازین گناهان نگهدارد.

ویغلب الرجاء فی الشدة، والخوف فی الرخاء.وعلیه؛فالأمن من مکرالله من الکبائر بالکتاب وآثار السلف.

[1] زمانیکه کافران دو برابر ویا از دو برابر نیز زیاد باشند، فرار جائز است.هکذا فی الکتب الدینیة.حاشیه اردو

[2] ترک نماز و ترک زکات و روزه نگرفتن و حج نکردن باوجود فرض بودن آن و غیبت کردن و خلاف شرع حکم دادن و رغبت نمودن با کافران وغیر ذلک که در قرآن و حدیث بر آن وعید صریح ذکر شده است.پس این تقسیم مهمل است و خداوند ﷻ داناتر است.حاشیه اردو.

وَالصَّغِيْرَةُ كُلُّ مَا نَهَى عَنْهُ الشَّرْعُ اَوْ خَالَفَ مَشْرُوْعًا اَوْ رَفَعَ طَرِيْقَةً مَأمُوْرَةً فِي الدِّيْنِ.

ترجمه:گناه صغیره گناهیست که شرع از آن منع کرده باشد (وعید عذاب برای آن نیامده ویا جزایی برای آن مقرر نگردیده باشد) یا مخالف امر مشروع باشد و یا هم رافع طريقۀ ماموره دین باشد.(طريقۀ مسنونه ای توسط آن از میان رود).

ثُمَّ بَعْدَ ذَالِكَ النَّظَرُ فِيْ اَرْكَانِ الْاِسْلَامِ مِنَ الطَّهَارَةِ وَالصَّلاَةِ وَالصَّوْمِ وَالزَّكوةِ وَالْحَجِّ فَيُقِيْمُهَا عَلَى مَا اَمَرَ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ رِعَايَةِ الْاَبْعَاضِ وَ الْآدَابِ وَالْهَيْئَاتِ وَالْاَذْكَارِ.

ترجمه:سپس برای مرشد لازمست تا بعد از اجتناب کبائر و ندامت صغائر از جانب مرید، مرید را در ارکان

اسلام از قسم طهارت، روزه، زکات و حج نظارت کند تا امور متذکره را بموجب ارشاد نبی کریم ﷺ با رعایت اجزاء، آداب، هیآت و اذکار آن برپا دارد.

فائده: مولانا رحمه الله فرمودند که مراد از ابعاض درینجا آنعده امور اند که از قسم امور متأکده شامل ارکان وغیره باشند.لذا نزد برخی از فقها امر واجب و نزد برخی از آنها سنت مؤکده اند.

ثُمَّ بَعْدَ ذَالِکَ النَّظَرُ فِی الْمَعَاشِ مِنَ الْاَکْلِ وَالشُّرْبِ وَ اللِّبَاسِ وَالْکَلَامِ وَالصُّحْبَةِ وَ غَیْرِ ذَالِکَ وَ فِی الْعَقْدِ الْمَنْزِلِیِّ مِنَ النِّکَاحِ وَالْمِلْکَةِ وَالْوِلَادِ وَ الْمُعَامَلَاتِ مِنَ الْبَیْعِ وَالْهِبَةِ وَالْاِجَارَةِ فَیُصَحِّحُهَا عَلَی السُّنَّةِ مِنْ غَیْرِ مُدَاهَنَةٍ وَلَا اِعْوِجَاجٍ.

ترجمه:مرشد پس از اقامه ارکان اسلام توسط مرید از ضروریات معاش وی منجمله خوردن و نوشیدن، لباس، کلام و صحبت وی با مردم و سایر امور وی نظارت کند و در امور خانگی وی منجمله نکاح و حقوق ممالیک[1]و اولاد وی نظارت کند و همچنان در معاملات وی از قسم بیع، هبه و اجارۀ وی که باید آنرا بر وجه سنت و بدون تساهل و کجروی تصحیح نماید، توجه کند.

ثُمَّ بَعْدَ ذَالِکَ النَّظَرُ فِی الْاَذْکَارِ الْمَأْمُوْرَةِ فِی الْاَوْقَاتِ مِنَ الصَّبَاحِ وَالْمَسَاءِ وَ وَقْتِ النَّوْمِ وَ

---

[1] مولانا رحمه الله فرمودند:عرب می گویند که فلان شخص حسن الملکه هست چنانچه او با کنیزان و غلامان خود سلوک نیک میکند.در حدیثی وارد شده است لاَ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ سَيِّئُ الْمَلْكَةِ یعنی کسیکه با ممالیک خویش سلوک بد کند داخل بهشت نخواهد شد.

سنن الترمذی، کتاب البر والصلة، باب ما جاء فی الاحسان الی الخدم، ح رقم۲۰۷۲|سنن ابن ماجه، کتاب الأدب، باب الاحسان الی الممالیک، ح رقم۳۸۲۲.

غَيْرِهَا وَ تَهْذِيْبِ الْاَخْلَاقِ مِنَ الرِّيَاءِ وَالْعُجْبِ وَالْحَسَدِ وَالْحِقْدِ وَالْمُوَاظَبَةِ عَلَى التِّلَاوَةِ وَ ذِكْرِ الْآخِرَةِ وَالْمُوَاظَبَةِ عَلَى مَجَالِسِ الْعِلْمِ وَ حَلَقِ الذِّكْرِ وَالْمَسَاجِدِ فَاِذَا تَادَّبَ بِهَذِهِ الْآدَابِ حَانَ اَنْ يَّشْتَغِلَ بِالْاَشْغَالِ الْبَاطِنَةِ وَ يَجْتَهِدَ فِيْ تَعْلِيْقِ الْقَلْبِ بِاللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ دَائِماً وَ النَّظَرِ اِلَيْهِ بِبَصَرِ الْقَلْبِ وَ اِنَّمَا تَرَكْنَا بَيَانَ هَذِهِ الْاُمُوْرِ الْمُقَدَّمَةِ اسْتِكْثَارًا لَّهَا وَ اِعْتِمَادًا عَلَى فَهْمِ الطَّالِبِ الصَّادِقِ الْمُتَتَبِّعِ لِلْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَالْفِقْهِ وَالْكُتُبِ الْمُتَوَسِّطَةِ فِي السُّلُوْكِ مِثْلِ رِيَاضِ الصَّالِحِيْنَ وَ الْمُخْتَصَرَةِ فِي الْعَقِيْدَةِ كَالْعَقَائِدِ الْعَضُدِيَّةِ وَ مَنْ لَّمْ يَتَيَسَّرْ لَهُ تَتَبُّعُهَا فَلْيَأْخُذْهَا مِنْ عَالِمٍ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ.

ترجمه:پس از ضروریات معاش وغیره، مرشد باید توجه خود را بسوی اذکاریکه مرید در اوقات مخصوصه یعنی صبح و شام و وقت خواب وغیره به آن مامور است و به آراستگی اخلاق وی از قسم ریا، پندار، حسد، کینه وغیره و مواظبت و دوام بر تلاوت قرآن، یاد آخرت، مجالس علمی، حلقه های ذکر خداوند ﷻ و مساجد معطوف دارد.پس هنگامیکه سالک به آداب مذکوره متأدب شد، اکنون وقت اشغال ووظائف باطنی آمده تا کوشش کند همیشه با خداوند ﷻ تعلق قلبی داشته باشد و با بصیرت قلبی به آن بنگرد.برخی از ضروریات اشغال باطنیه را بیان نمودیم و تفصیل آنرا بدلیل ازدیاد آن و اعتماد بر اینکه طالب صادق خود می تواند از قرآن، حدیث، فقه، کتب متوسط سلوک مانند ریاض الصالحین معلوم کند، گذاشتیم و کسیکه

نمی تواند کتب مختصر عقائد چون عقائد عضدیه و سایر کتب را ببیند می تواند آنرا از عالمی دریافت کند.خداوند ﷻ داناتر است.

تفصیل شعب ایمانیه:

فائده:مولانا رحمه الله فرمودند:ما آنعده اموری را که مؤلف قدس سره زیاد دانسته، ترک کرده اند اجمالاً بیان می کنیم.رسول خدا ﷺ فرمودند که ایمان هفتاد و چند شعبه دارد[1] و درینجا مراد ایمان با ورع و تقوی مترادف است.پس بر سالک مراعات کردن شعبه های مذکورۀ

---

[1] عن أبی هریرة رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ :الأیمان بضع وسبعون شبعة فافضلها قول لا اله الا الله و ادناها اماطة الأذی عن الطریق والحیاء شعبة من الایمان.صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب شعب الایمان، ح رقم۱۶۱و۱۶۲واللفظ له|صحیح البخاری، کتاب الایمان، باب أمور الایمان، ح رقم ۹|سنن الترمذی، کتاب الایمان، باب ما جاء فی استکمال الایمان وزیادته ونقصانه، ح رقم۲۸۲۲ |سنن النسائی، کتاب الایمان وشرائعه، باب ذکر شعب الایمان، ح رقم۵۰۲۱و۵۰۲۲|سنن ابن ماجه، المقدمة، باب فی الایمان، ح رقم۵۹|شعب الایمان للبیهقی، ح رقم۲|مشکوة المصابیح، کتاب الایمان، شعب الایمان، ح رقم۳.

ایمانیه لازم است، چنانچه بیان آن قرار ذیل است:ایمان آوردن بر خداوندﷻ و بر صفات او تعالی.و غیر او را حادث دانستن، ایمان آوردن بر فرشتگان،کتابها، و پیامبران او، بر تقدیر و روز آخرت و محبت داشتن با حق تعالی ﷻ و بدون دخل انسانیت محبت با غیر حق بخاطر بغض او با الله ﷻ، محبت داشتن با رسول الله ﷺ و معتقد بودن بر تعظیم وی که درود گفتن نیز در تعظیم آنحضرت ﷺ داخل است و پیروی کردن از سنت آنحضرت ﷺ، انجام دادن اعمال خالصاً لله تعالی، که ترک ریا و نفاق نیز در اخلاص داخل اند.داشتن خوف از خداوند ﷻ و به رحمت وی امیدوار بودن، همواره توبه کردن از گناهان و شکر کردن بر احسانهای خداوند ﷻ، وفا به عهد، ترک شهوت و صبر هنگام هجوم مصائب، راضی بودن بر قضای الهی، اختیار کردن تواضع و فروتنی و توقیر

بزرگان و ترحم بر صغیران، ترک کردن تکبر، غرور، پندار، حسد، کینه و غضب نیز در تواضع داخل اند.ناطق بودن بر توحید ربانی یعنی گفتن لااله الا الله، تلاوت قرآن مجید که مرتبه ادنی آن تلاوت ده آیه بوده و مرتبه اوسط آن ۱۰۰ آیه و تلاوت بیشتر از آن در مرتبه اعلی داخل است.کسب علم دین و آموزاندن علم دین به دیگران، دعا کردن، ذاکر بودن،که استغفار نیز در ذکر داخل است.دوری از لغو، طهارت حسی و حکمی، که پرهیز از نجاسات نیز در تطهیر داخل است.ستر عورت، خواندن نماز فرض و نفل و همینگونه ادا کردن زکات فرضی و صدقه نفلی، آزاد کردن غلام و کنیز، و سخاوت کردن، اطعام مساکین، و ریاضت کردن نیز در سخاوت داخل اند.روزه گرفتن روزه فرضی و نفلی و اعتکاف کردن و جستجوی شب قدر و حج و عمره و طواف بیت الله و فرار بالدین یعنی

ترک کردن صحبت چنان کسی و یا کشوری را که در آن شخص دین خود را قایم کرده نتواند که هجرت نیز درین داخل است. وفاء به نذر الله، قایم بودن بر قسم و ادا کردن کفاره قسم وغیره کفارات، حاصل کردن پارسایی با انجام دادن نکاح، ادا کردن حقوق عیال، نیکی با والدین، تربیه اولاد، ادا کردن حق همسایه، اطاعت کردن مالکان از جانب کنیزان و غلامان و شفقت و مهربانی مالکان بر کنیزان و غلامان، حکومت کردن با عدل و انصاف و پیروی از جماعت مسلمین، اطاعت حاکمان مسلمان[1]، اصلاح کردن خلق

---

[1] بشرطیکه خلاف شرع حکم نکنند کَمَا جَاءَ فِی الْحَدِیْثِ .لاَ طَاعَةَ لِلْمَخْلُوْقِ فِی مَعْصِیَةِ الْخَالِقِ. حاشیه اردو.
مصنف ابن أبی شیبة (ت عوامه)،کتاب السیر، ج۱۸، ص۲۴۷، ح رقم ۳۴۴۰۶ وفی الباب ح رقم ٣٤٠٤ بلفظ «لا طاعة فی معصیة الله»او فی الباب ح رقم ٣٤٣٩٨و ٣٤٣٩٩ بلفظ « لا طاعة لبشر فی معصیة الله» رواه الامام أحمد فی مسند العشرة المبشرین بالجنة، بلفظ : « لا طاعة لمخلوق فی معصیة الله عزوجل، فی مسند علی بن أبی طالبؓ ، برقم :

الله، جنگ با خوارج و باغیان نیز در اصلاح بین الناس داخل اند.همکاری در امر نیک نیز در اعانت با امر بالمعروف و نهی عن المنکر داخل است.جاری نگهداشتن حدود و جهاد [۱]و مرابطه یعنی محافظت از سرحدات دارالاسلام نیز در جهاد داخل اند.امانت داری، دادن خمس نیز در ادا کردن امانت داخل اند.گرفتن قرض بشرط ادا کردن آن، نیکی کردن با همسایه و معامله خوب یعنی حق غیر را بخوبی ادا کردن و در گرفتن حق خویش سختی نکردن نیز در حُسْنِ معامله داخل اند.جمع کردن مال از حلال و صرف کردن آن بجا و ترک تبذیر و اسراف یعنی مال خود را طور بیهوده خلاف شرع برباد نکردن نیز در انفاق المال فی

۱۰۹۵، ج۲ ص۳۳۳. قال الشیخ شعیب الأرنؤوط:اسناده صحیح علـی شرط الشیخین.وفی «مسند الشهاب» برقم:۸۷۲، ج۲، ص۵۵.

[۱] در صورت تحقق شرائط لازمه آن.

حقه[1] داخل است و سلام را جواب دادن، تشمیت عاطس[2] و نگهداشتن مردم از شر خود، ضرر نرسانیدن و پرهیز کردن از لهو و لعب، دور کردن چیزهای اذیت کننده از راه.مترجم (اردو) می گوید که شیخ جلال الدین سیوطی رحمه الله شعب ایمانیه را به همین تفصیل

---

[1] خرچ کردن در حق او.

[2] یعنی هنگامیکه عطسه کننده الحمد لله بگوید در جواب وی یرحمک الله گفته شود و جواب هذا علی الکفایه بوده.اگر در محفلی کسی جواب ندهد همه گنهگار می شوند که حکم جواب دادن سلام نیز همینست.حاشیه اردو.

عن أبی هریرة رضی الله عنه قال:قال رسول الله ﷺ:«خمس تجب للمسلم علی أخیه رد السلام، وتشمیت العاطس، واجابة الدعوة، وعیادة المریض واتباع الجنائز». صحیح مسلم، کتاب السلام، باب من حق المسلم للمسلم رد السلام، ح رقم۵۷۷۸.

عن أبی هریرة رضی الله عنه أن رسول الله ﷺ قال: «حق المسلم علی المسلم ست».قیل ما هن یا رسول الله ﷺ قال:«اذا لقیته فسلم علیه، واذا دعاک فأجبه، واذا استنصحک فانصح له، واذا عطس فحمد لله فسمته، واذا مرض فعده، واذا مات فاتبعه».صحیح مسلم، کتاب السلام، باب من حق المسلم رد السلام، ح رقم ۵۷۷۸.

در نقاية العلوم[1] ذکر کرده است.خداوند ﷻ دانا تر است.

[1] نام کتابیست.

﴿فصل چهارم﴾

﴿در بیان وظائف مشائخ جیلانیه«قادریه»﴾



فِيْ اَشْغَالِ الْمَشَائِخِ الْجِيْلَانِيَّةِ وَ هُمْ اَصْحَابُ اِمَامِ الطَّرِيْقَةِ الشَّيْخِ اَبِيْ مُحَمَّدٍ مُّحْيِ الدِّيْنِ عَبْدِالْقَادِرِ الْجِيْلَانِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَعَنْهُمْ اَجْمَعِيْنَ.

ترجمه: این فصل بر وظائف مشائخ جیلانیه یعنی قادریه که مریدان امام طریقت شیخ ابومحمد محی الدین عبدالقادر جیلانی رحمه الله[1] اند که خداوند جل جلاله از وی و پیروان شان راضی باشد، مشتمل است.

---

[1] امام صوفی جلیل وفقیه حنبلی لقبه اتباعه بمحی الدین و تاج العارفین الیه تنتسب الطریقة القادریة ولد سنة۴۷۰هـ وتوفی ۵۶۱هـ ذاع صیته فی المشرق والمغرب له تألیف عدیدة منها ما هو مخطوط ومنها ماهو مطبوع وله کتاب الطریق الی الله یتحدث فیه عن الخلوة والبیعة والأسماء السبعة.أثنی علیه العدید من العلماء نذکر منهم النووی حیث

فائده: مصنف کتاب رحمه الله در رسالة الانتباه فی سلاسل اولیاء الله و اسانید وارثی رسول الله ﷺ فرموده اند که کتاب غنیة الطالبین و فتوح الغیب[1] تصنیف حضرت غوث الاعظم محی الدین عبدالقادر جیلانی رحمه الله بوده که مجالس ستین (شصت مجلس) از ملفوظات

یقول فی بستان العارفین ما علمنا فیما بلغنا عن الثقات الناقلین وکرامات الأولیاء أکثر مما وصل الینا من کرامات القطب شیخ بغداد محیی الدین عبدالقادر الجیلانی رحمه الله کان شیخ الشافعیة والحنابلة ببغداد انتهت الیه رئاسة العلم فی وقته...الی أن قال وبالجملة فلم یکن فی زمنه مثله.کما ترجم له ابن کثیر فی البدایة حیث قال:الشیخ عبدالقادر الجیلی کان فیه تزهد کثیر وأحوال صالحة ومکاشفات.وأثنی علیه الذهبی فی السیر فقال:هو الزاهد العارف القدوة شیخ الاسلام وعلم الأولیاء ومحیی الدین...الخ.وترجم له ابن حجر وأثنی علیه وغیرهم کثیر.

[1] ۱-تفسیر الجیلانی در شش جزء۲- الغنیة لطالبی طریق الحق۳-الطریق الی الله۴-فتوح الغیب۵- الفتح الربانی والفیض الرحمانی۶-سرالاسرار ومظهر الانوار۷-سفینة القادریة۸-الاوراد القادریة۹-آداب السلوک۱۰-جلاء الخاطر فی الباطن والظاهر۱۱-دیوان عبدالقادر جیلانی رحمه الله از جمله تصانیف شیخ محیی الدین عبدالقادر الجیلانی رحمه الله میباشد.برای شرح احوال، مناقب و کرامات ایشان به صفحه ۵۰۷ شماره ۵۲۱ نفحات الأنس من حضرات القدس تألیف مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی با تعلیقات داکتر محمود عابدی مراجعه کنید.

ایشانست و اصل طریقه قادریه در آن بطور مفصل بیان گردیده است.

فَاَوَّلُ مَا يُلَقِّنُوْا لَهُ الْجَهْرُ ١بِذِكْرِ اللهِ تَعَالَى وَ الْمُرَادُ بِهَذَا الْجَهْرِ هُوَ غَيْرُ الْمُفْرَطِ ١فَلَا مُنَافَاةَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ

١ذکر جهری در مذهب حنفی بجز از جاهایکه مانند آذان وغیره در آن جهر وارد آمده است بدعت است و برعلاوه جاهای مذکور در جاهای دیگر بدعت است چنانچه در فتح القدیر است:«والاصل فی الاذکار الاخفاء والجهر بها بدعة انتهى.»یعنی اصل در اذکار ذکر کردن بصورت خفیه است و ذکر نمودن بصورت جهر بدعت است.وجائیکه بدعت را بصورت مطلق ذکر کرده اند مراد از آن بدعت سیئه است چنانچه از عبارات کتب فقه معلوم می شود و در شرح هدایه مسمی به غایة البیان آمده است:«لان الجهر بالتکبیر بدعة لقوله تعالی ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً﴿الأعراف: ٥٥﴾ انتهى.یعنی گفتن تکبیر به آواز بلند بدلیل قول باری تعالی ﷻ که فرموده است پروردگار خویش را به زاری و خفیه دعا کنید بدعت است.انتهی و در کفایه شرح هدایه گفته اند:«ان الجهر بالتکبیر بدعة فی کل وقت الا فی المواضع المستثناة» یعنی تکبیر گفتن بصورت جهری در هر وقتی بدعت است مگر در بعضی جاها مستثنی است و قاضی خان در فتاوی خویش ذکر جهر را با کراهت جائز قرار داده است که صاحب مصفی نیز از او پیروی کرده است و در فتاوی علامه آمده است:«و یمنع الصوفية من رفع الصوت والصفق» یعنی صوفیان از ذکر کردن با آواز بلند و کف زدن منع کرده اند و در برهان شرح مواهب الرحمن آمده است: « ان رفع الصوت بالذكر بدعة » یعنی

مَا نَهَى رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَيْثُ قَالَ[2] اَرْبَعُوْا عَلَى اَنْفُسَكُمْ فَاِنَّكُمْ لَا تَدْعُوْنَ اَصَمَّ وَلَا غَائِبًا اَلْحَدِيْث.

ترجمه: پس اولین شغلیکه مشائخ قادریه تلقین می کنند ذکر خداوندﷻ بصورت جهری یعنی با آواز بلند

ذکر کردن به آواز بلند بدعت است بدلیل مخالفت این قول الله متعال ﷻ «وَاذْكُر رَّبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ» الأعراف: ۲۰۵ یعنی و در دل خویش پروردگارت را با تضرع و ترس به صدای خفیه و آهسته یاد کن.و در آنعده از احادیثی که ذکر جهر بدون مواضع مقرره ثابت بوده، جهت تعلیم بوده چنانچه ملا علی قاری رحمه الله در شرح مشکات نگاشته اند.مائة المسائل.حاشیه اردو.

[1] ذکر جهر متوسط و غیر مفرط بر اساس احادیث نبوی ﷺ مستحب است چنانچه مفسر، محدث و صوفی بزرگوار جهان اسلام حافظ امام جلال الدین سیوطی شافعی رحمه الله در رساله «نتیجة الفکر فی الجهر بالذکر» استحباب ذکر جهر را از ۲۵ حدیث پیامبر بزرگ اسلام ﷺ ثابت کرده است و امام عبدالحی لکهنوی رحمه الله در رساله مستقل خویش بنام «سباحة الفکر فی الجهر بالذکر » ۴۸ حدیث را بر اثبات جهر متوسط از کتب معتبر نقل نموده است.مترجم دری.

[2] قوله اربعوا ای اعتدلو یقال ربع القامة اذا کان معتد بها ای ارفقها بها بالاجتناب عن الجهر المفرط.منْ مولانا عبدالعزیز قدس سره.

است.و مراد ازین جهر اینست که جهر مفرط نباشد.پس ازین سخن در جواز آن و آنچه رسول الله ﷺ از آن نهی کرده اند چنانچه فرموده اند که شما اعتدال را اختیار کنید و بر جانهای خویش رأفت کنید چون شما شخص کر و غائب را صدا نمی کنید آخر الحدیث [1]، هیچگونه اختلافی واقع نمی شود.

فائده:متن کامل حدیث بروایت ابوموسی اشعری ﷺ اینست:که شما سمیع و بصیر را صدا می کنید و او با شماست و کسی را که شما صدا می کنید، از شاهرگ گردن به شما نزدیک تر است انتهی.این تمثیل شدت قرب است وگر نه حق تعالی نسبت به شاهرگ گردن نیز نزدیک تر است.

---

[1] صحیح البخاری، کتاب الدعوات، باب الدعاء اذا علا عقبة، ح رقم ۶۳۸۴|صحیح مسلم، کتاب الذکر والدعاء والتوبة والأستغفار، باب استحباب خفض الصوت بالذکر، ح رقم ۷۰۳۷.

شعر

اتصالی بی تکـــــیف بی قیاس

هست رب الناس را با جان ناس

كَذَا فِي الْحَاشِيَةِ الْعَزِيْزِيَّةِ فَمِنْهُ اِسْمُ الذَّاتِ اِمَّا بِضَرْبَةٍ وَّاحِدَةٍ وَّ صِفَتُهُ اَنْ يَّقُوْلَ اللهُ بِالشَّدِ وَالْمَدِّ وَ الْجَهْرِ بِقُوَّةِ الْقَلْبِ وَالْحَلْقِ جَمِيْعًا ثُمَّ يَلْبِث حَتّٰى يَعُوْدَ اِلَيْهِ نَفْسُهُ ثُمَّ يَفْعَلُ هَكَذَا وَ هَكَذَا.

ترجمه:از جمله ذکر جهر، ذکر اسم ذات است خواه با یک ضرب باشد و طریقهٔ ذکر یک ضربی اینست که لفظ مبارک الله[1]را با شدت، درازی و جهر با قوت دل

[1] به تنهائی گفتن کلمه مبارکه «اَللهُ» نـه تنهـا جـائز بلکـه تکـرار آن بـرای تزکیه نفس و صفای بـاطن، تـأثیر خاصـی داشـته وبسـیار مـؤثر اسـت:به همین سبب مشائخ طریقت تکرار آن را برای سالک توصیه می کنند.

۱:خداوند متعال ﷻ فرموده است{وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ:مزمل آیه۸}یعنی نـام پروردگارت را ذکر(یاد)کن.

مفسر مشهور علامه مفتی محمد شفیع گفته است:در آیه دستور به ذکر الله را به لفظ اسم مقید کرده وفرموده{وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ} ونفرمود {وَاذْكُر رَبّکَ}واین روش اشاره به اینست که تکرار اسم«رب» یعنی «الله الله» گفتن نیز مطلوب ومامور به است.معارف القرآن ج۱۴، ص۲۶۰تحت همین آیه.

۲:همچنین خداوند متعال ﷻ فرموده است{قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَٰنَ أَيًّا مَّا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ:سوره اسرا آیه۱۱۰}یعنی بگو ای «پیامبر» بخوانید الله را ویا بخوانید رحمن را،هر کدام را بخوانید زیرا خدا راست نام های نیکو.در این آیه نیز الله تعالی فرموده است،«الله» را بخوانید ،پس گفتن «الله الله» ثابت است.

۳:در حدیث شریف آمده است که پیامبر اکرم ﷺ فرموده است{لاتقوم الساعة حتی یقال فی الارض الله الله:صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب ذهاب الایمان آخر الزمان، ح رقم۳۹۲و۳۹۳.}یعنی قیامت برپا نمی شود،تا وقتیکه که در روی زمین «الله الله» گفته نشود.

امام محدث ملا علی قاری گفته است:درین حدیث لفظ الله الله برفع آمده است که این بر تکرار و به کثرت گفتن آن دلالت دارد.{«الله الله» بالرفع فیهما وکرر للتأکید و قیل تکریره عبارة عن تکثیر ذکره:مرقات المفاتیح، باب لا تقوم الساعة الا علی شرار الناس.در ابتدای فصل اول}

۴:در مناقب سیدنا بلال آمده است زمانیکه مشرکین مکه ایشانرا شدیداً شکنجه میکردند،سیدنا بلا در زیر شکنجه مشرکین چنین میگفت«احد احد» {وهو یقول احد،احد} مسند امام احمد حدیث۳۸۳۲|سنن ابن ماجه، حدیث۱۵۰|صحیح ابن حبان حدیث۷۰۸۳با سند صحیح.

و در سنن ابو داؤد آمده است که سیدنا بلال «الله الله» می گفت.پس از عملکرد صحابه کرام نیز ذکر مفرد«الله الله» ثابت است. جهت معلومات بیشتر درین مورد به جلد اول تفسیر امام فخر رازی رحمه الله، خلاصة التصوف علامه سربازی رحمه الله، طریقة الراشدین و حجت المسترشدین،

و حلق هر دو بگوید.سپس توقف کند تا اینکه نفس ذاکر بر جای خود آمده و همینگونه بار بار ذکر کند.

وَ اِمَّا بِضَرْبَتَیْنِ وَ صِفَتُهُ اَنْ یَّجْلِسَ جِلْسَةَ الصَّلٰوةِ وَ یَضْرِبَ الْجَلَالَةَ مَرَّةً فِي الرُّكْبَةِ الْیُمْنَی وَ مَرَّةً فِي الْقَلْبِ وَ یُكَرِّرُ ذَالِک بِلَا فَصْلٍ وَّ یَنْبَغِيْ اَنْ یَّكُوْنَ الضَّرْبُ لَا سَیِّمَا الْقَلْبِيُّ بِقُوَّةٍ وَّ شِدَّةٍ لِیَتَأَثَّرَ الْقَلْبُ وَ یَجْتَمِعَ الْخَاطِرُ.

ترجمه:خواه ذکر دو ضربی باشد که طریقهٔ آن اینست که مانند نشستن در نماز بنشیند و اسم ذات را یک مرتبه بر زانوی راست و بار دوم بر قلب زند و آنرا بار بار و بدون فصل تکرار کند و مناسب اینست که ضرب

ملفوظات حکیم الامت تهانوی رحمه الله و الموسوعة الیوسفیة فی بیان ادلـة الصوفیة مراجعه نمایید.

با شدت و قوت[۱] قلبی همراه باشد تا بر دل اثر کند و پریشانی خاطر دور شده، وساوس دفع گردد.

وَ اِمَّا بِثَلَاثِ ضَرْبَاتٍ وَ صِفَتُهُ اَنْ يَّجْلِسَ مُتَرَبِّعًا فَيَضْرِبَ مَرَّةً فِي الرُّكْبَةِ الْيُمْنَى وَ مَرَّةً فِي الرُّكْبَةِ الْيُسْرَى وَ مَرَّةً فِي الْقَلْبِ وَ لاَكِنَّ الثَّالِثَ اَشَدُّ وَ اَجْهَرُ.

---

[۱] عَنْ أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ ﷺ فِى حَدِيْث طَوِيْل، فَلَمَّا رَأى رَسُوْلُ الله ﷺ مَاقَدْ غَشِيَنِى ضَرَبَ فِى صَدرِى فَفِضْتُ عَرَقاً وَ كَأَنَّمَا أَنْظُرُ اِلَى الله عَزَّوَجَلَّ...»

ترجمه:از حضرت أبی بن کعب ﷺ در حديث طويلی مرويست که فرمود:چون رسول خدا ﷺ مرا در آن حالت(خطور نوعی تکذيب) ديد، به سينه ام زد.عرق کردم و گويی که داشتم به خداوند بلند مرتبه در حالت خوف و فزع می نگريستم.صحيح مسلم:کتاب فضائل القرآن، بيان أن قرآن انزل علی سبعة أحرف وبيان معناها، ح رقم ۲۷۳(۸۲۰).

حکيم الامت مولانا اشرف تهانوی رحمه الله ازين حديث شريف در مورد ضرب در ذکر استدلال نموده می فرمايد:اهميت ضرب در ذکر اينست که اثر آن بر دل برسد.آنچه در حديث شريف آمده، غرض آنحضرت ﷺ ازين ضرب اين بود که از ضرب وی بر دل اثر رسد و ميان اينکه که از ضرب خود بر دل اثر رساند ويا از ضرب شخص ديگری هيچگونه فرق معتَد بِه وجود ندارد.التکشف عن مهمات التصوف، ص۷۱۱

ترجمه: خواه ذکر سه ضربی باشد و طریقهٔ آن اینست که چهار زانو نشسته و یکبار بر زانوی راست و بار دوم بر زانوی چپ و بار سوم بر دل زند و ضرب سوم باید شدیدتر وبلندتر باشد.

وَ اِمَّا بِاَرْبَعِ ضَرْبَاتٍ وَ صِفَتُهُ اَنْ يَّجْلِسَ مُتَرَبِّعًا وَّ يَضْرِبَ مَرَّةً فِي الرُّكْبَةِ الْيُمْنَى وَ مَرَّةً فِي الرُّكْبَةِ الْيُسْرَى وَ مَرَّةً فِي اْلقَلْبِ وَ مَرَّةً اَمَامَهُ وَلاَكِنَّ الرَّابِعَ اَشَدُّ وَاَجْهَرُ.

ترجمه: خواه ذکر چهار ضربی باشد و طریقه آن اینست که چهار زانو نشسته و یک بار بر زانوی راست و بار دیگر بر زانوی چپ و بار سوم بر دل و بار چهارم بر جلو خویش ضرب زند ولی ضرب چهارم باید شدیدتر و بلندتر باشد.

طریقهٔ ذکر نفی و اثبات:

وَ مِنْهُ النَّفْیُ وَ الْاِثْبَاتُ وَ هُوَ کَلِمَةُ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ صِفَتُهُ اَنْ یَّجْلِسَ جِلْسَةَ الصَّلَوةِ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ وَ یُغَمِّضَ عَیْنَیْهِ وَ یَقُوْلُ لاَ کَاَنَّهُ یُخْرِجُهَا مِنْ سُرَّتِهِ ثُمَّ یَمُدُّهَا حَتَّی یَبْلُغَ اِلَی الْمَنْکَبِ الْاَیْمَنِ فَیَقُوْلُ اِلَهَ کَاَنَّهُ یُخْرِجْهَا مِنْ اُمِّ الدِّمَاغِ ثُمَّ یَضْرِبَ اِلَّا اللّٰهُ بِالشِّدَّةِ وَالْقُوَّةِ وَیُلَاحِظَ نَفْیَ الْمَحْبُوْبِیَّةِ اَوِالْمَقْصُوْدِیَّةِ اَوِالْوُجُوْدِ مِنْ غَیْرِاللهِ تَعَالَی وَ اِثْبَاتَهَا لَهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی.

ترجمه:و از جمله ذکر جهری نفی واثبات است و آن عبارت از کلمه لَا اِلهَ اِلَّا اللهُ است[1]و طریقه آن اینست

---

[1] عن جابر ﷛ عن النبی ﷺ قال:افضل الـذکر لااِلـه الاالله وافضـل الـدعاء الحمد لله.

که مانند هیأت نماز رو بقبله نشسته، چشمان خویش را بسته و لاَ را چنان گوید که آنرا از ناف خویش میکشد و سپس آنرا تا جایی بالا ببرد تا به شانه راست رسیده سپس اله را چنان گوید که گویا آنرا از تهِ دماغ می کشد.سپس اِلاَّ اللهُ را با شدت و قوت بر دل ضرب زند و محبوبیت یا مقصودیت یا نفی وجود غیرحق را

ترجمه:حضرت جابر ﷛ می گوید:رسول اکرم ﷺ فرمودند:از تمام ذکرها «لااله الاالله» بهتر است و از تمام دعاها «الحمد لله» بهتر است.

سنن الترمذی، کتاب الدعوات، باب ما جاء أن دعوة المسلم مستجابة، ح رقم ۳۷۱۱|ابن ماجه، کتاب الأدب، باب فضل الحامدین، ح رقم۳۹۳۲|السنن الکبری للنسائی(ت الأرنؤوط)، ج۹، ص۳۰۶، کتاب عمل الیوم واللیلة، افضل الذکر وافضل الدعاء، ح رقم۱۰۵۹۹|صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان، ج۳، ص۱۲۶، کتاب الرقائق، باب الأذکار، ذکر البیان بأن الحمد لله جل وعلا من افضل الدعاء، والتهلیل له من افضل الذکر، ح رقم۸۴۶| المستدرک علی الصحیحین، ج۱، ص۶۸۱، کتاب الدعاء والتکبیر والتهلیل والتسبیح والذکر، ح رقم۱۸۸۶، صححه الحاکم ووافقه الذهبی|الترغیب والترهیب للمنذری، ج۲، ص۲۶۷، کتاب الذکر والدعاء، باب الترغیب فی قول لا اله الا الله و ما جاء فی فضلها، ح رقم۱۰ وقال المنذری رواه ابن ماجه، والنسائی وابن حبان فی صحیحه، والحاکم، کلهم من طریق طلحة بن خراش عنه، وقال الحاکم:صحیح الاسناد.

ملاحظه کند و حین گفتن اِلاَّ اللهُ تمام اوصاف را به الله ﷻ ثابت کند.

فائده:شاه عبدالعزیز محدث دهلوی رحمه الله فرموده اند که ملاحظه و تصور هذا باعتبار ذاکرین متفاوت بوده یعنی مبتدی نفی محبوبیت را تصور کرده، متوسط نفی مقصودیت را و منتهی نفی موجود را تصور کند.

وَ لَعَلَّکَ تَقُوْلُ مَاالْحِکْمَةُ فِیْ اِشْتِرَاطِ الضَّرَبَاتِ وَ التَّشْدِیْدَاتِ وَ مُرَاعَاةِ اَمَاکِنِهَا فَاَقُوْلُ جُبِلَ الْاِنْسَانُ عَلَی التَّوَجُّهِ اِلَی الْجِهَاتِ وَ الْاِصْغَاءِ اِلَی اِیْقَاعِ النَّغَمَاتِ وَ اَنْ تَدُوْرَ فِیْ نَفْسِهِ الْاَحَادِیْثُ وَالْخَطَرَاتُ فَوَضَعُوْا هَذَا الْوَضْعَ سَدًّا لِلتَّوَجُّهِ اِلَی غَیْرِ نَفْسِهِ وَ کُبْحًا عَنْ خُطُوْرِ الْخَطَرَاتِ الْخَارِجَةِ لِیَتَدَرَّجَ مِنْهُ اِلَی قَصْرِ التَّوَجُّهِ عَلَی اللهِ تَعَالَی.

ترجمه:و ای سالک شاید تو بگویی که در شرط گذاشتن ضربات و تشدیدات چه حکمتی نهفته است و در مراعات نمودن مکان آنها چه فائده ای وجود دارد؟پس من در جواب می گویم که فطرت انسان چنانست (خداوندﷻ انسان را چنان خلق نموده است) که بسوی جهات مختلف توجه نموده و به آواز های گوناگون گوش می دهد، در قلب وی خیالات و حرف های مختلفی می گذرد.پس علماء طریقت این طریقه را بخاطر بازگشت از توجه بسوی غیر و بازگشت از خطرات بیرونی وضع کرده اند تا شخص آهسته آهسته از ذات خویش نیز قطع علاقه نموده و تمام توجه وی بسوی ذات حق تعالیﷻ معطوف گردد.

فائده:مولانا رحمه الله در حاشیه فرموده اند:و پیشوایان طریقت همینگونه جلسات و هیآتی را جهت اذکار

مخصوصه ایجاد کرده اند که مناسبات مخفیه آنرا شخص صافی الذهن و عالم علوم حقه دریافت کرده می تواند.در برخی از حالات عاجزی و شکسته نفسی است، در برخی خشوع و خضوع است و در برخی جمعیت خاطر و دفع وسواس است و در برخی هم خطرات دفع گردیده و نشاط حاصل می شود.بدین جهت آنحضرت ﷺ از ایستادن در حال گذاشتن دست بر کمر منع فرموده اند چون از جمله هیآت اهل جهنم (متکبرین) است.[1] بدین جهت درینگونه هیآت اکثراً

---

[1] عن أبی هریرة رضي الله عنه عن النبی ﷺ أنه نهی أن یصلی الرجل مختصراً » . وفی روایة أبی بکر قال: نهی رسول الله ﷺ.صحیح مسلم، کتاب المساجد، باب کراهة الاختصار فی الصلاة، ح رقم۱۲۴۶|مصنف ابن ابی شیبة (ت عوامه)، ج۳، ص۴۷۹، کتاب الصلاة، الرجل یضع یده علی خاصرته فی الصلاة، ح رقم۴۶۳۵.قال الامام الترمذی فی جامعه:کره بعض أهل العلم الاختصار فی الصلاة، وهو أن یضع یده أو یدیه علی خاصرته.وکذا الامام البیهقی قال : نهی عن التخصر فی الصلاة ، و هو أن یضع یده علی خصره وهو یصلی. وعلیه جماهیر المحدثین والشراح، وهو مروی عن

جمع من الصحابة، كابن عمر رضي الله عنهما وأبى هريرة رضي الله عنه، وكلهم فسروا الاختصار فى الصلاة : بأن يضع يده على خاصرته.
واختلف أهل العلم فى الحكمة من النهى عن ذلک على أقوال:
(۱) فقيل:انه من فعل المتكبرين، قاله المهلب بن أبى صفرة، وقال الترمذى:وقد كره بعض أهل العلم الاختصار فى الصلاة، وكره بعضهم أن يمشى الرجل مختصراً.سنن الترمذى، كتاب الصلاة، باب ما جاء فى النهى عن الاختصار فى الصلاة، ح رقم۳۸۴.
(۲) وقيل:انه من فعل اليهود، وهذا صريح عن عائشة رضي الله عنها.«عن عائشة رضي الله عنها كانت تكره أن يجعل المصلى يده فى خاصرته وتقول ان اليهود تفعله».صحيح البخارى، كتاب أحاديث الأنبياء، باب ما ذكر عن بنى اسرائيل، ح رقم۳۴۵۸.
وروى ابن حبان وهو فى صحيح ابن خزيمة برقم۹۰۹:من طريق أبى صالح الحرانى، قال:حدثنا عيسى بن يونس، عن هشام، عن محمد، عن أبى هريرة، أن رسول الله ﷺ قال:«الاختصار فى الصلاة راحة أهل النار».قال أبوحاتم:يعنى فعل اليهود والنصارى، وهم اهل النار. صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان، ج۶، ص۶۳-۶۴، كتاب الصلاة، باب ما يكره للمصلى وما لا يكره، ذكر العلة التى من أجلها نهى عن الأختصار فى الصلاة، ح رقم۲۲۸۶.
(۳) وقيل: انه فعل الشيطان، ويروى:أن ابليس اذا مشى مشى مختصراً، حكاه الترمذى معلقاً فى جامعه.سنن الترمذى،كتاب الصلاة، باب ما جاء فى النهى عن الاختصار فى الصلاة، ح رقم۳۸۴| مصنف ابن ابى شيبة (ت عوامه)، ج۳، ص۴۷۹، كتاب الصلاة، الرجل يضع يده على خاصرته فى الصلاة، ح رقم۴۶۳۵.
مسألة: هل النهى عن الاختصار فى الصلاة للكراهة أم للتحريم؟

کاهلی و فتور نشاط وجود داشته که منافی سرگرمی در عبادت است.پس بخاطر بسپارید که اینگونه امور باید مخالف شرع ویا داخل بدعات سیئه دانسته نشود [1]چنانچه برخی از اشخاص کم فهم گمان دارند.

وَ يَنْبَغِيْ اَنْ يَّجْتَمِعَ اَهْلُ السُّلُوْكِ حَلْقَةً بَعْدَ الْفَجْرِ وَالْعَصْرِ يَذْكُرُوْنَ اللهَ تَعَالَى عَلَى وَجْهِ الْجَمْعِيَّةِ فَفِيْ ذَالِكَ فَوَائِدُ لاَ تُوْجَدُ فِي الْوَحْدَةِ.

أختلف أهل العلم:فذهب أكثر أهل العلم على أن النهى للكراهة، وهو قول الأئمة الأربعة والقول الثانى:أن النهى للتحريم، هو مذهب أهل الظاهر.

مسألة: وهل يكره الاختصار فى غير الصلاة؟

فى الموسوعة الكويتية: وأما التخصر خارج الصلاة فقد جاء فى تنوير الأبصار وشرحه:أنه مكروه تنزيهاً.لأنه فعل المتكبرين.ابن عابدين، ج۱، ص۴۳۲|فتح البارى شرح صحيح البخارى۸۹/۳، وتفسير ابن كثير۲/ ۳۷۷دار القرآن الكريم بيروت.بحواله الموسوعة الفقهية، ج۱۱، ص۴۲.

[1] زیرا این وسیله و ممد حاصل کردن حضور مع الله است چنانچه علم صرف و نحو وسیله و ممد خواندن عبارات کلام الله، حدیث و غیره کتب دینیه است.حاشیه اردو.

ترجمه:و اهل سلوک باید بعد از نماز صبح و دیگر برای ذکر خداوند ﷻ بصورت حلقه ای جمع شوند و فوائدی درین اجتماع وجود دارد که در تنهایی حاصل نمی شود.

فَاِذَا ظَهَرَ عَلَى الطَّالِبِ اَثَرُ هَذَا الذِّكْرِ الْجَلِيِّ وَ شُوْهِدَ فِيْهِ نُوْرُهُ اُمِرَ بِالذِّكْرِ الْخَفِيِّ وَالْمُرَادُ مِنْ هَذَا الْاَثَرِ اِنْبِعَاثُ الشَّوْقِ وَ اِطْمِيْنَانُ الْقَلْبِ بِاِسْمِ اللّٰهِ وَ اِنْتِفَاءُ اَحَادِيْثِ النَّفْسِ وَ اِيْثَارُ اللّٰهِ تَعَالَى عَلَى كُلِّ مَاعَدَاهُ.

ترجمه:سپس زمانیکه اثر ذکر جلی بر طالب ظاهر شد و نور آن در وی مشاهده شد، به ذکر خفی مامور شده و مراد از اثر ذکر جلی انبعاث شوق است یعنی پیدا شدن شوق و حاصل شدن اطمینان در دل از ذکر

خداوند متعال ﷻ و انتفاء احادیث نفس یعنی دور شدن وساوس و مقدم ساختن حق تعالی جل جلاله بر ماسواء می باشد.

وَ مَنْ وَّاظَبَ عَلَى ذِكْرِ اِسْمِ الذَّاتِ فِيْ كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ اَرْبَعَ آلَافِ مَرَّةٍ مَّعَ تَقْدِيْمِ الشُّرُوْطِ الَّتِيْ اَسْلَفْنَاهَا وَاسْتَمَرَّ عَلَى ذَالِک شَهْرَيْنِ اَوْ نَحْوًا مِنْ ذَالِک فَاِنَّهُ يُشَاهِدُ فِيْهِ الْاَثَرَ لَاَ مُحَالَةَ سَوَاءٌ كَانَ غَبِيًّا اَوْ ذَكِيًّا.

ترجمه:و شخصیکه بر ذکر اسم ذات روز چهار هزار بار با تقدیم آنعده شرائط آن که ما قبلاً ذکر کردیم مواظبت کند و برای مدت دو ماه ویا مدتی همانند آن بر آن مداومت کند، البته این اثر را در آن مشاهده خواهد کرد خواه ذاکر کم فهم باشد یا تیز فهم.

بیان ذکر خفی دورهٔ قادریه :

وَ اَمَّا الذِّكْرُ الْخَفِيُّ فَمِنْهُ اِسْمُ الذَّاتِ مَعَ اُمَّهَاتِ الصِّفَاتِ وَ صِفَتُهُ اَنْ يَّغْمِضَ عَيْنَيْهِ وَ يَضُمَّ شَفَتَيْهِ وَ يَقُوْلُ بِلِسَانِ الْقَلْبِ اَللّٰهُ سَمِيْعٌ اَللّٰهُ بَصِيْرٌ اَللّٰهُ عَلِيْمٌ كَاَنَّهُ يُخْرِجُهَا مِنْ سُرَّتِهِ اِلَى صَدْرِهِ وَ مِنْ صَدْرِهِ اِلَى دِمَاغِهِ وَ مِنْ دِمَاغِهِ اِلَى الْعَرْشِ ثُمَّ يَقُوْلُ اللّٰهُ عَلِيْمٌ اَللّٰهُ بَصِيْرٌ اَللّٰهُ سَمِيْعٌ هَابِطًا عَلَى تِلْكَ الْمَنَازِلِ كَمَا صَعِدَ عَلَيْهَا فَهَذِهِ دَوْرَةٌ وَّاحِدَةٌ ثُمَّ يَفْعَلُ هَكَذَا وَ هَكَذَا وَ مِنْ اَهْلِ هَذَا الشَّأنِ مَنْ يَزِيْدُ اَللّٰهُ قَدِيْرٌ.

ترجمه: و از جمله ذکر خفی اسم ذات است با صفات آن و طریقه آن چنین است که هر دو چشم و هر دو لب خویش را بسته با زبان دل اَللّٰهُ سَمِيْعٌ اَللّٰهُ بَصِيرٌ اَللّٰهُ عَلِيْمٌ را چنان گوید که گویا آنرا از ناف تا سینه خویش

کشیده و از سینه تا دماغ و از دماغ خویش تا عرش می کشد سپس اَللهُ عَلِیْمٌ اَللهُ بَصِیْرٌ اَللهُ سَمِیْعٌ گفته بر منازل مذکور طوری پایان شود چنانچه درجه به درجه بر آن بالا رفته است.و این یک دوره شد.سپس به همین شکل بار بار عمل کند و برخی از اشخاص این طریقه اَللهُ قَدِیْرٌ را نیز اضافه می کنند.

فائده: توضیح آن چنین است که اَللهُ سَمِیْعٌ را در دل بگوید و در تصور خویش از ناف تا سینه بالا ببرد، سپس با گفتن اَللهُ بَصِیْرٌ از سینه به دماغ برسد واز آنجا اَللهُ عَلِیْمٌ گفته الی عرش برسد، سپس این الفاظ را تصور نموده درجه به درجه پایین شود یعنی اَللهُ عَلِیْمٌ گفته از عرش به دماغ رسیده و اَللهُ بَصِیْرٌ گفته از دماغ به سینه رسیده و سپس اَللهُ سَمِیْعٌ گفته به سوی ناف رفته توقف کند و همینطور هر بار عمل کند.و اگر اَللهُ

قَدِیْرٌ را اضافه کند در مرتبه سوم الی آسمان برسد و بار چهارم الی عرش .

طریقه پاس انفاس:

وَ مِنْهُ النَّفْیُ وَالْاِثْبَاتُ وَ صِفَتُهُ اِمَّا کَذِکْرِنَا فِی الْجَهْرِ وَ اِمَّا بِاَنْ یَّکُوْنَ مُتَیَقِّظًا مُطَّلِعًا عَلَی اَنْفَاسِهِ فَاِذَا خَرَجَ النَّفْسُ بِطَبِیْعَتِهِ مِنْ غَیْرِ قَصْدِهِ وَ اِرَادَتِهِ قَالَ مَعَ خُرُوْجِهِ لَا اِلٰهَ بِلِسَانِ الْقَلْبِ وَ اِذَا دَخَلَ قَالَ مَعَ دُخُوْلِهِ اِلَّا اللّٰهُ قَالَ الْاَکَابِرُ وَ هَذَا پَاسُ اَنْفَاسْ وَ لَهُ اَثَرٌ عَظِیْمٌ فِیْ نَفْیِ الْخَوَاطِرِ وَ زَوَالِ حَدِیْثِ النَّفْسِ.

ترجمه:و از جمله ذکر خفی ذکر نفی و اثبات بوده و طریقه آن همانگونه است که در ذکر جلی ذکر شده ویا اینطور است که ذاکر بیدار و هوشیار شده، بالای

نَفَسهای خویش آگاهی داشته سپس هنگامیکه نفس بیرون شود، با برون آمدن خود بخود و بدون اراده و قصد با زبان دل لاَ اِلهَ بگوید، سپس زمانیکه نفس داخل شود با درون رفتن آن بصورت خود بخود و غیر ارادی اِلاَّ اللهُ بگوید.بزرگان طریقت فرموده اند که نام این ذکر پاس انفاس است و در نفی خطرات و وساوس دارای اثر بزرگیست. چنانچه عارفی فرموده است:

شعر

اگر تو پاس داری پاس انفاس بسلطانی رسانندت ازین پاس
تا بجـــاروب لا نـروبی راه نـــرسی در مقـــام الا الله

رباعی

در ذات مقدست کسی را ره نیست وز عین جلال هیچکس آگه نیست
سرمایه رهـروان که راهش طلبـند جـــز گفتـــن لااله الاالله نیست

فَاِذَا ظَهَرَ اَثَرُ ذِكْرِ الْخَفِيِّ و شُوْهِدَ فِي الطَّالِبِ نُوْرُهُ اُمِرَ بِالْمُرَاقَبَةِ وَالْمُرَادُ مِنْ هَذَا الْاَثَرِ الشَّوْقُ وَ غَلَبَةُ

الْحُبِّ وَ اِنْصِرَافُ عِنَانِ عَزِيْمَتِهِ اِلَى الْفِكْرِ وَ اِيْثَارُاللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ وَ اِجْتِمَاعُ الْهِمَّةِ عَلَى طَلَبِهِ وَ وِجْدَانُ الْحَلَاوَةِ فِي السُّكُوْتِ وَالنَّفْرَةُ عَنِ الْكَلَامِ وَالْاِشْتِغَالُ بِاَمْرِ الدُّنْيَا

ترجمه: سپس هنگامیکه اثر ذکر خفی ظاهر شد و نور آن در طالب معلوم شد به مراقبه امر کرده می شود. و مراد از اثر ذکر خفی شوق و غلبه محبت الهی و بازگشت عنان اراده وی بسوی فکر و توجه به محبت با خداوند جل جلاله و جمع کردن تمام همت بسوی طلب خداوند ﷻ و حلاوت یافتن بر سکوت و نفرت از گفتگو و مشغول شدن بامور دنیوی است.

طریقهٔ مراقبه :

وَ اَمَّا الْمُرَاقَبَةُ فَهِیَ عِنْدَهُمْ عَلَی اَنْوَاعٍ کَثِیْرَةٍ یَّجْمَعُهَا اَمْرٌ وَ هُوَ اَنْ یَّتَلَفَّظَ بِآیَةٍ اَوْ کَلِمَةٍ بِاللِّسَانِ اَوْ یَتَخَیَّلَهَا فِی الْجِنَانِ وَ یَفْهَمُ مَعْنَاهَا فَهْمًا جَیِّداً ثُمَّ یَتَصَوَّرَ کَیْفَ هَذَا الْمَعْنَی وَ مَا صُوْرَةُ تَحَقُّقِهِ ثُمَّ یَجْمَعُ الْخَاطِرَ عَلَی تِلْک الصُّوْرَةِ بِحَیْثُ لَا یَخْطُرُ خَطْرَةٌ سِوَاهَا حَتَّی یَتَحَقَّقَ الْاِسْتِغْرَاقُ فِیْهَا وَ نَوْعُ ذُهُوْلٍ عَمَّا سِوَاهَا .

ترجمه:اما مراقبه نزد بزرگان طریقت اقسام زیادی دارد و جامع ترین این اقسام، مراقبهٔ امر است و مراقبهٔ امر اینست که آیه قرآنی و یا کلمه ای را با زبان گفته ویا آنرا در دل خویش خیال کند و معنی آنرا بصورت بهتر فهمیده و تصور کند که معنی آن چگونه است و صورت تحقیق و ثبوت آن چگونه است.سپس خاطر

خویش را به همان صورت چنان جمع کند که در آن هیچ خاطری متوجه نشده و استغراق متحقق گردد و از ماسوای آن یک نوع ربودگی و غفلت حاصل شود.مترجم(اردو)می گوید:خلاصه اینکه در مفهوم لفظ چنان غرق شود که بجز از آن هیچ چیزی در فکر نماند و این را مراقبه می گویند.

مراقبهٔ حضور حق تبارک و تعالی ﷻ :

وَالْاَصْلُ فِيْهَا قَوْلُهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْاِحْسَانُ اَنْ تَعْبُدَ اللّٰهَ كَاَنَّكَ تَرَاهُ فَاِنْ لَّمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَاِنَّهُ يَرَاكَ

فَيَتَلَفَّظُ السَّالِكُ اَللّٰهُ حَاضِرِیْ اَللّٰهُ نَاظِرِیْ اَللّٰهُ مَعِیْ اَوْ يَتَخَيَّلُ فِی الْجِنَانِ ثُمَّ يَتَصَوَّرُ حُضُوْرَهٗ تَعَالٰی

وَنَظَرَهُ وَمَعِيَّتَهُ تَصَوُّراً جَيِّداً مُسْتَقِيْماً مَّعَ تَنْزِيْهِهِ عَنِ الْجِهَةِ وَالْمَكَانِ حَتَّى يَسْتَغْرِقَ فِيْ هَذَا التَّصَوُّرِ.

ترجمه: و اصل مراقبه حدیثی است که رسول الله ﷺ فرمودند:احسان اینست که خداوند ﷻ را طوری عبادت کنی که گویا او را می بینی و اگر تو نمی توانی او را ببینی، چنان تصور کنی که او ترا می بیند.[1] و با زبان خویش بگوید الله حاضری الله ناظری الله معی یا آنرا در دل خویش بدون تلفظ آن تصور کند.سپس حاضر و ناظر بودن و معیت او تعالی ﷻ را بصورت

---

[1] صحیح البخاری ، کتاب الایمان ، باب سؤال جبریل النبی ﷺ عن الایمان والاسلام والاحسان وعلم الساعة ، ح رقم۵۰ ، کتاب التفسیر، سورة لقمان ، ح رقم۴۷۷۰| صحیح مسلم ، کتاب الایمان ، باب معرفة الایمان والاسلام والقدر وعلامة الساعة ، ح رقم۱۰۲، کتاب الایمان ، باب الایمان ما هو و بیان خصاله ، ح رقم۱۰۶و۱۰۸|کتاب الآثار للامام محمد بن الحسن الشیبانی ، باب التصدیق بالقدر ، ح رقم۳۸۲|مسند الامام الاعظم ابی حنیفة للحافظ أبی محمد الحارثی ، ح رقم۱۰۰۲، ۱۰۰۳ و۱۰۰۴| مسند الامام الاعظم ابی حنیفة للحافظ أبی عبدالله الحسین بن الخسرو، ح رقم ۶۹۶، ۷۲۵ و۷۲۶.

بهتر و درست آن و باوجود پاک بودن ذات مقدس وی از جهت و مکان تصور کند تا اینکه در آن غرق شود.

طریق معیت :

اَوْ يَتَصَوَّرَ وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنتُمْ[1] وَ يَتَصَوَّرُ مَعِيَّتَهُ قَائِمًا وَقَاعِدًا وَّ مُضْطَجِعًا فِي الْخَلْوَةِ وَالْجَلْوَةِ وَالشُّغْلِ وَالدَّعَةِ.

ترجمه:ویا اینکه این آیه شریفه وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنتُمْ یعنی «و هر جا باشید او با شما است» را تصور کرده و معیت خداوند ﷻ را در حالت ایستاده، نشسته، خوابیده هنگام تنهائی و ملاقات با مردم و مشغولیت و بیکاری تصور کند.

---

[1] الحدید:آیه۴

اقسام مراقبهٔ قرآنیه :

اَوْ یَتَلَفَّظُ اَیْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ [1] اَوْ اَلَمْ یَعْلَمْ بِاَنَّ اللهَ یَرَی [2]اَوْ نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیْدِ [3] اَوْ وَاللهُ بِکُلِّ شَیْءٍ مُّحِیْطٌ [4]اَوْ اِنَّ مَعِیَ رَبِّی سَیَهْدِیْنِ [5]اَوْ هُوَالْاَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ[6]فَهَذِهِ مُرَاقِبَاتٌ مُفِیْدَةٌ لِتَعَلُّقِ الْقَلْبِ بِاللهِ عَزَّوَجَلَّ.

ترجمه:ویا این آیهٔ اَیْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمّ وَجْهُ اللهِ یعنی وبه هر سو رو کنید، خدا آنجاست را بخواند ویا آیه اَلَمْ یَعْلَمْ

---

[1] البقرة: ١١٥
[2] العلق: ١٤
[3] ق: ١٦
[4] أَلَا انَّهُ بِكُلِّ شَىْءٍ مُحِيطٌ.فصلت:۵۴
[5] الشَعراء: ٦٢
[6] الحديد: ٣

بِاَنَّ اللهَ يَرَى یعنی آیا او ندانست که خداوند (همه اعمالش را) می‌بیند؟! ویا این آیه نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیْدِ یعنی و ما به او از رگ گردنش نزدیکتریم! را مراقبه کند ویا این آیه وَاللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ یعنی خداوند بر همه چیز احاطه دارد را تصور کند ویا درین این آیه اِنَّ مَعِیَ رَبِّی سَیَهْدِیْنِ یعنی یقیناً پروردگارم با من است، بزودی مرا هدایت خواهد کرد فکر کند ویا آیه هُوَالْاَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ یعنی حق تعالی اول است که قبل از وی چیزی نیست و آخر است که بعد از فنای عالم باقی خواهد ماند وباعتبار صفات وافعال خود ظاهر است و باعتبار اینکه حقیقت ذات او را هیچ کسی نمی داند باطن است.پس این مراقباتی اند که جهت تعلق قلبی با خداوند ﷻ مفید اند.

مراقبهٔ فنا :

وَ اَمَّا الْمُفِيْدَةُ لِقَطْعِ الْعَلَائِقِ وَالتَّجَرُّدِ التَّامِّ وَالسُّكْرِ وَالْمَحْوِ فَهِيَ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَّ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُوالْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ[۱] وَ صِفَتُهُ اَنْ يَّتَصَوَّرَ نَفْسَهُ قَدْ مَاتَ وَ صَارَ رَمَادًا تَذْرُوْهُ الرِّيَاحُ وَالسَّمَاءُ قَدْ اِنْشَقَّتْ وَ كُلُّ شَيْءٌ قَدْ بَطَلَ تَرْكِيْبُهُ وَ هَيْئَتُهُ وَ يَتَصَوَّرَ اللّٰهَ بَاقِيًا مَوْجُوْدًا فَيَبْقَى عَلَى هَذَا التَّصَوُّرِ مَلِيًّا فَاِنَّهُ يُفِيْدُ الْمَحْوَ .

ترجمه: و مراقبه ایکه جهت قطع علائق و مجرد شدن بصورت کامل و بیهوشی و فنا مفید است، مراقبه این آیه کریمه کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَّ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُوالْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ یعنی همه کسانی که روی آن

---

[۱] الرحمن:۲۷

(زمین) هستند فانی می‌شوند، و تنها ذات ذوالجلال و گرامی پروردگارت باقی می‌ماند! است و طریقهٔ این مراقبه چنین است که نفس خویش را تصور کند که مرده و چنان خاک شده است که باد او را اینسو و آنسو می برد.آسمان پارچه پارچه شد و شکل و ترتیب موجوده اشیاء دنیا از بین رفت.هرچه بود از بین رفت و تصور کند که تنها ذات الله تبارک و تعالی باقی و موجود است و هرگاه این تصور الی مدت مدیدی باقی بماند به مقام فناء خواهد رسید.

فائده:سند این تصورات حدیثی است که در صحیح مسلم از امیرالمؤمنین علی مرتضی کرم الله وجه مرویست که گفت رسول الله ﷺ به من فرمود:قُلِ اللَّهُمَّ اهْدِنِی وَسَدِّدنِی وَاذکُر بِالهُدَی هِدَایَتَکَ الطَّرِیقِ وَالسَّدَادِ

سَدَادَ السّهمِ.[1]یعنی ای علی کرم الله وجه «بگو:الهی! مرا هدایت کن و راست گردان و به هدایت راهبر باش؛ هدایت تو همچون راست بودن تیر راه راست و مستقیم است.» آنحضرت ﷺ همان طریقه ای را به امیرالمؤمنین و سید اولیاء کرم الله وجه تعلیم داد که انسان را بتدریج از محسوسات به حالات مطلوبه می رساند.پس این طریقه را بخاطر باید سپرد.کذا فی الحاشیة العزیزیة.

[1] صحیح مسلم ، کتاب الذکر والدعاء والتوبة والاستغفار ، ح رقم ۷۰۸۶|سنن النسائی ،کتاب الزینة ، باب النهی عن الخاتم فی السبابة، ح رقم ۵۲۲۷ و ۵۲۲۹ | سنن ابی داؤد ، کتاب الخاتم ، باب ما جاء فی خاتم الحدیث، ح رقم ۴۲۲۷ | مسند احمد (ت الأرنؤوط)، مسند العشرة المبشرین بالجنة، مسند علی بن أبی طالب ﷺ، ج۲، ص۴۴۰، ح رقم۱۳۲۱.

وَ كَذَالِک اِنَّ الْمَوْتَ الَّذِیْ تَفِرُّوْنَ مِنْهُ فَاِنَّهُ مُلَاقِیْکُمْ [1] اَوْ اَیْنَمَا تَکُوْنُوْا یُدْرِکْکُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ کُنْتُمْ فِیْ بُرُوْجٍ مُّشَیَّدَةٍ. [2]

ترجمه:و همچنان در طریقه مذکوره مراقبه این آیات کریمه باعث نیستی است.ترجمه: بگو: «این مرگی که از آن فرار می‌کنید سرانجام با شما ملاقات خواهد کرد».ترجمه:«هر جا باشید، مرگ شما را درمی‌یابد؛ هر چند در برجهای محکم باشید!».

فَاِذَا ظَهَرَ اَثَرُ الْمُرَاقَبَةِ فِیْ الطَّالِبِ وَ شُوْهِدَ نُوْرُهُ اُمِرَ بِالتَّوْحِیْدِ الْاَفْعَالِیِّ.

ترجمه:سپس زمانیکه اثر مراقبه در طالب ظاهر شده و نور آن مشاهده شد، توحید افعالی باو امر خواهد شد.

---

[1] الجمعة: ۸
[2] النساء: ۷۸

فائده:توحید افعالی اینست که هر فعلیکه در عالم ظاهر می شود آنرا از جانب خداوند ﷻ بداند نه از جانب زید و عمرو تا نه خوفی از غیرحق باقی بماند و نه توقعی.سعدی رحمه الله فرموده است:

شعر

درین نوعی از شرک پوشیده هست

که زیدم بیازُرد و عَمرَوم نَجُست

وَاعْلَمْ اَنَّ الشَّارِعَ عَلَيْهِ الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ رَغَّبَ وَ حَثَّ عَلَى شَيْئَيْنِ عَلَى الذِّكْرِ وَالْمُرَادُ مِنْهُ مَا يَتَلَفَّظُ بِهِ وَ عَلَى الْفِكْرِ وَ الْمُرَادُ مِنْهُ مُرَاقَبَةُ .

ترجمه:و ای مخاطب بدانکه شارع علیه السلام بر دو چیز ترغیب و تاکید فرمود که یکی از آن ذکر است که مراد از ذکر آنست که توسط زبان گفته شود و دوم فکر است که مراد از آن مراقبه است.

برای کشف وقائع آینده :

قَالَ بَعْضُ الْمَشَائِخِ مِمَّا جَرَّبْنَا لِكَشْفِ الْوَقَائِعِ الْآتِيَةِ عَلَى مَا هِىَ عَلَيْهِ اَنْ يَّعْتَكِفَ الطَّالِبُ فِىْ خَلْوَةٍ وَّ يَّغْتَسِلَ وَ يَلْبَسَ اَحْسَنَ لِبَاسِهِ وَ يَتَطَيَّبَ وَ يَجْلِسَ عَلَى السَّجَّادَةِ وَ يَضَعَ مُصْحَفًا مَفْتُوْحًا عَلَى يَمِيْنِهِ وَ مُصْحَفًا مَّفْتُوْحًا عَلَى يَسَارِهِ وَ مُصْحَفًا كَذَالِكَ خَلْفَهُ ثُمَّ يَدْعُواللّٰهَ اَنْ يَّكْشِفَ عَلَيْهِ الْوَاقِعَةَ الْفُلَانَةَ بِجَهْدِ هِمَّتِهِ ثُمَّ يَشْرَعَ فِىْ اِسْمِ الذَّاتِ مِنْ غَيْرِ غَمْضِ الْعَيْنِ فَيَضْرِبَ مَرَّةً فِى الْمُصْحَفِ الْاَيْمَنِ وَ مَرَّةً فِى الْاَيْسَرِ وَ مَرَّةً خَلْفَهُ وَ مَرَّةً بَيْنَ يَدَيْهِ حَتَّى يَجِدُ فِىْ نَفْسِهِ اِنْشِرَاحًا وَّ نُوْرًا وَّ يُوَاظِبُ عَلَى ذَالِكَ سَبْعَةَ اَيَّامٍ وَّ نَحْوَهَا مَعَ الْخَلْوَةِ فَاِنَّهُ

يُكْشَفُ عَلَيْهِ اَلْبَتَّةَ قُلْتُ هَذَا مَا قِيْلَ وَ فِيْ قَلْبِيْ مِنْهُ شَيْءٌ لِمَا فِيْهِ مِنْ اِسَاءَةِ الْاَدَبِ بِالْمُصْحَفِ.

ترجمه:برخی از مشائخ فرموده اند:آنچه ما برای کشف وقائع آینده بصورت صحیح آنرا تجربه کرده ایم طریقه ایست که طالب در خلوت اعتکاف کند و غسل کرده، بهترین لباسهایش را پوشیده، خویشتن را معطر نموده، بر جای نماز نشسته، مصحفی را بشکل باز شده در سمت راست و مصحفی را بشکل باز شده در سمت چپ خویش، و مصحفی را بشکل باز شده در مقابل خویش و مصحفی را نیز بشکل باز شده در عقب خویش گذاشته، سپس با توجه تام و حضور قلبی به خداوند متعال ﷻ دعا کند که فلان واقعه را بر وی ظاهر[۱] کند.سپس بدون بستن چشم ذکر اسم ذات را

---

[۱]یعنی برمن.

آغاز کند و آنرا یک بار بر مصحف جانب راست ضرب کند و بار دوم بر جانب مصحف چپ و یک بار بر جلو خویش و یک بار هم بر مقابل خویش ضرب کند تا اینکه در دل خویش گشایش و نوری را بیابد و هفت روز مانند آن با خلوت مداومت کند.البته حال بر وی کشف خواهد شد.من[۱] می گویم که برایم این چنین گفته شده است و من در دل خویش بدلیل اینکه در آن بر مصحف مجید بی ادبی ای[۲] وجود دارد، در مورد تردیی دارم.

وَالَّذِى اخْتَارَهُ سَيِّدِى الْوَالِدُ فِىْ هَذَا الْبَابِ اَنْ يَّذْكُرَ اللّٰهَ تَعَالَى بِهَذِهِ الْاَسْمَاءِ يَا عَلِيْمُ يَا مُبِيْنُ يَا خَبِيْرُ

---

[۱] یعنی شاه ولی الله محدث دهلوی رحمه الله

[۲] حضرت مصنف رحمه الله راست گفتند که به طریقه مذکوره چه حاجت است، زیرا مقصود اصلی آن ذریعه استخاره مسنونه نیز حاصل می شود.

مَعَ مُرَاعَاتِ الشُّرُوْطِ الْمَذْكُوْرَةِ اِمَّا كَمَا وَصَفْنَا فِي الذِّكْرِ بِضَرْبَةٍ وَّاحِدَةٍ اَوْ بِثَلاَثِ ضَرْبَاتٍ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ.

ترجمه:و طریقه ای را که برای کشف واقعه آینده والد مرشد من(شاه عبدالرحیم دهلوی قدس سره) پسند نموده اند، اینست که خداوند متعال ﷻ را با این اسماء یا علیم یا مبین ویا خبیر با مراعات کردن شرطهای ذکر شده آن یا چنانچه قبلاً در ذکر یک ضربی و سه ضربی بیان نمودیم یاد کند.خداوند ﷻ داناتر است.

فایده:مولانا رحمه الله فرمودند مراد از شروط مذکوره خلوت، لباس، غسل، استعمال خوشبویی و نشستن بر مصلی یا جای نماز بدون گذاشتن مصاحف است.

طریقهٔ کشف ارواح :

وَ قَالُوْا مِمَّا جَرَّبْنَا لِكَشْفِ الْاَرْوَاحِ بِهَذِهِ الشُّرُوْطِ الْمَذْكُوْرَةِ اَنْ يَّضْرِبَ فِي الْجَانِبِ الْاَيْمَنِ سُبُّوحٌ وَّ فِي الْاَيْسَرِ قُدُّوْسٌ وَ فِي السَّمَاءِ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ فِي الْقَلْبِ وَالرُّوْحِ .

ترجمه:و مشائخ قادریه فرموده اند: طریقه ایکه نزد ما غرض کشف ارواح با شرطهای ذکر شده آن مجرب بوده، اینست که سُبُوحٌ را بر جانب راست خویش، قُدُّوْسٌ را بر جانب چپ خویش و رَبُّ الْمَلاَئِكَةِ را بر آسمان، وَالرّوْحِ را بر دل خویش زند.

برای حصول امور مشکله :

وَ لِتَحْصِيْلِ الْاُمُوْرِ الْمُهِمَّةِ الصَّعْبَةِ بِهَذِهِ الشُّرُوْطِ اَنْ يُّصَلِّيَ فِي اللَّيْلِ مَا قُدِّرَ لَهُ ثُمَّ يَضْرِبَ فِي الْاَيْمَنِ يَا حَيُّ وَ فِي الْاَيْسَرِ يَا وَهَّابُ يَفْعَلُ ذَالِكَ اَلْفَ مَرَّةٍ .

ترجمه: و طریقه حاصل کردن امور مهمه و مشکله اینست که نماز تهجد را با شرطهای ذکر شده چنانچه برایش مقدر شده است خوانده، سپس بر جانب راست خویش یَا حَیّ و بر جانب چپ خویش یا وَهَّابُ را همان گونه هزار بار ضرب زند.

برای انشراح خاطر و دفع بلا ها :

وَ لِاِنْشِرَحِ الْخَاطِرِ وَ دَفْعِ الْبَلَاءِ اَنْ يَّضْرِبَ اللّٰهَ فِي الْقَلْبِ وَ لَا اِلهَ اِلَّا هُوَ كَمَا وَصَفْنَاهُ فِي النَّفْيِ

وَالْاِثْبَاتِ وَالْحَیُّ فِی الْجَانِبِ الْاَیْمَنِ وَالْقَیُّوْمُ فِی الْاَیْسَرِ .

ترجمه:و طریقه انشراح خاطر و دور کردن بلاها اینست که اَللّٰهَ را بر دل زند و لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ را چنانچه ما در نفی و اثبات بیان نمودیم ضرب کند و اَلْحَیّ را بر جانب راست و اَلْقَیّوْمُ را بر جانب چپ ضرب کند.

برای شفاء مریض و غیره :

وَ اِذَا اَرَادَ اَنْ یَّدْعُوا اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ بِشِفَآءِ مَرِیْضٍ اَوْ دَفْعِ جُوْعٍ وَّ تَوْسِیْعِ الرِّزْقِ اَوْ قَهْرِ عَدُوٍّ فَلْیَطْلُبَ الْاِسْمَ الْمُنَاسِبَ بِحَاجَتِهٖ فِی الْاَسْمَاءِ الْحُسْنٰی فَلْیَذْکُرْ بِذَالِکَ الْاِسْمِ بِضَرْبَتَیْنِ اَوْ ثَلَاثِ ضَرْبَاتٍ اَوْ اَرْبَعٍ فَیَقُوْلُ یَا شَافِیْ اَوْ یَا صَمَدُ اَوْ یَا رَزَّاقُ اَوْ یَا مُذِلُّ اِلٰی غَیْرِ ذَالِکَ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ وَ اَحْکَمُ.

ترجمه:و هنگامیکه به خداوند ﷻ اراده دعاء شفاء یافتن مریض یا دفع گرسنگی یا گشایش رزق یا مغلوبیت دشمن را نماید، اسم الهی موافق حاجت خویش را از جمله اسماء الحسنی طلب نماید.پس آن اسم را با دو یا سه یا چهار ضرب ذکر کرده و برای شفاء مریض بگوید یا شافی، یا برای دفع گرسنگی یا رزاق، یا برای دفع دشمن یا مذل ویا هم بغیر آن سائر اسماء الهی را موافق مطلب خویش بطریق مذکور ذکر کند.والله اعلم و احکم.

﴿فصل پنجم﴾

﴿در بیان وظائف مشائخ چشتیه﴾



فِيْ اَشْغَالِ الْمَشَائِخِ الچِشْتِيَّةِ وَ هُمْ اَصْحَابُ اِمَامِ الطَّرِيْقَةِ خَوَاجَهْ مُعِيْنُ الدِّيْنِ حَسَنِ الچِشْتِيِّ وَ چِشْتْ قَرْيَةُ شُيُوْخِهِ رَضِىَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ وَ عَنْهُمْ اَجْمَعِيْنَ.

ترجمه:این فصل بر وظائف مشائخ چشتیه مشتمل است که مریدان امام طریقت خواجه معین الدین حسن چشتی رحمه الله اند و چشت نام قریه مشائخ وی (در ولایت هرات افغانستان) است.خداوند متعال جل جلاله از او و تمام مشائخ او راضی باشد.[1]

[1] برای معلومات بیشتر در مورد اشغال و وظائف طریقه عالیه چشتیه و سلوک آن بصورت کامل به کتابهای کلیات امدادیه از مرشد بزرگ طریقه چشتیه حاجی امداد الله مهاجر مکی رحمه الله که مجموعه ده رسائل ایشان

فائده: مولانا رحمه الله فرمودند که حضرت خواجه معین الدین چشتی رحمه الله از اکابر اولیاء این امت اند که هزاران کفار هنود بر دست وی مسلمان شده اند.چنین نقل کرده اند که بر پیشانی مبارک شان هنگام وصال این نقش ظاهر شد.حَبِیبُ اللهِ مَاتَ فِی حُبِّ اللهِ یعنی دوست خداوند جل جلاله در محبت خداوند جل جلاله وفات کرد.

وَ قَالُوْا جَآءَ عَلِیٌّ اِلَی النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ دُلَّنِیْ عَلَی اَقْرَبِ الطُّرُقِ اِلَی اللّٰهِ وَ اَفْضَلِهَا عِنْدَاللّٰهِ وَ اَسْهَلِهَا لِعِبَادِهِ فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ عَلَیْکَ بِمُلَازَمَةِ الذِّکْرِ فِی الْخَلْوَةِ فَقَالَ عَلِیٌّ کَرَّمَ اللّٰهُ تَعَالَی وَجْهَهُ کَیْفَ اَذْکُرُ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ

است و توسط اداره دارالأشاعت کراچی طبع شده است و رساله السنة الجلیه فی چشتیة العلیه از خلیفه بزرگوار ایشان حکیم الامت مولانا اشرف علی تهانوی رحمه الله مراجعه کنید.

غَمِّضْ عَيْنَيْکَ وَاسْمَعْ مِنِّيْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَاالنَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ قَالَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ عَلِيٌّ يَسْمَعُ ثُمَّ قَالَ عَلِيٌّ كَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْمَعُ ثُمَّ لَقَّنَ عَلِيٌّ كَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ الْحَسَنَ الْبَصْرِيَّ وَ هٰكَذَا حَتّٰى وَصَلَ اِلَيْنَا وَ هٰذَا الْحَدِيْثُ اِنَّمَا وَجَدْنَاهُ عِنْدَ هٰؤُلَاءِ الْمَشَائِخِ وَ عَلٰى قَوَانِيْنِ اَهْلِ الْحَدِيْثِ فِيْهِ بَحْثٌ طَوِيْلٌ.

ترجمه:و مشائخ چشتیه رضی الله عنهم فرمودند که امام اولیاء علی مرتضی کرم الله وجه نزد نبی کریم ﷺ تشریف آوردند و فرمودند:ای رسول خدا ﷺ! مرا راهی نشان دهید که نسبت به همه راه ها بسوی خداوند جل جلاله نزدیک تر بوده، نزد خداوند جل جلاله بهتر و برای بندگان

خداوند ﷻ آسانتر باشد.آنحضرت ﷺ فرمودند: که مداومت ذکر در خلوت را بر خود لازم کن.علی مرتضی کرم الله وجه فرمودند:یا رسول الله ﷺ چگونه ذکر کنم؟رسول اکرم ﷺ فرمودند:چشمان خود را ببند و سه بار از من شنو!پس آنحضرت ﷺ سه بار لا اله الا الله گفتند و علی کرم الله وجه شنیدند.سپس علی مرتضی کرم الله وجه سه بار لااله الا الله گفتند و آنحضرت ﷺ آنرا شنیدند.سپس علی مرتضی کرم الله وجه این طریقه را به امام حسن بصری رحمه الله آموختند و همینگونه درجه به درجه از مرشدی به مرشدی دیگری نزد ما رسید.مصنف رحمه الله فرمودند که این حدیث را ما تنها نزد مشائخ چشتیه یافتیم و طبق قوانین محدثین بحث طولانی ای در آن وجود دارد.

فائده: مولانا رحمه الله فرمودند که سبب بحث اینست که این حدیث نزد محدثین نهایت غریب و بشدت منقطع بوده زیرا ملاقات حسن بصری رحمه الله با علی مرتضی کرم الله وجه باعتبار تاریخ ثابت نیست.[1] بر علاوه آن مترجم(اردو) چنین گوید که اتصال این روایت فی الواقع کتب اسماء الرجال مشکل است لاکن حسن ظن بر مشائخ چشتیه متقاضی اینست که حدیث مذکور به سبب شبهه انقطاع از اعتبار ساقط نشود، چون نزد امام اعظم رحمه الله و امام مالک رحمه الله حدیث مرسل بشرط عدالت راویان حدیث حجت است.

---

[1] خواجه حسن بصری تابعی رحمه الله در خلافت فاروقی بدنیا آمده و تا هنگام شهادت سیدنا عثمان بن عفان رضی الله عنه در مدینه منوره زندگی کرده و سپس به بصره آمدند.سماع و لقاء وی با حضرت علی مرتضی کرم الله وجه بخوبی ثابت است.در مورد رساله ی مستحسن و حدیث حسن از فخر الحسن صاحب دیده شود.مصحح متن عربی و اردو کتاب القول الجمیل.

فَاِذَا اَرَادَ الشَّيْخُ اَنْ يُلَقِّنَ تِلْمِيْذَهُ اَمَرَهُ اَنْ يَّصُوْمَ يَوْمًا فَاِنْ كَانَ يَوْمَ الْخَمِيْسِ فَهُوَ اَوْلَى ثُمَّ يَأْمُرُهُ بِالْاِسْتِغْفَارِ عَشَرَ مَرَّاتٍ وَّالصَّلاَةِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَشَرَ مَرَّاتٍ ثُمَّ يَقُوْلُ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى يَقُوْلُ فِيْ مُحْكَمِ كِتَابِهِ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ قِيَامًا وَّ قُعُوْدًا وَّ عَلَى جُنُوْبِكُمْ فَاجْتَهِدْ اَنْ لَّا يَأْتِيَ عَلَيْكَ زَمَانٌ اِلاَّ وَ اَنْتَ ذَاكِرٌ وَاعْلَمْ اَنَّ قَلْبَكَ مَوْضُوْعٌ تَحْتَ ثَدْيِكَ الْاَيْسَرِ بِاِصْبَعَيْنِ عَلَى صُوْرَةِ زَهْرِالصَّنَوْبَرِ وَلَهُ بَابَانِ بَابٌ فَوْقَانِيٌّ وَّ بَابٌ تَحْتَانِيٌّ .

ترجمه:سپس زمانیکه مرشد اراده کند تا مرید را تلقین نماید، او را به روزه گرفتن امر کند و اگر روز پنجشنبه باشد، بهتر است.سپس او را به گفتن ده بار استغفار و ده بار فرستادن درود بر آنحضرت ﷺ امر

کند.سپس بگوید که خداوند ﷻ در کتاب محکم خویش میفرماید:فَاذْكُرُوا اللّٰهَ قِيَامًا وَّ قُعُوْدًا وَّ عَلَى جُنُوْبِكُمْ[1] یعنی خدا را یاد کنید، ایستاده، نشسته، و درحالیکه به پهلو خوابیده اید! و کوشش کن تا بر تو زمانی بدون ذکر نگذرد و بدان ای طالب که دل تو دو انگشت پایان تر از سینه چپ تو بصورت شگوفه جلغوزه قرار دارد که دارای دو دروازه است. دروازه فوقانی و دروازه تحتانی.

فائده:مصنف رحمه الله در حاشیه فرموده اند که منظور از باب فوقانی (دروازه بالائی) آنست با جسم اتصال داشته و منظور از باب تحتانی(دروازه پایانی) آنست که با روح متصل است.

---

[1] النساء:۱۰۳

وَاَمَّا الْبَابُ الْفَوْقَانِيُّ فَفَتْحُهُ بِالذِّكْرِ الْجَلِيِّ فَاَمَّا التَّحْتَانِيُّ فَفَتْحُهُ بِالذِّكْرِ الْخَفِيِّ .

ترجمه:و دروازه بالائی دل توسط ذکر جلی گشایش یافته و دروازه پایانی آن توسط ذکر خفی گشوده می شود.

ذکر جلی و خفی :

فَاِذَا اَرَدْتَّ الذِّكْرَ الْجَلِيَّ فَاجْلِسْ مُتَرَبِّعًا وَ خُذِ الْعِرْقَ الَّذِیْ يُسَمَّى كَيْمَاسَ بِاِبْهَامِ قَدَمِک الْيُمْنٰى وَالَّتِیْ تَلِيْهَا وَ سَمِعْتُ سَيِّدِی الْوَالِدَ قُدِّسَ سِرُّهُ يَقُوْلُ هُوَ عِرْقٌ فِیْ بَطْنِ الرُّكْبَةِ يَهْبِطُ مِنْ جَانِبِ الْفَخْذِ وَ اَخْذُهُ بِهَذِهِ الْكَيْفِيَّةِ يُفِيْدُ نَفْیَ الْخَوَاطِرِ وَ يَجْمَعُ الْهِمَّةَ وَ يُسَخِّنَ الْقَلْبَ تَسْخِيْنًا عَجِيْبًا .

ترجمه:سپس هنگامیکه اراده ذکر جلی را کردید چهار زانو نشسته و رگی را که کیماس نام دارد با انگشت ابهام پای راست خویش بگیر و انگشت را زور بده و من از والد مرشد خویش قدس سره شنیدم که می فرمودند:کیماس رگیست در عمق زانو که از جانب ران پایان شده است و گرفتن آن بهمین شکل برای نفی وساوس و جمعیت همت مفید بوده، دل را با گرمی عجیبی گرم می کند.

وَاجْلِسْ جَلْسَةَ الصَّلاَةِ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ بِاِجْتِمَاعِ الْعَزِيْمَةِ ثُمَّ قُلْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ بِالشَّدِّ وَ الْمَدِّ وَ اِخْرَاجِ الْقُوَّةِ مِنْ دَاخِلِ الْقَلْبِ وَ اَخْرِجْ لَفْظَةَ لاَ مِنَ السُّرَّةِ وَ امْدُدْهَا اِلَى الْمَنْكِبِ الْاَيْمَنِ وَ لَفْظَةَ اِلٰهَ مِنْ اُمِّ الدِّمَاغِ تُشِيْرُ بِذَالِک اَنَّک اَخْرَجْتَ حُبَّ

مَنْ سِوَی اللهِ تَعَالَی مِنْ بَاطِنِکَ وَ اَلْقَیْتَهُ خَلْفَکَ فَتَنَفَّسْ نَفَسًا آخَرَ فَاضْرِبْ اِلَّا اللهُ فِی الْقَلْبِ بِالشِّدَّةِ وَالْقُوَّةِ .

ترجمه: و بطریق مذکور بسان نشستن نماز و رو بقبله با حضور دل همت خویش را جمع کرده، سپس لاَ اله اِلاَّ اللهُ را با سختی و کشیدگی و خارج کردن قوت از داخل قلب بکش و لفظ لاَ را از ناف کشیده و آنرا بسوی زانوی راست ادامه داده و لفظ الهَ را با ام الدماغ اشاره کند با چنان تصور که گویا محبت غیر خدا را از باطن خویش کشیده و آنرا در پشت سر خویش انداخت.سپس برای بار دوم دم گرفته و اِلَّا اللهُ با سختی و قوت بر دل ضرب کن.

وَ يُلَاحِظُ الْمُبْتَدِیْ نَفْیَ الْمُعْبُوْدِيَّةِ مِنْ غَيْرِاللّٰهِ تَعَالَی وَ الْمُتَوَسِّطُ نَفْیَ الْمَقْصُوْدِيَّةِ وَالْمُنْتَهِیْ نَفْیَ الْوُجُوْدِ .

ترجمه:و مبتدی ازین نفی و اثبات نفی معبودیت از غیر خدا را و متوسط نفی مقصودیت را و منتهی نفی وجود را ملاحظه کند.

وَالشَّرْطُ الْاَعْظَمُ فِیْ هَذَا الذِّكْرِ جَمْعُ الْهِمَّةِ وَ فَهْمُ الْمَعْنَی وَ يَنْبَغِیْ لِصَاحِبِ الذِّكْرِ الْجَلِيِّ اَنْ لَّا يُقَلِّلَ الطَّعَامَ جِدًّا بَلْ يَكْفِيْهِ اَنْ يَّخْلِیَ رُبْعَ الْمِعْدَةِ وَ يَنْبَغِیْ اَنْ يَّأْكُلَ شَيْئًا مِنَ الدَّسَمِ لِئَلَّا يَتَشَوَّشَ دِمَاغُهُ .

ترجمه:و بزرگترین شرط درین ذکر جمع کردن همت و فهم معنی است و شخصیکه ذکر جلی می کند باید

غذا را بسیار کم نکند بلکه برای وی اینقدر کافیست که چهارم حصۀ معده را خالی نگهدارد و مناسب است که کمی چربناکی گوشت یعنی پیه بخورد تا دماغ وی به سبب خشکی پریشان نشود.

پاس انفاس :

وَ اِذَا اَرَدْتَّ پاَسَ اَنْفَاسْ فَکُنْ مُسْتَیْقِظًا وَّاقِفًا عَلَی اَنْفَاسِک فَکُلَّمَا خَرَجَ النَّفْسُ فَقُلْ مَعَ خُرُوْجِهِ لَا اِلٰهَ کَاَنَّک تُخْرِجُ مَحَبَّةَ کُلِّ شَیْءٍ سِوَی اللّٰهِ مِنْ بَاطِنِک وَ اِذَا دَخَلَ النَّفَسُ فَقُلْ مَعَ دُخُوْلِهِ اِلَّا اللّٰهُ کَاَنَّک تُدْخِلُ وَ تُثْبِتُ مَحَبَّةَ اللّٰهِ فِیْ قَلْبِک .

ترجمه:و ای سالک هنگامیکه تو اراده پاس انفاس را کنی، پس بیدار باش و بر دمهای خود با خبر باش.سپس زمانیکه دم بیرون آید با بیرون برآمدن آن

لاَ اله را چنان بگو که گویا محبت هر چیز بدون خداوند ﷻ را از باطنت می کشی و زمانیکه دم بسوی درون رود، با داخل شدن آن اِلاَّ اللهُ را چنان بگو که گویا تو محبت خدا را داخل می کنی و آنرا در دل خویش ثابت می کنی.

ربط قلب با شیخ :

قَالُوْا وَالرُّكْنُ الْاَعْظَمُ رَبْطُ الْقَلْبِ بِالشَّيْخِ عَلَى وَصْفِ الْمَحَبَّةِ وَ التَّعْظِيْمِ وَ مُلَاحَظَةِ صُوْرَتِهِ قُلْتُ اِنَّ لِلّٰهِ تَعَالَى مَظَاهِرَ كَثِيْرَةً فَمَا مِنْ عَابِدٍ غَبِيًّا كَانَ اَوْ ذَكِيًّا اِلَّا وَ قَدْ ظَهَرَ بِجِذَائِهِ صَارَ مَعْبُوْدًا لَّهُ فِيْ مَرْتَبَتِهِ وَ لِهَذَا السِّرِّ نَزَلَ الشَّرْعُ بِاِسْتِقْبَالِ الْقِبْلَةِ وَالْاِسْتِوَاءِ عَلَى الْعَرْشِ وَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِذَا صَلَّى اَحَدُكُمْ فَلَا يَبْصُقْ قِبَلَ

وَجْهِهِ فَاِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى بَيْنَهُ وَ بَيْنَ قِبْلَتِهِ وَ سَأَلَ جَارِيَةً سَوْدَاءَ فَقَالَ اَيْنَ اللّٰهُ فَاَشَارَتْ اِلَى السَّمَاءِ فَسَأَلَهَا مَنْ أَنَا فَاَشَارَ بِاِصْبَعِهَا تَعْنِي اللّٰهَ اَرْسَلَكَ فَقَالَ هِيَ مُؤْمِنَةٌ فَلَا عَلَيْكَ اَنْ لَّا تَتَوَجَّهَ اِلَّا اِلَى اللّٰهَ وَ لَا تَرْبُطَ قَلْبَكَ اِلَّا بِهِ وَلَوْ بِالتَّوَجُّهِ اِلَى الْعَرْشِ وَ تَصَوُّرِ النُّوْرِ الَّذِىْ وَضَعَهُ عَلَيْهِ وَ هُوَ اَزْهَرُ اللَّوْنِ كَمِثْلِ لَوْنِ الْقَمَرِ اَوْ بِالتَّوَجُّهِ اِلَى الْقِبْلَةِ كَمَا اَشَارَ اِلَيْهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَكُوْنُ كَالْمُرَاقَبَةِ بِهَذَا الْحَدِيْثِ .

ترجمه: مشائخ چشتیه ﵃ فرموده اند که بزرگترین رکن سلوک ربط قلب با شیخ بر صفت محبت و تعظیم و ملاحظهٔ صورت وی است.(شاه ولی الله ﷫ میفرماید که) من می گویم که مظاهر حق تعالی ﷻ

زیاد اند.پس هیچ عابدی نیست که غبی باشد ویا ذکی مگر اینکه (خداوندﷻ) بر حسب مرتبه وی در مقابل او ظاهر شده و معبود او گردیده است.و به همین سبب رو به قبله بودن و استوا علی العرش در شریعت نازل گردیده است و رسول الله ﷺ فرموده اند: وقتی یکی از شما نماز می خواند به سمت جلوی خود تف نیفکند؛چون وقتی نماز می خواند، خداوند ﷻ در بین او و قبله است.[1]و آنحضرت ﷺ از کنیزک سیاهی پرسیدند.پس فرمودند:که الله کجاست؟کنیزک بسمت آسمان اشاره کرد.سپس آنحضرت ازو پرسید که من کیستم؟ او با انگشت خود اشاره کرد یعنی مراد وی این بود که خداوند ﷻ ترا فرستاده است.پس

---

[1] حدثنا عبدالله بن یوسف قال أخبرنا مالک عن نافع عن عبدالله بن عمر أن رسول الله ﷺ رای بصاقاً فی جدار القبلة فحکه ثم أقبل علی الناس فقال اذا کان أحدکم یصلی فلا یبصق قبل وجهه فان الله قبل وجهه اذا صلی.صحیح البخاری، کتاب الصلاة، باب حک البزاق بالید من المسجد، ح رقم ۴۰۵.

آنحضرت ﷺ فرمود:که او ایمان دارد.[1]پس ای سالک بر تو لازم است تا بدون خداوند ﷻ به سوی هیچ کسی توجه نکنی و بدون او با هیچ کسی رابطه قلبی نداشته باشی اگر بسوی عرش متوجه باشی ویا نوری را که بر عرش نهاده است و رنگ آن روشن تر از رنگ مهتاب است تصور کنی ویا هم بسوی قبله متوجه شوی چنانچه رسول اکرم ﷺ بسوی آن اشاره کرد.پس

[1] صحیح مسلم، کتاب المساجد، باب تحریم الکلام فی الصلاة ونسخ ما کان من اباحته، ح رقم۱۲۲۷|صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان، ج۶، ص۲۲-۲۴، کتاب الصلاة، ذکر البیان بأن نسخ الکلام فی الصلاة انما نسخ منه ماکان منه من مخاطبة الآدمیین دون مخاطبة العبد ربه فیها، ح رقم۲۲۴۷ |ابو داؤد ،کتاب الایمان والنذور، باب فی الرقبة المؤمنة ، ح رقم۳۲۸۴ |والنسائی، کتاب السهو، باب الکلام فی الصلاة، ح رقم۱۲۲۶ |مسند احمد(ت الأرنؤوط) ، ح رقم۷۹۰۶،عن أبی هریرةو ح رقم۲۳۷۶۲، ۲۳۷۶۵و ۲۳۷۶۷عن معاویة بن الحکم|الدارمی، کتاب الایمان والنذور، باب اذا کان علی الرجل رقبة مؤمنة، الحدیث رقم۲۴۰۳ |والبخاری فی خلق افعال العباد:۲۶ |مسندالامام أبی حنیفة للحصکفی، کتاب الایمان والاسلام والقدر والشفاعة، باب ماجاء فی التوحید والرسالة، ح رقم۴.

گویا مراقبۀ هـذا مراقبـۀ ایـن حـدیث شـریف اسـت.[۱] خداوندﷻ داناتر است.

فائده:مصنف ﵀ در حاشیه فرموده که حـق تعـالی در عالم مثال متجلی است.پس هر شخص بـر حسـب استعداد خود او را ادراک می کند.

مترجم اردو گوید:حقیقت تجلی و عالم مثـال در کتـب صوفیه بصورت مفصل آن ذکر گردیده است که رساله مختصر هذا گنجایش تفصیل آنرا ندارد.

مراقبۀ چشتیه :

فَاِذَا تَنَوَّرَ الطَّالِبُ بِنُوْرِ الذِّكْرِ اَمَرَهُ بِالْمُرَاقَبَةِ وَ هِيَ مُشْتَقَّةٌ مِنَ الرَّقِيْبِ [۲] سُمِّيَتْ بِهَذَا الْاِسْمِ لِاَنَّ

---

[۱] مراد از حدیث شریف،حدیثی است که فوقاً گذشت:اذا صلی احدکم فلا یبصق قبل وجهه الحدیث.

[۲] إِنَّ اللهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيباً.النساء: ۱
ترجمه: خداوند، مراقب شماست.
وَكَانَ اللهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَّقِيباً.الأحزاب: ۵۲
ترجمه: و خداوند ناظَر و مراقب هر چیز است.

الطَّالِبَ يُرَاقِبُ قَلْبَهُ اَوْ يُرَاقِبُ اللّٰهَ كَمَا اَنَّ اللّٰهُ يُرَاقِبُهُ فَيَقُوْلُ بِلِسَانِهِ اَوْ يَتَخَيَّلُ بِقَلْبِهِ اَللّٰهُ حَاضِرِىْ اَللّٰهُ نَاظِرِىْ اَللّٰهُ شَاهِدِىْ اَللّٰهُ مَعِىْ اَوْ اَلَا اِنَّهُ بِكُلِّ شَىْءٍ مُحِيْطٌ اَوْ كَاَنَّهُ حَاضِرٌ بَيْنَك وَ بَيْنَ الْقِبْلَةِ تُشَاهِدُهُ .

ترجمه:سپس هنگامیکه طالب با نور ذکر منور گردید، مرشد او را به مراقبه امر می کند و مراقبه به معنی محافظ و نگهبان از رقیب گرفته شده است. مراقبه به دلیل اینکه سالک در برخی از مراقبات از دل خویش محافظت و نگهبانی می کند ویا هم در برخی از مراقبات مراقب الله تعالی ﷻ می باشد چنانچه الله تبارک و تعالی او را محافظت می کند به مراقبه مسمی گردیده است.پس هنگام مراقبه با زبان خویش بگوید و

با دل خویش تصور کند که الله حاضری ، الله ناظری، الله شاهدی، الله معی ویا این آیه اَلَا اِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيْطٌ را مراقبه کند ویا هم این را مراقبه کند که الله ﷻ در میان تو و قبله حاضر است و تو او را مشاهده می کنی.

شرائط چله نشینی[1]:

---

[1] عن ابن عباس رضي الله عنهما قال: قال رسول الله ﷺ:«من اخلص لله اربعين صباحاً ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه.»

ترجمه:از حضرت ابن عباس رضي الله عنهما روایت است که رسول اکرم ﷺ فرمودند:هرکسیکه چهل روز را برای خداوند ﷻ (عبادت) خالصانه اختیار کند، چشمه سار های علم از قلب وی(جوش زده و) بر زبان وی ظاهر می شود.

مسند الشهاب:۲۸۵/۱ ورواه أبونعيم فى الحلية من جهة مكحول عن أيوب مرفوعاً وسنده ضعيف وهو عند أحمد فى الزهد مرسل بدون أيوب وله شاهد عن أنس رضي الله عنه.(المقاصد الحسنة)۳۹۵بحواله التكشف عن مهمات التصوف با تخریج احادیث مولانا مفتی محمد عفان منصور پوری.

قَالَ الْمَشَائِخُ مَنْ اَرَادَ الدُّخُوْلَ فِی الْاَرْبَعِیْنِیَّةِ یَلْزِمُهُ مُرَاعَاتُ اُمُورٍ دَوَامُ الصِّیَامِ وَ دَوَامُ الْقِیَامِ وَ تَقْلِیْلُ الْکَلَامِ وَالطَّعَامِ وَالْمَنَامِ وَالصُّحْبَةِ مَعَ الْاَنَامِ وَالْمُوَاظَبَةُ عَلَی الْوُضُوْءِ فِیْ حَالَاتِ الْیَقْظَةِ وَ عِنْدَالْمَنَامِ وَ رَبْطُ الْقَلْبِ مَعَ الشَّیْخِ عَلَی الدَّوَامِ وَ تَرْکُ الْغَفْلَةِ رَأْسًا حَتَّی تَکُوْنَ عِنْدَهُ مِنَ الْحَرَامِ فَاِذَا اَدْخَلَ فِی الْحُجْرَةِ رِجْلَهُ الْیُمْنَی تَعَوَّذَ وَ سَمَّی وَ قَرَأَ سُوْرَةَ النَّاسِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَّ اِذَا اَدْخَلَ الرِّجْلَ الْیُسْرَی قَالَ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ وَلِیِّ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ کُنْ لِیْ کَمَا کُنْتُ لِمُحَمَّدٍ صَلَّ اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ

حکیم الامت مولانا اشرف علی تهانوی رحمه الله میفرماید:اصل اهتمام چله نشینی که از اکثر بزرگان منقول است، همین حدیث شریف است.التکشف عن مهمات التصوف، ص۶۵۳

وَارْزُقْنِيْ مَحَبَّتَکَ اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِيْ حُبَّکَ وَاشْغِلْنِيْ بِجَمَالِکَ وَاجْعَلْنِيْ مِنَ الْمُخْلِصِيْنَ اللّٰهُمَّ امْحَ نَفْسِيْ بِجَذَبَاتِ ذَاتِکَ يَا اَنِيْسَ مَنْ لَا اَنِيْسَ لَهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِيْ فَرْدًا وَّ اَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِيْنَ.[1]

فَيَقُوْمُ عَلَى الْمُصَلَّ وَ يَقُوْلُ اِنِّيْ وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِيْ فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضَ حَنِيْفاً وَّ مَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ[2] اِحْدَى وَ عِشْرِيْنَ مَرَّةً ثُمَّ يَرْكَعُ رَكْعَتَيْنِ

---

[1] وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ.الأنبياء: ۸۹
ترجمه: و زکریا را (به یاد آور) در آن هنگام که پروردگارش را خواند (و عرض کرد): «پروردگار من! مرا تنها مگذار (و فرزند برومندی به من عطا کن)؛ و تو بهترین وارثانی!»

[2] ترجمه: من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمانها و زمین را آفریده؛ من در ایمان خود خالصم؛ و از مشرکان نیستم! الأنعام: ۷۹

فِي الْأُوْلَى آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَ فِي الثَّانِيَةِ آمَنَ الرَّسُوْلُ[1] ثُمَّ يَسْجُدُ سَجْدَةً طَوِيْلَةً وَّ يَجْتَهِدُ فِي الدُّعَاءِ ثُمَّ يَقُوْلُ يَا فَتَّاحُ خَمْسَ مِائَةَ مَرَّةٍ ثُمَّ يَشْتَغِلُ بِالْأَذْكَارِ الَّتِيْ ذَكَرْنَاهَا .

ترجمه: مشائخ چشتیه فرموده اند کسیکه اراده داخل شدن به چله را داشته باشد، لازم است تا چند امور را رعایت کند؛ همواره روزه داشتن، همواره قیام شب،کم کردن گفتار، غذاء، خواب و صحبت با خلق، همیشه

---

[1] آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ. البقرة: ۲۸۵

ترجمه: پیامبر، به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است. (و او، به تمام سخنان خود، کاملاً مؤمن می‌باشد.) و همه مؤمنان (نیز)، به خدا و فرشتگان او و کتابها و فرستادگانش، ایمان آورده‌اند؛ (و می‌گویند:) ما در میان هیچ یک از پیامبران او، فرق نمی‌گذاریم (و به همه ایمان داریم). و (مؤمنان) گفتند: «ما شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! (انتظارِ) آمرزش تو را (داریم)؛ و بازگشت (ما) به سوی توست.»

باوضوء بودن در حالت بیداری و خواب، ربط همیشگی قلب با مرشد، ترک کردن غفلت بطور کامل تا اینکه غلفت نزدش حرام گردد.سپس هنگامیکه پای راست خویش را در حجره داخل کرد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و بسم الله الرحمن الرحیم گفته سوره الناس را سه بار بخواند و هنگامیکه پای چپ خویش را در حجره داخل کرد این دعای اللهم انت ولی فی الدنیا والآخرۀ ... را تا آخر خوانده دعا کند یعنی خداوندا تو در دنیا و آخرت کارساز منی و دستیار من شو چنانچه دستیار و کارساز محمد ﷺ بودی و محبتت را به من عطا کن.الهی محبت خود را به من نصیب نما و مرا با جمال خویش مشغول نما و مرا از جملۀ بندگان مخلص خویش بگردان.الهی نفس مرا توسط جذبات ذات خویش محو نما ای انیس کسیکه او را انیسی

نیست.پروردگارا مرا تنها رها مکن و بهترین وارث هستی.

سپس بر جای نماز ایستاده و آیهٔ اِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِیْ فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضَ حَنِیْفاً وَّ مَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ یعنی من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمانها و زمین را آفریده؛ من در ایمان خود خالصم؛ و از مشرکان نیستم! را ۲۱ بار بخواند. سپس دو رکعت نماز ادا کند چنانچه در رکعت اول آیت الکرسی را و در رکوع رکعت دوم آمن الرسول را خوانده سجده درازی را انجام داده و در دعاء خوب کوشش کند.سپس ۵۰۰ بار یا فتاح گفته و با اذکاریکه در بالا ذکر کردیم یعنی ذکر جلی و پاس انفاس و مراقبات خود را مشغول کند.

کشف قبور[1] و استفاضه بدان :

---

[1] کشف قبور بدین معنی است که خداوند متعال ﷻ بعضی اوقات برای اولیاء الله و بندگان خاص صالح و برگزیده خود برخی از حالات قبور و

مردگان را منکشف می کند، چنانچه کشف برخی از اقوال قبور بر پیامبر اکرم ﷺ و اصحابه بزرگوار وی از احادیث صحیح نبوی ﷺ ثابت است.بنظر بنده طریقه فوق الذکر کشف قبور برای آنعده از طالبان راه خدا مؤثر خواهد بود که از مقام ناسوت به مقام های ملکوت، جبروت و لاهوت ترقی کرده باشند.

شیخ الاسلام حافظ ابن تیمیه حنبلی رحمه الله گفته است:از اصول اعتقاد اهل سنت وجماعت تصدیق نمودن کرامات اولیاء است، ودیگر تصدیق کردن آنچه که بر دست اولیاء صادر میشود، مانند«خوارق عادات در انواع علوم ومکاشفات، وانواع قدرت و تأثیرات» که از امتهای گذشته در سوره کهف وغیره آمده است، وهمچنین آنچه از صحابه کرام و تابعین عظام رضي الله عنهم و از دیگر امت در قرن های بعد ظاهر شده، وهمچنین ظاهر شدن این امور تا به روز قیامت ادامه میداشته باشد.مجموع الفتاوی، ج۴، ص۹۳، کتاب مجمل اعتقاد السلف}

همچنین گفته است:{وقد انکشف لکثیر من الناس ذلک، حتی سمعوا صوت المعذبین فی قبورهم، ورأوهم بعیونهم یعذبون فی قبورهم فی آثار کثیرة معروفة.مجموع الفتاوی، ج۴، ص۱۵۶}

ترجمه:برای بسیاری از اهل کشف، کشف قبور صورت گرفته است حتی اینکه صدای مردگان را که در قبر مورد عذاب قرار گرفته اند شنیدند و حتی عذاب قبر را با چشمان شان مشاهده نمودند و درین مورد واقعات معروف ومشهور زیادی وجود دارد.

از جمله دلائل اثبات کشف القبور از احادیث نبوی ﷺ حدیثی است که در باب فضیلت سوره ملک، در کتاب فضائل القرآن، سنن ترمذی بشماره۳۱۳۳ از حضرت ابن عباس رضي الله عنهما روایت گردیده است چنانچه حضرت ابن عباس رضي الله عنهما روایت نموده که یکی از اصحاب پیامبر ﷺ بر قبری خیمه اش را نصب کرد و نمی دانست که این جا قبر است ناگهان

وَ قَالُوْا اِذَا دَخَلَ الْمَقْبَرَةِ قَرَأَ سُوْرَةَ اِنَّا فَتَحْنَا فِيْ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ يَجْلِسُ مُسْتَقْبِلًا اِلَى اَلْمَيِّتِ مُسْتَدْبِرَ الْكَعْبَةِ فَيَقْرَأُ سُوْرَةَ الْمُلْكِ وَ يُكَبِّرُ وَ يُهَلِّلُ وَ يَقْرَأُ سُوْرَةَ الْفَاتِحَةِ اِحْدَى عَشَرَ مَرَّةً ثُمَّ يَقْرُبُ مِنَ الْمَيِّتِ فَيَقُوْلُ يَا رَبِّ يَا رَبِّ اِحْدَى وَ عِشْرِيْنَ مَرَّةً

متوجه شد که در محل نصب خیمه قبر است وصاحب قبر یعنی میت سوره ملک(تبارک الذی) را می خواند تا اینکه آنرا ختم کرد و آنشخص نزد پیامبر ﷺ آمد وعرض کرد یا رسول الله ﷺ خیمه ام را بر قبری نصب کردم و نمی دانستم که اینجا قبر است ناگهان متوجه شدم که آنجا قبر انسان است و او سوره مُلک را خواند تا اینکه تمام کرد و رسول الله ﷺ فرمود{هی المانعة، هی المنجیة تنجیه من عذاب القبر} یعنی سوره مُلک نجات دهنده وبازدارنده از عذاب قبر است.

حکیم الامت تهانوی رحمه الله بعد از نقل این حدیث گفته است:بهر حال ازین حدیث کشف القبور ثابت است.التکشف عن مهمات التصوف صفحه۶۶۹.

کسانیکه خواهان دلائل بیشتری درباره کشف القبور و کشف الصدور اند به صفحات۱۹۰-۲۰۱ کتاب شریعت اور طریقت کا تلازم از شیخ الحدیث مولانا محمد زکریا کاندهلوی رحمه الله مراجعه کنند.مترجم دری.

ثُمَّ يَقُوْلُ يَا رُوْحُ يَضْرِبُهُ فِي السَّمَاءِ وَ يَا رُوْحَ الرُّوْحِ يَضْرِبُهُ فِيْ الْقَلْبِ حَتَّى يَجِدُ اِنْشِرَاحًا وَّ نُوْرًا ثُمَّ يَنْتَظِرُ لِمَا يُفِيْضُ مِنْ صَاحِبِ الْقَبْرِ عَلَى قَلْبِهِ .

ترجمه:ومشائخ چشتیه فرمودند هنگامیکه به قبرستان داخل شد سورهٔ اِنَّا فَتَحنَا را در دو رکعت خوانده سپس رو بروی میت در حالیکه پشت وی بسوی کعبه معظمه بوده، بنشیند.سپس سورهٔ مُلْک را خوانده اَللهُ اَکبر و لا اله الا اللهُ گفته و سورهٔ فاتحه را یازده بار بخواند.سپس بسوی میت نزدیک شده بگوید بیست و یک مرتبه یا رب یا رب بگوید و سپس یا رُوح گفته و آنرا در آسمان ضرب کند و یا رُوحُ الرُوح را در دل آنقدر ضرب زند تا اینکه گشایش و نور یابد.سپس منتظر بماند تا فیض صاحب قبر بر دل وی برسد.

نماز معکوس :

وَ لِلْچِشْتِیَّةِ صَلاَةٌ تُسَمَّی صَلاَةُ الْمَعْکُوْسِ لَمْ نَجِدْ مِنَ السُّنَّةِ وَ لَا اَقْوَالِ الْفُقَهَاءِ مَا نَشُدُّهَا بِهِ فَلِذَالِکَ حَذَفْنَاهَا وَ الْعِلْمُ عِنْدَاللّٰهِ .

ترجمه: و نزد چشتیان نمازی وجود دارد که آنرا نماز معکوس می گویند.ما در سنت مصطفویه ﷺ و اقوال فقها اصلی که بوسیلهٔ آن چنین چیزی را تقویت کند نه یافتیم.به همین سبب آنرا ذکر نکردیم و علم جواز و عدم جواز آن نزد خداوند ﷻ است.

نماز کُنْ فَیَکُوْنُ :

وَ لَهُمْ صَلَوْةٌ تُسَمَّی صَلَوْةُ کُنْ فَیَکُوْنُ .

ترجمه: و نزد چشتیان نمازی وجود دارد که آنرا نماز کن فیکون می گویند.

فائده:نماز مذکور را بدلیل اینکه در برآورده شدن مقصد دارای تاثیرات سریع و قوی است نماز کُن فَیَکُون می گویند.

قَالُوْا مَنِ اعْتَرَضَتْ لَهُ حَاجَةٌ صَعْبَةٌ فَلْيَرْكَعْ كُلَّ لَيْلَةٍ مِنْ لَّيَالِىْ الْاَرْبَعَاءِ وَالْخَمِيْسِ وَالْجُمُعَةِ رَكْعَتَيْنِ يَقْرَأُ فِى الْاُوْلَى الْفَاتِحَةَ مَرَّةً وَّالْاِخْلَاصَ مِائَةَ مَرَّةٍ وَّ فِى الثَّانِيَةِ الْفَاتِحَةِ مِائَةَ مَرَّةٍ وَّالْاِخْلَاصَ مَرَّةً وَّ يَقُوْلُ مِائَةَ مَرَّةٍ اَى آسان کننده دشواریها و ای روشن کننده تاریکیها مِائَةَ مَرَّةٍ وَّ يَسْتَغْفِرُاللّٰهَ مِائَةَ مَرَّةٍ وَّ يُصَلِّىْ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِائَةَ مَرَّةٍ وَّ يَدْعُوْاللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ بِحُضُوْرِ الْقَلْبِ فَاِذَا كَانَتِ الثَّالِثَةُ فَعَلَ هَذَا ثُمَّ حَسَرَ الْعِمَامَةَ عَنْ رَأْسِهِ

وَ جَعَلَ كُمَّهُ فِيْ عُنُقِهِ وَ بَكَى وَ دَعَا اللّٰهَ اِلَى حَاجَتِهِ خَمْسِيْنَ مَرَّةً فَاِنَّهُ لَا بُدَّ يُسْتَجَابُ لَهُ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ .

ترجمه:مشائخ چشتیه رضی الله عنهم در بیان نماز کن فیکون فرموده اند:هرگاه کسی را حاجت سختی پیش آید باید در هر سه شب یعنی شبهای چهارشنبه ، پنجشنبه و جمعه دو رکعت نماز ادا کند چنانچه در رکعت اول سوره فاتحه را یک مرتبه و سوره اخلاص را صد مرتبه و در رکعت دوم سوره فاتحه را صد مرتبه و سوره اخلاص را یک مرتبه بخواند و صد بار بگوید که ای آسان کننده دشواریها و ای روشن کننده تاریکیها و صد بار استغفار کند و صد بار بر رسول اکرم ﷺ درود بفرستد و به حق تعالی جل جلاله با حضور قلب دعا کند.سپس هنگامیکه شب سوم شد همینگونه عمل

کند چنانچه قبلاً ذکر شد.سپس لنگی ویا کلاه را از سر خویش کشیده، آستین خود را در گردن خویش انداخته، گریه کرده، غرض حاجت خود به حق تعالی ﷻ پنجاه بار دعا کند.ان شاء الله دعای وی حتماً مستجاب خواهد شد.خداوند ﷻ دانا تر است.

فائده:مولانا ﵀ فرمودند: که برخی از اشخاص کم فهم اعتراض کرده اند که در گردن انداختن آستین چگونه جائز است حالانکه در اُدعِیَۀ مأثوره این ثابت نیست.ما ایشانرا بدین گونه جواب می دهیم که قلب رداء یعنی زیر و رو کردن چادر در نماز استسقاء برای اینکه حال عالم تغییر کند از رسول الله ﷺ ثابت است[1].همینگونه در گردن انداختن آستین نیز جهت

---

[1] صحیح البخاری،کتاب الأستسقاء،باب تحویل الرداء فی الأستسقاء،ح رقم۱۰۱۱و۱۰۱۲،کتاب الاستسقاء ، باب الأستسقاء وخروج النبی ﷺ فی الأستسقاء،ح رقم۱۰۰۵و احادیث۱۰۲۳، ۱۰۲۴ ، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸فی کتاب الاستسقاء و ح رقم۶۳۴۳ فی کتاب الدعوات ، باب الدعاء

اظهار امر مخفی یعنی جهت تضرع غرض حصول مقصود حاجتمند جائز است.

مستقبل القبلة|صحیح مسلم، کتاب الاستسقاء، باب خرج رسول الله ﷺ الی المصلی فاستسقی وحول رداءه حین استقبل القبلة، ح رقم۲۱۰۷، ۲۱۰۸، ۲۱۰۹و۲۱۱۰.

﴿فصل ششم﴾

﴿در بیان وظائف مشائخ نقشبندیه﴾



فِیْ اَشْغَالِ الْمَشَائِخِ النَّقْشْبَنْدِیَّةِ وَ هُمْ اَصْحَابُ اِمَامِ الطَّرِیْقَةِ خَوَاجَهْ بَهَاءُ الدِّیْنِ نَقْشْبَنْدِ الْبُخَارِیِّ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ وَ عَنْهُمْ اَجْمَعِیْنَ.

ترجمه: این فصل در بیان وظائف مشائخ نقشبندیه است.[1] نقشبندیه مریدان امام طریقت خواجه بهاء الدین

---

[1] برای مطالعه کامل طریقه عالیه نقشبندیه ،وظائف، مراقبات و از ابتداء الی انتهاء سلوک آن به کتاب هدایت الطالبین تألیف عارف بالله حضرت شاه ابوسعید مجددی دهلوی رحمه الله خلیفه حضرت شاه غلام علی دهلوی رحمه الله که بزبان فارسی است و بکوشش مترجم کتاب هذا آماده طبع گردیده، مراجعه کنید.همچنان برای کسب معلومات بیشتر درباره طریقه عالی نقشبندیه رساله قدسیه تالیف خواجه محمد پارسای بخارائی، رساله سلوک از حضرت میر نعمان رحمه الله خلیفه امام مجدد الف ثانی قدس سره، رساله مشائخ طرق اربعه از حضرت خواجه باقی بالله دهلوی رحمه الله، مکتوبات امام ربانی امام مجدد الف ثانی رحمه الله، مکتوبات خواجه

نقشبند بخاری رحمه الله اند که خداوند جل جلاله ازو ومریدان وی راضی باشد.

قَالُوْا طُرُقُ الْوَصُوْلِ اِلَی اللّٰهِ ثَلاَثٌ اَحَدَهُ الذِّکْرُ فَمِنْهُ النَّفْیُ وَالْاِثْبَاتُ وَ هُوَالْمَاثُوْرُ عَنْ مُتَقَدِّمِیْهِمْ.

ترجمه:مشائخ نقشبندیه گفته اند که طرق رسیدن به خداوند جل جلاله سه اند(ذکر، مراقبه و رابطه). طریقهٔ اول طریقهٔ ذکر است که از آنجمله ذکر نفی و اثبات است و همین از متقدمین نقشبندیه منقول است.

محمد معصوم سرهندی رحمه الله، مکتوبات شاه غلام علی دهلوی رحمه الله،کتابهای طریق الارشاد، قطب الارشاد و مکتوبات از میا فقیرالله جلال آبادی رحمه الله، مکتوبات خواجه دوست محمد قندهاری رحمه الله، رساله اربع انهار تصنیف شاه احمد سعید مجددی دهلوی رحمه الله و کتابهای مقامات نقشبند تصنیف ابوالحسن محمد باقر بن محمد علی رحمه الله، حجة السالکین فی رد المنکرین وشرح کتاب مسمی به مصباح السالکین فی رد الطاعنین تالیف مولانا غوث محمد صاحب نقشبندی مجددی قدس سره ، طریقة الراشدین و حجة المسترشدین تالیف مولانا غوث محمد صاحب نقشبندی مجددی قدس سره، رساله تصوف از میرغلام حضرت شایق جمال رحمه الله را مطالعه کنید.مترجم دری.

وَ صِفَتُهُ اَنْ يَنْتَهِزَ فُرْصَةً مِنَ التَّشْوِيْشَاتِ الْخَارِجِيَّةِ كَالْاِسْتِمَاعِ اِلَى اَحَادِيْثِ النَّاسِ وَالدَّاخِلِيَّةِ كَالْجُوْعِ الْمُفْرَطِ وَالْغَضَبِ وَالْاَلَمِ وَالشَّبْعِ الْمُفَرَطِ ثُمَّ يَذْكُرَ الْمَوْتَ وَ يَحْضُرَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ يَسْتَغْفِرَاللّٰهَ تَعَالى مِمَّا صَدَرَ مِنْهُ مِنَ الْمَعَاصِىْ ثُمَّ يَضُمَّ شَفَتَيْهِ وَ يُغَمِّضَ عَيْنِيْهِ وَ يَحْبِسَ نَفَسَهُ فِيْ بَطْنِهِ وَ يَقُوْلَ بِالْقَلْبِ لَا يَخْرُجَهَا مِنْ سُرَّتِهِ اِلَى الْاَيْمَنِ وَ يَمُدَّهَا حَتّٰى يَصِلَ اِلَى مَنْكَبِهِ ثُمَّ يُحَرِّكَ مَنْكِبَهُ اِلَى رَأسِهِ فَيَقُوْلُ اِلٰهَ ثُمَّ يَضْرِبَ فِيْ قَلْبِهِ بِالشَّدِّ اِلَّا اللّٰهُ .

طريقۀ نفی واثبات:

ترجمه: و طريقۀ نفی و اثبات چنين است که از تشوشات بيرونی مانند شنيدن گفتگوی مردم و از

تشوشات درونی مانند گرسنگی زیاد، غضب ، درد و سیری زیاد فرصت را غنیمت دانسته، سپس موت را یاد کند و آنرا در تصور مقابل خویش قرار دهد واز گناهانی که از او سرزده است از خداوند متعال ﷻ مغفرت خواسته، سپس هر دو لبان خود را بهم بسته و هر دو چشمان خویش را ببندد و نَفَس خویش را در شکم خویش حبس کند و با دل لاَ گفته آنرا از ناف خویش بسوی راست خویش کشیده و آنقدر بلند ببرد تا اینکه به شانه وی برسد.سپس شانه خود را بسوی سر خود تکان داده و اِلهَ گفته، سپس اِلّا اللهُ را با شدت در دل خویش بزند.

فائده:برادر مصنف قدس سره حضرت شاه اهل الله قدس سره در چهار باب فرموده اند:که مواظبت کردن بر اسم ذات هر روز هزار بار و نفی و اثبات یک مرتبه

یک هزار بار در ابتداء سلوک آثار عجیب و غریبی را ببار می آورد.

قَالُوْا لِحَبْسِ النَّفَسِ خَاصِيَّةٌ عَجِيْبَةٌ فِيْ تَسْخِيْنِ الْبَاطِنِ وَ جَمْعِ الْعَزِيْمَةِ وَ هَيْجَانِ الْعِشْقِ وَ قَطْعِ اَحَادِيْثِ النَّفْسِ وَ يَتَدَرَّجُ فِي الْحَبْسِ لِئَلَّا يَثْقُلَ عَلَيْهِ وَالْمُرَادُ بِالْحَبْسِ غَيْرُ الْمُفْرَطِ فَبَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَا يَأمُرُ بِهِ الْجُوْكِيَّةُ بَوْنٌ بَائِنٌ .

ترجمه:مشائخ نقشبندیه فرموده اند که حبس نَفَسْ یعنی توقف دم در راستای گرم کردن باطن، جمعیت عزیمت، هیجان عشق، و قطع کردن وساوس نفسانی خاصیت عجیبی دارد. و حبس دم را بتدریج و بطور اندک اندک مشق کند تا بالای او گران تمام نشود و بیماری خشکی پیدا نشود و مراد از حبس دم حبس

غیر مفرط است تا اینکه نوبت آن به حَصْرِ نفس نرسد.پس میان این حبس دم نقشبندیه و حبس دمیکه جوگیان بدان امر می کنند فرق بعید است.

فائده:مصنف قدس سره فرمودند:

رباعی

حاشـــا که اکابر ره جوگیـــه روند　　اثـــــــبات مقـــالات ریا بین بکنند
حبس نَفَس و حَصرِ نَفَس دارد فرق　　حَبسِ نَفَس است آنچه نشانش بدهند

وَ كَذَالِکَ لِعَدَدِ الْوِتْرِ خَاصِيَّةٌ عَجِيْبَةٌ فَيَقُوْلُ اَوَّلًا هَذِهِ الْكَلِمَةُ مَرَّةً فِيْ نَفَسٍ وَّاحِدَةٍ ثُمَّ يَقُوْلُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فِيْ نَفْسٍ وَاحِدٍ وَّ هَكَذَا يَتَدَرَّجُ حَتَّى يَصِلَ اِلَى اَحَدٍ وَّ عِشْرِيْنَ مَعَ الْمُرَاعَاتِ عَلَى عَدَدِ الْوِتْرِ.

ترجمه:و همچنان در شمار طاق مانند حبس دم نیز خاصیت عجیبیست.پس اول همین کلمه توحید را یک مرتبه در یک دم بگوید.سپس سه مرتبه در یک دم

بگوید و همین طور مشق آن را درجه به درجه در چند روز به ۲۱ بار با مراعات عدد طاق آن برساند.(یعنی مرتبه اول یک بار، مرتبه دوم سه بار، مرتبه سوم پنج بار و مرتبه سوم هفت بار علی هذا القیاس.)

وَالشَّرْطُ الْاَعْظَمُ مُلَاحَظَةُ نَفْيِ الْمَعْبُوْدِيَّةِ اَوِ الْمَقْصُوْدِيَّةِ اَوِ الْوُجُوْدِ مِنْ غَيْرِاللّٰهِ تَعَالَى وَ اِثْبَاتُهَا لَهُ تَعَالَى عَلَى وَجْهِ التَّأْكِيْدِ وَاجْتِمَاعِ الْخَاطِرِ لَا كَمَا يَدُوْرُ فِي النَّفْسِ مِنَ الْخَطَرَاتِ وَالْاَحَادِيْثِ.

ترجمه: و بزرگترین شرط در ذکر نفی واثبات ملاحظه کردن(در نظرداشتن) نفی معبودیت یا نفی مقصودیت ویا هم نفی وجود از غیر الله تعالی و اثبات معبودیت او تعالی ﷻ بر وجه تأکید و اجتماع خاطر است نه آنطوریکه خطرات و گفتار های نفس در دل بگذرد.

وَ مَنْ بَلَغَ اِلَى اِحْدَى وَ عِشْرِيْنَ مَرَّةً وَّ لَمْ يَنْفَتِحْ لَهُ بَابٌ مِنَ الْجَذْبِ وَ اِنْصِرَافُ الْبَاطِنِ اِلَى اللهِ تَعَالَى وَجَبَ الْاِشْتِغَالُ بِاِسْمِهِ وَالنَّفْرَةُ عَنِ الْاَشْغَالِ الْاُخْرَى فَلْيَعْرِفْ اَنَّ عَمَلَهُ لَمْ يُقْبَلْ فَلْيَسْتَأْنِفْ بِهَذِهِ الشُّرُوْطِ مِنَ الثَّلاثَةِ اِلَى اِحْدَى وَ عِشْرِيْنَ .

ترجمه:وکسیکه به ۲۱ بار رسید و بر اثر آن دروازه ای از جذب یعنی کشش ربانی و گردش باطن بسوی پروردگار ﷻ برای او باز نشد، پس بر او مشغولیت اسم وی واجب و نفرت اشغال دیگر لازم گردید.پس او بداند که عمل وی مورد قبول واقع نشد و باید آنرا سر از نو بشرطهای مذکوره از ۳ الی ۲۱ بار آغاز کند.

طريقۀ اثبات مجرد :

وَ مِنْهُ الْاِثْبَاتُ الْمُجَرَّدُ كَاَنَّهُ لَمْ يَكُنْ عِنْدَالْمُتَقَدِّمِيْنَ وَ اِنَّمَا اسْتَخْرَجَهُ خَوَاجَهْ مُحَمَّدْ بَاقِيْ اَوْ مَنْ يَّقْرُبُ مِنْهُ الزَّمَانُ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ.

ترجمه: و از جمله اذکار اثبات مجرد است یعنی فقط لفظ الله را بدون نفی واثبات وغیره ذکر کند و گویا این ذکر نزد متقدمین نقشبندیه وجود نداشت و آنرا خواجه محمد باقی یا کسیکه به زمان وی نزدیک بوده است استخراج کرده است.خداوند ﷻ دانا تر است.

فائده: مولانا رحمه الله فرمودند: که اثبات مجرد در هیچ جایی از شریعت ثابت نیست زیرا تصور محض ذات به عوام ممکن نیست بلکه اسم با بعضی از صفات ویا

بعضی از محامد ویا بعضی از ادعیه در شرع وارد شده است.[1]

سَمِعْتُ سَيِّدِی الْوَالِدَ يَقُوْلُ النَّفْیُ وَالْاِثْبَاتُ اَفْيَدُ لِلسُّلُوْکِ فَالْاِثْبَاتُ الْمُجَرَّدُ اَفْيَدُ لِلْجَذْبِ .

ترجمه:من از والد مرشد خود شنیدم که میفرمودند: نفی و اثبات برای سلوک مفیدتر است و اثبات مجرد برای جذب و کشش بیشتر مفید است.

وَ صِفَتُهُ اَنْ يُّخْرِجَ لَفْظَةَ اَللّٰهُ مِنْ سُرَّتِهِ بِالشَّدِّ التَّامِّ وَ يَمُدَّهَا حَتّٰى يَصِلُ اِلَى اُمِّ دِمَاغِهِ مَعَ الْحَبْسِ وَالتَّدْرِيْجِ فِی الزِّيَادَةِ حَتّٰى اَنَّ مِنْهُمْ مَنْ يَّقُوْلُهَا فِیْ نَفَسٍ وَّاحِدٍ اَلْفَ مَرَّةٍ وَّ قَدْ رَأَيْتُ امْرَأَةً مِّنْ

---

[1] در باره مشروعیت ذکر اسم ذات در بحث ذکر اسم مفرد طریقه قادریه بحث شد.آنجا مراجعه کنید.

مُخْلِصَاتِ سَيِّدِی الْوَالِدِ تَقُوْلُهَا اَلْفَ مَرَّةٍ فِیْ نَفَسٍ وَّاحِدٍ وَّ اَكْثَرَ مِنْ ذَالِكَ اَيْضًا.

وَ سَمِعْتُ سَيِّدِی الْوَالِدَ قُدِّسَ سِرُّهُ يَحْكِیْ عَنْ نَّفْسِهِ اَنَّهُ كَانَ فِی الْبِدَايَةِ يَقُوْلُ النَّفْیَ وَالْاِثْبَاتَ فِیْ نَفَسٍ وَّاحِدٍ مِائَتَیْ مَرَّةٍ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ .

ترجمه: و طریقه اثبات مجرد اینست که لفظ الله را با حبس دم از ناف خود بشدت تمام بکشد و آنرا بلند ببرد تا به مغز دماغ وی برسد و آنرا اندک اندک بیشتر کند تا آنجا که بعضی از نقشبندیان در یک دم هزار بار می گویند و البته من زنی از اخلاصمندان پدر مرشدم را دیدم که اسم ذات را در یک دم هزار بار ویا بیشتر از آن می گفت.

و از پدر مرشدم (شاه عبدالرحیم دهلوی قدس سره) شنیدم، حال خویش را بیان می کرد که من در ابتدای سلوک نفی و اثبات را در یک دم ۲۰۰ بار می گفتم.خداوند ﷻ داناتر است.

وَ ثَانِيْهَا الْمُرَاقَبَةُ.

و طریقه دوم رسیدن به الله ﷻ مراقبه است.

حقیقت مراقبه بوجۀ شمول:

مصنف قدس سره در حاشیه منهیه فرموده اند که حقیقت مراقبه بوجهیکه شامل جمیع افراد آن باشد، آنست که توجه قوت دراکه باقبال تمام بسوی صفات حضرت حق نمودن یا بسوی حالت انفکاک[1] روح از جسد تا مثل آن تا آنکه عقل ووهم و خیال و جمیع

[1] انفکاک بمعنی جدا شدن.

حواس تابع آن توجه گردد و آنچه محسوس نیست بمنزله محسوس نصب العین گردد.

طریقهٔ مراقبهٔ بسیط:

وَ صِفَتُهَا اَنْ يَّحْبِسَ الْنَّفَسَ تَحْتَ السُّرَّةِ حَبْساً يَسِيْرًا ثُمَّ يَتَوَجَّهَ بِمَجَامِعِ اِدْرَاكِهِ اِلَى الْمَعْنَى الْمُجَرَّدِ الْبَسِيْطِ الَّذِىْ يَتَصَوَّرُهُ كُلُّ اَحَدٍ عِنْدَ اِطْلَاقِ اسْمِ اللهِ وَلٰكِنْ قَلَّ مَنْ يُّجَرِّدُهُ عَنِ اللَّفْظِ فَلْيَجْتَهِدْ هَذَا الطَّالِبُ اَنْ يُّجَرِّدَ هَذَا الْمَعْنَى عَنْ اَلْفَاظٍ وَّ يَتَوَجَّهَ اِلَيْهِ مِنْ غَيْرِ مُزَاحَمَةِ الْخَطَرَاتِ وَالتَّوَجُّهِ اِلَى الْغَيْرِ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ لَّا يُمْكِنُهُ هَذَا النَّحْوَ مِنَ الْاِدْرَاكِ فَمِنَ الْمَشَائِخِ مَنْ يَأْمُرُ مِثْلَ هَذَا بِالدُّعَاءِ وَ صِفَتَهُ اَنْ لَّا يَزَالَ يَدْعُواللهَ بِقَلْبِهِ يَقُوْلُ يَارَبِّ اَنْتَ

مَقْصُوْدِیْ قَدْ تَبَرَّأْتُ اِلَیْکَ عَنْ کُلِّ مَا سِوَاکَ وَ نَحْوَ ذَالِکَ مِنَ الْمُنَاجَاتِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَأْمُرُهُ بِتَخَیُّلِ الْخَلَاءِ الْمُجَرَّدِ اَوِالنُّوْرِ الْبَسِیْطِ فَیَتَدَرَّجُ الطَّالِبُ مِنْ هَذَا التَّخَیُّلِ اِلَی التَّوَجُّهِ الْمَذْکُوْرِ.

ترجمه: و طریقۀ مراقبه اینست که دم (نَفَس) را کمی زیر ناف ببندد و سپس با تمام حواس مدرکه بسوی معنی مجرد بسیطیکه هر شخصی هنگام گفتن الله آنرا تصور می کند متوجه شود ولی اینگونه اشخاص کمتر اند که این معنی بسیط را از لفظ خالی کرده بتوانند.پس طالب کوشش کند که این معنی بسیط را از الفاظ جدا کرده و بدون مزاحمت خطرت و التفات به ماسوی الله بسوی آن متوجه باشد.و برای برخی از کسانیکه اینگونه ادراک برای شان ممکن نیست، برخی از مشائخ اینگونه دعا بیان کرده اند و طریقه آن

دعا اینست که همیشه با دل خویش دعا کند و بگوید:ترجمه: پروردگارا تو مقصود منی.من از همه چیز ما سوای تو بیزار شدم و بسوی تو آمدم و یا مناجاتی همانند این مناجات کند و برخی از مشائخ شخص مذکور را به تخیل خلای مجرد یا نور بسیط امر می کنند.پس طالب بتدریج ازین تخیل بسوی توجه می رسد.

مترجم زبان اردو گوید:مراد از خلای مجرد اینست که تمام مکان عالم را خالی از اجسام تصور کند و نور بسیط عبارت از روشنی ساده است.

وَ ثَالِثَهَا الرَّابِطَةِ بِشَيْخِهِ.

ترجمه:و طریقه سوم رسیدن به خداوند ﷻ بهم رساندن رابطه و اعتقاد کامل با مرشد خود است.

فایده:مولانا شاه عبدالعزیز رحمه الله فرمودند:حق اینست که این راه برای مرید نزدیکترین راه نسبت به سایر راه ها است.وگر مرید صاحب علم وفهم نباشد، پس مرشد با محبت زیاد و رابطه با او، در او تصرف می کند.به همین جهت مشائخ طریقت فرموده اند که با الله جل جلاله باش.پس اگر با او نیستی با کسیکه با اوست باش (کُنْ مَعَ اللهِ وَ اِنْ لَمْ تَکُنْ کُنْ مع مَنْ کَانَ مَعَ اللهِ) .عارف بالله شیخ عبدالرحیم قدس سره فرمودند که معنی کلام مشائخ طریقت اینست که اولاً باید با بیداری کامل و هوشیاری که پرتوی از اظلال تجلی ذاتی است مقابله کرد تا از تعلق با کونین خلاصی حاصل شود.پس اگر چنین نشد، با کسانی باید تعلق رسانید که از آن پرتو مشرف شده اند چنانچه از نفوس و علائق ماسوا نجات

یافته اند. و درین آیه قرآنی(كُونُوا مَعَ الصَّادِقِيْنَ[۱])یعنی وبا صادقان باشید، اشاره ایست بسوی رابطه مرشد.اگر مرشد کامل واصل شهود ذاتی باشد، با توجه وی در زمان اندکی چیزی حاصل می شود که در سالها کوشش و سختی حاصل نمی شود و چه خوب گفته اند:

شعر

آنکه به تبریز یافت یک نظر از شمس دین
طـــعنه زند بر دهـــه، سخـره کند بر چله

وَ شَرْطُهَا اَنْ يَّكُوْنَ الشَّيْخُ قَوِىُّ التَّوَجُّهِ دَائِمَ الْيَادْدَاشْتْ فَاِذَا صَحِبَهُ خَلَّى نَفْسَهُ عَنْ كُلِّ شَىْءٍ اِلَّا مَحَبَّتَهُ وَ يَنْتَظِرُ لِمَا يُفِيْضُ مِنْهُ وَ يُغَمِّضُ عَيْنَيْهِ اَوْ يَفْتَحْهُمَا وَ يَنْظُرُ عَيْنِيَ الشَّيْخِ فَاِذَا اَفَاضَ شَىْءٍ

---

[۱] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ.التوبة: ۱۱۹

فَلْيَتَّبِعْهُ بِمَجَامِعِ قَلْبِهِ وَالْيُحَافِظْ عَلَيْهِ وَ اِذَا غَابَ الشَّيْخُ عَنْهُ يُخَيِّلُ صُوْرَتَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ بِوَصْفِ الْمَحَبَّةِ وَ التَّعْظِيْمِ فَتُفِيْدُ صُوْرَتُهُ مَا تُفِيْدُ صُحْبَتُهُ .

ترجمه: و شرط رابطه با مرشد اینست که مرشد قوی التوجه و دارای یادداشت[1] همیشگی باشد چنانچه اگر با اینگونه مرشد صحبت کند، ذات خویش را بدون محبت وی، از تصور و خیال هر چیزی خالی کرده منتظر وی باشد تا اینکه از جانب او بسویش فیض آید و هر دو چشم خویش را بسته ویا آنها را باز کرده و دو چشم شیخ را ببیند.سپس اگر فیض چیزی آمد با جمعیت دل خود آنرا تعقیب کرده و فیض مذکور را محافظت کند و زمانیکه مرشد نزد او نباشد، صورت او

---

[1] درینجا منظور از یادداشت حافظه نبوده بلکه یادداشت یکی از اصول طریقه نقشبندیه است که تفصیل آن در صفحات بعدی می آید.مترجم دری.

را بطریق محبت و تعظیم در میان دو چشمان خود تصور کند.پس صورت خیالی وی آنقدر فایده خواهد بخشید که صحبت وی فایده می بخشید.[1]

---

[1] «تصور شیخ» را برزخ یا رابطه یا واسطه نیز می گویند و تا به امروز هیچ محققی تصریح نکرده که خدای تعالی ﷻ در شکل و غالب مرشد جلوه کند ! این کاملاً باطل است.در کتب تصوف همین اندازه ذکر شده که شیخ و کمالات وی را تصور نمودن سببت محبت وارادت و موجب تقویت نسبت می گردد و از قوت نسبت نیز برکات حاصل می شود چنانچه قول علامه ابن تیمیه در مورد بعداً نقل می گردد.بعضی از محققین نیز در تصور شیخ این فایده را بیان داشته اند که از تصور یک سویی حاصل شده و خطرات دفع می گردد.

اصل مقصود از تصور شیخ، تصور حق تعالی ﷻ است و چون خداوند تبارک و تعالی ﷻ مرئی نیست، در ذهن افرادی که قوت فکری ایشان ضعیف بوده و قادر به تمرکز و یک سویی نیستند خیالات فاسده پدید می آید به همین خاطر است که برای بهبودی این قسم افراد«تصور شیخ» تجویز می شود.برای دفع کردن تصورات فاسد، تصوراتی دیگر را باید در ذهن جای داد به همین دلیل«تصور شیخ» بسیار مفید است وعلاوه بر اینکه سبب دفع خیالات فاسد میگردد ، سبب محبت و ارادت نیز می شود.

تصور شیخ به ذات خویش مطلوب نیست، فقط هنگام هجوم وساوس تجویز می شود که بر اثر آن یک سویی حاصل می گردد و توجه الی الله نیز تقویت می شود و هنگامی که مقصود حاصل شود دیگر تصور شیخ لازم نیست.

حکیم الامت مولانا اشرف علی تهانوی رحمه الله برای اثبات تصور شیخ از حدیث ذیل استدلال نموده سپس می فرماید:

«عَنْ ابْنِ مَسْعُوْد رضي الله عنه قَالَ كَأَنِّى اَنْظُرُ اِلَى رَسُول الله ﷺ يَحكى نَبياً مِنَ الأنبِياءَ ضَرِبَهُ قَومُهُ فَاَدْمُوهُ وَهُوَ يَمسَحُ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ وَ يَقُوْلُ اَللَّهُمَ اغْفِر لِقَومِى فَانَّهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ. أخرجه الشيخان»

حضرت عبدالله بن مسعود رضي الله عنه روایت می کند که من گویا رسول خدا ﷺ را مشاهده می کنم که ایشان حکایت پیامبری از انبیا علیهم السلام را نقل می کنند که قومش وی را زده و خون آلود کرده اند و آن نبی در حالیکه خون را از چهره خویش پاک می کند، می گوید: ای بار الها قوم مرا ببخش؛ زیرا آنها نمی فهمند.

گویا «تصور شیخ» از خصوصیات زایده است زیرا از نفس حقیقت خارج می باشد.ازین حدیث به صراحت ثابت می شود که افراد غایب نیز در بعضی مواقع مانند حاضرین در نظر و گمان انسان می آیند البته درین زمانه به خاطر غلبه ی جهل مفاسدی بر خصوصیات این مسئله مرتب گشته که موجب شده محققین آنرا منع نمایند.التکشف عن مهمات التصوف، ص۲۶۶.

علامه آلوسی رحمه الله در ضمن بیان واقعه حضرت یوسف علیه السلام می نویسند: «والفحشاء» [یوسف:۲۴] الأفعال القبيحة، وقيل:البرهان هو أنه لم يشاهد فى ذلك الوقت الا الحق سبحانه وتعالى، وقيل: هو مشاهدة أبيه يعقوب علیه السلام عاضاً على سبابته، وجعل ذلک بعض أجلة مشايخنا أحد الأدلة على أن للرابطة المشهور عند ساداتنا النقشبندية أصلاً وهو على فرض صحته بمراحل عن ذلک.روح المعانى (۹/ ۱۶۵).

علامه ابن تیمیه رحمه الله چه زیبا می فرمایند:فانک اذا احببت الشخص لله كان الله هو المحبوب لذاته، فكلما تصورته فى قلبک تصورت محبوب الحق فأحببته، فازداد حبک الله كما اذا ذكرت النبى ﷺ والأنبياء قبله

فایده:مولانا ﷫ فرمودند:شرط مرشد اینست که به مقام مشاهده واصل و به تجلیات ذاتیه منور بوده، با دیدن او بموجب این حدیث صحیح فایدۀ ذکر حاصل گردد:هُمُ الَّذِينَ اِذَا رُؤُوْا ذُكِرَ اللّٰهُ[1]یعنی دوستان خدا کسانی اند که با دیدن آنها خداوندﷻ بیاد آید و صحبت شان بموجب این حدیث مفید فوائد صحبت باشد:هُمْ جُلَسَاءُ اللّٰهِ[2] که اولیاء الله همنشینان خدا اند و بمقتضای این حدیث معتمد که هُمْ قَوْمٌ لاَّ يَشْقَى

والمرسلين واصحابهم الصالحين وتصورتهم فی قلبک فان ذلک يجذب قلبک الی محبته الله والمحب لله اذا احب شخصاً لله فان الله هو محبوبه، فهو يحب ان يجذبه الی الله تعالی وکل من المحب لله والمحبوب له يجذب الی الله.مجموع فتاوای شيخ الاسلام ابن تيميه(۶۰۸/۱۰)

[1] البحر الزخار المعروف بمسند البزار، ج۷، ص۱۵۸، مسند عبادة بن الصامت﷛ ح رقم۲۷۱۹|مسند أحمد(ت الأرنؤوط)، ج۲۹، ص۵۲۱، مسند الشاميين، حديث عبدالرحمن بن غنم الأشعری، ح رقم۱۷۹۹۸|مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج۸، ص۱۱۷، ح رقم۱۳۱۳۸-۱۳۱۴۰.

[2] الرسالة القشيرية، باب الفتوة، ح رقم۶۶|معجم ابن المقری (الشاملة) ، باب الحاء، ح رقم۸۳۸.

جَلِيْسُهُمْ[1] یعنی اولیاء الله قومی اند که جلیس و هم صحبت شان بدبخت نمی شوند یعنی ایشان دوستان خدا اند و کسانی که ایشانرا می بینند خدا بیاد شان می آید و هنگامیکه با ایشان میل می کنند به منافع صحبت نایل می شوند و هنگامیکه با ایشان می نشینند بدبخت نمی شوند.

مترجم زبان اردو گوید: خواجه نقشبند رحمه الله بموجب احادیث مذکوره، درین قول نشانه ولی را گفته است.

رباعی

باهر که نشستی و نشد جمع دلت

وز تو نرمید صحبت آب و گلت

---

[1] صحیح البخاری، کتاب الدعوات، باب فضل ذکر الله عزوجل، ح رقم ۶۴۰۸|صحیح مسلم، کتاب الذکر والدعاء والتوبة والأستغفار ،ح رقم ۷۰۱۵|مشکوة المصابیح ، باب ذکرالله عزوجل والتقرب الیه، ح رقم۲۱٦۰.

زنهار ز صحبتش گریزان می باش

ورنه نکنـد روح عزیزان بحلت

خلاصه اینست صحبت و محبت کسیکه از صحبت وی دنیا بر دل شخص سرد شود و دل از هر سویی شکسته بسوی حضرت حق تعالی ﷻ تعلق گیرد، اکسیر اعظم است و زمانیکه دل از دنیا بریده نشد، ضایع کردن اوقات است و تنهایی نسبت به صحبت وی بهتر است.پس واجب است که بر غلو عوام فریب نخورید و با هر شیخی بیعت نکنید بلکه بیعت طریقت را با آن مرشد کاملی انجام دهید که علامات ولایت وی ظاهر و باهر باشد.مولانای روم قدس سره فرموده اند:

شعر

ای بسا ابلیس آدم روی هست   پس به هر دستی نشاید داد دست

عقیده و محبت داشتن با مرشد چیز عمده ایست ولی افراط و تفریط در هر امری معیوب است.اینگونه افراطیکه در نتیجه نوبت به صورت پرستی رسیده و با شریعت محمدیه ﷺ مخالفت شود نیز بهتر نیست.حق تعالی ما را در هر امری بر صراط مستقیم قائم نگهدارد آمین.

سَمِعْتُ سَیِّدِی الْوَالِدَ یَقُوْلُ یَجِبُ عَلَی السَّالِکِ اِذَا کَانَ عَلَی هَیْئَةٍ وَّ حَصَلَ لَهُ شَیْءٌ مِّنْ هَذَا الْمَعْنَی اَنْ لَّا یُغَیِّرَ تِلْکَ الْهَیْئَةَ فَاِنْ کَانَ قَائِماً لَّمْ یَقْعُدْ وَ اِنْ کَانَ قَاعِدًا لَّمْ یَقُمْ .

ترجمه:و من از والد مرشد خویش شنیدم که می فرمودند: بر سالک واجب است هنگامیکه بر شکل و هیأتی باشد و حالتی ازین معنی برای وی حاصل شود،

همان شکل و هیأت را تغییر ندهد.پس اگر ایستاده باشد ننشیند و اگر نشسته باشد نه ایستد.

وَ مِنَ الْمَشَائِخِ مَنْ يَّأْمُرُ بِتَخَيُّلِ الْقَلْبِ مَكْتُوْبًا عَلَيْهِ اسْمُ اللهِ بِالذَّهَبِ.

ترجمه:و برخی از مشائخ هستند که سالک را به تخیل اسم الله ﷻ چنانچه بخط طلایی بر قلب نگاشته شده باشد، امر می کنند.

سَمِعْتُ سَيِّدِی الْوَالِدَ يَقُوْلُ اَمَرَنِیْ خُوَاجَهْ هَاشِمُ الْبُخَارِیُّ رحمه الله بِكِتَابَةِ اِسْمِ الذَّاتِ وَ اَنَا ابْنُ عَشْرَ سِنِيْنَ فَاَكْثَرْتُ مِنْهَا وَ اَخَذْتُ بِجَامِعِ قَلْبِیْ حَتَّی اِنِّی كُنْتُ مَشْغُوْلًا بِكِتَابَةِ كِتَابٍ فَكَتَبْتُ اسْمَ الذَّاتِ عَلَی نَحْوٍ مِّنْ اَرْبَعَةِ اَوْرَاقٍ وَّ مَا شَعُرْتُ .

ترجمه:و من از والد مرشد خویش شنیدم که میفرمودند:خواجه هاشم بخاری رحمه الله مرا به نوشتن اسم ذات امر کردند و من ده ساله بودم که آنرا به کثرت می نوشتم و نوشتن آنرا در دل خویش جا دادم تا اینکه به نگاشتن کتابی مشغول بودم بقدر چهار ورق اسم ذات را نوشتم و هیچ خبر نشدم.

فائده:مولانا رحمه الله فرمودند که من از مصنف قدس سره شنیدم که کتاب مذکور حاشیهٔ ملا عبدالحکیم سیالکوتی بر حاشیهٔ خیالی بر شرح عقائد بود.

وَ سَمِعْتُهُ يَقُوْلُ رَأَيْتُ خُوَاجَهْ خُرْدُ يَكْتُبُ بِاِبْهَامِهِ عَلٰى اَصَابِعِهِ الْاَرْبَعِ شَيْئًا فِيْ مَجْلِسِهِ وَ كَلَامِهِ وَ شَانِهِ كُلِّهِ فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ كَتَبْتُ اِسْمَ الذَّاتِ فِيْ بِدَايَةِ

اَمْرِیْ وَ صَارَتْ دَیْدَنًا لَّاَ اسْتَطِیْعُ الْاِنْقِلَاعَ عَنْهَا وَاللّٰهُ اَعْلَمُ .

ترجمه: و از والد مرشد خویش شنیدم که می فرمودند:من خواجه خرد یعنی خواجه محمد باقی را دیدم که در هنگام نشست و گفتار و تمام کارهای خود با انگشت ابهام خویش بر چهار انگشت خود چیزی را می نوشت.من ازو پرسیدم.فرمود که من در ابتدای سلوک اسم ذات را می نوشتم و حالا بدان اینگونه عادت کرده ام که بر ترک کردن آن قادر نیستم.خداوند ﷻ داناتر است.

کلمات نقشبندیه:

وَ لِلنَّقْشْبَنْدِیَّةِ کَلِمَاتٌ عَلَیْهَا بِنَاءُ طَرِیْقَتِهِمْ بَعْضُهَا اِشَارَةٌ اِلَی هَذِهِ الْاَشْغَالِ وَ بَعْضُهَا عَلَی شُرُوْطِ

تَأْثِيْرِهَا فَلْنَذْكُرْهَا .هوش در دم، نظر بر قدم، سفر در وطن خلوت در انجمن، ياد كرد، بازگشت، نگهداشت، يادداشت فَهَذِهِ هِىَ الْمَأْثُوْرَةُ عَنْ خُوَاجَهْ عَبْدِالْخَالِقِ الْغَجْدَوَانِىْ وَ بَعْدَهَا ثَلاَثَةٌ مَأْثُوْرَةٌ عَنِ الْخُوَاجَهْ نَقْشْبَنْدِ وُقُوْفٌ زَمَانِىٌّ وُقُوْفٌ قَلْبِىٌّ وُقُوْفٌ عَدَدِىٌّ.

ترجمه:و مشائخ نقشبنديه اصطلاحات چندى دارند كه بناء طريقت آنها بر آن اصطلاحات اند.در برخى از اصطلاحات بسوى وظائفى كه ذكر شد و در برخى از آن هم بسوى شروط تأثير آن اشاره ايست كه بايد از آن يادآور شد.(۱) هوش در دم (۲) نظر بر قدم (۳) سفر در وطن (۴) خلوت در انجمن (۵) ياد كرد(۶) بازگشت (۷) نگهداشت (۸) يادداشت.پس اين هشت كلمات از

خواجه عبدالخالق غجدوانی ﵀ منقول است و سه اصطلاح بعد از آن از خواجه بهاء الدین نقشبند ﵀ منقول است: (۱) وقوف زمانی (۲) وقوف قلبی (۳) وقوف عددی.

هوش در دم:

اَمَّا هوش در دم فَمَعْنَاهُ التَّيَقُّظُ فِيْ كُلِّ نَفَسٍ فَلَا يَزَالُ مُتَيَقِّظًا مُتَفَحِّصًا عَنْ نَّفْسِهِ فِيْ كُلِّ نَفَسٍ هَلْ هُوَ غَافِلٌ اَوْ ذَاكِرٌ هَذَا طَرِيْقُ التَّدْرِيْجِ اِلَى دَوَامِ الْحُضُوْرِ وَ هَذَا لِلْمُبْتَدِئْ فَاِذَا تَوَسَّطَ فِي السُّلُوْكِ فَلْيَكُنْ مُتَفَحِّصًا عَنْ نَّفْسِهِ فِيْ كُلِّ طَائِفَةٍ مِنَ الزَّمَانِ مِثْلُ اَنْ يَّتَأَمَّلَ بَعْدَ كُلِّ سَاعَةٍ هَلْ دَخَلَتْ عَلَيْهِ فِيْهَا غَفْلَةٌ اَوْ لَا فَاِنْ دَخَلَتْ غَفْلَةٌ اِسْتَغْفَرَ وَ عَزَمَ عَلَى تَرْكِهَا فِي الْمُسْتَقْبِلِ وَ هكَذَا حَتَّى يَصِلَ

اِلَی الدَّوَامِ وَ یُسَمَّی هَذَا الْاَخِیْرُ بِوُقُوْفٍ زَمَانِیٍّ وَاسْتَخْرَجَهُ خُوَاجَهْ نَقْشَبَنْدْ رحمه الله لِمَا رَاَی اَنَّ التَّوَجُّهَ اِلَی عِلْمِ الْعِلْمِ فِیْ کُلِّ نَفَسٍ یُشَوِّشُ حَالَ الْمُتَوَسِّطِ فَاِنَّمَا اللَّآئِقُ بِهِ الْاِسْتِغْرَاقُ فِی التَّوَجُّهِ اِلَی اللّٰهِ بِحَیْثُ لَا یُزَاحِمُ عِلْمُ هَذَا التَّوَجُّهِ .

ترجمه:هوش در دم بمعنی هوشیاری و بیداری در هر نَفَسی است.پس همیشه باید در هر نَفَسی با ذات خویش بیدار و متجسس باشد که او ذاکر است ویا غافل و این طریقه حاصل کردن دوام حضور بصورت تدریجی است و اینگونه هوشیاری مخصوص مبتدی است و زمانیکه در سلوک پیشرفت کرد و در میان سلوک آمد باید ذات خویش را در مدت زمان کمی اینگونه جستجو کند که پس از هر ساعتی تأمل کند

که آیا درین ساعت بر وی غفلتی آمده ویا خیر.اگر غفلتی آمده باشد، استغفار نموده و اراده کند تا در آینده آنرا ترک کند.همینطور جستجو کند تا اینکه به دوام حضور برسد و این طریقه ای هوشیاری که قبلا گذشت را بوقوف زمانی مسمی کرده اند که آنرا خواجه بهاء الدین نقشبند ﷫ استخراج کرده است، چون ایشان معلوم کردند که متوجه بودن در هر نفسی بسوی علم العلم یعنی دریافت دانستن در هر دمی حال سالک متوسط را پریشان می کند.پس استغراق در توجه الی الله به این صورت مناسب حال وی است که در متوجه بودن دانستن وی مزاحم حال او نشود.

فائده:مترجم زبان اردو می گوید محاسبه در هر دم عبارت است از هوش در دم که مناسب سویه مبتدی باشد نه متوسط و محاسبه قدری مدت که نام آن

وقوف زمانی بوده لائق مرتبه متوسط است.مولانا رحمه‌الله فرمودند:که صوفیۀ کرام رضی‌الله‌عنهم وقوف زمانی را محاسبه[1] می گویند.در حدیثی وارد است که هوشیار کسی است که نفسش فرمانبردار او باشد، وبرای بعد از موت کاری بکند[2]و امیرالمؤمنین عمر فاروق رضی‌الله‌عنه در

---

[1] اصل سند محاسبه این آیه کریمه سوره حشر است:يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ.الحشر: ۱۸

ترجمه:ای کسانی که ایمان آورده‌اید از (مخالفت) خدا بپرهیزید؛ و هر کس باید بنگرد تا برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده؛ و از خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است. و این حدیث شریف نیز سند محاسبه است:الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت والعاجز من اتبع نفسه هواها و تمنی علی الله.سنن الترمذی، کتاب صفة القیامة، باب قول النبیﷺ (الکیس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت)، ح رقم۲۶۴۷

[2] سنن الترمذی، کتاب صفة القیامة والرقائق والورع عن رسول الله ﷺ ، باب قول النبی ﷺ الکیس من دانه نفسه و عمل لما بعد الموت، ح رقم۲۶۴۷|ابن ماجه، کتاب الزهد، باب ذکر الموت والاستعداد له، ح رقم۴۴۰۱|شرح السنةللبغوی، کتاب الرقاق، باب الاجتناب عن الشهوات، ج۱۴، ص۳۰۸-۳۰۹، ح رقم۴۱۱۶و ۴۱۱۷|معجم الصغیر للطبرانی، باب المیم، من اسمه محمد، ح رقم۸۶۳.

خطبه ای فرمود: نفس های خود را مورد محاسبه قرار دهید، پیش ازینکه از شما محاسبه بشود، و آنها را وزن کنید پیش ازینکه اعمال تان وزن شود، و خود را برای عرضه شدن بزرگ به پیش خدا، آراسته کنید، در آن روزیکه همه شما عرضه می شوید و هیچ چیزی از شما پوشیده نخواهد ماند.[١]

نظر بر قدم:

اَمَّا نظر بر قدم فَمَعْنَاهُ اَنَّ السَّالِک یَجِبُ عَلَیْهِ اَنْ لَّا یَنْظُرَ فِیْ حَالِ مَشْیِهِ اِلَّا اِلَی قَدَمَیْهِ وَ لَا فِیْ حَالِ قُعُوْدِهِ اِلَّا بَیْنَ یَدَیْهِ فَاِنَّ النَّظَرَ اِلَی النُّقُوْشِ

---

[١] أخرجه ابن أبی الدنیا فی محاسبة النفس ص٢٢، ح رقم٢|وأبونعیم فی الحلیة (دارالفکر) ، ج١، ص٥٢ |واخرجه ابن المبارک فی الزهد، باب الهرب من الخطایا والذنوب، ص١٠٣، ح٣٠٦ |سنن الترمذی، کتاب صفة القیامة والرقائق والورع عن رسول الله ﷺ، باب قول النبی ﷺ الکیس من دانه نفسه و عمل لما بعد الموت، ح رقم٢٦٤٧.

اَلْمُخْتَلِفَةِ وَالْاَلْوَانِ الْمُعْجِبَةِ يُفْسِدُ عَلَيْهِ حَالَهُ وَ يَمْنَعُهُ مِمَّا هُوَ بِسَبِيْلِهِ وَ فِيْ حُكْمِهِ الْاِسْتِمَاعُ اِلَى اَصْوَاتِ النَّاسِ وَ اَحَادِيْثِهِمْ سَمِعْتُ سَيِّدِى الْوَالِدَ يَقُوْلُ هٰذَا بِالنِّسْبَةِ اِلَى الْمُبْتَدِىْ اَمَّا الْمُنْتَهِىْ فَيَجِبُ عَلَيْهِ اَنْ يَّتَأَمَّلَ فِيْ حَالِهِ عَلَى قَدَمِ اَيِّ نَبِيٍّ هُوَ اِذْ مِنَ الْاَوْلِيَاءِ مَنْ يَّكُوْنُ عَلَى قَدَمِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ وَلَهُ الْجَامِعِيَّةُ التَّامَّةُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَكُوْنُ عَلَى قَدَمِ مُوْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَلَى هٰذَا الْقِيَاسِ فَاِذَا عَرَفَ مَتْبُوْعَهُ فَلْتَكُنْ اَحْوَالُهُ وَ وَاقِعَاتُهُ مُنَاسِبَةً بِوَاقِعَاتِ مَتْبُوْعِهِ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ.

ترجمه:و مراد از نظر بر قدم اینست که بر سالک واجب است که هنگام گشت و گذار، بدون قدم خود بر

هیچ چیزی نظر نیندازد و در حالت نشستن خود بجز روبروی خود بسوی دیگری نبیند زیرا دیدن بسوی نقشهای گوناگون و رنگ های تعجب آور حالت او را فاسد می کند و او را از چیزیکه وی در جستجوی آنست باز می دارد. و گوش دادن به آواز مردم و کلام آنها نیز در همین حکم داخل اند.من از والد مرشد خویش شنیدم که میفرمودند:که این یعنی نگهداشتن چشمان بسوی پایان به مبتدی نسبت دارد ولی بر منتهی واجب است تا بر حال خویش تأمل کند که بر قدم کدام نبی است.زیرا بعضی اولیاء بر قدم سید المرسلین محمد علیه ﷺ می باشند و جامعیت کمالات بطور کامل برای شان حاصل می شود و بعضی اولیاء بر قدم موسی ﷺ اند و علی هذا القیاس.پس زمانیکه منتهی پیشوای خود را شناخت،

حالات و واقعات وی باید با حالات و واقعات پیشوای او مناسب باشد.خداوند ﷻ داناتر است.

سفر در وطن:

اَمَّا سفر در وطن فَمَعْنَاهُ الْاِنْتِقَالُ مِنَ الصِّفَاتِ الْبَشَرِيَّةِ الْخَسِيْسَةِ اِلَى الصِّفَاتِ الْمَلَكِيَّةِ الْفَاضِلَةِ فَيَجِبُ عَلَى السَّالِكِ اَنْ يَّتَفَحَّصَ عَنْ نَّفْسِهِ هَلْ فِيْهِ بَقِيَّةُ حُبِّ الْخَلْقِ فَاِذَا عَرَفَ شَيْئًا مِّنْ ذَالِك اسْتَأْنَفَ التَّوْبَةَ وَ عَلِمَ اَنَّ ذَالِك صَنَمُهُ ثُمَّ يَقُوْلُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ يَعْنِيْ نَفَيْتُ عَنْ قَلْبِيْ الشَّيْءَ الْفُلَانِيَّ وَ اَثْبَتُّ حُبَّ اللّٰهِ مَكَانَهُ وَ ذَالِك لِاَنَّ عُرُوْقَ الْمَحَبَّةِ فِيْ دَاخِلِ الْقَلْبِ كَثِيْرَةٌ خَفِيَّةٌ لَّا يُمْكِنُ اَنْ نَّسْتَخْرِجَ اِلَّا بِالتَّفَحُّصِ الْبَالِغِ وَ يَجِبُ عَلَيْهِ اَنْ

يَّتَفَحَّصَ هَلْ فِيْ قَلْبِهِ حَسَدٌ لِّاَحَدٍ اَوْ حِقْدٌ اَوِ اعْتِرَاضٌ فَلْيَكْسِرْهُ بِمُدَاوَمَةِ هَذِهِ الْكَلِمَةِ.

ترجمه:و معنای سفر در وطن انتقال از صفات خسیسهٔ بشریه بسوی صفات ملکیهٔ فاضله است.پس بر سالک واجب است تا از نفس خود جستجو کننده باشد که آیا در آن محبت خلق باقی مانده است؟هرگاه چیزی از آن را فهمید، سر از نو توبه کند و بداند که این بت منست.چون هر آنچه ترا از خدا باز دارد در حقیقت بت تو است.سپس لا اله الا الله بگوید و از لا اله اراده کند که محبت فلان چیز را از دل خود نفی کردم و از الا الله قصد کند که محبت الله ﷻ را بجای آن ثابت کردم و وجهش اینست که رگهای محبت با غیر خدا در دل بسیار زیاد و پنهان اند وکشیدن آن بدون کمال جستجو و تلاش ممکن

نیست و بر سالک واجب است تا تلاش کند که آیا در دل وی حسد ویا کینه کسی ویا اعتراضی وجود دارد.پس آنرا با مداومت بر این کلمه بشکند.

فائده:حضرت صدیق اکبر ﷺ فرمودند:هرکسی که مزۀ محبت خالص خداوند ﷻ را بچشد، او را از طلب دنیا بازداشته و از تمام مردم متنفر می گرداند.[1]

خلوت در انجمن:

اَمَّا خلوت در انجمن فَمَعْنَاهُ اَنْ يَّشْتَغِلَ بِقَلْبِهِ بِالْحَقِّ فِي الْاَحْوَالِ كُلِّهَا مِنَ الدَّرْسِ وَالْكَلَامِ وَالْاَكْلِ

---

[1] ورد فی «الحدائق الوردية» للخانی [ج۱ ص۲۸۸] ؛ وفی «المواهب السرمدية» للزملکانی[ج۱ص۳۸] ؛ وورد فی «الاحیاء» للغزالی [ج۴ص۲۹۵] ، بلفظ «من ذاق خالص محبة الله تعالى شغله ذلک عن طلب الدنيا، وأوحشه عن جميع البشر».

این اثر در صفحه ۳۲۴ جلد دوم، ابواب احسان ، ترجمه فارسی کتاب حجت الله البالغه تالیف شیخ الهند امام شاه ولی الله احمد بن عبدالرحیم عمری محدث دهلوی رحمه الله تحت عنوان محبت مؤمن برای خداوند متعال ﷻ نیز آمده است.مترجم دری.

وَالشُّرْبِ وَالْمَشْيِ فَيَجِبُ اَنْ يُّحَصِّلَ السَّالِكُ مَلَكَةَ التَّوَجُّهِ اِلَى الْحَقِّ فِيْ وَقْتِ الْاِشْتِغَالِ بِهَذِهِ الْاَشْغَالِ قَالَ خُوَاجَهْ نَقْشْبَنْدْ وَاِلَيْهِ الْاِشَارَةُ فِيْ قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ رِجَالٌ لَّا تُلْهِيْهِمْ تِجَارَةٌ وَّ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِاللّٰهِ بَلِ الْحَقُّ اَنَّ التَّوَسُّمَّ بِزِيِّ الْفُقَرَاءِ وَ دَوَامِ التَّعَلُّقِ بِاللّٰهِ يَكُوْنُ غَالِبًا مَظَنَّةً لِلرِّيَاءِ وَالسُّمْعَةِ فَالْاَوْلَى اَنْ يَّكُوْنَ الزِّيُّ زِيَّ الْعِلْمِ وَالدِّيَانَةِ وَالْاِجْتِهَادِ اِلَى الطَّاعَاتِ وَ يَكُوْنُ الْقَلْبُ مَعَ الْحَقِّ دَائِمًا قَالَ الْخُوَاجَهْ عَلِيُّ نِ الرَّامِيْتَنِيُّ بِالْفَارْسِيَّةِ:

از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش

این چنین زیبا روش کم می بود اندر جهان

ترجمه: و معنی خلوت در انجمن اینست که در تمام احوال خود از نوع درس خواندن، کلام، خوردن، نوشیدن و رفتن با خداوند ﷻ قلباً مشغول باشد.پس بر سالک واجب است تا ملکۀ متوجه بودن بسوی خداوند ﷻ یعنی قوت راسخۀ خود را در وقت مشغولیت به وظائف مذکور بهم رساند.خواجه نقشبند رحمه الله فرمودند که در این اشاره ایست بسوی قول حق تعالی ﷻ که مردانی که نه تجارت و نه معامله ای آنان را از یاد خدا غافل نمی‌کند[1].

مترجم اردو گوید: دل به یار و دست بکار گویا ترجمۀ این آیۀ کریمه است. بلکه حق اینست که نشانمند شدن به لباس فقرا و همواره تعلق داشتن به ذکر خدا بدینگونه که در آن اکثراً گمان ریا و شنوانیدن

[1] النور:۳۷.

وجود دارد، پس بهتر اینست که وضع و لباس چون وضع و لباس اشخاص دارای علم و دیانت و اجتهاد فی الطاعات بوده و دل همیشه با حق تعالی ﷻ باشد چنانچه خواجه علی رامیتنی رحمه الله بزبان فارسی چنین سروده است:

شعر

از درون شـــو آشنا و از درون بیـگانه وش

این چنین زیبا روش کم می بود اندر جهان

فائده:مترجم اردو گوید:مصنف حقانی حق فرموده است که برای دفع ریاکاری درین زمان ازین بهتر وضعی نیست که یا برای رضاء خداوندﷻ وضع و لباس علما را اختیار کرده با حق باشد.اکثریت عوام بر او عقیده نمی کنند و اینطور گمان می کنند که او مُلا

هست.موریانه کتاب را با درویشی وولایت چه نسبتی است بخلاف لباس فقرا یا مطلق ترک لباس کند.

حکایت:شخصی از خواجۀ نقشبند رحمه الله پرسید که در عین مشغولیت به کار و بار توجه الی الله و غافل نبودن چگونه متصور است؟و دلیل آن چیست؟خواجه رحمه الله بر این آیۀ کریمه استدلال نمود. رِجَالٌ لَّا تُلْهِيْهِمْ تِجَارَةٌ وَّ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِاللّٰهِ یعنی مردانی که نه تجارت و نه معامله‌ای آنان را از یاد خدا غافل نمی‌کند.

یادکرد:

وَ اَمَّا یاد کرد فَمَعْنَاهُ ذِكْرُاللّٰهِ تَعَالَى اِمَّا بِالنَّفْيِ وَالْاِثْبَاتِ اَوْ بِالْاِثْبَاتِ الْمُجَرَّدِ كَمَا مَرَّ تَفْصِيْلُهُ.

ترجمه:و مراد از یاد کرد ذکر خداوند ﷻ یا به نفی و اثبات ویا هم با اثبات مجرد است چنانچه تفصیل آن قبلاً ذکر شد.

فائده:مراد از یاد کرد اینست که همان ذکری را که از مرشد آموخته است همیشه تکرار کند تا اینکه حضور حق جل شانه حاصل شود.خواجه نقشبند قدس سره فرمودند:که مقصود از ذکر اینست که دل همیشه بر وصف محبت و تعظیم با حضرت حق حاضر باشد زیرا ذکر نام یاد کردن و دفع غفلت است کذا فی الحاشیهٔ العزیزیهٔ.

بازگشت:

وَ اَمَّا بازگشت فَمَعْنَاهُ اَنْ یَّرْجِعَ بَعْدَ کُلِّ طَائِفَةٍ مِنَ الذِّکْرِ ثَلاَثَ مَرَّاتٍ اَوْ خَمْسَ مَرَّاتٍ اِلَی الْمُنَاجَاةِ

فَيَدْعُواللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ بِمَجَامِعِ هِمَّتِهِ يَارَبِّ اَنْتَ مَقْصُوْدِیْ تَرَكْتُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ لَكَ اَتْمِمْ عَلَیَّ نِعْمَتَكَ وَارْزُقْنِیْ وُصُوْلَكَ التَّامَّ سَمِعْتُ سَيِّدِی الْوَالِدَ قُدِّسَ سِرُّهُ يَقُوْلُ هَذَا شَرْطٌ عَظِيْمٌ فِی الذِّكْرِ فَلاَ يَنْبَغِیْ اَنْ يَّغْفَلَ السَّالِكُ عَنْهُ فَاِنَّا لَمْ نَجِدْ مَا وَجَدْنَا اِلَّا بِبَرَكَةِ هَذَا .

ترجمه:و معنی بازگشت یعنی رجوع کردن اینست که پس از قدری ذکر سه ویا پنج بار بسوی مناجات رجوع کند و بسوی خداوند عزوجل ﷻ بحضور دل چنین دعا کند:که ای پروردگار من تو مقصود منی. من دنیا و آخرت را بخاطر تو ترک کردم. نعمت خود را بر من تمام کن و وصال کامل خویش را نصیبم فرما.من از والد مرشد خویش شنیدم که میفرمودند:این شرط

بزرگیست در ذکر.پس ذاکر نباید از آن غافل باشد، زیرا چیزی را که ما یافتیم از برکت آن یافتیم.

فائده:مولانا رحمه الله فرمودند:زمانیکه ذاکر کلمه طیبه را از دل بگوید، پس از آن همانطور بگوید: پروردگارا تو مقصود منی و رضاء تو مطلوب منست یعنی مقصود ازین ذکر تویی زیرا که این کلمه نافی هر خاطر نیک و بد است.پس دم بدم اخلاص را تازه نموده باید ذکر را خالص بگرداند تا باطن از ماسوای حق صاف شود.وگر ذاکر بدینگونه اخلاص نیافت، دعای مذکور را بطریق تقلید از مرشد ادا کند.ان شاء الله تعالی به برکت مرشد اخلاص به او حاصل خواهد شد و حاصل کردن بازگشت اخلاص بدین جهت شرط عظیم قرار داده شده که در دل ذاکر بنابر سرور خاطر وسوسه می آید و بر اثر آن مغرور می شود و آنرا مقصود قرار می

دهد حالانکه این (وسوسه اینکه بنابر سرور خاطر به سوی او می آید) در حق وی مضر تر از زهر است.

نگاهداشت:

وَ اَمَّا نگاهداشت فَهُوَ عِبَارَةٌ عَنْ طَرْدِ الْخَطَرَاتِ اَحَادِیْثَ النَّفْسِ فَیَنْبَغِیْ اَنْ یَّکُوْنَ السَّالِکُ مُتَیَقِّظًا فَلَا یَدْعُ خَطَرَةً یَّخْطُرُ فِیْ قَلْبِهٖ قَالَ خُوَاجَهْ نَقْشَبَنْدْ یَنْبَغِیْ اَنْ یَّصُدَّهَا السَّالِکُ فِیْ اَوَّلِ مَا یَظْهَرُ لِاَنَّهَا اِذَا ظَهَرَتْ مَالَتْ اِلَیْهَا النَّفْسُ وَ اَثَّرَتْهَا فَیَعْسُرُ زَوَالُهَا فَهَذَا طَرِیْقُ تَحْصِیْلِ مَلَکَةِ خُلُوِّ لَوْحِ الذِّهْنِ عَنْ خُطُوْرِ الْخَطَرَاتِ وَ اَحَادِیْثِ النَّفْسِ .

ترجمه:و نگاهداشت عبارت از دور کردن خطرات و احادیث نفس است.پس سالک باید بیدار و هوشیار باشد و هیچگونه خیال و خطری را در دل خود راه

ندهد تا در دل وی خطور کند.خواجه نقشبند رحمه الله فرمودند:سالک باید خطره را در ابتدای ظهور آن متوقف کند زیرا زمانیکه ظاهر شد، نفس بسوی وی مائل شده و در نفس اثر خواهد کرد، آنگاه دور کردن آن دشوار خواهد بود.پس این یعنی نگاهداشت طریقه حاصل کردن مَلَکَهٔ خُلُّو تخته ذهن از خطرات و خطور وساوس نفسانی است.

فائده:مولانا رحمه الله فرمودند که خطره را ساعت ویا دو ساعت نیز در دل نباید گذاشت.نزد بزرگان این امر مهمیست و اولیاء کاملین را این دولت تا زمان درازی حاصل می باشد.

یادداشت:

وَ اَمَّا یادداشت فَعِبَارَةٌ عَنِ التَّوَجُّهِ الصِّرْفِ الْمُجَرَّدِ عَنِ الْاَلْفَاظِ وَالتَّخَيُّلَاتِ اِلَى حَقِيْقَةِ وَاجِبِ الْوُجُوْدِ

وَالْحَقُّ اَنَّهُ لَا يَسْتَقِيْمُ اِلَّا بَعْدَ الْفَنَاءِ التَّامِ وَالْبَقَاءِ السَّابِغِ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ.

ترجمه:و يادداشت عبارت از توجه صرف خالى از الفاظ و تخيلات بسوى حقيقت واجب الوجود است و حق اينست كه اينگونه متوجه بودن باستقامت حاصل نمى شود مگر پس از فناى تام و بقاى كامل.خداوند ﷻ داناتر است.

خلاصه اينكه يادداشت نام توجه بسوى ذات مقدس است كه بدون وسيله الفاظ و تخيلات باشد.البته اين دولت به منتهيان ولايت حاصل مى شود.جَعَلْنَا اللّٰهُ مِنْهُمْ بِرَحْمَتِهِ الْوَسِيْعَةِ آمِيْنَ.

وقوف زمانى:

وَ اَمَّا وُقُوْفُ زَمَانِيٌّ فَقَدْ ذَكَرْنَا تَفْسِيْرَهُ.

ترجمه: و تفسیر وقوف زمانی را ما در تفسیر هوش در دم بیان نمودیم.(یعنی تأمل کردن پس از هر ساعت که غفلتی آمد و یا خیر. در صورت غفلت استغفار کردن و جمع همت بسوی ترک آن در آینده).

وقوف عددی:

وَ اَمَّا وُقُوْفٌ عَدَدِیٌّ فَهُوَ الْمُحَافَظَةُ عَلَی عَدَدِ الْوِتْرِ وَ قَدْ مَرَّ بَيَانُهُ.

ترجمه: و وقوف عددی عبارت از محافظت بر عدد طاق است که قبلاً بیان شد (ذکر کردن بصورت طاق نه بصورت عدد جفت).

وقوف قلبی:

وَ اَمَّا وُقُوْفٌ قَلْبِیٌّ فَمَعْنَاهُ التَّوَجُّهُ اِلَی الْقَلْبِ الَّذِیْ هُوَ مُوْدَعٌ اِلَی الْجَانِبِ الْاَیْسَرِ تَحْتَ الثَّدْيِ وَالْحِكْمَةُ

فِيْ هَذَا التَّوَجُّهِ كَالْحِكْمَةِ فِيْ مُرَاعَاتِ الضَّرَبَاتِ عِنْدَ الْجِيْلَانِيَّةِ .

ترجمه:و وقوف قلبی عبارت است از توجه بسوی قلبی که در سمت چپ و زیر پستان نهاده شده است و نزد مشائخ قادریه حکمت این توجه مانند حکمت در رعایت ضربات است.(یعنی تا توجه بسوی غیر باقی نمانده و خطرات بیرونی در دل بتدریج دخلی نیافته و توجه بسوی خداوند ﷻ منحصر گردد).

فائده:مولانا ؒ فرمودند:توجه قلبی بگونه ای باشد که در اثنای ذکر بر آن واقف باشد و دل را به ذکر حق مشغول کند و او را از ذکر و مفهوم آن مهمل و بیکار نه ماند . خواجه نقشبند ؒ حبس نَفَس و رعایت عدد را در ذکر لازم نفرمودند ولی وقوف قلبی نزد وی در اثنای ذکر لازم است چنانچه رابطۀ مرشد و مراقبات

لازم اند.بلکه مقصود از ذکر دفع غفلت است و بدون وقوف قلبی این حاصل نمی شود.و کسی چه خوب فرموده است:

عَـلَى بَيْضِ قَلْبِكَ كُنْ كَأَنَّكَ طَائِرٌ
فَـمِنْ ذَالِـكَ الْاَحْــوَالُ فِيْـكَ تَوَلَّدُ

یعنی بر بیضۀ دل خویش مانند پرنده ای باش، چون بر اثر لزوم آن حالات عجیبی در وجود تو پیدا خواهد شد.

تصرفات نقشبندیه:

وَ لِلنَّقْشْبَنْدِيَّةِ تَصَرُّفَاتٌ عَجِيْبَةٌ مِنْ جَمْعِ الْهِمَّةِ عَلَى مُرَادٍ فَيَكُوْنَ عَلَى وِفْقِ الْهِمَّةِ وَالتَّأْثِيْرِ فِي الطَّالِبِ وَ دَفْعِ الْمَرَضِ عَنِ الْمَرِيْضِ وَ اِفَاضَةِ التَّوبَةِ عَلَى الْعَاصِيّ وَالتَّصَرُّفِ فِيْ قُلُوْبِ النَّاسِ حَتَّى يُحِبُّوْا وَ يُعَظِّمُوْا وَ فِيْ مَدَارِكِهِمْ حَتَّى تَتَمَثَّلَ فِيْهَا وَاقِعَاتٌ

عَظِيْمَةٌ وَالْاِطِّلَاعِ عَلَى نِسْبَةِ اَهْلِ اللّٰهِ مِنَ الْاَحْيَاءِ وَ اَهْلِ الْقُبُوْرِ وَالْاِشْرَافِ عَلَى خَوْاطِرِالنَّاسِ وَ مَا يَخْتَلِجُ فِي الصُّدُوْرِ وَ كَشْفِ الْوَقَائِعِ الْمُسْتَقْبِلَةِ وَ دَفْعِ الْبَلِيَّةِ النَّازِلَةِ وَ غَيْرِهَا وَ نَحْنُ نُنَبِّهُک عَلَى نَمُوْذَجٍ مِنْهَا .

ترجمه: و نقشبندیان دارای تصرفات عجیبی اند مانند اینکه تمام توجه خود را به کاری معطوف می کنند و همان کار بر وفق مراد شان صورت می گیرد و تأثیر انداختن در دل طالب و دفع کردن مرض از بیمار و افاضه توبه (پیدا کردن اراده توبه) در گنهگار و تصرف کردن در دلهای مردم تا او را دوست داشته تعظیم کنند یا در خیالات مردم بگونه ای تصرف کردن تا در آنها واقعات بزرگی متمثل شوند و آگاه شدن بر نسبت

اهل الله خواه زنده باشند ویا از اهل قبور باشند و آگاه شدن بر خواطر قلبی مردم و بر آنچه در سینه های شان شنا می کند و کشف واقعات آینده و دفع کردن بلای نازل شده و سایر تصرفات.و ای خواننده کتاب ما ترا بر برخی از تصرفات آن بطور نمونه آگاه می کنیم.

طریقهٔ تأثیر طالب یعنی توجه دادن:

اَمَّا هَذَا التَّصَرُّفَاتِ عِنْدَ كُبَرَائِهِمْ اَصْحَابِ الْفَنَاءِ فِي اللهِ وَالْبَقَاءِ بِهِ فَلَهَا شَأْنٌ عَظِيْمٌ وَ اَمَّا عِنْدَ سَائِرِهِمْ فَالتَّأْثِيْرُ فِي الطَّالِبِ اَنْ يَّتَوَجَّهَ الشَّيْخُ اِلَى نَفْسِهِ النَّاطِقَةِ وَ يُصَادِمَهَا بِالْهِمَّةِ التَّامَةِ الْقَوِيَّةِ ثُمَّ يَسْتَغْرِقَ فِيْ نِسْبَتِهِ بِالْجَمْعِيَّةِ وَ هَذَا بَعْدَ اَنْ تَكُوْنَ نَفْسُ الشَّيْخِ حَامِلَةً لِّنِسْبَةٍ مِنْ نِّسَبِ الْقَوْمِ وَ كَانَتْ مَلَكَةً رَّاسِخَةً فِيْهَا فَتَنْتَقِلُ نِسْبَتُهُ اِلَى

الطَّالِبِ عَلَى حَسْبِ اِسْتِعْدَادِهِ وَ مِنْهُم مَنْ يَّشُوْبُ بِهَذَا التَّوَجُّهِ الذِّكْرَ وَالضَّرْبَ عَلَى قَلْبِ الطَّالِبِ وَ اِذَا غَابَ الطَّالِبُ فَاِنَّهُمْ يَتَخَيَّلُوْنَ صُوْرَتَهُ وَ يَتَوَجَّهُوْنَ اِلَيْهَا .

ترجمه:و این تصرفات نزد کاملین نقشبندیان که اشخاص فنا فی الله و بقا بالله هستند، می باشد.پس ایشان دارای شان بزرگی اند و بغیر از آکابر مذکور طریقهٔ تاثیر دادن طالب نزد متوسطین اینست که مرشد بسوی نفس ناطقهٔ طالب متوجه شده با همت قوی و کامله خود با او تصادم کرده سپس با جمعیت خاطر در نسبت خود غرق شود و این تصرف بعد از آن شود که نفس مرشد حامل نسبتی از نسبت های قوم (صوفیه) و ملکهٔ راسخی در آن نسبت که هر زمانی در دسترس وی قرار داشته است، باشد.سپس نسبت

مرشد بسوی طالب بر حسب لیاقت و استعداد وی منقتل خواهد شد.و برخی از نقشبندیان با این توجه ذکر و ضرب زدن بر دل طالب را نیز یکجا می کنند و زمانیکه طالب غائب بود، صورت او را خیال نموده و بسوی آن متوجه می شوند یعنی هنگام توجه دادن بسوی غائب صورت او را خیال می کنند.

حقیقت همت:

وَ اَمَّا الْهِمَّةُ فَعِبَارَةٌ عَنْ اِجْتِمَاعِ الْخَاطِرِ وَ تَأَكُّدِ الْعَزِيْمَةِ بِصُوْرَةِ التَّمَنِّيْ وَالطَّلَبِ بِحَيْثُ لَا يَخْطُرُ فِي الْقَلْبِ خَاطِرٌ سِوَى هَذَا الْمُرَادِ كَطَلَبِ الْمَاءِ لِلْعَطْشَانِ وَ اَخْبَرَنِيْ مَنْ اَثِقُ بِهِ اَنَّ مِنَ الشُّيُوْخِ مَنْ يَشْتَغِلُ بِالنَّفْيِ وَالْاِثْبَاتِ وَ يَعْنِيْ بِهِ لَا رَآدَّ بِهَذِهِ

الْآفَةِ اَوْ لَا رَازِقَ اَوْ مَا يُنَاسِبُ هَذَا اِلَّا اللّٰهُ فَاِنَّهُ الْفَاعِلُ لِهَذَا الْفِعْلِ .

ترجمه:و همت عبارت است از اجتماع خاطر و قصد محکم بصورت آرزو و طلب به اینگونه که مانند تشنه ای که در طلب آب است، بجز از مراد مذکور هیچ خاطری را دل راه ندهد.وکسیکه من بر او اعتماد دارم برایم خبر داد که برخی از شیوخ جهت حاصل کردن مراد خاصی در نفی و اثبات بگونه ای مشغول می شوند که در نفی مراد خویش را مانند اینکه هیچ دور کننده آفت و هیچ روزی دهنده ای نیست ویا معنی مناسب هر مرادی را که باشد یاد می کنند زیرا خداوند متعال ﷻ فاعل حقیقی همان امرست.

فائده:مولانا ﷫ فرمودند مراد از مخبر موثوق آخون محمد دلیل﷫است و مراد از برخی مشائخ،

مشائخ مجددی یعنی خلفاء امام مجدد الف ثانی رحمه الله اند.

سلب مرض :

وَ اَمَّا رَفْعُ الْمَرَضِ فَعِبَارَةٌ عَنْ اَنْ يَّتَخَيَّلَ نَفْسَهُ الْمَرِيْضَ وَ اَنَّ بِهِ هَذَا الْمَرَضُ وَ يَجْمَعَ الْهِمَّةَ بِحَيْثُ لَا يَخْطُرُ فِيْ قَلْبِهِ خَطْرَةٌ دُوْنَ هَذَا فَاِنَّ الْمَرَضَ يَنْتَقِلُ اِلَيْهِ وَ هَذَا مِنْ عَجَائِبِ صُنْعِ اللهِ فِيْ خَلْقِهِ .

ترجمه: و دور کردن مرض عبارت از آنست که مرد صاحب نسبت، ذات خود را بیمار خیال کرده و بداند که این مرض در من وجود دارد و همت خویش را اینگونه جمع کند که در دل او هیچ چیزی بجز از این تصور خطور نکند.پس مرض بیمار بسوی او منقل می شود و

این امر از عجائب قدرت و صنعت الهی در خلق وی است.

فائده:مولانا ﷫ فرمود که برای سلب مرض دو طریقه است.یکی اینکه زمانیکه شخص بیمار شود یا در گناهی مبتلا باشد ،صاحب نسبت وضوء کرده و دو رکعت نماز بخواند و به خشوع دل بسوی خداوند ﷻ متوجه شده با زبان چنین بگوید:يَا مَنْ يُجِيْبُ الْمُضْطَرَّ اِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوْءَ و در میان این مناجات و تضرع بگوید که مرض شخص مذکور یا ابتلای معصیت وی زائل شود و طریقه دوم همانست که مصنف قدس سره ارشاد فرمودند.

طريقهٔ توبه دادن :

وَ اَمَّا اِفَاضَةُ التَّوْبَةِ فَصُوْرَتُهُ اَنْ يَتَخَيَّلَ نَفْسَهُ ذَالِکَ الْعَاصِیْ بَعْدَ اَنْ اَثَّرَ فِیْهِ نَوْعَ تَأْثِیْرٍ کَاَنَّ نَفْسَهُ اَفَاضَتْ اِلَی نَفْسِهِ وَ وَقَعَ بَیْنَ النَّفْسَیْنِ اِتِّصَالٌ مَاثُمَّ یَسْتَأْنِفُ فَیَنْدَمُ وَ یَسْتَغْفِرُاللّٰهَ فَاِنَّ ذَالِکَ الْعَاصِیَ یَتُوْبُ عَنْ قَرِیْبٍ .

ترجمه:صورت افاضۀ توبه یا توبه دادن اینست که صاحب نسبت ذات خود را ذات همان عاصی تصور کند.پس از آنکه در آن اندکی چنین تأثیر کند که گویا ذات وی با ذات او یکجا شده و در میان هر دو ذات اتصال بوقوع آمده است، سپس سر از نو آغاز کند.پس از آن گناه پشیمان و شرمنده باشد و از حق تعالی جل جلاله آمرزش بخواهد، پس گنهگار مذکور بزودی توبه خواهد کرد.

طریقۀ تصرف قلوب :

وَالتَّصَرُّفُ فِيْ قُلُوْبِ النَّاسِ حَتَّى يُحِبُّوْا اَوْ فِيْ مَدَارِكِهِمْ حَتَّى يَتَمَثَّلَ فِيْهَا الْوَاقِعَاتُ صُوْرَتُهُ اَنْ يُّصَادِمَ نَفْسَ الطَّالِبِ بِقُوَّةِ الْهِمَّةِ وَ يَجْعَلَهَا مُتَّصِلَةً بِنَفْسِهِ ثُمَّ يَتَخَيَّلَ صُوْرَةُ الْمَحَبَّةِ اَوِ الْوَاقِعَةِ وَ يَتَوَجَّهَ اِلَيْهَا بِمَجَامِعِ قَلْبِهِ فَاِنَّ الْمُتَوَجَّهَ اِلَيْهِ يَتَأَثَّرُ وَ يَظْهَرُ فِيْهِ الْحُبُّ وَ تَتَمَثَّلُ لَهُ الْوَاقِعَةُ .

ترجمه:و طریقۀ تصرف کردن در دلهای مردم تا در آن محبت بوجود آید ویا تصرف کردن در محل ادراک آنها تا واقعاتی در آنها متمثل شوند، اینست که با قوت همت با نفس طالب تصادم نماید و او را با نفس خویش متصل کند.سپس صورت محبت یا واقعه را خیال کند و با جمعیت دل بسوی آن متوجه شود.پس

بسوی کسیکه توجه صورت گرفت در آن اثر خواهد کرد و محبت در او ظاهر شده و واقعه در ذهن او صورت خواهد بست.

طریقهٔ اطلاع نسبت اهل اللّٰه :

وَ اَمَّا الْاِطِّلَاعُ عَلَى نِسْبَةِ اَهْلِ اللّٰهِ فَطَرِيْقُهُ اَنْ يَّجْلِسَ بَيْنَ يَدَيْهِ اِنْ كَانَ حَيًّا اَوْ عِنْدَ قَبْرِهِ اِنْ كَانَ مَيِّتًا وَ يُفَرِّغَ نَفْسَهُ عَنْ كُلِّ نِسْبَةٍ وَّ يُفْضِىَ بِرُوْحِهِ اِلَى رُوْحِ هَذَا الشَّخْصِ زَمَانًا حَتَّى يَتَّصِلَ بِهَا وَ يَخْتَلِطُ ثُمَّ يَرْجِعَ اِلَى نَفْسِهِ فَكُلُّ مَا وَجَدَ مِنَ الْكَيْفِيَّةِ فَهُوَ نِسْبَةُ هَذَا الشَّخْصِ لَا مُحَالَةَ .

ترجمه:و طریقه مطلع شدن از نسبت اهل الله اینست که اگر زنده باشد در مقابل او بنشیند وگر مرده باشد نزد قبر او نشسته و ذات خود را از هر نسبتی خالی کند

و زمانی روح خود را تا روح همان شخص برساند تا اینکه با روح وی متصل شود و با او ملاقی شود.سپس بسوی ذات خود رجوع کند و هر کیفیتی را که در نفس خویش یافت البته نسبت همان شخص است.

طريقۀ اشراف خواطر :

وَ اَمَّا الْاِشْرَافُ عَلَى الْخَوَاطِرِ فَطَرِيْقُهُ اَنْ يُّفَرِّغَ نَفْسَهُ عَنْ كُلِّ حَدِيْثٍ وَّ خَاطِرٍ وَّ يُفْضِىَ بِنَفْسِهِ اِلَى نَفْسِ هَذَا الشَّخْصِ فَاِنِ اخْتَلَجَ فِىْ نَفْسِهِ حَدِيْثٌ مِنْ قَبِيْلِ الْاِنْعِكَاسِ فَهُوَ خَاطِرُهُ .

ترجمه:و طريقه اشراف خواطر يعنى دريافت كردن حرف دل اينست كه ذات خويش را از هر حرف و هر خاطرى خالى كند و نفس خويش را تا نفس همان

شخص برساند.سپس اگر در دل وی بطریق انعکاس حرفی خطور کرد ،آن حرف حرف دل وی خواهد بود.

طریقۀ کشف وقائع آینده :

وَ اَمَّا كَشْفُ الْوَقَائِعِ الْمُسْتَقْبِلَةِ فَطَرِيْقُهُ اَنْ يُّفَرِّغَ نَفْسَهُ عَنْ كُلِّ شَىْءٍ اِلَّا انْتِظَارَ مَعْرِفَةِ هَذِهِ الْوَاقِعَةِ فَاِذَا انْقَطَعَ عَنْهُ كُلُّ حَدِيْثٍ وَ كَانَ الْاِنْتِظَارُ كَطَلَبِ الْمَاءِ لِلْعَطْشَانِ جَعَلَ يَرْبُوْا بِنَفْسِهِ زَمَانًا بَعْدَ زَمَانٍ اِلَى الْمَلَاءِ الْاَعْلَى اَوِ السَّافِلِ بِقَدْرِ اسْتِعْدَادِهِ وَ يَتَجَرَّدُ اِلَيْهِمْ فَاِنَّهُ عَنْ قَرِيْبٍ يَنْكَشِفُ عَلَيْهِ الْاَمْرُ بِهَتْفِ هَاتِفٍ اَوْ رُوْيَةِ وَاقِعَةٍ فِى الْيَقْظَةِ اَوْ رُؤْيَا فِى الْمَنَامِ .

ترجمه:و طریقۀ کشف وقائع آینده اینست که دل خویش را از هر چیزی بجزء از انتظار دریافت همان

واقعه ای خالی کند.سپس هنگامیکه هر حرفی از دل وی منقطع شد و انتظار نیز چنان بود که تشنهٔ در طلب آب دارد، بلند کردن روح خود را ساعت به ساعت بسوی ملاء اعلی یا اسفل بقدر استعداد خویش آغاز کند و به طرف آنها یکسو شود، پس واقعات بزودی خواه توسط آواز هاتف یا دیدن واقعهٔ در بیداری و یا هم با دیدن واقعهٔ در خواب بر وی منکشف خواهد شد.

فائده:ملاء اعلی ملائکه کروبین را می گویند که مقربین بارگاه صمدیت اند و محل اسرار قضاء و قدر هستند و ملاء سافل فرشتگانی اند که نسبت به آنها(ملائکه کروبین) مرتبه پایان تری را دارا اند.

طریقهٔ دفع بلا :

وَ اَمَّا دَفْعُ الْبَلِيَّةِ النَّازِلَةِ فَطَرِيْقُةُ اَنْ يَتَخَيَّلَ تِلْک الْبَلِيَّةِ بِصُوْرَتِهَا الْمِثَالِيَّةِ وَ يَتَخَيَّلَ مُصَادَمَتَهَا وَ

دَفْعَهَا بِقُوَّةٍ ثُمَّ يَجْمَعَ هِمَّتَهُ عَلى ذَالِک وَ يَرْبُوْا
بِنَفْسِهِ زَمَانًا بَعْدَ زَمَانٍ اِلَى حَيِّزِ الْمَلَاءِ الْاَعْلَى اَوِ
السَّافِلِ وَ يَتَجَرَّدَ اِلَيْهِمْ فَاِنَّهَا عَنْ قَرِيْبٍ تَنْدَفِعُ
وَاللّٰهُ اَعْلَمُ.

وَ شَرْطُ هَذِهِ التَّصَرُّفَاتِ وَ مَا يَجْرِى مَجْرَاهَا اِتِّصَالُ
نَفْسِ الْمُؤَثِّرِ بِنَفْسِ الْمُؤَثَّرِ فِيْهِ وَالْاِلْمَامُ بِهَا
وَالْاِفْضَاءُ اِلَيْهَا وَ اَصْحَابُ التَّجْرِيْدِ مِنْ غَوَاشِى
الْبَدَنِ يَعْرِفُوْنَ هَذَا الْاِتِّصَالَ وَ يَقْدِرُوْنَ عَلَى
تَحْصِيْلِهِ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ وَ هَذَا الَّذِىْ ذَكَرْنَاهُ مِنَ
الْاَشْغَالِ هُوَالَّذِىْ كَانَ يَخْتَارُ سَيِّدِى الْوَالِدُ قُدِّسَ
سِرُّهُ.

ترجمه:و طریقۀ دفع بلای نازله اینست که بلای مذکور را با صورت مثالی آن خیال کند و مصادمت و دفع آنرا بقوت تمام تصور کند و سپس همت (توجه) خود را بر آن جمع کند و روح خود را ساعت بساعت بسوی مکان ملاء اعلی ویا هم بسوی ملاء سافل بلند کند و بطرف آنها یکسو شود ،پس نزدیک است که آن دفع شود.خداوند ﷻ داناتر است.

و شرط اینگونه تصرفات و چیزهائیکه قائم مقام آنند، متصل کردن نفسِ اثر دهنده با نفسی که تأثیر کردن در آن منظور است و یکجا شدن با آن و رسیدن بسوی آنست.و اصحاب التجرید یعنی کسانیکه از حجابهای بدن پاک گردیده اند، این اتصال را می شناسند و بر واصل کردن آن قادر اند.و خداوند ﷻ داناتر است.و

این وظائفی را که ما ذکر کردیم آنعده وظائفی است که والد مرشد ما قدس سره آنرا پسند می کردند.

وظائف طریقۀ مجددیه:

وَ لِلشَّيْخِ اَحْمَدَ السَّرْهِنْدِيِّ اَشْغَالٌ اُخْرَى فَلْنَذْكُرْهَا بِالْاِجْمَالِ اِعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ تَعَالَى خَلَقَ فِي الْاِنْسَانِ سِتَّ لَطَائِفَ وَ هِيَ حَقَائِقُ مُفْرَدَةٌ بِحَيَالِهَا كَمَا هُوَ ظَاهِرُ كَلَامِ الشَّيْخِ وَ اَتْبَاعِهِ اَوْ جِهَاتٌ وَّ اِعْتِبَارَاتٌ لِلنَّفْسِ النَّاطِقَةِ فَهِيَ تُسَمَّى بِاِعْتِبَارٍ قَلْبًا وَّ بِاِعْتِبَارٍ آخَرَ رُوْحًا اِلَى غَيْرِ ذَالِكَ وَ هُوَالَّذِى اخْتَارَهُ سَيِّدِى الْوَالِدُ وَ صَوَّرَنِىْ صُوَرَهَا فَرَسَمَ دَائِرَةً وَ قَالَ هِيَ الْقَلْبُ ثُمَّ دَائِرَةً اُخْرَى فِيْ هَذِهِ الدَّائِرَةِ فَقَالَ هِيَ الرُّوْحُ اِلَى اَنْ رَسَمَ الدَّائِرَةَ السَّادِسَةَ وَ قَالَ هِيَ اَنَا وَ

سَمِعْتُهُ يَقُوْلُ بَعْضُهَا فِى الْبَعْضِ وَ يُسْتَدَلُّ عَلَى ذَالِک بِالْحَدِيْثِ الدَّائِرِ عَلَى اَلْسِنَةِ الصُّوْفِيَّةِ اِنَّ فِىْ جَسَدِ ابْنِ آدَمَ قَلْبًا وَ فِى الْقَلْبِ رُوْحًا اِلَى آخِرِهِ وَ لَمْ اَحْفَظْ لَفْظَهُ .

ترجمه:و در طریقهٔ شیخ احمد سرهندی (امام مجدد الف ثانی) قُدِّسَ سِرُّهُ وظائف دیگری است که ما آنرا مختصراً بیان می کنیم.بدانکه الله تعالی ﷻ شش لطیفه ای[1]را در انسان خلق کرده است که حقائق

[1] لطائف:همانگونه که جسم انسان دارای اعضاء حیاتی بوده، روح انسان نیز دارای اعضایی هست.ازینکه روح موجود نورانی لطیفیست، به اعضاء روح لطایف گفته می شود و یک عضو روح را لطیفه می گویند.دلیل اطلاق لفظ لطیفه اینست که هر اشاره دقیقه المعنی که فهم آن به تعبیر عبارت نیاید را لطیفه گویند و این لطایف چون جواهر مجرده از عالم امرند که فوق العرش است وکسی تعبیر و بیان حقیقت آنها را ندانند و اگر کسی از بزرگان در مورد این لطایف سخن گفته نوعی تاویل بوده نه حقیقت امر.خلاصة التصوف۱۱۹-۱۲۶.از جمله اعضاء جسمانی پنج عضو چنان اند که اگر یکی از آنها فعالیت خویش را متوقف کند، مرگ واقع می شود:مانند دل، دماغ، کلیه ها، شش ها، و جگر که به اینها اعضاء

رئیسه گفته می شود.هیمنگونه روح نیز دارای پنج لطایف رئیسه بوده.اگر یکی از آنها وظیفه خود را انجام ندهد تعلق انسان با انوار الهی قطع می شود.

پنج لطیفه متذکره عبارت اند از (۱):لطیفه قلب(۲):لطیفه روح(۳):لطیفه سر(۴):لطیفه خفی(٥):لطیفه اخفی(٦):لطیفه نفس.چنانچه هریک از اعضاء جسمانی در محل خاصی از جسم قرار دارند هریک از لطایف نیز جایگاه خاصی در بدن دارد.چنانچه هر عضو رئیسه دارای غذای مادی است همینگونه غذای هر لطیفه نوریست.انوار مذکور نیز رنگ خاصی دارد که نور هر لطیفه ای از ذات خداوند ﷻ بر لطیفه مذکور توسط پیامبری وارد می شود.هر لطیفه دارای مرض مخصوصیست.زمانیکه خدا نخواسته مرضی حمله ور میگردد، ضعف تعلق لطیفه مذکور با خداوند متعال ﷻ آغاز میگردد.شیطان بر لطائف فوق الذکر توسط پنج مرض ذیل حمله آور میگردد:امراض متذکره با لطائف قرار ذیل وابسته اند:(۱):لطیفه قلب- شهوت(۲):لطیفه روح-غضب(۳):لطیفه سر-حسد(٤):لطیفه خفی-حرص و طمع(٥):لطیفه اخفی-تکبر(٦):لطیفه نفس

هر لطیفه ای دارای تعلیم خاصیست.چنانچه هرگاه تعلق هر لطیفه ای با خداوند متعال ﷻ قایم می شود، اداره مرض همان لطیفه آغاز می گردد.به سبب آمدن انسان در دنیا و به دلیل علایق روزگار و پیروی نفس اماره و شیطان این لطایف انسانی اصل و منزل حقیقی خود را که اصل آنها فوق عرش مجید است را فراموش کرده و به وسیله ی توجه شیخ و کثرت ذکر پرده غفلت و فراموشی از لطایف برداشته شده و منزل اصلی خویش را به یاد می آورند.جذبات الهی در لطایف پیدا شده تا اینکه اگر فضل خدا شامل حال گردد به اصل خود که فوق عرش قرار دارد وصل شده و بعد به اصل الاصل که دایره ی ولایت صغری باشد می رسدو به همین ترتیب تا آخر مابقی مراقبات و دایره ها.

هرلطیفه ازین لطایف را نوری به رنگ مخصوص است که بعد از صاحب کشف شدن، سالک رنگ آن لطیفه را در عالم مثال مشاهده می کند و تا زمانیکه صاحب کشف نباشد این انوار را عیاناً نمی بیند.البته به صورت وجدانی مشاهده آنان ممکن است؛نور قلب زرد است و نور روح سرخ است و نور سر سفید و نور خفی سیاه و نور اخفی سیاه تر است و در نزد بعضی سبز است ونور نفس خاکستری و نزد بعضی نیلگون است.البته مشاهده انوار به این کیفیت قبل از تزکیه و فنا است و بعد از فنا تمام نورها به رنگ عقیق میگردد وبعد از فنای حقیقی بالذات مبدل به بی رنگی و بی کیفی می شود.خلاصة التصوف ۱۳۰.

هر نبی را به غیر از مقام نبوت مقامی مخصوص از ولایت نیز هست که اصالتاً به او و سپس به امت او تعلق دارد ومقام نبوت ایشان فوق مقام ولایت شان است البته به طفیل ایشان بعضی از خواص امت را کمالات نور نبوت حاصل می گردد.هر لطیفه از لطایف عالم امر زیر قدم یکی از انبیاء اولوالعزم علی نبینا وعلیهم الصلاة والسلام است.

قلب زیر قدم حضرت صفی الله آدم ﷣ است. لطیفه روح زیر قدم حضرات نوح ﷣ و ابراهیم ﷣ و لطیفه سِر زیر قدم حضرت موسی﷣ است، لطیفه خفی زیر قدم حضرت عیسی ﷣ است و اخفی زیر قدم محسن کائنات ﷺ است و هر لطیفه تا به اصل خود یعنی فوق العرش نرسد، فنا حاصل نمی گردد.

غرض کسب معلومات بیشتر در باره لطائف ششگانه باطنی انسان و اسرار علم لطائف به رساله ی الطاف القدس فی معرفة لطائف النفس تألیف شیخ الهند امام شاه ولی الله محدث دهلوی ﷫ بزبان فارسی که بکوشش مترجم کتاب هذا میرآغا ستانکزی از روی نسخه چاپی شیخ الاسلام مولانا صوفی عبدالحمید سواتی ﷫ آماده طبع گردیده است و صفحات ٤٦٥-٤٧٣ فصل دوم کتاب جام شریعت و سندان عشق تألیف

هریک به ذات خود جدا جدا اند چنانچه از کلام شیخ قدس سره و پیروان وی همین معلوم می شود.ویا لطائف شش گانه جهات و اعتبارات نفس ناطقه اند که همان نفس ناطقه به یک اعتبار به قلب مسمی است و به اعتبار دوم روح نامیده شده و باقی لطائف علی هذا القیاس.و همین را والد مرشد من اختیار نموده و صورت آن لطائف را برایم گفت.پس اول یک دائره ای را رسم کرد و فرمود که این قلب است.سپس در دائره مذکور دائره دیگری کشیده و فرمود که این روح است تا اینکه دائره ششم را کشید و فرمود که این من هستم یعنی حقیقت انسانی که انسان آنرا در زبان عربی به اَنَا تعبیر می کند.و در فارسی مَنْ و در هندی به آن مَیْن گفته می شود.و من از والد خویش شنیدم

حضرت مولانا شمس الحق فقهی نقشبندی مجددی دامت برکاتهم مراجعه کنید.

که میفرمودند برخی از لطائف در برخی دیگری داخل اند و برای اثبات مدعای خویش بر حدیثی استدلال می کردند که بر زبان های صوفیان دائر بوده مشهور است که در وجود بنی آدم قلب است و در قلب روح است و هر شش لطائف را در یکدیگر همین طور الی اخیر بیان می کنند که الفاظ حدیث را کاملاً به خاطر ندارم.

فائده:مولانا رحمه الله فرمودند:که حدیث مذکور نزد محدثین از هیچ اصلی ثابت نیست.

وَ بِالْجُمْلَةِ فَغَرَضُ الشَّيْخِ اَحْمَدَ السَّرْهِنْدِيِّ اَنَّ كُلَّ لَطِيْفَةٍ مِنْ تِلْكَ اللَّطَائِفِ لَهُ اِرْتِبَاطٌ بِعُضْوٍ مِّنَ الْجَسَدِ فَالْقَلْبُ تَحْتَ الثَّدْيِ الْاَيْسَرِ بِاِصْبَعَيْنِ وَالرُّوْحِ تَحْتَ الثَّدْيِ الْاَيْمَنِ بِحِذَاءِ الْقَلْبِ وَالسِّرُّ

فَوْقَ الثَّدْيِ الْاَيْمَنِ مَائِلًا اِلَى وَسَطِ الصَّدْرِ وَالْخَفِيُّ فَوْقَ الثَّدْيِ الْاَيْسَرِ مَائِلًا اِلَى اْلوَسْطِ وَالْاَخْفى فَوْقَ الْخَفِيّ وَالسِّرُّ فِي الْوَسَطِ وَالنَّفْسُ فِي الْبَطْنِ الْاَوَّلِ مِنَ الدِّمَاغِ وَ فِيْ كُلِّ مِنْ هَذِهِ الْاَعْضَاءِ حَرَكَةٌ نَّبْضِئَةٌ فَالشَّيْخُ يَأْمُرُ بِمُحَافَظَةِ تِلْك الْحَرَكَةِ وَ تَخَيُّلِهَا ذِكْرَ اسْمِ الذَّاتِ ثُمَّ يَأْمُرُ بِالنَّفْيِ وَالْاِثْبَاتِ مَادًّا لِلَّفْظَةِ لَا عَلَى اللَّطَائِفِ كُلِّهَا وَ ضَارِباً لِلَفْظَةِ اِلَّا اللّٰهُ عَلَى الْقَلْبِ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ .

ترجمه:و خلاصه اینکه مقصد شیخ احمد سرهندی قدس سره اینست که هر لطیفه ای از لطائف مذکور با عضوی از اعضاء وجود تعلق و ارتباط دارد چنانچه قلب دو انگشت پایان تر در زیر پستان چپ قرار دارد و روح زیر پستان راست در برابر قلب و سِرّ بالای سینه

راست مایل به وسط سینه و خفی بالای سینه چپ مایل بسوی وسط قرار داشته و اخفی بالاتر از مقام خفی بوده سر در وسط قرار داشته و مقام نفس در بطن اول دماغ بوده و در هر عضوی از اعضای مذکور حرکت نبض مانندی وجود دارد.پس شیخ به محافظت این حرکت و تخیل ذکر اسم ذات امر کرده و سپس به نفی و اثبات با کشیدن لفظ لاَ بر تمام لطائف مذکوره و زدن لفظ اِلّا اللهُ بر دل امر می کند.خداوند ﷻ داناتر است.

فائده:مولانا شاه عبدالعزیز قدس سره فرمودند که از کلام پیروان شیخ مجدد رحمه الله چنین مفهوم گرفته می شود که نور هر لطیفۀ جدا و دارای رنگ علیحده است.پس نور قلب زرد و نور روح سرخ است و نور سر سفید و نور خفی سیاه و نور اخفی سبز است.و مقام

سر در میان قلب و اخفی است و اخفی نسبت به تمام لطائف لطیف و زیباتر است و روح نسبت به قلب لطیف است.طریقهٔ مشائخ مجددیه اینست که ذکر اسم ذات را با توجه کامل بصورت جداگانه در هر لطیفه القا می کنند.و زمانیکه گیرنده توجه (مرید) حرکت (لطیفه) را محسوس کرد، پس از آن ذکر اسم ذات را بصورت جداگانه در هر لطیفه ای القا می کنند، و پس از قوی شدن (پخته شدن) ذکر هر لطیفه ای، نفی و اثبات را به طریقه ای به او تعلیم میدهند تا با زبان خیال کلمه لاَ را به دماغ رسانیده و کلمه اِلهَ را بر شانه راست الی پستان راست برساند و کلمه اِلاَّ اللّٰهُ را بر لطائف پنجگانه گذشتانده بر دل ضرب کند.

﴿فصل هفتم﴾

﴿حقیقت نسبت و چگونگی بدست آوردن آن﴾



مَرْجَعُ الطُّرُقِ کُلِّهَا اِلَی تَحْصِیْلِ هَیْئَةٍ نَفْسَانِیَّةٍ تُسَمَّی عِنْدَهُمْ بِالنِّسْبَةِ لِاَنَّهَا اِنْتِسَابٌ وَّ اِرْتِبَاطٌ بِاللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ وَ بِالسَّکِیْنَةِ وَ بِالنُّوْرِ .

ترجمه: مرجع یا غرض نهایی تمام طرق مشائخ بدست آوردن هیأت نفسانیست (کیفیت روحانیست) که آنرا صوفیه نسبت می گویند، چون نسبت عبارت است از انتساب و ارتباط با خداوند متعال ﷻ که نزد آنها به سکینه و نور نیز مسمی است.

وَ حَقِیْقَتُهَا کَیْفِیَّةٌ حَالَّةٌ فِی النَّفْسِ النَّاطِقَةِ مِنْ بَابِ التَّشْبِیْهِ بِالْمَلَائِکَةِ اَوِ التَّطَلُّعِ اِلَی الْجَبَرُوْتِ .

ترجمه:وحقیقت و ماهیت نسبت کیفیت خاصیست که در نفس ناطقه از قسم تشبیه به فرشتگان یا اطلاع یافتن بسوی عالم جبروت حلول نموده است.

وَ تَفْصِيْلُهُ اَنَّ الْعَبْدَ اِذَا دَاوَمَ عَلَى الطَّاعَاتِ وَالطَّهَارَاتِ وَالْاَذْكَارِ حَصَلَ لَهُ صِفَةٌ قَائِمَةٌ بِالنَّفْسِ النَّاطِقَةِ وَ مَلَكَةٌ رَاسِخَةٌ لِّهَذَا التَّوَجُّهِ فَهَذَانِ جِنْسَانِ لِلنِّسْبَةِ تَحْتَ كُلٍّ مِنْهَا اَنْوَاعٌ كَثِيْرَةٌ.

ترجمه: و تفصیل اجمال مذکور اینست که هنگامیکه بنده بر طاعات، طهارات و اذکار مداومت نمود، صفتی به او حاصل می شود که قیام آن در نفس ناطقه است و ملکه راسخه توجه آن پیدا می شود.مراد از صفت قائمه تشبیه ملکوت است و مقصود از ملکۀ توجه، اطلاع یافتن بر جبروت است.پس این هر دو جنس از نسبت اند که زیر هر جنس آن انواع زیادی داخل اند.

فَمِنْهَا نِسْبَةُ الْمَحَبَّةِ وَ الْعِشْقِ فَتَكُوْنُ الْمَحَبَّةُ صِفَةً رَّاسِخَةً فِي الْقَلْبِ.

ترجمه:پس از جمله انواع مذکوره نسبت محبت و عشق است که صفت محبت و عشق با خداوند ﷻ در قلب راسخ یعنی محکم می شود.

وَ مِنْهَا نِسْبَةُ كَسْرِ النَّفْسِ وَالتَّبَرِّیْ عَنْ حُظُوْظِهَا وَ كَانَ سَيِّدِی الْوَالِدُ يُسَمِّيْهَا نِسْبَةَ اَهْلِ الْبَيْتِ .

ترجمه:و از جمله انواع مذکوره نسبت شکستن نفس و بیزاری از لذتهاست که والد مرشد من آنرا نسبت اهل بیت می نامید.

وَ مِنْهَا نِسْبَةُ الْمُشَاهَدَةِ وَ هِیَ مَلَكَةُ التَّوَجُّهِ اِلَی الْمُجَرَّدِ الْبَسِيْطِ وَ بِالْجُمْلَةِ فَلِلْحُضُوْرِ مَعَ اللهِ اَلْوَانٌ بِحَسْبِ اِقْتِرَانِ مَعْنًی مِنَ الْمَحَبَّةِ اَوْ كَسْرِ النَّفْسِ اَوْ

غَيْرِهِمَا بِالْيَادْدَاشْت وَالنَّفْسُ تَقُوْمُ بِهَا مَلَكَةٌ رَّاسِخَةٌ مِنْ هَذَا اللَّوْنِ وَ تُسَمّى تِلْك الْمَلَكَةُ نِسْبَةً وَّ النِّسَبُ كَثِيْرَةٌ جِدًّا وَّ صَاحِبُ السِّرِّ يُدْرِك كُلَّ نِسْبَةٍ عَلَحِدَتِهَا وَالْغَرَضُ مِنَ الْاَشْغَالِ تَحْصِيْلُ نِسْبَةٍ وَّ الْمُوَاظَبَةُ عَلَيْهَا وَ الْاِسْتِغْرَاقُ فِيْهَا حَتَّى تَكْتَسِبَ النَّفْسُ مِنْهَا مَلَكَةً رَّاسِخَةً .

ترجمه: و از جمله آن نسبت مشاهده است که آن عبارت است از ملکهٔ توجه بسوی مجرد بسیط یعنی متوجه بودن بسوی ذات مقدس نسبت مشاهده است.حاصل کلام طور بالاجمال اینست که حضور مع الله بحسب اتصال معنی محبت یا شکستن نفس ویا یادداشت با غیر رنگ برنگ است و ملکهٔ راسخه یعنی کیفیت این رنگ مخصوص در نفس انسانی قائم می

شود و همین ملکه و کیفیت مسمی به نسبت است و نسبتها نهایت زیاد اند و صاحب اسرار هر نسبتی را بطور جداگانه دریافت می کند و غرض از وظائف قادریه، چشتیه و نقشبندیه وغیره بدست آوردن نسبت و مداومت و مواظبت بر آن و استغراق در آنست تا نفس ازین مواظبت و مشق دائمی ملکۀ راسخه کسب کند.

فائده:در حاشیۀ منهیه ارشاد شد که مصنف رحمه الله در اول مآل کار طرق را که نسبت است بیان کرد.سپس آنرا بر دو قسم تقسیم کرد.سپس چند اصناف تطلع الی الجبروت را شمار کرد و پس از آن قاعدۀ کلیۀ اصناف مذکور را بیان کرد.پس بر آن تأمل کن تا که تو راه یاب شوی.

وَلَا تَظُنَنَّ اَنَّ النِّسْبَةَ لَا تَحْصُلُ اِلَّا بِهَذِهِ الْاَشْغَالِ
بَلْ هَذِهِ طَرِيْقٌ لِّتَحْصِيْلِهَا مِنْ غَيْرِ حَصْرٍ فِيْهَا وَ
غَالِبُ الرَّأْيِ عِنْدِىْ اَنَّ الصَّحَابَةَ وَ التَّابِعِيْنَ كَانُوْا
يُحَصِّلُوْنَ السَّكِيْنَةَ بِطُرُقٍ اُخْرَى فَمِنْهَا الْمُوَاظَبَةُ
عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالتَّسْبِيْحَاتِ فِى الْخَلْوَةِ مَعَ
الْمُحَافَظَةِ عَلَى شَرِيْطَةِ الْخُشُوْعِ وَالْحُضُوْرِ وَ مِنْهَا
الْمَوَاظَبَةُ عَلَى الطَّهَارَةِ وَ ذِكْرِ هَاذِمِ اللَّذَاتِ وَ مَا
اَعَدَّهُ اللّٰهُ لِلْمُطِيْعِيْنَ مِنَ الثَّوَابُ وَ لِلْعَاصِيْنَ لَهُ مِنَ
الْعَذَابِ فَيَحْصُلُ انْفِكَاكُهٗ عَنِ اللَّذَاتِ الْحِسِيَّةِ
وَانْقِلَاعٌ عَنْهَا وَ مِنْهَا الْمُوَاظَبَةُ عَلَى تِلاَوَةِ الْكِتَابِ
وَالتَّدَبُّرِ فِيْهِ وَ اِسْتِمَاعِ كَلَامِ الْوَاعِظِ وَ مَافِى
الْحَدِيْثِ مِنَ الرِّقَاقِ وَ بِالْجُمْلَةِ فَكَانُوْا يُوَاظِبُوْنَ عَلَى

هَذِهِ الْاَشْيَاءِ مُدَّةً كَثِيْرَةً فَتَحْصُلُ مَلَكَةٌ رَّاسِخَةٌ وَّ هَيْأَةٌ نَّفْسَانِيَّةٌ فَيُحَافِظُوْنَ عَلَيْهَا بَقِيَّةَ الْعُمْرِ وَ هَذَا الْمَعْنَى هُوَ الْمُتَوَارَثُ عَنْ رَّسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ طَرِيْقِ مَشَائِخِنَا لَا شَكَّ فِيْ ذَالِكَ وَ اِنِ اخْتَلَفَ الْاَلْوَانُ وَاخْتَلَفَتْ طُرُقُ تَحْصِيْلِهَا.

ترجمه:و گمان نکنید که نسبت مذکوره بجزء از وظائف مذکوره حاصل نمی شود بلکه حق اینست که این وظائف نیز یکی از راههای تحصیل آنست و در آن هیچ انحصاری وجود ندارد و گمان غالب نزد من اینست که صحابه کرام و تابعین رضي الله عنهم سکینه یعنی نسبت را از طریقه های دیگری حاصل می کردند که از آن جمله مواظبت بر صلوات و تسبیحات در خلوت با شرط خشوع و محافظت حضور و از آن جمله

مواظبت بر طهارت و یاد کردن مرگ که قطع کننده
لذات است و ثوابیکه حق تعالی ﷻ برای اشخاص
مطیع و عذابیکه برای اشخاص گنهگار آماده کرده که
با یاد کردن آن بطور مداوم و مواظبت بر آن انفکاک و
انقطاع از لذات حسیه حاصل می شد و از جمله آن
مواظبت بر تلاوت قرآن مجید و غور در معانی آن و
شنیدن حرف نصیحت کننده و تأمل بر احادیثیکه به
سبب آن دل نرم می شود، است.خلاصه اینکه حضرات
صحابه و تابعین رضي الله عنهم مدت زیادی بر اشیاء مذکور
مواظبت و تداوم می کردند تا اینکه ملکه راسخه
نزدیک شدن به خداوند ﷻ و هیئات نفسانیه برای
شان حاصل می شد و در بقیه عمر بر آن محافظت می
نمودند و همین مقصود از شارع متوارث است یعنی
بوراثت از حضرت رسول الله ﷺ به طریق مشائخ ما
بصورت وراثت آمده و در آن هیچ شکی نیست.گرچه

رنگها متفاوت اند و طریقه های بدست آوردن نسبت نیز گوناگون اند.

فائده:مولانا ﷫ فرمودند که من از مصنف قدس سره شنیدم که قول فیصل درین امر اینست که نسبت صحابه و تابعین ﷺ نسبت احسانیه است و مرکب است از نسبت طهارت (پاکیزگی) و نسبت سکینه (آرامش) با اختلاط برکات عدالت، تقوی، و سماحت(جوانمردی).پس محل اصلی کلام و مطمح اولی خاص و عام آن همینست.بر تو لازمست تا احوال و اقوال آن حضرات را بر آنچه ما گفتیم حمل کنی چنانچه قصص و حکایات ایشان شاهد آنست و من از مصنف ﷫ شنیدم که میفرمودند:ارواح ائمه اهل بیت ﷺ را مشاهده کردم که در دامن یکدیگری چنگ می زدند و سلسله ایشان در عالم ارواح بنهج عجیب و رسوخ

غریبی با حظیرۀ القدس متصل اند.ومن مشاهده کردم که قول ایشان در باطن، در باطن عالم ارواح نسبت به خارج آن بیشتر است.خداوند ﷻ داناتر است.مترجم اردو.

مترجم اردو گوید:مصنف محقق؆ با کلام دلپذیر و تحقیق عدیم النظیر خویش شبهات ناقصین را از ریشه آن برید.برخی از نادانان می گویند که وظائف مخصوصۀ قادریه، چشتیه و نقشبندیه در زمانۀ صحابه و تابعین ﭫ نبود. بناءً بدعت سیئه اند.خلاصه جواب اینست که جهت امری که اولیای طریقت ﭫ این وظائف را مقرر کرده اند، امر مذکور از زمان رسالت الی اکنون موازی آمده است چنانچه گویا راه های بدست آوردن آن گوناگون اند.پس اولیاء طریقت فی الواقع مانند مجتهدین شریعت شدند چنانچه مجتهدین

شریعت بنیاد اصول استنباط احکام ظاهر شریعت را گذاشتند و اولیاء طریقت قواعد بدست آوردن باطن شریعت را که بدان طریقت گفته می شود مقرر فرمودند.پس اینجا گمان بدعت سیئه سراسر غلط است.البته حضرات صحابه رضی الله عنهم بسبب صفایی طبیعت و حضور داشت خورشید رسالت صلی الله علیه وسلم[1] به اینگونه وظائف غرض بدست آوردن نسبت ضرورت نداشتند، بر خلاف متأخرین که ایشان بسبب بُعْد (دور بودن از) زمانۀ رسالت به وظائف مذکور ضرورت پیدا کردند چنانچه صحابه کرام رضی الله عنهم غرض فهم قرآن و حدیث به

[1] مثال آن چنین است که تا هنگامیکه آفتاب طلوع کرده باشد، شخص هر چیزی را خوانده می تواند ولی زمانیکه آفتاب غروب کند، غرض خواندن به روشنی ضرورت احساس می شود.پس در زمان صحابه رضی الله عنهم آفتاب رسالت طلوع کرده بود و جهت حضور مع الله به وظائف هیچگونه ضرورت وجود نداشت.فقط با انداختن یک نظر جمال با کمال آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی حاصل می شد که حالا با انجام دادن چله ها نیز حاصل نمی شود و چون اکنون آن آفتاب عالمتاب غروب کرد، به وظائف مذکوره جهت حاصل کردن ملکه ی حضور ضرورت پیدا شد.حاشیه اردو.

دریافت قواعد صرف و نحو ضرورت نداشتند و اهل عجم و اهل عرب بالفعل به آن محتاج اند.خداوند ﷻ داناتر است.

سَمِعْتُ سَيِّدِى الْوَالِدَ قُدِّسَ سِرُّهُ يَذْكُرُ وَاقِعَةً لَّهُ طَوِيْلَةً رَأَى فِيْهَا الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَ عَلِيًّا رَضِىَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُمْ فَقَالَ سَأَلْتُ عَلِيًّا كَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ عَنْ نِسْبَتِى هَلْ هِىَ الَّتِىْ كَانَتْ عِنْدَكُمْ فِىْ زَمَنِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاَمَرَنِىْ بِالْاِسْتِغْرَاقِ فِيْهَا وَ تَأَمَّلَ جِدًّا ثُمَّ قَالَ هِىَ هِىَ بِلاَ فَرْقٍ.

ترجمه:از والد مرشد خویش شنیدم که خواب طولانی خویش را بیان می کردند که در آن حسنین رضی الله عنهم و سید الاولیاء علی مرتضی کرم الله وجه را دیدند و فرمودند که من از علی مرتضی کرم الله وجه در مورد

نسبت خویش پرسیدم که آیا این همان نسبتی است که شما را در زمانه رسول الله ﷺ حاصل بود ؟پس مرا به استغراق در نسبت امر نمود و خوب تأمل کرد، سپس فرمود این همان نسبت است بدون کدام تفاوتی.

ثُمَّ لِصَاحِبِ الْمُدَاوَمَةِ عَلَى السَّكِيْنَةِ اَحْوَالٌ رَّفِيْعَةٌ تَنُوْبُهُ مَرَّةً فَلْيَغْتَنِمْهَا السَّالِكُ وَلْيَعْلَمْ اَنَّهَا عَلَامَاتُ قَبُوْلِ الطَّاعَاتِ وَ تَأثِيْرِهَا فِيْ صَمِيْمِ النَّفْسِ وَ سُوَيْدَاءِ الْقَلْبِ .

ترجمه:سپس باید معلوم کرد که بالای مداومت کننده بر نسبت سکینه نوبه به نوبه حالات بلندی می آید که سالک باید حالات رفیعۀ مذکوره را غنیمت شمرده و بداند که حالات مذکوره علامات قبول شدن طاعات و اثر کردن در باطن نفس و دل اند.

وَ مِنْهَا اِيْثَارُ طَاعَةِ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ عَلَى جَمِيْعِ مَا سِوَاهُ وَ الْغَيْرَةُ عَلَيْهِ فَقَدْ اَخْرَجَ مَالِكٌ فِي الْمُوَطَّا عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ اَبِيْ بَكْرٍ اَنَّ اَبَا طَلْحَةَ الْاَنْصَارِيَّ كَانَ يُصَلِّيْ فِيْ حَائِطٍ لَّهُ فَطَارَ دُسْبِيٌّ فَطَفِقَ يَتَرَدَّدُ وَ يَلْتَمِسُ مَخْرَجَهُ فَاَعْجَبَهُ ذَالِكَ فَجَعَلَ يَتْبَعُهُ بَصَرُهُ سَاعَةً ثُمَّ رَجَعَ اِلَى صَلَاتِهِ فَاِذَا هُوَ لَا يَدْرِيْ كَمْ صَلَّى فَقَالَ قَدْ اَصَابَتْنِيْ فِيْ مَالِيْ هَذَا فِتْنَةٌ فَجَاءَ اِلَى رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَذَكَرَ لَهُ الَّذِيْ اَصَابَهُ فِيْ حَائِطِهِ مِنَ الْفِتْنَةِ وَ قَالَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ هُوَ صَدَقَةٌ لِلّٰهِ فَضَعْهُ حَيْثُ شِئْتَ وَ قِصَّةُ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمُشَارُ اِلَيْهَا فِيْ قَوْلِهِ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوْقِ وَالْاَعْنَاقِ مَشْهُوْرَةٌ مَّعْلُوْمَةٌ .

ترجمه:و از جمله احوال رفیعه مقدم ساختن طاعات الهی بر تمام ما سوای آن و غیرت کردن بالای آنست چنانچه امام مالک ﵀ در موطا خویش از عبدالله بن ابی بکر ﷺ روایت نموده است که حضرت ابوطلحه انصاری ﷺ در باغ خویش نماز می خواند که پرنده زیبایی را دید که به اینسو و آنسو سرگردان می پرید ، (یعنی بسبب درختان انبوه و زیاد راه بیرون رفت از باغ را پیدا نمی توانست) ابوطلحه ﷺ ازین کیفیت باغ خویش خورسند شد و چشمان خویش را ساعتی مصروف نموده، سپس بسوی نماز خویش متوجه شد و برایش این معلوم نشد که چند رکعت نماز خواند.پس فرمود که این مال یعنی باغ من در حق من فتنه ای شد.پس نزد رسول اکرم ﷺ آمده و این قصه را به آنحضرت ﷺ نقل کرده فرمود:یا رسول الله ﷺ این باغ

صدقه است در راه الله ﷻ.آنرا نگهدارید و هرگونه که خواست تان باشد آنرا بدهید.[1]و قصۀ سلیمان ﵇ که درین آیه مبارکه بدان اشاره شده است:فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ[2]مشهور و معلوم است.

---

[1]موطا امام مالک، کتاب الصلاة،باب النظر فی الصلاة الی ما یشغلک عنها،ح رقم۲۶۳.

[2]وقوله (فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ) یقول:فجعل یمسح منها السوق، وهی جمع الساق، والاعناق.واختلف اهل التأویل فی معنی مسح سلیمان بسوق هذه الخیل الجیاد وأعناقها ، فقال بعضهم:معنی ذلک أنه عقرها وضرب أعناقها ، من قولهم:مسح علاوته:اذا ضرب عنقه.

ذکر من قال ذلک:

حدثنا بشر قال:ثنا یزید قال:ثنا سعید،عن قتادة (فطفق مسحا بالسوق والاعناق) قال:قال الحسن:قال لا والله تشغلینی عن عبادة ربی وآخر ما علیک.قال قولهما فیه ، یعنی قتادة والحسن قال:فکسف عراقیبها ، وضرب أعناقها.

حدثنا محمد بن عبدالله بن بزیع قال:ثنا بشر بن المفضل عن عوف، عن الحسن قال:أمر بها فعقرت.وقال آخرون:بل جعل یمسح أعرافها وعراقیبها بیده حبا لها.

ذکر من قال ذلک:حدثنی علی قال:ثنا أبوصالح قال:ثنی معاویة،عن علی،عن ابن عباس قوله (فطفق مسحا بالسوق والاعناق) یقول:جعل یمسح أعراف الخیل وعراقیبها:حبا لها.

مترجم اردو گوید:قصهٔ مذکوره بصورت اجمالی آن چنین است که حضرت سلیمان ﷺ باری در مشاهده اسپ ها چنان مشغول شدند که آفتاب غروب کرد و نماز دیگر قضاء شد.پس فرمود که ساقها و گردنهای اسپ ها قطع گردند.[1]خلاصه اینست که طاعت حق نزد اهل کمال بر هر امری مقدم می باشد.اگر احیاناً مشغولیت در مشاهده چیزی در طاعت حق خلل انداخت، پس غیرت اهل کمال مقتضی دفع آنچیز می

وهذا القول الذی ذکرناه عن ابن عباس أشبه بتأویل الآیـة، لأن نبـی الله لم یکن ان شاء الله لیعذب حیوانا بالعرقبة، ویهلک مالا من ماله بغیر سـبب، سوی أن اشتغل عن صـلاته بـالنظر الیهـا، ولا ذنـب لهـا باشـتغاله بـالنظر الیها.تفسیر الطبری، ج۱۶، ص۱۹۵-۱۹۶، تفسیر سورة ص، القول فی تأویل قوله تعالی «ووهبنا لداود سلیمان نعم العبـد انـه أواب» (ط دارالمعـارف بمصـر) ، حققه وخرج أحادیثه محمود محمد شاکر.حاشیه مترجم دری

[1] این از جمله اسرائیلیات غیر قابل قبـول نـزد علماسـت.در تفسـیر کبیـر چنین تصحیح شده است که حضرت سلیمان ﷺ با مشاهده تیـز قـدمی اسپها بر ساقها و گردنهای شان دست کشیده بودند.مصحح اردو.

باشد، چنانچه ابوطلحه ﷺ تمام باغ را صدقه نمود و حضرت سلیمان ﷺ اسپها را بقتل رسانید.

وَ مِنْهَا غَلَبَةُ الْخَوْفِ مِنَ اللّٰهِ تَعَالَی بِحَيْثُ يَظْهَرُ عَلَى ظَاهِرِ الْبَدَنِ وَالْجَوَارِحِ لَهُ اَثَرٌ اَخْرَجَ الْحُفَّاظُ فِي الْاُصُوْلِ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللّٰهُ فِيْ ظِلِّهِ اِلَى اَنْ قَالَ وَ رَجُلٌ ذَكَرَ اللّٰهَ خَالِيًا فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ وَ فِي الْحَدِيْثِ اَنَّ عُثْمَانَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ قَامَ عَلَى قَبْرٍ فَبَكَى حَتَّى ابْتَلَّتْ لِحْيَتُهُ وَ كَانَ لِرَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ اِذَا صَلّى بِاللَّيْلِ اَزِيْزٌ كَاَزِيْزِ الْمِرْجَلِ .

ترجمه:و از جملۀ حالات رفیعه ترس از خداوند ﷻ است بگونه ای که اثر آن بر بدن و جوارح ظاهر می شود.حافظان حدیث این حدیث را در اصول روایت

کرده اند که نبی کریم ﷺ فرمودند:خداوند ﷻ هفت نفر را در سایهٔ رحمت خویش نگهمیدارد تا اینکه فرمودند شخص پنجمی[1]مردیست که خداوند متعال ﷻ را در مکان خالی ای یاد کرد و سپس اشک از هر دو چشمان وی جاری شد و در حدیثی وارد آمده که

---

[1]ادامه حدیث اینست:آنروز که سایه ای جزء سایه او نیست (۱): یک امام عادل و (۲): نوجوانیکه در عبادت الله ﷻ نشو و نما یافته است (۳): و شخصیکه قلب وی با مسجد چنان تعلق داشته باشد که هنگامیکه از مسجد بیرون می شود تا اینکه به مسجد باز آید (٤):و شخصیکه در غیاب باهم محبت داشته و بر محبت جمع می شوند و بر محبت از همدگر جدا می شوند یعنی در حاضر و غائب بصورت یکسان باهمدگر محبت می ورزند (٥):و شخصیکه خداوند متعال ﷻ را در تنهایی یاد کرد و از چشمان وی اشک جاری شد (٦): و شخصیکه زن صاحب حسب و جمال او را خواست و او گفت که من از الله ﷻ می ترسم (٧): و شخصیکه صدقه کرد و چنان پوشیده داد که دست چپ وی ندانست دست راست وی چه چیزی را خرچ کرد یعنی اینگونه چیزی داد که دست راست داد و دست چپ وی هیچ آگاه نشد.این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده اند.

صحیح مسلم، کتاب الزکاة ، باب فضل اخفاء الصدقة ، ح رقم۱۰۳۱|صحیح البخاری، کتاب الآذان ، باب من جلس فی المسجد ینتظر الصلاة وفضل المساجد ، ح رقم۶۶۰ |سنن الترمذی، کتاب الزهد، باب ماجاء فی الحب فی الله،ح رقم۲۵۶۸.

امیرالمؤمنین عثمان ﷺ بر قبری ایستاد و آنقدر گریه کرد که ریش مبارک وی تر شد[1]و حالت رسول اکرم ﷺ چنین بود هنگامیکه نماز تهجد را می خواندند از سینهٔ مبارک آواز جوش همچو جوش دیگ بیرون می آمد یعنی آواز گریه شان از سینه مبارک چنان می آمد چنانچه دیگ جوش می زند.[2]

---

[1] البحر الزخار المعروف بمسند البزار (ط مكتبة العلوم والحكم)، مسند عثمان بن عفان ﷺ ، ح رقم ۴۴۴|المستدرك على الصحيحين(ط دارالمعرفة)، ج۱، كتاب الجنائز، ان القبر أول منازل الآخرة، ح رقم۱۴۱۳ وفى: ج۳، كتاب الرقاق، ح رقم۸۰۱۲|سنن ابن ماجة، كتاب الزهد ، باب ذكر القبر والبلى۴۲۶۷|سنن الترمذى، كتاب الزهد، باب قول النبى ﷺ (ان القبر أول منازل الآخرة) ، ح رقم٢٤٧٨|السنن الكبرى للبيهقى(ت محمد عبدالقادر عطاء) ، كتاب الجنائز، جماع ابواب التكبير على الجنائز ومن أولى بادخاله القبر، باب ما يقال بعد الدفن، ج۴، ص۹۲، ح رقم۷۰۶۴|مسند الامام احمد (ت الأرنؤوط)، مسند العشرة المبشرين بالجنة، مسند الخلفاء الراشدين، مسند عثمان بن عفانﷺ ، ج۱، ص۵۰۳، ح رقم۴۵۴|كتاب الخراج للامام أبى يوسف يعقوب بن ابراهيم الانصارى، ح رقم۳۹.

[2] سنن أبى داؤد، كتاب الصلوة ، باب البكاء فى الصلاة، ح رقم۹۰۴|وأحمد رقم۱۶۳۶۹و رقم۱۶۳۵۵ |السنن الصغرى للنسائى، كتاب السهو، باب البكاء فى الصلاة، ح رقم۱۲۲۲ |السنن الكبرى للنسائى(ت الأرنؤوط) ، ح

فائده:مولانا ﷫فرمودند که در حدیثی وارد است که در دوزخ داخل نخواهد شد مردیکه از خوف الله ﷻ گریه کرد تا اینکه شیر دوباره به پستان برگردد[1] و ابوبکر صدیق ﷜ شخص کثیر البکا بودند.زمانیکه قرآن را تلاوت می کردند اشک از چشمان شان نمی ایستاد[2] و جبیر بن مطعم ﷜ فرمودند: هنگامیکه من

رقم٥٤٩ و٥٥٠ و ح رقم١١٣٦|صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان، ح رقم۶۶۵ و۷۵۳|صحیح ابن خزیمه، ح رقم۹۰۰|مسند أبی یعلی الموصلی(حسین سلیم أسد)، ج۳، ص۱۷۵، ح رقم۱۵۹۹|الشمائل المحمدیة للترمذی، ح رقم۳۱۵ |مسند أحمد، ح رقم۱۶۳۱۲، ۱۶۳۱۷و۱۶۳۲۶،شرح السنة للبغوی، ح رقم۷۲۹.

[1] این را تعلیق بالمحال می گویند یعنی چنانچه رفتن دوباره شیر به پستان محال و ناممکن است،همینگونه رفتن وی به دوزخ نیز محال است.محشی اردو.

قال النبی ﷺ :«لا یلج النار رجل بکی من خشیة الله حتی یعود اللبن فی الضرع ولا یجتمع غبار فی سبیل الله ودخان جهنم.رواه الترمذی، فی کتاب الزهد، باب ما جاء فی فضل البکاء من خشیة الله، ح رقم۲۴۸۱.

[2] «...وکان أبوبکر رجلا بکاء، لا یملک عینیه اذا قرأ القرآن...»صحیح البخاری، کتاب الصلاة، باب المسجد یکون فی الطریق من غیر ضرر بالناس، ح رقم۴۷۶، کتاب مناقب الأنصار، باب هجرة النبی ﷺ وأصحابه الی المدینة، ح رقم۳۹۰۵.

این آیه را از آنحضرت ﷺ شنیدم:أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ [۱] گویا قلب من بسبب خوف از جا رفت.[۲]

وَ مِنْهَا الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ قَدْ اَخْرَجَ الْحُفَّاظُ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ قَالَ الرُّؤْيَا الْحَسَنَةُ مِنَ الرَّجُلِ الصَّالِحِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَّ اَرْبَعِيْنَ جُزْءٍ مِنَ النُّبُوَّةِ وَ اَنَّهُ قَالَ لَنْ يَّبْقى بَعْدِىْ مِنَ النُّبُوَّةِ اِلَّا الْمُبَشِّرَاتُ فَقَالُوا وَ مَا الْمُبَشِّرَاتُ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ قَالَ الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ يَراهَا الرَّجُلُ الصَّالِحُ اَوْ تُرَى لَهُ جُزْءٌ

---

[۱] الطور: ۳۵

ترجمه: یا آنها بی هیچ آفریده شده‌اند، یا خود خالق خویشند؟!

[۲] صحیح البخاری،کتاب تفسیرالقرآن ، سورة والطور، ح رقم۴۸۵۴.

مِنْ سِتَّةٍ وَ اَرْبَعِيْنَ جُزْءٍ مِنَ النُّبُوَّةِ وَ بِهِ فُسِّرَ قَوْلُهُ تَعَالَى لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا [1]

ترجمه:و از جمله حالات رفیعه خواب راست است. حافظان حدیث روایتی را نقل کرده اند که نبی کریم ﷺفرمودند:خواب نیک حصهٔ از چهل و ششم حصه نبوت شخص است[2]و آنحضرتﷺ فرمودند: پس از من چیزی از نبوت باقی نخواهد ماند مگر مبشرات.صحابه ﭫ فرمودند که یا رسول الله ﷺ مبشرات چه اند؟فرمودند:خواب نیکی که مرد نیکی

---

[1] یونس:۶۴

[2] صحیح البخاری، کتاب التعبیر ، باب الرؤیا الصالحة جزء من ستة وأربعین جزءا من النبوة، ح رقم۶۹۸۷، ۶۹۸۸، ۶۹۸۹ وفی کتاب التعبیر، باب القید فی المنام، ح رقم۷۰۱۷ |صحیح مسلم ، کتاب التعبیر، فی باب قول النبیﷺ «الرؤیا من الله والحلم من الشیطان»، ح رقم۶۰۴۳ ، ۶۰۴۵ ، ۶۰۴۶، ۶۰۴۸، ۶۰۴۹، ۶۰۵۰، ۶۰۵۳، ۶۰۵۵|سنن الترمذی، کتاب الرؤیا، باب أن رؤیا المؤمن جزء من ستة وأربعین جزءا من النبوة ، ح رقم۲۴۴۰|سنن أبی داؤد، کتاب الأدب، باب فی الرؤیا،ح رقم۵۰۲۰|موطا امام مالک، کتاب الرؤیا، باب ما جاء فی الرؤیا،ح رقم۱۷۵۱،۱۷۵۰و۱۷۵۳.

بیند ویا مرد نیک دیگری در مورد او خواب راست بیند حصهٔ از چهل و ششم حصه نبوت است[1] و این قول خداوند متعال ﷻ که برای ایشان در زندگانی دنیوی بشارت است به رویای صالحه تفسیر گردیده است یعنی یکی از تفاسیر این آیه اینست که مراد از بشارت دنیوی خواب راست است.[2]

فائده:مولانا رحمه الله فرمودند که رسول علیه الصلوۀ والسلام خواب سالکان را تعبیر می فرمودند تا اینکه پس از نماز صبح نشسته و ارشاد میفرمودند که آیا

---

[1] صحیح البخاری، کتاب التعبیر، باب المبشرات، ح رقم۶۹۹۰|صحیح مسلم، کتاب الصلاة، باب النهی عن قراءة القرآن فی الرکوع والسجود، ح رقم۱۱۰۲و۱۱۰۳|سنن الترمذی، کتاب الرؤیا، باب ذهبت النبوة وبقیت المبشرات، ح رقم۲۴۴۱|سنن أبو داؤد، کتاب الصلاة ، باب فی الدعاء فی الرکوع والسجود، ح رقم۸۷۶کتاب الأدب، باب فی الرؤیا،ح رقم۵۰۱۹|موطا الامام مالک،کتاب الرؤیا، باب ما جاء فی الرؤیا،ح رقم۱۷۵۲و۱۷۵۳

[2] موطأ امام مالک، کتاب الرؤیا، باب ما جاء فی الرؤیا، ح رقم۱۷۵۵|سنن الترمذی، کتاب الرؤیا، باب قوله تعالی:[لهم البشری فی الحیاة الدنیا]، ح رقم۲۴۴۲و ۲۴۴۴.

کسی از شما خوابی دیده است؟ اگر کسی خوابی را بیان میکرد، آنحضرت ﷺ آنرا تعبیر می کردند.[1]

وَالْمُرَادُ بِالرُّؤْيَا الصَّالِحَةِ رُؤْيَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَنَامِ اَوْ رُوْيَةُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ اَوْ رُؤْيَةُ الصَّالِحِيْنَ وَالْاَنْبِيَاءِ ثُمَّ رُوْيَةُ الْمَشَاهِدِ الْمُتَبَرِّكَةِ كَبَيْتِ اللّٰهِ الْحَرَامِ وَ مَسْجِدِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ ثُمَّ رُؤْيَةُ الْوَقَائِعِ الْآتِيَةِ الْمُسْتَقْبِلَةِ فَتَقَعُ كَمَا رَآى اَوِالْمَاضِيَّةِ عَلَى مَاهِيَ عَلَيْهِ اَوْ رُؤْيَةُ الْاَنْوَارِ الطَّيِّبَاتِ كَشُرْبِ اللَّبَنِ اَوِ الْعَسَلِ وَالسَّمَنِ كَمَا هُوَ مَذْكُوْرٌ فِيْ كِتَابِ الرُّؤْيَا

---

[1] عن سمرة بن جندب قال: كان النبى ﷺ اذا صلى الصبح أقبل عليهم بوجهه فقال:«هل رأى أحد منكم البارحة رؤيا».صحيح مسلم، كتاب الرؤيا، باب رؤيا النبى ﷺ، ح رقم۶۰۷۶|صحيح البخارى، كتاب التعبير، باب تعبير الرؤيا بعد صلاة الصبح، ح رقم۷۰۴۷|سنن الترمذى، كتاب الرؤيا، باب ما جاء فى رؤيا النبى ﷺ الميزان الدلو، ح رقم۲۴۶۳.

مِنَ الْاُصُوْلِ وَ رُؤْيَةُ الْمَلَائِكَةِ فَفِي الْحَدِيْثِ اِنَّ رَجُلًا كَانَ يَقْرَأُ الْقُرآنَ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَظَهَرَتْ ظُلَّةٌ فِيْهَا اَمْثَالُ الْمَصَابِيْحِ اِلَى آخِرِ الْقِصَّةِ .

ترجمه: و مراد از رویای صالحه دیدن نبی کریم ﷺ در خواب است یا دیدن جنت و دوزخ یا دیدن صالحین و انبیا علیهم السلام، سپس دیدن مکانهای متبرکه مانند بیت الله الحرام یا مسجد رسول الله ﷺ یا دیدن بیت المقدس یا پس از آن دیدن وقائع آینده یا وقائع گذشته بصورت درست یا دیدن انوار و طیبات مانند نوشیدن شیر[1]، شهد و روغن[1] چنانچه در کتاب الرؤیا کتابهای

---

[1] صحیح البخاری، کتاب التعبیر، باب اللبن، ح رقم۷۰۰۶ و ح رقم۸۲ فی کتاب العلم، باب فضل العلم، و ح رقم ۳۶۸۱فی کتاب فضائل الصحابة، باب مناقب عمر بن الخطاب أبی حفص القرشی العدوی رضی الله عنه، و ح رقم۷۰۰۷فی کتاب التعبیر، باب اذا جری اللبن فی أطرافه أو أظافیره، و ح الرقم۷۰۲۷ فی کتاب التعبیر، باب اذا أعطی فضله غیره فی النوم، و ح

احادیث مذکور اند و همینگونه دیدن فرشتگان در حالت بیداری چنانچه در حدیثی وارد است که مردی قرآن را تلاوت می کرد.شبی سایبانی ظاهر شد که در آن اشیاء چراغ مانندی بود تا آخر قصه.

فائده:قصهٔ مذکوره بروایت صحیحین بصورت اجمالی چنین است که اُسَید بن حُضَیر ﷺ در وقت تهجد سورهٔ بقره را تلاوت می کردند که سایبانی از سوی آسمان که در آن روشنی مانند چراغها وجود داشت آنقدر نزدیک آمد که اسپ وی ترسید.ایشان این قصه را به آنحضرت ﷺ عرض نمودند.آنحضرت ﷺ

رقم۷۰۳۲ فی کتاب التعبیر، باب قدح فی النوم|سنن الترمذی، کتاب الرؤیا، باب فی رؤیا النبی ﷺ اللبن والقمص، ح رقم۲۴۵۳.

[1] «...أن ابن عباس ﷺ کان یحدث أن رجلاً أتی رسول الله ﷺ فقال:یا رسول الله ﷺ !انی أری اللیلة فی المنام ظلة تنطف السمن والعسل...صحیح مسلم، کتاب الرؤیا، باب فی تأویل الرؤیا، ح رقم۶۰۶۶، و ۶۰۶۷.

فرمودند:آیا می دانید که آن چه چیزی بود؟ایشان گفتند: نه خیر.رسول اکرم ﷺ فرمودند ایشان فرشتگان بودند که آواز تلاوت ترا شنیده نزدیک شده بودند.اگر تو تلاوت را ادامه می دادی هر آئینه مردم در وقت صبح آنها را می دیدند و پنهان نمی شدند.[۱]

مترجم اردو گوید:رؤیت نبوی ﷺ نسبت به تمام مقامها بدین دلیل مقدم شد که در صحیحین از حضرت ابی هریرة رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند:کسیکه مرا در خواب دید، در واقع مرا دیده است زیرا شیطان در صورت من آمده نمی تواند[۲].مولانا

---

[۱] صحیح البخاری، کتاب فضائل القرآن، باب نزول السکینة والملائکة عند قراءة القرآن ، ح رقم ۵۰۱۸|صحیح مسلم، کتاب صلاة المسافر، باب نزول السکینة لقراءة القرآن، ح رقم۱۸۹۵.

[۲] صحیح البخاری، کتاب التعبیر، باب من رأی النبی ﷺ فی المنام، ح رقم۶۹۹۳ وفی کتاب العلم، باب اثم من کذب علی النبی ﷺ برقم۱۱۰، وفی کتاب الأدب، باب من سمی بأسماء الأنبیاء برقم ۶۱۹۷ ، وفی کتاب التعبیر، باب من رأی النبیﷺ فی المنام برقم ۶۹۹۳ |صحیح مسلم، کتاب

ﷺ فرمودند:جامه سفید همانند شیر و شهد را نیز در خواب می توان دید.[1]امام احمدﷺو امام ترمذیﷺاز حضرت بی بی عائشه صدیقهﷺروایت کرده اند که کسی حال وَرْقَه بن نوفل را از رسول اکرم ﷺ پرسید.خدیجۀ الکبری ﷺ فرمود که ایشان نبوت شما را تصدیق کرده بودند ولی قبل از ظهور شما وفات کردند .پس رسول الله ﷺ فرمودند که من او را درحالیکه جامه سفیدی پوشیده بود بخواب دیدم وگر او

الرؤیا ، باب قول النبی ﷺ من رآنی فی المنام فقد رآنی ، ح رقم۶۰۵۶، ۶۰۵۷ ، ۶۰۵۸ ، ۶۰۶۰، ۶۰۶۱|سنن أبی داؤد، کتاب الأدب، باب فی الرؤیا ، ح رقم ۵۰۲۵|سنن الترمذی ، کتاب الرؤیا ، باب کتاب الرؤیا ، باب ما جاء فی قول النبی ﷺ من رآنی فی المنام فقد رآنی ، ح رقم ٢٤٤٥|سنن ابن ماجه، کتاب تعبیر الرؤیا ، باب روية النبی ﷺ فی المنام ، ح رقم۴۰۳۳، ۴۰۳۴، ۴۰۳۵ ، ۴۰۳۶ ، ۴۰۳۷و۴۰۳۸.

[1] سنن الترمذی، کتاب الرؤیا، باب فی رؤیا النبی ﷺ اللبن والقمص، ح رقم۲۴۵۳و۲۴۵۴.

از اهل دوزخ می بود، هرگز جامه سفید بر تن نمی داشت.[۱]

فراست صادقه:

وَ مِنْهَا الْفِرَاسَةُ الصَّادِقَةُ وَالْخَاطِرُ الْمُطَابِقُ الْوَاقِعِ فَقَدْ جَاءَ فِي الْخَبَرِ اِتَّقُوْا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَاِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُوْرِاللّٰهِ .

ترجمه: و از جمله حالات رفیعه فراست صادقه و خاطریکه مطابق با واقعیت باشد، است.البته در حدیثی آمده است که اِتَّقُوْا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَاِنَّهُ يَنْظُرُ

---

[۱] سنن الترمذی ، کتاب الرؤیا ، باب ما جاء فی رؤیا النبی ﷺ المیزان والدلو، ح رقم۲۴۵۷|مسند أحمد، ج۴۰، ص۴۳۰، ح رقم۲۴۳۶۷|مصنف عبدالرزاق،ج۵، ص۳۲۴، ح رقم۹۷۱۹.

بِنُوْرِاللّٰهِ[1] یعنی از فراست مؤمن هراس کنید که هرآئینه او بواسطه نور الهی نظر می کند.

مترجم اردو گوید: که مراد از فراست صادقه پیش بینی مطابق با واقعیت است.

---

[1] مسند الامام ابی حنیفة للعلامة ابن الخسرو، ح رقم ۸۲۹ | « التاریخ الکبیر» للبخاری ۴ /۱/ ۳۵۴ |سنن الترمذی، کتاب تفسیر القرآن، باب ومن سورة الحجر، رقم۳۴۱۹|و ابن جریر۱۴/ ۴۶ |والعقیلی فی «الضعفاء» ۱۲۹/۴|وأبو الشیخ فی «الأمثال» ۱۲۷|و أبو عبدالرحمن السلمی فی «الأربعین» ص۱۴|والخطیب فی «التاریخ»۱۹۱/۳، ۲۴۲/۷|و ابن الجوزی فی «الموضوعات» ۱۴۶/۳ من طریق عمر بن قیس الملائی عن عطیة العوفی به فلم یصب. وقال الترمذی:حدیث غریب.
وفي الباب عن أبی أمامة عندالطبرانی۷۴۹۷ |وأبی نعیم فی «الحلیة»۱۱۸/۶ |وابن عدی۱۵۲۳/۴، ۲۴۰۱/۶|و ابن عبدالبر فی «العلم» ۱۹۶/۱|وقال الهیثمی فی «المجمع» ۲۶۸/۱۰رواه الطبرانی، وأسناده حسن|وقال السیوطی فی «الآلی»۳۳۰/۲:انه بمفرده علی شرط الحسن، وعبدالله بن صالح لا بأس به، وسکت علیه الحافظ فی «الفتح»۳۸۸/۱۲، و راجع «تنزیه الشریعة»۳۰۵/۲، ۳۰۶ ، و «الفوائد المجموعة» ص۲۴۳، و «فتح الوهاب» ۴۲۵|بشارة المؤمن بتصحیح حدیث «اتقوا فراسة المؤمن» بقلم محمود سعید ممدوح، الطبعة الأولی ۱۴۱۲هـ =۱۹۹۱ م، الطبعة الثانیة، بیروت ۱۴۱۳هـ

وَ مِنْهَا اِجَابَةُ الدُّعَاءِ وَ ظُهُوْرُ مَا يَطْلُبُهُ مِنَ اللّٰهِ تَعَالَى بِجُهْدِ هِمَّتِهِ وَ اِلَيْهِ الْاِشَارَةُ فِى الْحَدِيْثِ رُبَّ اَغْبَرَ وَ اَشْعَثَ ذِىْ طِمْرَيْنِ لَا يُعْبَأُ[1] بِهِ لَوْ اَقْسَمَ عَلَى اللّٰهِ لَاَبَرَّهُ وَ بِالْجُمْلَةِ فَهَذِهِ الْوَقَائِعُ وَ اَمْثَالُهَا دَالَّةٌ عَلَى صِحَّةِ اِيْمَانِ الرَّجُلِ وَ قُبُوْلِ طَاعَاتِهِ وَ سِرَايَةِ النُّوْرِ فِىْ صَمِيْمِ قَلْبِهِ فَلْيَغْتَنِمْهَا .

ترجمه: و از جملۀ حالات رفیعه قبول شدن دعا و ظاهر شدن آنچه از خداوند ﷻ خواسته با کوشش همت خود است و در حدیث اشاره بسوی آنست که بسا اشخاص غبار آلود و پریشان مو و دارای جامه های کهنه ای اند که کسی آنها را در تصور خویش نمی آورد.اگر ایشان به حق تعالی ﷻ قسم ادا کنند،

---

[1] وقد ورد فی الأحادیث لفظ «لا یؤبه به».

خداوند ﷻ قسم آنها را راست می کند یعنی نزد خداوند ﷻ دارای چنان وجاهتی اند که آنچه ایشان بگویند خداوند ﷻ همان خواهد کرد.[1] خلاصه کلام اینست که اینگونه حالات رفیعه ایکه ذکر گردید و حالات بلند دیگری همانند آن بر صحت ایمان شخص، قبول بودن طاعات وی و سرایت نور بر باطن قلب وی دلالت می کند.پس سالک باید آنرا غنیمت بداند.

ثُمَّ بَعْدَ حُصُوْلِ النِّسْبَةِ عُرُوْجٌ آخَرَ وَ هُوَ الْفَنَاءُ فِي اللّٰهِ وَالْبَقَاءُ بِهِ وَالْحَقُّ عِنْدِىْ اَنَّهُ لَيْسَ مُتَوَارِثًا عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِوَاسِطَةِ الْمَشَائِخِ بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ بَلْ هُوَ مَوْهِبَةٌ مِنَ اللّٰهِ تَعَالَى يَهَبُهُ

---

[1] سنن الترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب البراء بن مالک ﷺ، ح رقم ۴۲۲۷.

مَنْ شَاءَ مِنْ عِبَادِهِ مِنْ غَيْرِ تَوَارُثٍ وَّ مِمَّا يَشْهَدُ لِـهَذَا الْمَعْنى مَا رُوِىَ اَنَّ خُوَاجَهْ نَقْشْبَنْدْ سُئِلَ عَنْ سِلْسِلَةِ شُيُوْخِهِ فَقَالَ لَمْ يَصِلْ اَحَدٌ اِلَى اللّٰهِ بِالسِّلْسِلَةِ بَلْ وَصَلَتْ اِلَىَّ جَذْبَةٌ وَصَلَنِىْ اِلَى اللّٰهِ قَضِيَّةٌ لِمَا وَرَدَ جَذْبَةٌ مِّنْ جَذَبَاتِ اللّٰهِ تُوَازِى عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ هَذَا مَعَ اَنَّ سِلْسِلَةَ شُيُوْخِهِ مَعْلُوْمَةٌ وَّ مَعْرُوْفَةٌ فَمَنْ شَاءَ هَذَا الْعُرُوْجَ فَلْيَرْجِعْ اِلَى سَائِرِ كُتُبِنَا وَاللّٰهُ الْهَادِىْ.

ترجمه: سپس بعد از حاصل شدن نسبت، عروج و ترقی دیگریست که عبارت از فنا فی الله و بقا بالله است. و واقعیت امر نزد من اینست که مرتبهٔ فناء و بقاء بواسطه سند متصل مشائخ از رسول اکرم ﷺ متوارث نیست بلکه موهبهٔ الهیست که برای هرکه از

بندگان خود بخواهد بدون توارث آنرا عنایت می کند و شاهد این مدعا همان امریست که از خواجه نقشبند ﷫ منقول است که کسی از ایشان سلسلۀ مرشدین شانرا پرسید.پس فرمودند:که هیچ کسی بوسیله سلسلۀ خویش به خداوند متعال ﷻ نرسیده است بلکه مرا جذبه و کشش ربانی بسوی خداوند ﷻ رسانید.این کلام (شاه نقشبند ﷫) مطابق این حرف وی است که ازو منقول شده است چنانچه فرموده است جذبه ای از جذبات حق تعالی ﷻ با عمل جن و انسان برابر است.با این همه بیاد داشته باش که سلسله مرشدین خواجه نقشبند ﷫ معروف و مشهور است.اگر کسی خواهان تحقیق بیشتر در مورد وهبی بودن و عدم کسبی بودن این عروج یعنی فناء و بقا باشد به سایر کتب ما مراجعه کند و خداوند متعال ﷻ رهنماست.

فائده:مصنف کتاب قدس سره در حاشیهٔ منهیه فرمودند که این مقدمه را ما در کتاب حجة الله البالغه با تفصیل بیان کرده ایم.کسیکه شایق آن باشد کتاب مذکور را ببینند.

﴿فصل هشتم﴾

﴿ در بیان اعمال مجربه خاندان ولی اللهی﴾



فِیْ شَیْءٍ مِّنْ فَوَائِدِ سَیِّدِی الْوَالِدِ قُدِّسَ سِرُّهُ.

ترجمه: درین فصل برخی از فوائد والد مرشد من (شاه عبدالرحیم دهلوی قدس سره) ذکر شده است یعنی در آن برخی از اعمال مجربه خاندانی حضرت شیخ الهند امام شاه ولی الله بن شاه عبدالرحیم دهلوی ﵁ بیان گردیده است.

برای گشایش ظاهری و باطنی:

اَوْصَانِیْ سَیِّدِی الْوَالِدُ قُدِّسَ سِرُّهُ بِمُوَاظَبَةِ یَا مُغْنِیْ کُلَّ یَوْمٍ مِائَةً وَّ اَلْفَ مَرَّةٍ وَ سُوْرَةِ الْمُزَّمِّلِ اَرْبَعِیْنَ

مَرَّةً فَإِنْ لَّمْ تَسْتَطِعْ فَإِحْدَى عَشَرَ مَرَّةً وَّ قَالَ هَذَانِ مُجَرَّبَانِ لِلْغِنَى الْقَلْبِيِّ وَالظَّاهِرِيِّ كِلَيْهِمَا.

ترجمه: والد مرشد من قدس سره مرا بر مواظبت بر خواندن یا مغنی روزانه یازده صد بار و سوره مزمل چهل بار وصیت نمود.پس اگر نتوانست یازده بار بگوید و فرمود که این دو عمل مر غنای قلبی و ظاهری هر دو را مجرب اند.[1]

[1] و خواندن سوره مزمل از برخی از مشائخ ۴۱ بار نیز منقول است و از برخی نیز خواندن آن در نماز عشاء طوریکه در دو رکعت بعد از عشاء ۴۱ بار به این شکل که در رکعت اولی ۲۱ بار و در رکعت دومی ۲۰ بار بخواند منقول است و یکی از طرق مجرب آن نزد مریدان مولوی فخرالدین صاحب رحمه الله اینست که پس از سنت فجر یکبار و در هر نماز پنجگانه دو دو بار که شب و روز ۱۱ بار گردد، می باشد و این فقیر تمام طرق آنرا اجازه دارد و هر کسیکه می خواهد بخواند از جانب من نیز اجازه دارد.جَرّبْتُ هَذَا الْعَمَلَ فَوَجَدْتُّهُ كَذَالِكَ.حاشیه اردو از نواب.ق.م.دهلوی رحمه الله.

وَ اَوْصَانِیْ بِمُوَاظَبَةِ الصَّلوٰةِ عَلَی النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ کُلَّ یَوْمٍ وَّ قَالَ بِهَا وَجَدْنَا مَا وَجَدْنَا.

ترجمه:و مرا به خواندن همیشگی درود در هر روز وصیت نموده فرمودند که هر چه یافتیم از سبب آن یافتیم.[1]

برای درد دندان ، درد سر و درد ریاح:

وَ سَمِعْتُهُ یَقُوْلُ اِذَا جَائَکَ مَنْ یَّتَأَلَّمْ ضِرْسُهُ اَوْ رَأْسُهُ اَوْ تُوَجِّعُهُ الرِّیَاحُ فَخُذْ لَوْحاً طَاهِرًا وَّضَعْ عَلَیْهِ رَمْلًا طَاهِرًا وَّاکْتُبْ بِمِسْمَارٍ اَبْجَدْ هَوَّزْ حُطِّیْ وَ شَدِّدْ بِالْمِسْمَارِ عَلَی الْاَلِفِ وَاقْرَأْ الْفَاتِحَةِ مَرَّةً وَّ

---

[1] برخی از فوائد درود شریف و الفاظ آنرا من در ظفر جلیل نوشته ام.کسیکه خواهان آن باشد،آنجا را ببیند و خواندن صلوة تنجینا هر روز ۶۰ بار جهت قضای حوائج از بزرگی برایم رسیده است.برای کسیکه می خواهد بخواند از جانب من اجازه است.حاشیه مترجم اردو.

صَاحِبُ الْاَلَمِ وَاضِعٌ اِصْبَعَهُ عَلَى مَوْضِعِ الْاَلَمِ بِقُوَّةٍ
ثُمَّ سَلْهُ هَلْ شُفِيْتَ فَاِنْ شُفِيَ فَبِهَا وَ اِلَّا نَقَلْتَ
الْمِسْمَارَ اِلَى الْبَاءِ وَ قَرَأْتَ الْفَاتِحَةَ مَرَّتَيْنِ وَ سَأَلْتَهُ
كَالْاُوْلَى فَاِنْ شُفِيَ فَبِهَا وَ اِلَّا نَقَلْتَ الْمِسْمَارَ اِلَى
الْجِيْمِ وَ قَرَأْتَ الْفَاتِحَةَ ثَلَاثًا وَّ هَكَذَا فَلَا تَصِلُ اِلَى
آخِرِ الْحُرُوْفِ اِلَّا وَ قَدْ شَفَاهُ اللهُ تَعَالَى.

ترجمه:و من از والد مرشد خویش شنیدم که میفرمودند:زمانیکه کسی نزد تو آمد که از درد دندان یا درد سر نالان بوده ویا ریاح او را اذیت می کند، تخته پاکی را بگیر و ریگ پاک را بر آن بیانداز و توسط میخی بر آن ابجد هوز حطی بنویس و میخ را طور محکم بر حرف «الف» بگذار و سورۀ فاتحه را یکبار بخوان و صاحب درد انگشت خود را بر جای درد طور

محکم بگذارد.سپس ازو بپرس که آیا درد آرام شد؟ اگر درد آرام شده بود، خوب است وگر درد آرام نشده بود میخ را بر حرف «ب» آورده و سوره فاتحه را دو بار بخوان و سپس مانند بار قبل از وی بپرس که آیا صحت یافت؟ اگر شفاء یافت فهو المراد، و گر آرام نشد میخ را بر حرف «ج» آورده و سورۀ فاتحه را سه بار بخوان و همینطور میخ را بر یک یک از حروف بیاور و قرائت سورۀ فاتحه را زیاد کن، به حرف آخر نخواهی رسید که الله تعالیﷻ او را شفا خواهد داد.

برای دفع حاجت، رَدِّ غائب و شفای مریض :

وَ سَمِعْتُهُ يَقُوْلُ اِذَاْ عَنَتْ لَـکَ حَاجَةٌ اَوْ كَاْنَ لَـکَ غَاْئِبٌ فَاَرَدْتَّ اَنْ يَّرْجِعَهُ اللّٰهُ سَالِمًا غَانِماً اَوْ كَاْنَ

لَـکَ مَرِیْضٌ فَاَرَدْتَ اَنْ یَّشْفِیَهُ اللّٰهُ تَعَالٰی فَاقْرَأْ سُوْرَةَ الْفَاتِحَةِ اِحْدَی وَ اَرْبَعِیْنَ مَرَّةً بَیْنَ سُنَّةِ الْفَجْرِ وَ فَرْضِهِ.

ترجمه:ومن از والد مرشد خویش شنیدم که میفرمودند:زمانیکه برایت حاجتی پیش آید و یا کدام شخصی از تو غائب باشد و تو بخواهی که حق تعالی ﷻ او سالم و غانم دوباره باز گرداند، یا بیماری داشته باشی و بخواهی که حق تعالی ﷻ او را صحت بخشد، پس سورهٔ فاتحه را ۴۱ بار در میان سنت و فرض صبح بخوان.[۱]

فایده:مولانا رحمه الله در حاشیه فرمودند که از امام جعفر صادق رحمه الله منقول است:کسیکه فاتحه الکتاب را ۴۰

---

[۱] قطب الأرشاد، ص۴۴۲-۴۴۳

بار بر پیاله آب بخواند و آنرا بر چهره محموم یا کسیکه تب دارد بپاشد، حق تعالی ﷻ او را فائده بخشد.[1]

برای گزیدن سگ دیوانه :[2]

وَ سَمِعْتُهُ يَقُوْلُ مَنْ عَضَّهُ الْكَلْبُ الْمَجْنُوْنُ وَ خِيْفَ عَلَيْهِ الْجُنُوْنُ فَاكْتُبْ لَهُ هذِهِ الْآيَةَ عَلَى اَرْبَعِيْنَ كِسْرَةً مِّنَ الْخُبْزِ إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا وَأَكِيدُ كَيْدًا

---

[1] روایت هذا را در کتب حدیث نیافتم، شاید از جمله معمولات خاندانی شاه عبدالعزیز محدث دهلوی رحمه الله باشد که از مشائخ طریقت و اجداد شان سلسلتاً برای شان رسیده است.

[2] و این فقیر را از بزرگی چنین رسیده است که بر پسری که بیماری مَسَانْ (اُمّ الصّبیانْ یا دقُ اللأطفال)داشته باشد الحمد را با وصل میم بسم الله ٤١ بار خوانده تا ٤٠ روز دم کند ان شاء الله تعالی آن مرض ازو خواهد رفت و اگر فرصت نداشته باشد سه بار خواندن نیز کفایت می کند.حاشیه اردو

مَسَان(اُمّ الصّبیَانْ یا دقُ الأطفال):در اصطلاح اطبا نوعی از بیماری است که مانند صرع یا مرگی بوده و حالت اطفال را متشنج می سازد.برای تفصیل بیشتر در مورد و طرق علاج آن به رساله الرحمة فی الطب والحکمة از امام جلال الدین سیوطی شافعی رحمه الله مراجعه کنید.مترجم دری

فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا[1] وَ مُرْهُ اَنْ يَّأْكُلَ كُلَّ يَوْمٍ كِسْرَةً.[2]

ترجمه: و من از ایشان شنیدم که میفرمودند:کسی را که سگ دیوانه ای بگزد و خوف دیوانه شدن او باشد این آیه إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا وَأَكِيدُ كَيْدًا فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا را بر ۴۰ پاره نان نوشته، و او را بگوئید که هر روزی یک پارچه را بخورد.[3]

---

[1] الطارق: ۱۷

[2] قطب الأرشاد، ص۴۶۲

[3] این فقیر از استاد خویش مولانا محمد اسحق صاحب رحمه الله شنید که میفرمود:کسی را که سگ دیوانه بگزد، پاره ای از تکه بانات (بانات یک قسم تکه گرم و ضخیم اونی است) را با قدری از قند سیاه آمیخته بخورد ان شاء الله زهر بالای آن هیچ اثر نخواهد کرد.حاشیه نواب.ق.م.دهلوی رحمه الله.

برای دفع فاقه :

وَ سَمِعْتُهُ يَقُوْلُ مَنْ قَرَأَ سُوْرَةَ الْوَاقِعَةِ كُلَّ لَيْلَةٍ لَّمْ تُصِبْهُ فَاقَةٌ .

ترجمه:ومن از ایشان شنیدم که میفرمودند:شخصیکه سورهٔ واقعه را هر شب بخواند ، هرگز با فقر روبرو نمی شود.

مترجم اردو می گوید:این عمل موافق حدیث است.[1]خداوند ﷻ داناتر است.[2]

---

[1] عن ابن مسعود ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: من قرأ سورة الواقعة فى كل ليلة لم تصبه فاقة ابدا وكان ابن مسعود يأمر بناته يقرأن بها كل ليلة. مسند حارث بن أبى أسامه:١٧٨|عمل اليوم والليلة لابن السنى:٦٧٤|الامالى لابن بشران:٣٨١/٢٠|شعب الايمان للبيهقى:٢٤٩٨|الجامع الصغير للسيوطى:٧٩٤٢|فيض القدير للمناوى:٢٠١/٦|تحقيق المقال فى تخريج احاديث فضائل الأعمال، تخريج ح رقم٣٤٨.

[2] حضرت شاه ولى الله ﷫ در شرح حزب البحر به نقل از حديث و يا صحابى اى نگاشته است:شخصيكه لاحول ولا قوة الا بالله العلى العظيم

بیدار شدن از شب :

وَ سَمِعْتُهُ يَقُوْلُ مَنْ قَرَأَ عِنْدَ نَوْمِهِ اِنَّ الَّذِيْنَ آمَنُوْا وَ عَمِلُوا الْصَّالِحَاتِ اِلَى آخِرِ سُوْرَةِ الْكَهْفِ وَ سَأَلَ اللّٰهَ تَعَالَى اَنْ يُّوْقِظَهُ فِيْ اَيِّ سَاعَةٍ اَرَادَ اَيْقَظَهُ اللّٰهُ تَعَالَى فِيْهَا.

ترجمه: و من از ایشان شنیدم که میفرمودند: هر آن کسیکه در وقت خواب خود اِنَّ الَّذِيْنَ آمَنُوْا وَ عَمِلُوا الْصَّالِحَاتِ را تا آخر سُوْرَةِ الْكَهْفِ بخواند و به خداوند متعال ﷻ دعا کند که او را در همان وقتی که او اراده کند از خواب برخیزاند، حق تعالی ﷻ او را در همان وقت از خواب بر خیزاند.

را هر روز ۱۰۰ بار بخواند، هیچ وقتی به او فقر نخواهد رسید. حاشیه نواب. ق.م. دهلوی رحمه الله.

مترجم می گوید که آیات مذکوره سوره کهف اینست :

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا .خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا قُل لَّوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ ۖ فَمَن كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا[1]

این عمل موافق حدیث است، چنانچه دارمی در مسند خویش روایت نموده است.کذا فی الحاشیهٔ العزیزیه.[2]

---

[1] الکهف:۱۰۷-۱۱۰

[2] سنن الدارمی، کتاب فضائل القرآن، باب فی فضل سورة الکهف، ح رقم۳۶۴۹.

عمل حفظ اطفال :

وَ سَمِعْتُهُ يَقُوْلُ اكْتُبْ هَذِهِ الْعَوْذَةِ وَ عَلِّقْهَا فِيْ عُنُقِ الطِّفْلِ يَحْفَظُهُ اللّٰهُ تَعَالَى بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيْمِ.اَعُوْذُ بِكَلِمَاتِ اللّٰهِ التَّامَّةِ مِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْطَانٍ وَّ هَامَّةٍ وَّ عَيْنٍ لَّامَّةٍ تَحَصَّنْتُ بِحِصْنِ اَلْفِ اَلْفِ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ.[1]

ترجمه:ومن از حضرت والد شنیدم که میفرمودند:این تعویذ را بنویس و در گردن طفل بیاویز.حق تعالی ﷻ او را نگه خواهد کرد.تعویذ از بسم الله گرفته الی آخر آن مذکور است و ترجمه آن چنین است:پناه می خواهم بوسیلهٔ کلمات الهیه که در تأثیر خویش کامل اند از شر هر شیطان و گزنده ای و زخم چشمی. به ده

[1] قطب الأرشاد، ص۴۶۰

لک قلعه لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ پناه گرفتم.[1]

---

[1] در حدیث شریف آمده است که آنحضرت ﷺ برای حضرات حسنین رضی الله عنهما چنین تعویذ میکردند:أُعِيذُكُمَا بِكَلِمَاتِ اللهِ التَّامَاتِ من كُلِّ شَيطَانٍ وَّ هَامَّةٍ وَّ من كُلِّ عَينٍ لامَّة و میفرمودند که پدر شما حضرت ابراهیم علیه السلام نیز برای اسماعیل و اسحاق علیهما السلام با این دعا تعویذ می کردند.و این حدیث را امام مسلم رحمه الله روایت کرده است و نزد مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی رحمه الله و مولانا شاه محمد اسحاق دهلوی رحمه الله فقط نوشتن این دعا معمول بود: اَعُوْذُ بِكَلِمَاتِ اللهِ التَّامّة مِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْطَانٍ وّ هَامّة وّ عَيْنٍ لّامّة.حاشیه نواب.ق.م.دهلوی رحمه الله.

فقد كان النبی ﷺ يعوذ الحسن والحسين رضی الله عنهما ويقول:« ان أباكما كان يعوذ بها اسماعيل واسحاق ، أعوذ بكلمات الله التامة من كل شيطان وهامة، ومن كل عين لامة » صحيح البخاری، كتاب احاديث الأنبياء، باب أی مسجد وضع فی الأرض أول ، ح رقم ۳۳۷۱ عن ابن عباس رضی الله عنهما |سنن الترمذی، كتاب الطب ، باب كان رسول الله ﷺ يعوذ الحسن والحسين يقول (أعيذكما...) ، ح رقم۲۲۰۱ |سنن أبی داؤد، كتاب السنة ، باب فی القرآن، ح رقم۴۷۳۹.

حدیث مذکور را بخاری روایت کرده است نه مسلم.ذکر صحیح مسلم از سهو محشی اردو بوده است.

برای امان از هر آفت :

وَ سَمِعْتُهُ يَقُوْلُ هَذَا الدُّعَاءُ اَمَانٌ مِنْ كُلِّ آفَةٍ يَقْرَأُ صَبَاحًا وَّ مَسَاءً بِسْمِ اللهِ اللّٰهُمَّ اَنْتَ رَبِّي لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَ اَنْتَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ مَا شَاءَ اللهُ كَانَ وَ مَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ اَشْهَدُ اَنَّ اللهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ وَ اَنَّ اللهَ قَدْ اَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا وَّ اَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِيْ وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَةٍ اَنْتَ آخِذُ بِنَاصِيَتِهَا . اِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيْمٍ وَّ اَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيْظٌ.اِنَّ وَلِيِّ ىَ اللهُ الَّذِيْ نَزَّلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ

يَتَوَلَّى الصَّالِحِيْنَ. فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ.

ترجمه:و من از ایشان شنیدم که میفرمودند: این دعا یعنی از بسم الله تا آخر آن امان است از هر آفتی در صورتی که هر صبح و شام خوانده شود.(ترجمه آن اینست) آغاز می کنم بنام خداوند.خداوندا تو پروردگار منی.جز تو هیچگونه معبود برحقی نیست.بالای تو توکل کردم و تو مالک عرش عظیمی و بدون توفیق الله ﷻ بلند مرتبت و بزرگ نه خود داری از گناه و نه هم طاقت عبادت و بندگی است.هر آنچه خواست او بود شد و هر آنچه او نخواست واقع نشد .من گواهی میدهم که خداوند ﷻ بر هر چیزی قادر است و علم خداوند ﷻ بر هر چیزی احاطه دارد و هر چیزی را شمار کرده است.بار الها از شر نفس خویش و شر هر

حیوانی که به روی زمین راه می رود و در قبضۀ قدرت تو است، به تو پناه می برم.بدون شک راه پروردگار من راه راست است و بدون شک تو نگهدارنده همه چیز هستی.بدون شک کارساز من خدایی است که قرآن را نازل کرده و یاری دهنده نیکوکاران است. اگر آنها (از حق) روی بگردانند، (نگران مباش!) بگو: «خداوند مرا کفایت می‌کند؛ هیچ معبودی جز او نیست؛ بر او توکّل کردم؛ و او صاحب عرش بزرگ است!».

برای خوف حاکم:

وَ سَمِعْتُهُ يَقُوْلُ مَنْ خَافَ ذَا سُلْطَانٍ فَلْيَقُلْ كهيعص كُفِيْتُ حمعسق حُمِيْتُ وَلْيَقْبِضْ كُلَّ اِصْبَعٍ مِّنَ الْيَدِ الْيُمْنٰى عِنْدَ كُلِّ حَرْفٍ مِّنَ اللَّفْظِ الْاَوَّلِ وَ

مِنَ الْيُسْرَى عِنْدَ كُلِّ حَرْفٍ مِّنَ الثَّانِيْ ثُمَّ لْيَفْتَحْهُمَا جَمِيْعًا فِيْ وَجْهِ مَنْ يَّخَافُ مِنْهُ .

ترجمه:و من حضرت والد قدس سره شنیدم که میفرمودند:کسیکه از شخص صاحب حکومت بترسد باید بگوید کهیعص كُفِيْتُ حمعسق حُمِيْتُ (درین هر دو کلمه پنج پنج حرف وجود دارد) و باید هر انگشت دست راست خویش را با تلفظ هر حرف اول بسته کرده، دست خویش را ببندد و هر انگشت دست چپ را با تلفظ حروف لفظ دوم بسته، و این دست را نیز ببندد. سپس انگشتان هر دو دست را بسته و سپس آنرا پیشروی کسیکه از وی هراس دارد رفته باز کند.[1]

مترجم اردو می گوید:مراد از لفظ اول کهیعص و مراد از لفظ دوم حمعسق است یعنی زمانیکه کاف

---

[1] قطب الأرشاد، ص۴۴۱

گوید، یک انگشت دست راست را بسته، سپس زمانیکه ها گوید یعنی حرف دوم را ادا کند، انگشت دوم را ببندد و پس از یا تحتانیه انگشت سوم و پس از عین انگشت چهارم و انگشت پنجم را پس از صاد ببندد و علی هذا القیاس با هر حرف لفظ دوم یک یک انگشت دست چپ را ببندد.

آیات شفاء برای مریض:

وَ سَمِعْتُهُ يَقُوْلُ سِتُّ آيَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ تُسَمّى بِآيَاتِ الشِّفَاءِ يَكْتُبُهَا لِلْمَرِيْضِ فِيْ اِنَاءٍ فَيَمْحُوْهَا بِالْمَاءِ وَ يَشْرَبُ « وَ يَشْفِ صُدُوْرَ قَوْمٍ مُّؤمِنِيْنَ [1] وَ شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُوْرِ [2] يَخْرُجُ مِنْ بُطُوْنِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ اَلْوَنُهُ

---

[1] التوبة: ١٤

[2] یونس: ٥٧

فِيْهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ[1] وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَّ رَحْمَةٌ لِلْمُؤمِنِيْنَ[2] وَ اِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِيْنِ[3] قُلْ هُوَ لِلَّذِيْنَ آمَنُوْا هُدًى وَّ شِفَاءٌ[4] ».

ترجمه:ومن از حضرت والد ماجد قدس سره شنیدم که میفرمودند:در قرآن کریم هفت آیتی وجود دارد که آیات مذکور شفا نام دارد.آنرا در ظرفی برای مریض نوشته و با آب شسته بنوشانید.آیات مذکوره از يَشْفِ الی آخر است.ترجمه آیات شفا چنین است:و سینه های مؤمنان را شفا می بخشد. و درمانی برای آنچه در سینه هاست؛ از درون شکم آنها نوشیدنی با رنگهای مختلف خارج می‌شود که در آن، شفا برای مردم است؛ و از

---

[1] النحل: ٦٩
[2] الإسراء: ٨٢
[3] الشعراء: ٨٠
[4] فصلت: ٤٤

قرآن، آنچه شفا و رحمت است برای مؤمنان، نازل می‌کنیم؛ و هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می‌دهد، بگو:«این (کتاب) برای کسانی که ایمان آورده‌اند هدایت و درمان است.»[۱]

سی و سه آیت برای دفع سحر و محافظت از دزدان و درندگان:

وَ سَمِعْتُهُ يَقُوْلُ ثَلَاث وَ ثَلَاثُوْنَ آيَةً تَنْفَعُ مِنَ السِّحْرِ وَ تَكُوْنُ حَرْزًا مِّنَ الشَّيْطَانِ وَاللُّصُوْصِ وَالسِّبَاعِ اَرْبَعُ آيَاتٍ مِّنْ اَوَّلِ الْبَقَرَةِ وَ آيَةُ الْكُرْسِيِّ وَ آيَتَانِ بَعْدَ هَا اِلَى خَالِدُوْنَ وَ ثَلَاثٌ مِّنْ آخِرِ الْبَقَرَةِ وَ ثَلَاثٌ مِّنَ الْاَعْرَافِ اِنَّ رَبَّكُمُ اللّٰهُ اِلَى مُحْسِنِيْنَ وَ آخِرُ بَنِيْ اِسْرَائِيْلَ قُلِ ادْعُوااللّٰهَ اَوِ ادْعُوا

---

[۱] قطب الأرشاد، ص۴۴۵-۴۴۶

الرَّحْمنَ وَ عَشْرُ آيَاتٍ مِّنْ اَوَّلِ الصَّافَاتِ اِلَى لَازِبٍ وَ آيَتَانِ مِنْ سُوْرَةِ الرَّحْمنِ يَا مَعْشَرَ الْجِنّ اِلَى تَنْتَصِرَانِ وَ آخِرُ الْحَشْرِ لَوْ اَنْزَلْنَا هذَا الْقُرْآنَ وَ آيَتَانِ مِنْ قُلْ أُوْحِىَ وَ اَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا اِلَى شَطَطًا فَهَذِهِ هِىَ الْآيَاتُ الْمُسَمَّاةُ بِثَلَاثٍ وَّ ثَلَاثِيْنَ آيَةً وَّ كَانَ سَيِّدِى الْوَالِدُ يَزِيْدُ عَلَيْهَا الْفَاتِحَةَ وَ قُلْ يَا اَيُّهَا الْكَافِرُوْنَ وَ قُلْ هُوَاللّٰهُ اَحَدٌ وَ الْمُعَوَّذَتَيْنِ وَ يَأْخُذُ مِنْ اَوَّلِ السُّوْرَةِ قُلْ اُوْحِىَ اِلَى شَطَطًا .

ترجمه:و من از حضرت والد قدس سره شنیدم که می فرمودند ۳۳ آیتیست که اثر جادو را دفع کرده، از شیطان، دزدان و درندگان حفاظت می کند.چهار آیه ایست از اول سوره بقره و آیۀ الکرسی و دو آیه بعد از آن الی خَالِدُونَ و سه آیه آخری سوره بقره یعنی لِلّٰهِ

مَا فِي السَّمَاوَاتِ و سه آیه سوره اعراف از اِنَّ رَبَّكُمُ اللّٰهُ تا مُحْسِنِيْنَ و آیات آخر سوره بنی اسرائیل از قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ اَوِ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ تا آخر و ده آیات اول سوره صافات الی لَازِبٍ و دو آیه سورۀ رحمن از يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ الی تَنْتَصِرَانِ و از آخر لَو اَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ سورۀ حشر الی آخر آن و دو آیه سورۀ جن یعنی قُلْ اُوْحِيَ و از اَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا تا شَطَطًا که این آیات مذکوره به ۳۳ آیه مسمی است و والد مرشد ما سورۀ فاتحه، قل یا ایها الکافرون، قل هو الله احد، قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را نیز بر آن اضافه می کردند از آیه اول سورۀ جن یعنی قُلْ اُوْحِيَ تا شَطَطًا.

فائده:مترجم اردو می گوید:حضرت مصنف قدس سره حواله آیات مذکوره را بطور اختصار گفت تا اشخاص با خبر و آگاه بدانند ولی جهت اشخاص نا

واقف مناسب دانسته شد آیات ممدوحه درینجا بصورت کامل آن ذکر شود تا به جستجوی آن ضرورت نیفتد.

الم ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِيْنَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ. وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ. أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

اَللّٰهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ.لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ.لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ. مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِندَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ.يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ.وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ. وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ.وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا .وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ.لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَد

تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ.فَمَن يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ
وَيُؤْمِن بِاللّهِ.فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا
انفِصَامَ لَهَا.وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.اَللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا
يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ.وَالَّذِينَ كَفَرُوا
أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى
الظُّلُمَاتِ.أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.
لِلّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِن تُبْدُوا مَا
فِي أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُم بِهِ اللّهُ فَيَغْفِرُ
لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ.آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ
كُلٌّ آمَنَ بِاللّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ
بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ

رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ.لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا إِلَّا
وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا
تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا
إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا
تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا
وَارْحَمْنَا أَنتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي
سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ
يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ
بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ
(الأعراف: ٥٤)أُدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا
يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (الأعراف: ٥٥) وَلَا تُفْسِدُوا فِي

الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ
رَحْمَتَ اللهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ (الأعراف: ٥٦)
قُلِ ادْعُوا اللهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَٰنَ أَيًّامَّا تَدْعُوا فَلَهُ
الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا
وَابْتَغِ بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا (الإسراء: ١١٠)وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ
الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ
وَلَمْ يَكُن لَّهُ وَلِيٌّ مِّنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا (الإسراء:
(١١١)

وَالصَّافَّاتِ صَفًّا. فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا. فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا.
إِنَّ إِلَٰهَكُمْ لَوَاحِدٌ.رَّبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا
بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ.إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ
الْكَوَاكِبِ وَحِفْظًا مِّن كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ.لَّا يَسَّمَّعُونَ

إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ وَيُقْذَفُونَ مِن كُلِّ جَانِبٍ دُحُورًا ۖ
وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ.إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ
شِهَابٌ ثَاقِبٌ.فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَم مَّنْ
خَلَقْنَا ۚ إِنَّا خَلَقْنَاهُم مِّن طِينٍ لَّازِبٍ.

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَن تَنفُذُوا مِنْ
أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا لَا تَنفُذُونَ إِلَّا
بِسُلْطَانٍ.فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ.يُرْسَلُ
عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّن نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا
تَنتَصِرَانِ.(الرحمن: ۳۵)

لَوْ أَنزَلْنَا هَٰذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا
مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا
لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (الحشر: ۲۱)

هُوَ اللهُ الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ
الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ.سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ.هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ.يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.(الحشر: ٢٤)

قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا.يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَن نُّشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا. وَأَنَّهُ تَعَالَىٰ جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا. وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا(الجن: ٤)

برای حفظ چیچک :

وَ سَمِعْتُهُ يَقُوْلُ اِذَا ظَهَرَ مَرَضُ الْحَصْبَةِ فَخُذْ خَيْطًا اَزْرَق وَاقْرَأْ سُوْرَةَ الرَّحْمنِ وَ كُلَّمَا مَرَرْتَ عَلَى قَوْلِهِ

تَعَالَی فَبِاَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فَاعْقِدْ عُقْدَةً وَّانْفِثْ فِيْهَا وَ عَلِّقِ الْخَيْطَ فِيْ عُنُقِ الصَّبِيِّ يُعَافِهِ اللّٰهُ تَعَالَی مِنْ ذَالِكَ الْمَرَضِ .

ترجمه: و من از حضرت والد قدس سره شنیدم که میفرمودند:زمانیکه بیماری چیچک ظاهر شد، تار نیلگون یا آبی رنگی را بگیر و سوره رحمن را بر آن بخوان.هرگاه به فَبِاَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ می رسیدی تار را گره کرده و بالای آن دم کن.سپس تار را بر گردن مریض بیاویز.خداوند متعال ﷻ او را شفاء خواهد داد.[1]

نامهای اصحاب کهف برای امان از غرق شدن،آتش سوزی، غارتگری و دزدی:

---

[1] قطب الأرشاد، ص۴۶۱

وَ سَمِعْتُهُ يَقُوْلُ اَسْمَاءُ اَصْحَابِ الْكَهْفِ اَمَانٌ مِنَ الْغَرْقِ وَالْحَرْقِ وَالنَّهْبِ وَالسَّرْقِ .

ترجمه:و از حضرت والد قدس سره شنیدم که میفرمودند:اسماء اصحاب کهف امانست از غرق شد، آتش سوزی، غارت گری و دزدی.از الهی تا آخر دعا کنید.

اِلَهِیْ بِحُرْمَةِ يَمْلِيْخَا مَكْسَلْمِيْنَا كَشْفُوْطَطْ ذَرْفَطْيُوْنُس كَشْتَافَطْيُوْنُس تَبْيُوْنُسْ بُوْانِسْ بُوْسُ وَ كَلْبُهُمْ قِطْمِيْرٍ وَ عَلَى اللهِ قَصْدُ السَّبِيْلِ وَ مِنْهَا جَائِرٌ.[1]

برای حاجت روائی :

---

[1] قطب الأرشاد، ص۴۶۳-۴۶۴

وَ سَمِعْتُهُ يَقُوْلُ اِذَا اعْتَرَضَتْ لَــکَ حَاجَةٌ فَاقْرَأْ يَا بَدِيْعَ الْعَجَائِبِ بِالْخَيْرِ يَا بَدِيْعُ اَلْفًا وَّ مِائَتَيْ مَرَّةٍ اِثْنَا عَشَرَ يَوْمًا فَاِنَّ اللّٰهَ يَقْضِيْ حَاجَتَکَ هَذِهِ عَزَائِمُ اَجَازَنِيْ سَيِّدِى الْوَالِدُ بِهَا فِيْ جُمْلَةِ مَا اَجَازَنِيْ .

ترجمه:ومن از حضرت والد قدس سره شنیدم که میفرمود:زمانیکه حاجتی برای تو پیش آید، پس یَا بَدِيعُ العَجَائِبِ بِالخَيرِ يَا بَدِيعُ را ۱۲۰۰ بار الی ۱۲ روز بخوان.حق تعالی ﷻ حاجتت را برآورده خواهد ساخت و اعمال مذکوره را از اول فصل الی اینجا با سائر اعمال والد مرشد من برایم اجازه داده است.[1]

---

[1]خواندن نماز حاجتیکه در حدیث شریف آمده است و در ظفر جلیل و دیگر کتب حدیث مذکور است نسبت به همه افضل است زیرا از آنحضرت ﷺ منقول است.حاشیه مترجم اردو.

نماز حاجت از حدیث روایت شده حضرت عبدالله بن أبی أوفی ﷺ در جامع الترمذی :۲/ ۳۴۴حدیث ۴۷۹ أبواب الوتر ؛ باب ما جاء فی صلاة الحاجة|سنن ابن ماجه :۱/ ۴۴۱ حدیث ۱۳۸۴کتاب اقامة الصلاة والسنة

نماز برای برآورده شدن حاجات :

لِقَضَاءِ الْحَاجَاتِ الْمُهِمَّةِ يَرْكَعُ اَرْبَعَ رَكْعَاتٍ يَقْرَأُ فِي الْأُوْلَى بَعْدَ الْفَاتِحَةِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَکَ اِنِّىْ كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِيْنَ.فَسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ ط وَ كَذَالِکَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِيْنَ مِائَةَ مَرَّةٍ وَ فِي الثَّانِيَةِ رَبِّ اِنِّىْ مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ مِائَةَ مَرَّةٍ وَ فِي الثَّالِثَةِ وَ اُفَوِّضُ اَمْرِىْ اِلَى اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ بَصِيْرٌ

فيها ؛ باب ماجاء فی صلاة الحاجة|الترغيب والترهيب للمنذری:۲۷۳/۱ حديث ۱۰۱۹ كتاب النوافل ، الترغيب فی المحافظة علی ثنتی عشرة ركعة من السنة فی اليوم والليلة |اعلاءالسنن للتهانوی :۴۰/۸و۴۱ حديث ۱۷۸۸باب النوافل والسنن و حديث روايت شده حضرت ابو الدرداء ﷺ در مسند احمد: ۴۵/ ۴۸۹حديث ۲۷۴۹۷من حديث أبی الدرداء عويمر|غاية المقصد فی زوائد المسند للهيثمی :۳۲۰/۱حديث ۱۰۳۹كتاب الصلاة ؛ باب صلاة الحاجة ثابت است.برای دانستن طريقه نماز حاجت به صفحه ۲۵۰ كتاب نماز اهل سنت والجماعت تأليف متكلم ومناظر اسلام مولانا محمد الياس گمن ترجمه فارسی مفتی محمد ابراهيم تيموری مدظله مراجعه كنيد.مترجم دری.

بِالْعِبَادِ مِائَةَ مَرَّةٍ وَ فِی الرَّابِعَةِ قَالُوْا حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيْلُ مِائَةَ مَرَّةٍ ثُمَّ يُسَلِّمُ وَ يَقُوْلُ رَبِّ اِنِّی مَغْلُوْبٍ فَانْتَصِرْ مِائَةَ مَرَّةٍ.

ترجمه: برای برآورده شدن حاجات مشکله چهار رکعت نماز بخوانید.در رکعت اول پس از سورهٔ فاتحه لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَکَ اِنِّیْ کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِيْنَ.فَسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ. وَ كَذَالِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِيْنَ را صد بار بخوانید و در رکعت دوم پس از سورهٔ فاتحه رَبِّ اِنِّیْ مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ را صد بار بخوانید و در رکعت سوم پس از سورهٔ فاتحه اُفَوِّضُ اَمْرِیْ اِلَی اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ بَصِيْرٌ بِالْعِبَادِ را صد مرتبه بخوانید و در رکعت چهارم پس از

فاتحه قَالُوْا حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيْلُ را صد مرتبه بخوانید و پس از گردانیدن سلام رَبِّ اِنِّی مَغْلُوْبٍ فَانْتَصِرْ را صد بار بخوانید.[1]

فائده: مولانا رحمه الله[2] فرمودند: که امام جعفر صادق رحمه الله ارشاد فرمودند که این چهار آیهٔ اسم اعظم اند که

---

[1] قطب الأرشاد، ص۴۴۳

[2] جناب مولانا عبدالعزیز صاحب رحمه الله در ذیل تفسیر سورة نون در جائیکه این آیه لَّوْلَا أَن تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ القلم: ٤٩ تحریر شده است، نگاشته که برای دفع هر غم و اندوه از مشائخ معتبرین آیه لَا اِلٰـهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّی كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِيْنَ نقل شده، تریاق مجرب است و طریق خواندن آن دو قسم است: یکی اینکه در یک مجلسی به هیأت اجتماعی ۱۰۰ لک مرتبه خوانده شود و دوم اینکه شخص پس از نماز خفتن به تنهایی در مکان تاریکی نشسته و ۳۰۰ بار با خود در موجودیت شرائط طهارت و استقبال قبله خوانده، پیاله پر از آب را نزد خویش گذاشته و هر لحظه در آب مذکور دست خود را داخل کرده بر بدن و چهره خود بریزاند و سه روز یا هفت روز و یا چهل روز بهمین ترتیب بخواند انتهی.

در ظفر جلیل در ضمن دعاهای دفع غم قول امام جعفر صادق رحمه الله نیز در مورد این چهار آیات در ذیل فضائل بخوبی تحریر شده است. اگر کسی خواست آنجا مراجعه کند. حاشیه نواب.ق.م.دهلوی رحمه الله.

بوسیلۀ آن هر سوالی کنید می یابید و هر کسی دعا کند قبول می شود و مرا تعجب آید از آنکه بواسطۀ آن دعا کند و قبول نشود.

فائده جلیلیه:حضرت شاه اهل الله(بن شاه عبدالرحیم قدس سره برادر بزرگ شاه ولی الله قدس سره) در چهار باب فرموده اند:حصول هر عمل و هر مطلبی خواه جلالی باشد یا جمالی در حکم کبریت احمر است و آنرا اسم اعظم شمار کرده اند که این آیه است:لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَکَ اِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِیْنَ.[1]

رسول اکرم ﷺ فرمودند که این دعای ذوالنون (سیدنا یونس) علیه السلام است که در بطن ماهی فرمودند.هر مسلمانی که برای بر آورده شدن مطلب و مقصد

---

[1] الأنبیاء: ۸۷

خویش بواسطۀ این آیه دعا کند قبول خواهد شد[1] و حق اینست که این دعا نهایت مجرب التاثیر و سریع الاثر و کمال است.در هر امری که خواسته باشید با این آیه دعا کنید و مشائخ بر سرعت تأثیر و عدم تخلف آن اجماع و اتفاق دارند و طریقۀ دعای آنرا باقسام متعدده ذکر کرده اند که از آنجمله دو طریقه آسانتر اند:یکی اینکه به نیت حصول مطلب الی دوازده روز دوازده هزار بار بخواند و اگر نتوانست دوازده صد بار بخواند و در اول و آخر درود بخواند و طریقۀ دوم اینست که یک لک و بیست و پنج هزار بار بخواند.خلاصه اینکه در قوت تأثیر آن هیچ شکی

---

[1] عن سعد ﷺ قال:قال رسول الله ﷺ :«دعوة ذی النون اذ دعا وهو فی بطن الحوت لا اله الا أنت سبحانک انی کنت من الظالمین.فانه لم یدع بها رجل مسلم فی شیء قط الا استجاب الله له».

سنن الترمذی، کتاب الدعوات ، باب قول النبی ﷺ (دعوة ذی النون اذ دعا وهو فی بطن الحوت لا اله الا أنت سبحانک انی کنت من الظالمین)، ح رقم۳۸۴۵.

نیست زیرا هیچ این چنین عملی وجود ندارد که صحت آن هم از قرآن مجید، هم از حدیث صحیح و اقوال مشائخ ثابت باشد.بر علاوه در قرآن کریم در مورد شأن آن چنین وارد است:

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذَالِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِيْنَ.

وَ لِمَنْ خَبَطَهُ الشَّيْطَانُ يَقْرَأُ فِيْ اُذُنِهِ الْيُسْرَى سَبْعَ مَرَّاتٍ وَّ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ اَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ اَنَابَ .

ترجمه:و کسی را که شیطان دیوانه کرده باشد(یعنی جنات بر او آمده باشد)، در گوش چپ وی این آیه

هفت بار خوانده شود.وَّ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ اَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ اَنَابَ .[1]

وَ اَيْضًا يُؤَذِّنُ فِيْ اُذُنِهِ سَبْعَ مَرَّاتٍ وَ يَقْرَأُ الْفَاتِحَةَ وَالْمُعَوَّذَاتِ وَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَالطَّارِقِ وَ آخِرَ سُوْرَةِ الْحَشْرِ وَ سُوْرَةِ الصَّافَاتِ كُلِّهَا فَاِنَّ الشَّيْطَانَ يَحْرُقُ.

ترجمه:و همچنان این عمل نیز برای دفع آسیب است که در گوش وی هفت بار آذان شود و سورهٔ فاتحه، معوذتین، آیت الکرسی، سورهٔ طارق، آیات اخیر سورهٔ حشر یعنی از هُوَ اللّٰهُ الَّذِىْ الی آخر آن و تمام سورهٔ صافات را بخواند، شیطان خواهد سوخت یعنی جنات خواهند رفت.

---

[1] ص: ٣٤

وَ اَيْضًا يَقْرَأُ فِيْ اُذُنِهِ اَفَحَسِبْتُمْ اِلَى آخِرِ سُوْرَةِ الْمُؤْمِنُوْنَ .

ترجمه:وهمچنان در گوش آسیب زده آیات اَفَحَسِبتُم را الی آخر سورۀ المؤمنون بخواند.

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ . فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ . وَمَن يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِندَ رَبِّهِ ۚ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ . وَقُل رَّبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ .[1]

ترجمه:آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده‌ایم، و بسوی ما باز نمی‌گردید؟پس برتر است خداوندی که

---

[1] المؤمنون: ۱۱۵-۱۱۸

فرمانروای حقّ است (از اینکه شما را بی‌هدف آفریـده باشد)! معبودی جز او نیست؛ و او پروردگار عرش کریم است!

و هر کس معبود دیگری را با خدا بخواند و مسلّماً هیچ دلیلی بر آن نخواهد داشت حساب او نزد پروردگارش خواهد بود؛ یقیناً کافران رستگار نخواهند شد! و بگو:«پروردگارا! مرا ببخش و رحمت کن؛ و تو بهترین رحم کنندگانی!»

وَ اَیْضًا یَقْرَأُ عَلَی مَاءٍ طَاهِرِنِ الْفَاتِحَةِ وَ آیَةَ الْکُرْسِیِّ وَ خَمْسَ آیَاتٍ مِّنْ اَوَّلِ سُوْرَةِ الْجِنِّ وَ یَرُشُّ بِهِ وَجْهَهُ فَاِنَّهُ یُفِیْقُ وَ اِذَا اَحَسَّ بِالْجِنِّیْ فِیْ مَکَانٍ فَرَشَّ.مِنْ ذَالِکَ الْمَاءِ فِیْ نَوَاحِی الْمَکَانِ فَاِنَّهُ لَا یَعُوْدُ اِلَیْهِ .

ترجمه:و برای دفع آسیب جن این عمل نیز مجرب است که سورهٔ فاتحه، آیت الکرسی و پنج آیه اول

سورۀ جن را خوانده و بالای آب پاک دمیده، آب آنرا بر روی وی بپاشید، به هوش خواهد آمد و اگر جن در مکانی احساس شد، آب را در نواحی همان مکان بپاشید، جن هرگز دوباره در مکان مذکور نخواهد آمد.[۱]

مترجم گوید که آیات مذکوره سورۀ جن قرار ذیل اند:

عمل آسیب زده، برای دفع جن از خانه :

قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا.يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ ۖ وَلَن نُّشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا.وَأَنَّهُ تَعَالَىٰ جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا.وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ

---

[۱] قطب الأرشاد، ص۴۴۲

شَطَطًا.وَ أَنَّا ظَنَنَّا أَن لَّنْ تَقُوْلَ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا.[1]

وَلِاِلْمَامِ الشَّيْطَانِ بِالْبَيْتِ وَ رَمْيِهِمْ بِالْحِجَارَةِ يَقْرَأُ هَذِهِ الْآيَاتِ اِنَّهُمْ يَكِيْدُوْنَ كَيْدًا اِلَى رُوَيْدًا عَلَى اَرْبَعَةِ مَسَامِيْرَ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ خَمْساً وَّ عِشْرِيْنَ مَرَّةً ثُمَّ يَدْفِنَهَا فِيْ اَرْبَعَةَ اَطْرَافِ ذَالِكَ الْبَيْتِ.

ترجمه:و برای نزدیک شدن شیطان از خانه و سنگ انداختن وی این آیه اِنَّهُمْ يَكِيْدُوْنَ كَيْدًا را تا رُوَيْدًا[2] بر چهار دانه میخ، بالای هر میخی بیست و پنج بار خوانده و سپس آنها را در چهار کنج همان خانه دفن کند.[3]

---

[1] الجن:۱ - ۵
[2] الطارق:١٤-١٧
[3] قطب الأرشاد، ص۴۴۲

برای دفع جن از خانه:

وَ اَيْضًا يَّكْتُبُ اَسْمَاءَ اَصْحَابِ الْكَهْفِ فِيْ جُدْرَانِ الْبَيْتِ .

ترجمه:واین عمل نیز برای دفع جن است چنانچه نام اصحاب کهف را بر دیوار های خانه بنویسد.

برای دور کردن عقامت یا بی اولادی زن :

وَ لِلْعَقِيْمَةِ يَكْتُبُ هَذِهِ الْآيَةَ فِيْ رَقِّ الْغَزَالِ بِالزَّعْفَرَانِ وَ مَاءِ الْوَرْدِ ثُمَّ يُعَلِّقُ فِيْ عُنُقِهَا وَ لَوْ اَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ اِلَى جَمِيْعًا وَ اَيْضًا يَقْرَأُ عَلَى اَرْبَعِيْنَ قَرَنْفُلًا عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ سَبْعَ مَرَّاتٍ اَوْ كَظُلُمَاتٍ اِلَى نُوْرٍ.تَأْكُلُ كُلَّ يَوْمٍ وَاحِدًا وَّابْتَدَأَتْ مِنْ

وَّقْتِ فَرَاغَتِهَا مِنْ غُسْلِ الْمَحِيْضِ وَ يُوَاقِعُهَا زَوْجُهَا فِيْ تِلْكَ الْاَيَّامِ .

أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ[1]

ترجمه: و برای زن عقیمه یا بی اولاد این آیه را با زعفران و گلاب بر پوست آهو بنویسید: وَ لَوْ اَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ اَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ اَوْ كُلِّمَ بِهِ الْـمَوْتَى بَلِ لِلّٰهِ الْأَمْرُ جَمِيْعًا سپس تعویذ آنرا بر گردن خود ببندد و همچنان این عمل نیز برای عقیمه است

---

[1] النور: ٤٠

که این آیه اَوْ کَظُلُمَاتٍ تا نُوْرٍ را بر چهل دانه قرنفل (لونگ) هفت هفت بار خوانده و هر دانه را روز یک بار بخورد و آنرا از روز غسل از حیض آغاز کند و شوهر با او جماع کند.[۱]

فائده: مولانا شاه عبدالعزیز ﷫ فرمودند که شرط این عمل اینست که قرنفل (میخک، و آن بار یا شگوفۀ درختی است که در جزائر هند پیدا گردد و در کشور ما افغانستان بنام لونگ معروف است) را هنگام شب بخورد و بالای آن آب ننوشد.

برای اسقاط جنین:

وَالَّتِيْ تُمْلِصُ جَنِيْنَهَا يَأْخُذُ خَيْطًا مُّعَصْفَرًا عَلَى مِقْدَارِ طُوْلِهَا وَ يَعْقِدُ عَلَيْهِ تِسْعَ عُقَدٍ يَّنْفُثُ فِيْ كُلِّ

[۱] قطب الأرشاد، ص۴۵۹

مِّنْهَا وَاصْبِرْ وَ مَا صَبْرُکَ اِلَّا بِاللّٰهِ اِلَى مُحْسِنُوْنَ. وَ قُلْ يَا اَيُّهَا الْكَافِرُوْنَ اِلَى آخِرِهَا .

ترجمه: و زنیکه طفل خود را سقط می کند تار رنگ شده با گل کاجیره یا گل قرطم را به اندازه قد وی گرفته و بالای آن نُه گره نموده، آیات وَاصْبِرْ وَ مَا صَبْرُکَ اِلَّا بِاللّٰهِ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِيْ ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُوْنَ. اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا وَالَّذِيْنَ هُمْ مُحْسِنُوْنَ. و قُلْ يَا اَيُّهَا الْكَافِرُوْنَ را بر هر گرهی تا آخر آن خوانده بدمد.[1]

برای درد زایمان:

وَالَّتِيْ ضَرَبَهَا الْمَخَاضُ يَكْتُبُ فِيْ رُقْعَةٍ وَّ اَلْقَتْ مَا فِيْهَا وَ تَخَلَّتْ .وَ اَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ.اِهْيًا اَشْرَاهِيًا

[1] قطب الأرشاد، ص۴۵۹

وَ يَلُفُّ الرُّقْعَةَ فِيْ ثَوْبٍ طَاهِرٍ وَ يُعَلِّقُهَا فِيْ فَخِذِهَا الْيُسْرَى فَاِنَّهَا تَلِدُ سَرِيْعًا قُلْتُ حَفِظْتُ مِنْ كِتَابِ الدُّرِّ الْمَنْثُوْرِ عَنِ الْاَعْمَشِ اَنَّ هَذِهِ الْكَلِمَةَ دُعَاءُ مُوْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعْنَاهُ يَا حَيُّ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَّ يَا حَيُّ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ.[1]

ترجمه: و زنی را که درد زایمان یعنی درد تولد طفل تکلیف دهد، این آیه را بر پارچه کاغذی بنویسد: وَّ اَلْقَتْ مَا فِيْهَا وَ تَخَلَّتْ .وَ اَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ. اِهْيًا اَشْرَاهِيًا. و آن پارچه کاغذ را در میان تکه پاکی بسته و بر ران چپ وی ببندد به زودی خواهد زاد.من می گویم که از کتاب در منثور امام جلال الدین سیوطی رحمه الله بیاد دارم که این کلمه یعنی اِهيًا اَشراَهِيًا

---

[1] قطب الأرشاد، ص۴۵۹

بروایت امام اَعْمَش رحمه الله دعای جناب موسی علیه السلام است که معنای آن چنین است:ای زندهٔ قبل از همه چیز و ای زندهٔ بعد از همه چیز.[1]

فائده:اِهیًا به کسر همزه و اَشراَهِیًا به فتح همزه و شین دو لفظ یونانی است انتهی.اِهیًا یعنی ازلی ایکه زوال ندارد و قرائت شَرَاَهِیًا بدون همزه بزعم علمای یهود خطاست چنانچه در قاموس آمده است.مولانا شاه

[1] يقرؤوا الروايات الاسلامية بأن هذا الوحى بالاسم الأعظم هو من الله لموسى علیه السلام فى قصة بعثة الى فرعون.فاذا كانو لم يقرؤوا ذلک، فلنقرأ اذن معا هذه الرواية:«وقال ابن أبى حاتم...عن أبى عبيدة، عن عبدالله قال : لما بعث الله عزوجل موسى الى فرعون، قال:رب، أى شىء أقول؟قال قل: «هيا شراهيا».قال الأعمش، تفسير ذلک: الحى قبل كل شىء، والحى بعد كل شىء.(تفسير ابن كثير:ج۵، ۲۹۶؛ أنظر أيضا: مصنف ابن أبى شيبة، ج۱۵، ص۳۵۳، كتاب الدعاء، باب۱۱۲، ما أمر به موسى علیه السلام أن يدعو به ويقوله، ح رقم۳۰۳۵۶ | ؛ الدرالمنثور للسيوطى:ج۵، ۵۸۰؛ المطالب العالية لابن حجر:ج۱۰، ۱۰۹).وفى رواية أخرى:«وأن بنى اسرائيل سألوا موسى الكليم عن الاسم الأعظم، فأوحى الله اليه أن مُرهُم أن يدعونى بآهيا شراهيا، ومعناه:الحى القيوم»(فتح القدير للشوكانى:ج۱، ۵۱۰) وبرواية أخرى: « فقال لهم:أيا هيا شراهيا، يعنى:ياحى يا قيوم» (تفسيرالقرطبى:ج۳، ۲۷۱؛أنظر ايضا:بحرالعلوم للسمرقندى:ج۱، ص۲۳۸)

عبدالعزیز رحمه الله فرمودند که اگر از اول سوره تا حُقَّتْ بر شیرینی ای خوانده شده و بر حامله خورانیده شود نیز بزودی خواهد زاد.

برای زنیکه فرزند نرینه نزاید:

وَالَّتِیْ لَا تَلِدُ اِلَّا اُنْثَی یَکْتُبُ قَبْلَ اَنْ یَّمْضِیَ عَلَی الْحَبَلِ ثَلَاثَةُ اَشْهُرٍ عَلَی رَقِّ الْغَزَالِ بَالزَّعْفَرَانِ وَ مَاءِ الْوَرْدِ هَذِهِ الْآیَةَ اَللّٰهُ یَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ اُنْثَی وَ مَا تَغِیْضُ الْاَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ.وَ كُلُّ شَیْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ .عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِیْرُ الْمُتَعَالُ.وَ هَذِهِ الْآیَةَ یَا زَكَرِیَّا اِنَّا نُبَشِّرُكَ الْآیَةِ.ثُمَّ یَكْتُبُ بِحَقِّ مَرْیَمَ وَ عِیْسَی اِبْنًا صَالِحًا طَوِیْلَ الْعُمُرِ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَّ آلِهِ .

ترجمه: و زنیکه بجز دختر، پسری نزاید قبل از گذشت مدت سه ماه بر حمل وی بر پوست آهو با زعفران و

گلاب این آیه را بنویسد: اَللّٰهُ یَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ کُلُّ اُنْثٰی وَ مَا تَغِیْضُ الْاَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ.وَ کُلُّ شَیْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ .عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ الْکَبِیْرُ الْمُتَعَالُ.و این آیه یَا زَکَرِیَّا اِنَّا نُبَشِّرُکَ بِغُلَامِ نِ اسْمُهُ یَحْیَ لَمْ نَجْعَلْ لَّهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیًا را بنویسد.سپس بنویسد بِحَقِّ مَرْیَمَ وَ عِیْسَی اِبْنًا صَالِحًا طَوِیْلَ الْعُمُرِ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَّ آلِهِ و پس از آن این تعویذ را بر حامله ببندد.[1]

برای زنی که فرزندش نزاید:

وَ اَخْبَرَنِیْ مَنْ اَثِقُ بِهِ لِلْمِقْلَاةِ[2] لَا یَعِیْشُ لَهَا وَلَدٌ یَأْخُذُ نَانْخُوَاهْ وَالْفِلْفِلَ الْاَسْوَدَ وَ یَقْرَأُ عَلَیْهِمَا عِنْدَ ظَهِیْرَةِ یَوْمِ الْاِثْنَیْنِ اَرْبَعِیْنَ مَرَّةً سُوْرَةَ الشَّمْسِ یَبْدَأُ

---

[1] قطب الأرشاد، ص۴۵۹

[2] مقلاة بالکسر زنی که فرزندش نه زید.

كُلَّ مَرَّةٍ بِالصَّلَوةِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ يَخْتِمُ بِهَا تَأكُلُهَا الْمَرْأَةُ كُلَّ يَوْمٍ مِنْ حَمْلِهَا اِلَى فِطَامِ الْوَلَدِ .

ترجمه: و شخص مورد اعتمادی برایم خبر داد: برای زنیکه فرزند وی زنده نماند اجوائن (سیاه دانه) و مرچ سیاه را گرفته و چاشت روز دو شنبه بر هر دو چیز ۴۰ بار سورۀ والشمس را بخواند و در اول و آخر آن بر نبی کریم ﷺ درود خوانده و زن از روز حمل الی زمان باز گرفتن کودک از شیر هر روز آنرا بخورد.[1]

ایضاً برای فرزند نرینه:

---

[1] قطب الأرشاد، ص۴۵۹-۴۶۰

وَ اَخْبَرَنِیْ اَیْضًا لِلَّتِیْ لَا تَلِدُ اِلَّا اُنْثٰی اَنْ یَّخُطَّ خَطًّا مُّسْتَدِیْراً عَلَی بَطْنِهَا سَبْعِیْنَ مَرَّةً فِیْ کُلِّ مَرَّةٍ یَقُوْلُ مَعَ اِدَارَةِ الْاِصْبَعِ یَا مَتِیْنُ .

ترجمه:و همان شخص مورد اعتماد همچنان برایم خبر داد : زنیکه بدون پسر، دختری نزاید بر شکم وی خط دایروی[1] ای کشیده با هر بار کشیدن انگشت یا متین را شصت بار بگوید.[2]

اعمال برای چشم زخم ساحره که در هندی دائن و تنهیا گویند:

ثُمَّ نَعُوْدُ اِلَی الْکَلَامِ الْاَوَّلِ فَنَقُوْلُ مِنْ تِلْکَ الْعَزَائِمِ لِلصَّبِیِّ الَّذِیْ اَصَابَهُ عَیْنُ عَائِنَةٍ یَّخُطُّ خَطًّا مُّسْتَدِیْرًا

---

[1] خط دایروی یعنی دایره.
[2] قطب الأرشاد، ص۴۵۹

بِالسِّكِّيْنِ وَ هُوَ يَقْرَأُ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَ هَذِهِ الْآيَاتِ وَ
قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ
زَهُوْقًا.وَ يُحِقُّ اللّٰهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ لَوْ كَرِهَ
الْمُجْرِمُوْنَ وَ يُرِيْدُ اللّٰهُ اَنْ يُّحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ لَوْ
كَرِهَ الْمُجْرِمُوْنَ.وَ يُرِيْدُ اللّٰهُ اَنْ يُّحِقُّ الْحَقّ بِكَلِمَاتِهِ
وَ يَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِيْنَ لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلُ الْبَاطِلَ
وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُوْنَ.وَ يَمْحُواللّٰهَ الْبَاطِلَ وَ يُحِقَّ
الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ اِنَّهُ عَلِيْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ.ثُمَّ يَقُوْلُ
اَعُوْذُ بِكَلِمَاتِ اللّٰهِ التَّامَاتِ مِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْطَانٍ وَّ
هَامَةٍ وَّ عَيْنٍ لَّامَةٍ يَا حَفِيْظُ يَا رَقِيْبُ يَا وَكِيْلُ يَا
كَفِيْلُ فَسَيَكْفِيْكَهُمُ اللّٰهُ وَ هُوَالسَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ ثُمَّ

يَرْكُزُ السِّكِّيْنَ فِيْ وَسَطِ الدَّائِرَةِ وَ يَقُوْلُ رَكَزْتُهَا فِيْ قَلْبِ الْعَائِنَةِ ثُمَّ يَسْتُرُهَا تَحْتَ صَحْفَةٍ اَوْ قَعْبٍ .

ترجمه:سپس ما به گفتار اول خویش برگشته و می گوییم که از جملۀ همان عزیمت هائیکه از والد ماجد خویش اجازه دارم این عمل است که برای طفلیست که بر او نظر زن دارای زخم چشم اصابت کرده باشد . زن مذکوره را دائن و تنهیا نیز می گویند.خط دایروی ای را با کارد کشیده آیت الکرسی و این آیات را خوانده رود: وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوْقًا.وَ يُحِقُّ اللّٰهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُوْنَ وَ يُرِيْدُ اللّٰهُ اَنْ يُّحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُوْنَ.وَ يُرِيْدُ اللّٰهُ اَنْ يُّحِقُّ الْحَقِّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِيْنَ لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ

يُبْطِلُ الْبَاطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُوْنَ.وَ يَمْحُواللّٰهَ الْبَاطِلَ وَ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ اِنَّهُ عَلِيْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ.سپس این دعا را بخواند:اَعُوْذُ بِكَلِمَاتِ اللّٰهِ التَّامَاتِ مِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْطَانٍ وَّ هَامَةٍ وَّ عَيْنٍ لّٰامَةٍ يَا حَفِيْظُ يَا رَقِيْبُ يَا وَكِيْلُ يَا كَفِيْلُ فَسَيَكْفِيْكَهُمُ اللّٰهُ وَ هُوَالسَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ . سپس کارد را در قلب دایرۀ زده و بگوید که این کارد را در قلب شخص نظر کننده زدم، و سپس آنرا در زیر پیاله ویا کاسۀ بزرگی پنهان کند.[1]

برای چشم زخم:

وَ اَيْضًا مَّنْ قَالَ لِلْعَائِنِ اَوِ السَّاحِرِ يَا فُلَاْنُ وَ دَعَاهُ بِاِسْمِهِ وَقْتَ حِكَايَتِهِ عَنْ نَّفْسِهِ بَطَلَ عَمَلُهُ .

---

[1] قطب الأرشاد، ص۴۵۲

ترجمه: و همچنان اگر کسی نظر کننده یا جادوگر را در وقت نظر کردن و یا هنگامیکه خود او را یاد می کند، بگوید که یا فلانی و نام او را گرفته صدا کند، اثر آن باطل خواهد شد.[1]

ایضاً برای چشم زخم:

وَ اَیْضًا اِذَا تَحَقَّقَ الْعَیْنُ وَالْعَائِنُ اُمِرَ اَنْ یَّغْسِلَ وَجْهَهُ وَ ذِرَاعَیْهِ وَ رِجْلَیْهِ دَاخِلَةَ اِزَارِهٖ فِیْ اِنَاءٍ وَّ صَبَّ ذَالِکَ الْمَاءَ عَلَی الْمَعْیُوْنِ بَرَاءَ مِنْ سَاعَتِهٖ قُلْتُ اَخْرَجَ مَالِکٌ فِی الْمُوَطَّا اَمَرَهُ عَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ لِعَائِنٍ قَرِیْبًا مِّنْ هَذِهِ الْکَیْفِیَّةِ .

ترجمه: همچنان اگر نظر و نظر کننده بصورت یقینی معلوم شود، نظر کننده به شستن روی، هر دو دست،

---

[1] قطب الأرشاد، ص۴۵۲-۴۵۳

پاها و شرمگاه در ظرفی امر شود و آب آنرا بر شخصیکه نظر شده است بیاندازد در همان ساعت خوب خواهد شد. مصنف رحمه الله می گوید که امام مالک رحمه الله در موطأ خویش روایت کرده است که رسول اکرم ﷺ برای نظر شده همینگونه حکم کرده است.[1]

فائده: مولانا رحمه الله فرمودندکه در صحیح مسلم روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند نظر شدن درست است.اگر چیزی بر تقدیر غالب می بود، نظر غالب می

[1] وحدثنی مالک، عن ابن شهاب، عن أبی امامة بن سهل بن حنیف، أنه قال:رأی عامر بن ربیعة سهل بن حنیف یغتسل، فقال:ما رأیت کالیوم، ولا جلد مخباة.فلبط سهل فأتی رسول الله ﷺ فقیل:یا رسول الله هل لک فی سهل بن حنیف، والله ما یرفع رأسه.فقال:«هل تتهمون له أحداً؟» قالوا: نتهم عامر بن ربیعة.قال:فدعا رسول الله ﷺ عامراً، فتغیظ علیه وقال:«علام یقتل أحدکم أخاه؟ألا برکت، اغتسل له».فغسل عامر وجهه ویدیه، ومرفقیه ورکبتیه، وأطراف رجلیه، وداخلة ازاره فی قدح، ثم صب علیه، فراح سهل مع الناس لیس به بأس.الموطأ للامام مالک بن أنس رضی الله عنه بروایة یحیی بن یحیی اللیثی، کتاب العین، باب وضوء من العین، ح رقم١٧١٥.

بود[1] وگر کسی از شما تقاضای شستن را نمود، پس بشوئید یعنی اگر کسی از شما غرض دفع نظر تقاضا کند که روی وغیره را بشوئید، باید آنرا بشوئید زیرا شاید نظر شما بر وی اصابت کرده باشد و بد پنداشتن این عمل(تقاضای شستن اعضاء) عبث است.و روایت است که امیرالمؤمنین عثمان ﷺ پسر زیبائی را دید، فرمود بر زنخدان وی نشان سیاه[2] بگذارید تا نظر نشود.[1]

---

[1] العین حق لقول الرسول ﷺ :«العین حق ولو کان شیء سابق القدر لسبقته العین و اذا استغسلتم فاغسلوا.».
صحیح مسلم، فی کتاب السلام، باب الطب والمرض والرقی ، ح رقم۵۸۳۱ من حدیث ابن عباس ﷺ |صحیح البخاری ، کتاب الطب، باب العین حق ، ح رقم۵۷۴۰ و۵۹۴۴ من حدیث أبی هریرة ﷺ|سنن الترمذی ، کتاب الطب ، باب ما جاء أن العین حق والغسل لها، ح رقم۲۲۰۳.

[2] گذاشتن نشان سیاه بر پسران غرض دفع نظر از اثر ترمذی ثابت است.مترجم اردو.
در سنن ترمذی در مورد این اثر چیزی نیافتم ولی همین اثر در دو کتاب ذیل آمده که حواله هر دو کتاب را نقل می کنم:شرح السنة للبغوی، (ت زهیر الشاویش و شعیب الأرناؤط، ط المکتب الأسلامی ۱۴۰۳هـ)، ج۱۲

مترجم اردو گوید:معلوم شد، اینکه بر پسران نشان سیاهی می گذارند حرف بدون اصل نیست.خداوند ﷻ بهتر می داند.

ایضاً برای چشم زخم:

وَ اَیْضًا اِذْرَعْ مِنْ خَیْطٍ طَاهِرٍ ثَلَاثَةَ اَذْرُعٍ وَاتْرُكْهُ عِنْدَ مَنْ يَحْفَظُهُ ثُمَّ اقْرَأْ هَذِهِ الْعَزِیْمَةَ عَلَى اَلْمَعْيُوْنِ ثُمَّ اذْرَعْ ثَانِيًا فَاِنْ زَادَ اَوْ نَقَصَ فَهُوَ مَعْيُوْنٌ فَكَرِّرِ الْعَمَلَ ثَلَاثًا يَذْهَبُ اَثَرَ الْعَيْنِ بِسْمِ اللّٰهِ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَّ تَقْرَأُ الْفَاتِحَةَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ تَقُوْلُ عَزَمْتُ عَلَيْكِ اَيَّتُهَا الْعَيْنُ الَّتِيْ فِيْ فُلَانِ بْنِ

ص۱۶۶، باب ما رخص فیه من الرقی|غریب الحدیث للامام أبی سلیمان الخطابی البستی، (طبع جامعة ام القری و دارالفکر۱۴۰۲هـ ، تحقیق عبدالکریم ابراهیم العزباوی)، ج۲، ص۱۳۹.مترجم دری.

[1] قطب الأرشاد، ص۴۵۲

فُلَانَةَ اَوْ فُلَانَةَ بِنْتِ فُلَانَةَ بِعِزِّ عِزِّاللّٰهِ وَ بِنُوْرِ
عَظَمَةِ وَجْهِ اللّٰهِ بِمَا جَرَى بِهِ الْقَلَمُ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ
اِلَى خَيْرِ خَلْقِ اللّٰهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ عَزَمْتُ عَلَيْكِ اَيَّتُهَا الْعَيْنُ الَّتِيْ فِيْ فُلَانِ بْنِ
فُلَانَةَ بِحَقِّ اَشْرَاهِيَا بَرَاهِيَا اَذُوْنِيَا اَصَبَّاثُ اِلِّ
شَذَاى[1] عَزَمْتُ عَلَيْكِ اَيَّتُهَا الْعَيْنُ الَّتِيْ فِيْ فُلَانِ
بْنِ فُلَانَةَ بِحَقِّ شَهَتْ بَهَتْ اِنْتَهَتْ يَا قَنْطَاعَ النَّجَا
بِالَّذِيْ لَا يَقْوَى عَلَيْهِ اَرْضٌ وَلَا سَمَاءٌ نِ اخْرُجِيْ يَا
نَفْسَ السُّوْءِ مِنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ كَمَا اُخْرِجَ يُوْسُفُ

---

[1] قوله اهيا شراهيا اى يا حى يا قيوم قوله اذونى اصباوث اى ذالجلال والاكرام كذا فى الزوارق شرح العوارف وفى القاموس فى مادة شره اهيا شراهيا اى الازلى لم يزل قال وليس هذا موضعه لكن لان الناس يغلطون ويقولون اهيا شراهيا وهو خطأ على ما يزعمه احبار اليهود انتهى.قطب الأرشاد، ص۴۹۳

مِنَ الْمَضِيْقِ وَ جُعِلَ لِمُوْسَى فِي الْبَحْرِ طَرِيْقٌ وَ اِلَّا فَانْتِ بَرِيْئَةٌ مِّنَ اللهِ تَعَالَى وَاللهُ تَعَالَى بَرِيْءٌ مِنْک اُخْرُجِیْ يَا نَفْسَ السُّوْءِ مِنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ بِاَلْفِ اَلْفِ قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ.اَللهُ الصَّمَدُ.لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُوْلَدْ.وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً اَحَدٌ اُخْرُجِیْ يَا نَفْسَ السُّوْءِ بِاَلْفِ اَلْفِ لَاحَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ.وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ[1].لَوْ أَنزَلْنَا هَٰذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللهِ[2].فَاللهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ[3].حَسْبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ[4]وَ لَا

---

[1] الإسراء: ٨٢
[2] الحشر: ٢١
[3] يوسف: ٦٤
[4] آل‌عمران: ١٧٣

لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اَصْحَابِهِ وَسَلَّمَ.

ترجمه: و این هم عمل زخم چشم است که تار پاکی را به اندازه سه ذراع (مسافت از سر آرنج تا نوک انگشت میانهٔ انسان) اندازه کن و نزد کسیکه او را نظر زده است بگذار.سپس این عزیمت یعنی از عَزَمْتُ عَلَيْكَ تا آخر را بر کسیکه او را نظر زده است بخوان.سپس همان تار را دوباره اندازه کن، اگر از اندازهٔ سه ذراع زیاد و یا کم شد، بدانکه او را نظر زده است و این عمل را سه بار تکرار کن اثر نظر دور خواهد شد.طریقهٔ عزیمت اینست که بِسمِ اللّٰهِ وَلاَ قُوَّةَ اِلاَّ بِاللّٰهِ را سه بار بخواند و سورهٔ فاتحه را سه بار

خوانده عزیمت مذکوره را شروع کند و بجای فلان بن فلانه اسم او و اسم والده اش را بگیرد.[1]

برای مسحور و مریض مأیوس العلاج :

وَ لِلْمَسْحُوْرِ وَالْمَرِيْضِ الَّذِىْ اَعْيَا الْاَطِبَّاءَ مَرَضُهُ يَكْتُبُ فِىْ اِناءٍ صِيْنِيٍّ اَبْيَضَ يَا حَىَّ حِيْنَ لَا حَىَّ فِىْ دَيْمُوْمَةِ مُلْكِهِ وَ بَقَائِهِ يَا حَىُّ فَيَمْحُوْهُ بِالْمَاءِ وَ يَشْرَبُ اِلَى اَرْبَعِيْنَ يَوْمًا قُلْتُ وَ رَأَيْتُ سَيِّدِى الْوَالِدَ يَزِيْدُ عَلَيْهِ الْفَاتِحَةَ .

ترجمه: و برای کسیکه بر وی اثر جادو باشد و یا بیماریکه طبیبان از علاج مرض وی نا توان گردیده باشند بر ظرف چینی سفیدی يَا حَىَّ حِيْنَ لَا حَىَّ فِىْ

[1] الرحمة فى الطب والحكمة، للامام جلال الدين عبدالرحمن بن أبى بكر السيوطى، الباب الأربعون، فيما يكتب لعين المعيان، وهو ستة أبواب، ص۷۰، طبع دارالكتب العلمية.

دَيْمُوْمَةِ مُلْكِهِ وَ بَقَائِهِ يَا حَيُّ[1]را نوشته و آنرا توسط آب شسته چهل روز بنوشد.من می گویم که حضرت والد مرشد خویش را دیدم که سورۀ فاتحه را بر آن اضافه میکرد.[2]

برای گم شده:

وَ مَنْ ضَاعَ لَهُ شَيْءٌ فَقَالَ يَا حَفِيْظُ مِائَةَ مَرَّةٍ وَّ تِسْعَ عَشَرَ مَرَّةً مِّنْ غَيْرِ زِيَادَةٍ وَّ نُقْصَانٍ ثُمَّ قَرَأَ يَابُنَيَّ اِنَّهَا اِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ اِلَى يَأْتِ بِهَا اللّٰهُ مِائَةَ مَرَّةٍ وَ تِسْعَ عَشَرَةَ مَرَّةً رَدَّ اللّٰهُ عَلَيْهِ ضَالَّتَهُ.

ترجمه:وگر چیزی از کسی گم شود، پس یا حفیظ را ۱۱۹ بار بدون زیادت و کمی بگوید و سپس این آیه

---

[1] یعنی ای زنده در آنوقتیکه هیچ کسی زنده نبود، تو قائم هستی . پادشاهی و بقاء تو همیشه با دوام است ای زنده این بیمار را شفاء ده.

[2] قطب الأرشاد، ص۴۵۷

يَابُنَيَّ اِنَّهَا اِنْ تَکُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَکُنْ فِيْ صَخْرَةٍ اَوْ فِي السَّمَاوَاتِ اَوْ فِي الْأَرْضِ[1] را ۱۱۹ بار بخواند حق تعالی ﷻ چیز گم شدهٔ او را نزد او خواهد آورد.[2]

برای شناختن دزد:

وَ لِمَعْرِفَةِ السَّارِقِ يَتَقَابَلُ اثْنَانِ وَ يُمْسِكَانِ الْاِبْرِيْقَ بَيْنَهُمَا وَ يَحْمِلَانِهِ بَيْنَ اِصْبَعَيْهِمَا السَّبَّابَتَيْنِ وَ يَكْتُبُ اِسْمَ الْمُتَّهَمِ فِي الْاِبْرِيْقِ وَ يَقْرَأُ سُوْرَةَ يس اِلَى مِنَ الْمُكْرَمِيْنَ فَاِنْ كَانَ هُوَالَّذِیْ سَرَقَ دَارَ الْاِبْرِيْقُ فَاِنْ لَمْ يَدُرْ فَلْيَمْحُ اسْمُهُ وَلْيَكْتُبَ اِسْمَ غَيْرِهِ وَ هكَذَا حَتّى يَدُوْرَ قُلْتُ وَ يَجِبُ عَلَى مَنِ

---

[1] لقمان: ۱٦

[2] قطب الأرشاد، ص۴۴۳

اطَّلَعَ عَلَى السَّارِقِ بِاَمْثَالِ هذِهِ اَنْ لَّا يَجْزِمَ بِسَرَقَتِهِ وَ لَا يُشِيْعَ فَاحِشَتَهُ بَلْ يَتَّبِعَ الْقَرَائِنِ فَاِنَّمَا هِيَ طَرِيْقُ اِتِّبَاعِ الْقَرَائِنِ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ الخ[1].

ترجمه: و برای شناختن دزد دو نفر رو بروی همدیگر بنشینند و در میان خود کوزهٔ ای را با انگشتان شهادت خودها بالا گرفته و نام متهم را بر کوزه بنویسند و سورهٔ یاسین را تا مِنَ الْمُكْرَمِيْنَ بخواند.پس اگر همان شخص دزد بود، کوزه دَور خواهد خورد.و اگر کوزه دَور نخورد، این نام را ویران کرده و نام شخص دیگری را که بر او شک دارد نوشته و باز سورهٔ یاسین را تا مِنَ الْمُكْرَمِيْنَ بخواند و همینگونه عمل کند تا

---

[1] الإسراء: ٣٦

آنکه کوزه بر نام کسی دور بخورد.[1](مصنف رحمه الله میفرماید:) من می گویم بر کسیکه با این طریقه دزد را معلوم می کند، لازمست که بر دزدی وی یقین نکند و او را بدنام نکند، بلکه از قرائن پیروی کند، چون این عمل نیز طریقهٔ از پیروی قرائن است.حق تعالی جل جلاله در سورهٔ اسراء فرموده است: از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن زیرا از گوش و چشم و دل، همه پرسیده خواهد شد.

برای بردهٔ گریخته:

وَ اِذَا اَبَقَ لَکَ آبِقٌ فَاكْتُبْ فِيْ قِرْطَاسٍ وَّاجْعَلْهُ فِيْ غِطَاءٍ وَ اَتْرُكْهُ فِيْ بَيْتٍ مُظْلِمٍ وَّضَعْهُ بَيْنَ حَجَرَيْنِ

[1] این عمل عیناً در صفحه ۲۳۲باب ۱۷۲کتاب الرحمة فی الطب والحکمة تصنیف امام جلال الدین سیوطی رحمه الله طبع دارالکتب العلمیة و در صفحه ۴۴۴ کتاب قطب الأرشاد تألیف مولانا میافقیرالله جلال آبادی رحمه الله آمده است.

وَ هِیَ الْفَاتِحَةُ وَ آیَةُ الْکُرْسِیِّ ثُمَّ اکْتُبْ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْأَلُک بِاَنَّ لَک السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضَ وَ مَنْ فِیْهِنَّ فَاجْعَلِ اللّٰهُمَّ السَّمَاءَ وَالْاَرْضَ وَ مَا فِیْهِمَا عَلَی عَبْدِک فُلَانِ ابْنِ فُلَانَةَ اَضْیَقَ مِنْ خَلْقِهِ حَتَّی یَرْجِعَ اِلَی مَوْلَاهُ بِرَحْمَتِک یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ ثُمَّ اکْتُبْ اَوْ کَظُلُمَاتٍ فِیْ بَحْرٍ اِلَی فَمَا لَهُ مِنْ نُوْرٍ[1] وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ[2] وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ[3] وَاللّٰهُ مِن وَرَائِهِم مُّحِيطٌ.بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ[4] ثُمَّ یَقُوْلُ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُک بِحَقِّ هَذِهِ الْآیَاتِ اَنْ تُصَلِّیْ عَلَی نَبِیِّک سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّ

---

[1] النور: ۴۰
[2] المؤمنون: ۱۰۰
[3] یس: ۷۸
[4] البروج: ۲۲

آلِهِ وَ صَحْبِهِ وَسَلَّمَ وَ اَنْ تَرُدَّ الْعَبْدَ اِلَى مَوْلَاهُ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ .

ترجمه:وگر غلام تو فرار کرده باشد، در کاغذی نوشته و آنرا در میان پوششی پیچانیده در خانه تاریکی در میان دو عدد سنگ بگذار یعنی سورۀ الفاتحه و آیت الکرسی را نوشته، سپس از اَللّٰهُمَّ تا یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ را نوشته، سپس این آیۀ أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ.وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ. وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ. وَاللّٰهُ مِن وَرَائِهِم مُّحِيطٌ.بَلْ هُوَ قُرْآنٌ

مَّجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ سپس این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّى اَسْئَلُکَ تا آخر آن.[1]

ترجمۀ دعا: الهی من بوسیلۀ این آیات خواهان نزول رحمت و سلامتی بر پیامبرت محمد ﷺ و بر آل واصحاب وی رضی الله عنهم هستم.ای ارحم الراحمین با رحمت خویش این غلام فرار شده را نزد آقایش برسان.

برای انجاح حاجت:

وَ اِذَا اَرَدْتَّ اَنَّ يُّنْجِحَ اللّٰهُ حَاجَتَکَ فَاقْرَأْ سُوْرَةَ الْفَاتِحَةِ بِاَنْ تُوْصِلَ مِيْمَ الْبَسْمَلَةِ بِلَامِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ تَبْدَأُ مِنْ يَّوْمِ الْاَحَدِ بَيْنَ سُنَّةِ الْفَجْرِ وَ فَرْضِهِ

---

[1] نزد مولانا اسحاق رحمه الله این معمول بود که برای چیز گم شده ویا طفل گم شده وغیره درود شریف را می نوشتند تا در مکان بلندی یعنی درخت ویا کوت بند وغیره آویزان کند.بسم الله الرحمن الرحیم اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد وبارک وسلم الف الف مرة و الف الف ذرة.حاشیه نواب.ق.م.دهلوی رحمه الله.

سَبْعِيْنَ مَرَّةً وَّالْيَوْمَ الثَّانِيْ سِتِيْنَ وَ هٰكَذَا تَنْقُصُ كُلَّ يَوْمٍ عَشَرَةً حَتّٰى يَكُوْنَ يَوْمَ السَّبْتِ عَشَرَ مَرَّةٍ .

ترجمه: وگر تو می خواهی که خداوند متعال ﷻ مراد ترا برآورده کند، سورۀ فاتحه را اینطور بخوان که میم بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ را با لام اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ یکجا نموده روز یکشنبه در میان سنت و فرض نماز صبح شروع کرده هفتاد مرتبه بخوان و روز دوم در همین وقت شصت مرتبه و در روز سوم پنجاه مرتبه بهمین منوال بخوان و هر روز ده ده مرتبه به همین منوال کم کن تا اینکه در روز هفته به ده بار برسد.

طریقۀ استخاره:

وَ اِذَا اَرَدْتَّ اَنْ تَرٰى فِيْ مَنَامِكَ مَا فِيْهِ مَخْرَجٌ مِمَّا اَنْتَ فِيْهِ مِنَ الضِّيْقِ فَتَوَضَّأْ وَ اَلْبَسْ ثِيَابًا طَاهِرَةً وَ

ثُمْ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ عَلَى يَمِيْنِك وَ اِقْرَأْ وَالشَّمْسِ سَبْعَ مَرَّاتٍ وَاللَّيْلِ سَبْعَ مَرَّاتٍ وَ قُلْ هُوَاللّٰهُ اَحَدٌ سَبْعَ مَرَّاتٍ وَّ فِيْ رِوَايَةٍ بَدَلَ قُلْ هُوَاللّٰهُ سُوْرَةَ التِّيْنِ سَبْعَ مَرَّاتٍ ثُمَّ قُلْ اَللّٰهُمَّ اَرِنِيْ فِيْ مَنَامِيْ كَذَا وَ كَذَا وَاجْعَلْ لِّيْ مِنْ اَمْرِىْ فَرَجًا وَّ مَخْرَجًا وَّ اَرِنِيْ فِيْ مَنَامِيْ مَا اَسْتَدِلُ بِهِ عَلَى اِجَابَةِ دَعْوَتِيْ فَاِنْ رَأَيْتَ مَا يَسُرُّك وَ اِلَّا فَافْعَلْ مِثْلَ ذَالِك فِي اللَّيْلَةِ الثَّانِيَةِ فَاِنْ رَأَيْتَ وَ اِلَّا فِي الثَّالِثَةِ اِلَى السَّابِعَةِ لَا يَعْدُوْهَا الْاَمْرُ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالَى جَرَّبَهَا جَمَاعَةٌ مِنْ اَصْحَابِنَا.

ترجمه:وگر تو بخواهی حالتی را در خواب خود ببینی که در آن از تنگنایی که در آن قرار داری خلاصی

تست، پس وضوء بگیر و لباسهای منزه ات را بپوش و به طرف راست رو بسوی قبله بخواب و سورهٔ والشمس را هفت بار و سورهٔ والليل را هفت بار و قل هو الله را هفت بار بخوان.و در روایت دومی هفت بار خواندن سورهٔ والتین بجای قل هوالله آمده است.سپس چنین بگو که خداوندا مرا در خوابم چنین و چنان نشان ده و در کار من گشایش و خلاصی آور و آنچه را که من توسط آن قبول شدن دعای خود را دریافت کنم در خواب نشان ده.پس اگر همان چیزی را که تو می خواهی همان شب در خواب دیدی خوب وگر نه شب دوم بهمین منوال بخواب.اگر مقصود تو حاصل شد فهو المراد وگر نه شب سوم نیز بهمین منوال الی هفت شب ادامه بده.ان شاء الله تعالی به روز هفتم نخواهد انجامید مگر اینکه مشکل حل شده باشد.و تعداد بزرگی از اصحاب ما این را تجربه کرده اند.

افسونهای تب:

رُقْيَةَ الْمَحْمُوْمِ اَنْ يَكْتُبَ وَ يُعَلِّقَ عَلَى عَضُدِهِ يَبْرَأُ
سَرِيْعًا بِاِذْنِ اللهِ تَعَالَى بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ
الرَّحِيْمِ.بَرَاءَةٌ مِنَ اللهِ الْعَزِيْزِ الْحَكِيْمِ اِلَى اُمِّ مِلْدَمِ نِ
الَّتِيْ تَأْكُلُ اللَّحْمِ وَ تَشْرَبُ الدَّمَ وَ تَهْشِمُ الْعَظْمَ اَمَّا
بَعْدُ يَا اُمَّ مِلْدَمٍ اِنْ كُنْتِ مُؤْمِنَةً فَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ اِنْ كُنْتِ يَهُوْدِيَّةً فَبِحَقِّ مُوْسَى
الْكَلِيْمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اِنْ كُنْتِ نَصْرَانِيَّةً فَبِحَقِّ
الْمَسِيْحِ عِيْسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ اَنْ لَا
اَكَلْتِ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ لَحْمًا وَلَا شَرِبْتِ لَهُ دَمًا وَّلَا
هَشَمْتِ لَهُ عَظْمًا وَّ تَحَوَّلِيْ عَنْهُ اِلَى مَنِ اتَّخَذَ مَعَ اللهِ
اِلٰهًا آخَرَ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَالْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ وَ اِلَّا فَاَنْتِ

بَرِيْئَةً مِّنَ اللّٰهِ تَعَالَى وَاللّٰهُ تَعَالَى بَرِیْءٌ مِّنْکَ وَ حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَکِيْلُ وَلَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ صَحْبِهِ وَسَلَّمَ.

ترجمه:کسی را که تب آمده باشد، افسون آن اینست که از حکم الله تعالی ﷻ گرفته، از بسم الله الی آخر آن را در یک کاغذی نوشته و در بازوی او بسته کنند.بزودی خوب خواهد شد.[۱]

فائده:اُمِّ مِلْدَمْ در زبان عرب کنیت تب است و بجای فلان بن فلانه نام مریض و مادر او را بنویسید.[۲]

---

[۱] قطب الأرشاد، ۴۴۹-۴۵۰ |الرحمة فی الطب والحکمة، تالیف الامام جلال الدین عبدالرحمن بن أبی کبر السیوطی، الباب الحادی العشرون والمائة، فی علاج الحمی وما یکتب لها، وهی اربعة و ثلاثون باباً ، ص۱۴۸

[۲]نزد مولانا شاه عبدالعزیز قدس سره و مولانا شاه محمد اسحق قدس سره برای دفع تب این معمول بود که برای آویختن از گردن چنین می نوشتند:قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ.الأنبياء: ٦٩و برای

افسون های تب :

وَ اَيْضًا يَقْرَأُ كُلَّ يَوْمٍ بَعْدَ صَلَوةِ الْعَصْرِ سُوْرَةَ الْمُجَادَلَةِ ثَلَاث مَرَّاتٍ .

ترجمه: و این هم عمل دفع تب است که هر روز بعد از نماز دیگر سه مرتبه سورهٔ مجادله را بر شخص دارای تب بخوانید.[1]

برای خنازیر[2]:

نوشیدن جهت دفع مرض سَلَامٌ قَوْلًا مِّن رَّبٍّ رَّحِيمٍ.یس: ۵۸ را می نوشتند.حاشیه نواب.ق.م.دهلوی رحمه الله.

[1] قطب الأرشاد، ص۴۵۰

[2] خنازیر جمع خنزیر(منتهی الارب) (از تاج العروس) (از لسان العرب) (از اقرب الموارد).|آماس غده ای شکل که در گلو پدیدار گردد. (منتهی الارب) خوگک. نام مرضی است از نوع سل که در گردن ظاهر شود، اورام صغار سخت برنگ تن که بر گردن و غیر آن پدید آید ، اشیاء غددی در بغل و کشاله ران و زیر گلو.آماسی است که از گوشت جدا باشد و از پوست جدا نباشد.(ذخیره خوارزمشاهی) باب ششم:اندر آماسها که آنرا بتازی خنازیر گویند.این علت را بپارسی خوک

وَ لِمَنْ بِهِ الْخَنَازِيْرُ يَعْقِدُ عَلَى سَيْرٍ مِّنْ الْاَدِيْمِ عَلَى مِقْدَارِ طُوْلِ الْمَرِيْضِ اِحْدَى وَ اَرْبَعِيْنَ عُقْدَةً يَّنْفُثُ فِيْ كُلِّ عُقْدَةٍ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اَعُوْذُ بِنُوْرِ اللّٰهِ وَ قُدْرَةِ اللّٰهِ وَ قُوَّةِ اللّٰهِ وَ عَظَمَةِ اللّٰهِ وَ بُرْهَانِ اللّٰهِ وَ سُلْطَانِ اللّٰهِ وَ كَنَفِ اللّٰهِ وَ جَوَارِاللّٰهِ وَ اَمَانِ اللّٰهِ وَ حَرْزِ اللّٰهِ وَ صُنْعِ اللّٰهِ وَ كِبْرِيَاءِ اللّٰهِ وَ نَظَرِ اللّٰهِ وَ بَهَاءِ اللّٰهِ وَ جَلَالِ اللّٰهِ وَ كَمَالِ اللّٰهِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ مِنْ شَرِّ مَا اَجِدُ.

ترجمه: و برای کسیکه در گلوی وی آماس غده ای شکل پدید آمده باشد، بر نوعی از تسمهٔ چرمی ایکه با

گویند.(ذخیره خوارزمشاهی) رجوع به کشاف اصطلاحات فنون شود.لغتنامه دهخدا.

قد مریض برابر باشد چهل ویک گره زده و بر هر گرهٔ
این دعا را یعنی از بسم الله الی آخر آن بدمید .

برای سرخ باده:

وَ لِمَنْ ظَهَرَتْ عَلَى بَدَنِهِ الْحُمْرَةُ يَرْقِيْهِ بِهذَا الدُّعَاءِ
سَبْعَ مَرَّاتٍ وَّ يُشِيْرُ بِالسِّكِّيْنِ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ
الرَّحِيْمِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَّ بَارِكْ
وَسَلِّمْ بِسْمِ اللهِ الْعَظِيْمِ الْحَكِيْمِ الْكَرِيْمِ الرَّحْمنِ
الرَّحِيْمِ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ بِعِزَّةِ اللهِ وَ قُدْرَتِهِ وَ
سُلْطَانِهِ اَيَّتُهَا الْحُمْرَةُ جَائَتْكِ جُنُوْدٌ مِّنَ السَّمَاءِ وَ
قَالَ سُلَيْمَانُ اَيَّتُهَا الرِّيْحُ اَجِيْبِيْ دَاعِيَ اللهِ وَ مَنْ لَمْ
يُجِبْ دَاعِيَ اللهِ فَمَا لَهُ مِنْ مَّلْجَاءٍ وَّ مَا لَهُ مِنْ ظَهِيْرٍ
بِسْمِ اللهِ وَ بِالثَّنَاءِ الطَّيِّبِ عَلَى اللهِ اللهُ يَكْفِيْكَ

وَاللّٰهُ يَشْفِيْکَ مِنْ كُلِّ دَاءٍ يُّؤْذِيْکَ وَ مِنْ كُلِّ آفَةٍ تَعْتَرِيْکَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَّ آلِهِ وَ اَصْحَابِهِ اَجْمَعِيْنَ وَسَلَّمَ تَسْلِيْماً كَثِيْراً بِرَحْمَتِهِ وَ هُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ.

ترجمه:و کسیکه بر بدن او سرخ باده ظاهر شده باشد، هفت بار با این دعا افسون کند و هنگام خواندن دعا با کارد اشاره کند.دعای مذکور از بِسمِ اللهِ تا آخر آنست.(دعای فوق الذکر)[1]

[1] قطب الأرشاد، ص۴۶۱

برای ضعف چشم:

وَ لِمَنْ يَشْكُوْ بَصَرَهُ يَقْرَأُ هَذِهِ الْآيَةَ فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ بَعْدَ كُلِّ صَلٰوةٍ مَّكْتُوْبَةٍ.[1]

ترجمه: و کسیکه از ضعف دید نالان باشد، این آیه را بعد از هر نماز فرض بخواند: فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ.[2]

برای صرع یا مِرگِی:

وَ لِمَنِ ابْتَلَى بِالصَّرْعِ يَأْخُذُ لَوْحًا مِّنَ النُّحَاسِ فَيَنْقُشُ فِيْهِ اَوَّلَ سَاعَةٍ مِّنْ يَوْمِ الْاَحَدِ فِيْ طَرَفٍ مِّنْهُ يَا قَهَّارُ اَنْتَ الَّذِىْ لَا يُطَاقُ اِنْتِقَامُهُ يَا قَهَّارُ وَ

---

[1] قطب الأرشاد، ص۴۵۳

[2] ق: ۲۲

فِى الطَّرَفِ الْآخِرِ يَا مُذِلَّ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيْدٍ بِقَهْرٍ عَزِيْزٍ سُلْطَانُهُ يَا مُذِلَّ وَاللّٰهُ الْمُوَفِّقُ وَالْمُعِيْنُ .

ترجمه: و کسیکه به مِرْگِی مبتلا باشد تختۀ از مس را گرفته و در ساعت اول روز یکشنبه بر یک روی آن این الفاظ را کنده: يَا قَهَّارُ اَنْتَ الَّذِىْ لَا يُطَاقُ اِنْتِقَامُهُ يَا قَهَّارُ و بر روی دیگر آن الفاظ: يَا مُذِلَّ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيْدٍ بِقَهْرٍ عَزِيْزٍ سُلْطَانُهُ يَا مُذِلُّ را بِکَنَد.[1] و خداوند ﷻ توفیق دهنده و کومک کننده است.(یعنی اثر اعمال و تعویذات موقوف و منحصر به توفیق و اعانت خداوند متعال ﷻ است.)

---

[1] قطب الأرشاد، حاشیه ص۴۵۰

﴿فصل نهم﴾

﴿در بیان آداب و شرائط عالم ربانی﴾



مصنف قدس سره درین فصل آداب عالم ربانی وفاضل حقانی ایرا که در هر دو علم ظاهر و باطن کامل باشد، بیان فرموده است.

قَالَ اللّٰهَ تَعَالَى وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ[1]

ترجمه:خداوند متعالﷻ فرموده است:«مؤمنان را نسزد که همگی بیرون بروند (و برای فرا گرفتن

---

[1] التوبة: ۱۲۲

معارف اسلامی عازم مراکز علمی اسلامی شوند)، باید که از هر قوم و قبیله ای، عده ای بروند (و در تحصیل علوم دینی تلاش کنند) تا با تعلیمات اسلامی آشنا گردند و هنگامیکه به سوی قوم و قبیله ی خود برگشتند (به تعلیم مردمان بپردازند و ارشاد شان کنند و) آنان را (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسانند تا (خویشتن را از عقاب و عذاب خدا بر حذر دارند و از بطالت و ضلالت) خودداری کنند.»

فائده:مولانا رحمه الله فرمودند یعنی طالبان علوم دین باید کوشش نهایی و غرض عمده خویش را در رهنمایی قوم و ترسانیدن آنان (از عذاب خداوندجل جلاله) توسط فقاهت متمرکز کنند.و ترسانیدن را به این دلیل بطور خاص ذکر فرمود که ترسانیدن در امر رهنمایی نسبت به مژده رسانی مهمتر است و این آیه دلیل است بر

اینکه تفقه و تذکیر فرض کفایی است یعنی آموختن علم دین و دریافت مسائل فقه در هر قوم، هر شهر و هر قصبه بالای چند تن و آموزانیدن آن به بقیۀ مردم ضرور است و اگر برخی از اهل شهر علم دین را نیاموختند، همه گنهگار خواهند شد و معلوم شد که غرض از آموختن علم دین درین آیه اینست که خود بالای دین قائم بوده و بقیۀ مردم را بسوی دین آورد نه اینطور که بر خود نمایی و غرور علم خود مردم را ذلیل دانسته و خلق الله را بخاطر حاصل کردن دنیا بسوی خود بخواهد.

مترجم اردو گوید: حکیم سنایی غزنوی رحمه الله چه خوب فرموده است:

عـــــلم کز تو ترا نه بســــتاند	جهل از آن علم به بود صد بار
نه بدان لـعنت است بر ابلیـــس	که نداند همی یمین و یســـــار
بـــــل بدان لعنتــست کاندر دین	عـــــلم داند بـــعلم نکنـــد کار

اَلْعَالِمُ الرَّبَانِيُّ الَّذِىْ يَكُوْنُ وَارِثَ الْاَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِيْنَ هُوَ مَنْ يُّحَافِظُ عَلَى اُمُوْرٍ.

ترجمه:عالم ربانی و فقیه حقانی ایکه وارث انبیاء و مرسلین بوده، شخصیست که بر چند امور محافظت کند:

که مصنف حقانی قدس سره از آنجمله پنج امر را اینجا بیان فرموده است:

مِنْهَا اَنْ يُدَرِّسَ الْعِلْمَ مِنَ التَّفْسِيْرِ وَالْحَدِيْثِ وَالْفِقْهِ وَ السُّلُوْكِ وَالْعَقَائِدِ وَالنَّحْوِ وَالصَّرْفِ لَيْسَ لَهُ اَنْ يَّشْغَلَ بِالْكَلَامِ وَالْاُصُوْلِ وَالْمَنْطِقِ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ[1]

---

[1] الجمعة: ٢

ترجمه:واز جمله آنعده اموریکه محافظت آن بر عالم ربانی ضرور بوده، اینست که علم تفسیر، حدیث، فقه، سلوک (تصوف، تزکیه و احسان)، عقائد، نحو و صرف را تدریس کند و بر وی لازم نیست که در علم کلام، اصول و منطق مشغول باشد.حق تعالیﷻ در سورۀ جمعه ارشاد فرموده است:او ذاتیست که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می‌خواند و آنها را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت (حدیث) می‌آموزد.

فائده:مصنف قدس سره از آیۀ قرآنی ثابت کرد که علم دین به قرآن، حدیث، فقه و سلوک و عقائدیکه از قرآن و حدیث مستخرج و مستنبط است منحصر بوده.قرآن و سنت بجای متن است و علوم سه گانه ذکر شده بجای شرح.و نحو و صرف بدین جهت در

علم دین شمار شده اند که فهم کتاب و سنت بر آن موقوف است و عطف اصول بر کلام عطف تفسیری است زیرا کلام را اصول نیز می گویند و مراد از اصول فقه اصول حدیث نیست، چون زمانیکه حدیث و فقه علم دین دانسته شد اصول آنها نیز در علوم دینیه داخل اند. مولانا رحمه الله در حاشیه فرموده اند که فرق میان عقائد و کلام اینست که عقائد عبارت از علم به الله جل جلاله و صفات و افعال وی است جدا از دلائل عقلیه و اگر در جایی دلائل عقلیه هم ذکر شده باشد، بطریق تبرع و عدم لزوم است و مباحث منطق و عامهٔ امور، جوهر و عرض و هیولی و مباحث صورت و نفس وغیره در آن داخل اند و آن یعنی کلام مبنی بر مقدمات عقلیه و دلائل بدعیه است.

وَ مَا يَجِبُ فِي التَّدْرِيْسِ مُرَاعَاتُهُ اَشْيَاءُ شَرْحُ الْغَرِيْبِ لُغَةً.

ترجمه:

و مراعات چند چیز در تدریس ضروریست (آنگاه شاگردان از درس سود خواهند برد) :

فائده: مصنف رحمه الله در اینجا شش حرف ضروری را برای مدرس بیان کرده است:

(۱): شرح کردن غریب (که فهم آن دشوار باشد) باعتبار لغت یعنی اگر لفظ قلیل الاستعمال باشد که نه دارای معنی و نه هم دارای مفهوم باشد، باید آنرا بحسب لغت یا اصطلاح بیان کند.

وَالْعَوِيْصِ الْمُغْلَقِ نَحْوًا.

ترجمه:

(۲): و آنچه را که مشکل مغلق باشد بنابر قواعد نحوی بیان کند.

یعنی صیغهٔ دشوار یا ترکیب مغلقی را که بر ذهن شاگردان مشکل باشد موافق صرف و نحو حل کند.

فائده:غریب لفظیست که معنی لغوی آن مشهور نبوده و کمتر استعمال می شود و عویص لفظیست که در قواعد صرفی ویا نحوی آن اشکالی وجود داشته باشد یعنی برخلاف قواعد عامه دارای باریکی باشد.

وَ تَوْجِيْهِ الْمَسَائِلِ بِاَنْ يُّصْوِرَهَا بِالْاَمْثِلَةِ الْجُزْئِيَّةِ وَ يُبَيِّنَ حَاصِلَهَا.

ترجمه:

(۳):و توجیه مسائل بدین صورت که بر مثالهای جزئی صورت بندد و حاصل آنرا بیان کند.

یعنی اگر قواعد کلیه ای در کتاب مذکور باشد و در ذهن طالبان نمی آید، برخی از مثالهای جزئی آنرا با عبارت واضح ذکر کرده و خلاصه آنرا اینگونه بیان کند که در ذهن مخاطبین بیاید.

وَ تَقْرِيْبُ الدَّلَائِلِ لِتَحْصُلَ النَّتِيْجَةُ بِلُزُوْمِ بَعْضِ الْمُقَدِّمَاتِ لِبَعْضٍ وَ اِنْدِرَاجِ بَعْضِهَا فِيْ بَعْضٍ.

ترجمه:

(۴):و تقریب دلائل بر نهجی که بسبب لازم بودن برخی از مقدمات برای برخی و داخل بودن برخی از مقدمات در برخی نتیجه حاصل گردد.

یعنی اگر در کتاب بر مسئله ای دلیل قائم باشد، مقدمات پیچیدۀ آنرا اینگونه روان کند که اگر قیاس مرکب از شرطیات است، پس لزوم برخی از مقدمات از برخی و اگر قیاس مرکب از حملیات است، پس بسبب

اندراج برخی در برخی نتیجه حاصل گردد.تقریب دلیل عبارت است از سوق دلیل بر نهجی که مستلزم مطلوب باشد.

وَ فَوَائِدِ الْقُيُوْدِ فِي التَّعْرِيْفَاتِ وَالْقَوَاعِدِ الْكُلِّيَاتِ.

ترجمه:

(۵): وبیان فوائد قیود در تعریفات و قواعد کلیه.

یعنی فائده هر قیدی را در تعریف و قاعده بیان کند تا حد جامع و مانع درک نشده بدست آید یعنی قید فلان به این خاطر ذکر شد تا فلان فلان صورتیکه در افراد معرف نیست بدست آید.طور مثال در تعریف کلمه، لفظ بدین جهت ذکر شد تا از دَوَال[۱] اربع خودداری و محافظت بعمل آید، چون آن در افراد کلمه موجود نیست و همینطور در قواعد کلیه چنانچه در علم اصول

[۱] یعنی خطوط، اشارات و مناره هائیکه در فاصله یک میل قرار دارند و عقود یعنی گره کردن با انگشتان.

چنین گفتن که حدیث مرسل غیر ثقه واجب العمل نیست.لذا مرسل ثقه از قید مرسل غیر ثقه خارج شد چنانچه مراسیل سعید بن المسیب رحمه الله نزد امام شافعی رحمه الله واجب العمل است.کذا فی الحاشیة العزیزیه.

وَ وَجُوْهُ الْحَصْرِ فِي التَّقْسِيْمَاتِ.

ترجمه:

(۶): و بیان کردن وجوه حصر در تقسیمات.

یعنی با دلائل عقلی یا استقرائی بیان کند که مطلوب در اقسام ذکر شده منحصر است.

وَ دَفْعِ الشُّبَهَاتِ الظَّاهِرَةِ كَمُخْتَلِفِيْنِ يُرَى اَنَّهُمَا مُشْتَبِهَانِ اَوْ مُشْتَبِهِيْنَ يُرَى اَنَّهُمَا مُخْتَلِفَانِ مِنَ الْمَذَاهِبِ وَ التَّوْجِيْهَاتِ وَالْعِبَارَاتِ .

ترجمه:و دفع کردن شبهات ظاهری مانند مشتبه بنظر آمدن دو مذهب مختلف یا مشتبه بنظر آمدن دو توجیه یا عبارت و مختلف گمان کردن آن.

یعنی اگر دو مذهب یا دو توجیه یا دو عبارت و همینگونه دو سوال یا دو جوابیکه فی الحقیقت مخالف و مختلف اند و در ظاهر مشتبه معلوم شوند، فرق آنرا در تقریر واضحاً بیان کند.اینرا تفریق ملتبسین گویند و اینکه دو مشتبه را مختلف گمان کند، حل اختلافات آنرا تطبیق مختلفین گویند خواه اختلاف هر دو بدلالت مطابقی باشد یا یکی از آن مطابقی و دومی تضمنی یا التزامی.

وَ كَلُزُوْمِ مَا يَمْتَنِعُ فِي التَّعْرِيْفَاتِ كَاِسْتِدْرَاكِ وَّ ذِكْرِ الْاَخْفَى وَ الْبَرَاهِيْنِ كَجُزْئِيَّةِ الْكُبْرَى وَ سَلْبِ الصُّغْرَى .

ترجمه:و دفع کردن شبهات ظاهره مانند لازم آمدن آنچه در تعریفات ممتنع (ناممکن) است چون استدراک (الفاظ بی مفهوم) یا اخفی (الفاظ غیر مشهور) و علی هذا القیاس عدم جمع و منع یا لازم آمدن آنچه در براهین (دلائل) ممتنع است مانند جزئیهٔ کبری و سالبهٔ صغری.

مترجم اردو گوید:استدراک عبارت از لفظیست که در کلام بدون فائده زیاد ذکر شده باشد و آوردن اخفی در تعریف چنانچه در تعریف نار (آتش) اینگونه گفتن:اُسْطُقُسٌّ فَوْقَ الْاُسْطُقُسَّاتِ.

اَوْ قَادِحٍ فِي اللُّزُوْمِ وَالْاِنْدِرَاجِ اَوْ مُخَالَفَةٍ بِعِبَارَةٍ اُخْرَى اَوْ لِكَلَامِ اِمَامٍ مِّنَ الْاَئِمَّةِ .

ترجمه:یا دفع کردن شک مانند شک در لزوم قیاس استثنایی و یا شک در اندراج قیاس اقترانی یا دفع

کردن این شک که عبارت یک کتاب مصنف با کتاب دیگر وی مخالف است ویا اینکه این مسلک مصنف با مسلک یکی از امامان فن مخالف است. (پس بر استاد لازمست تا با دلائل واضح اینگونه شکوک طالبان را دفع کند.)

امامیکه در امامان این فن داخل است یعنی اگر عبارت مصنف با عبارت دیگر کتاب وی مخالف باشد یا با امام آن فن مخالف باشد، باید آنرا توجیه کند و یا اگر منع و مناقضهٔ اجمالیه بر کلام مصنف بادی الرأی در نظر آید و مناظره آن بر قاعدهٔ مناظره منطبق نشود، دفع کردن آن ضروریست.همچنان مصنف قدس سره در رسالهٔ دیگر خویش در مورد صراحت داده است.

فَالْعَالِمُ لَا یُفِیْدُ تَلَامِذَتَهُ فَائِدَةً تَامَّةً حَتّٰی یُبَیِّنَ لَهُمْ هٰذِهِ الْأُمُوْرِ ثُمَّ یُنَبِّهَ عَلَیْهَا فِیْ دَرْسِهِ .

ترجمه:پس عالم به شاگردان خود فائده کامل رسانیده نمی تواند تا اینکه امور مذکوره را به ایشان بیان نکند (تا اینکه اینگونه شکوک را در درس خویش بصورت مفصل جواب ندهد)، سپس ایشان را بر امور مذکوره در اثنای درس آگاه کند.(یعنی اولاً باید به ایشان واضح کند که درین مقام این اعتراضات وارد می شود و سپس اعتراضات مذکور را بصورت مفصل جواب دهد.)

قواعد مجملۀ مذکوره در مواقع مخصوصه شرح و تفصیل داده شود، چون معقول محسوس گردید.

وَ مِنْهَا اَنْ يُّلَقِّنَ الْاَشْغَالَ وَ قَدْ ذَكَرْنَاهَا بِالتَّفْصِيْلِ وَلْيَكُنْ لَهُ وَقْتٌ يَجْلِسُ فِيْهِ مَعَ النَّاسِ مُتَوَجِّهًا اِلَيْهِمْ يُلْقِيْ عَلَيْهِمُ السَّكِيْنَةَ فَاِنَّ حُجَّةَ اللّٰهِ تَعَالٰى لَا تَتِمُّ اِلَّا بِالْاِسْتِطَاعَةِ الْمُمْكِنَةِ ثُمَّ الْاِسْتِطَاعَةِ

الْمُيَسَّرَةِ وَ مِنَ الثَّانِيَةِ الصُّحْبَةِ وَالْحَثُّ عَلَى اْلاَشْغَالِ قَوْلًا وَّ فِعْلًا وَّ تَصَرُّفًا بِالْقَلْبِ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ وَ اِلَيْهِ الْاِشَارَةُ فِيْ قَوْلِهِ تَعَالَى وَ يُزَكِّيْهِمْ .

ترجمه: و از جمله اموریکه محافظت آن بر عالم ربانی لازم است، اینست که اشغال طریقت را تلقین کند و ما در فصل های گذشته بتفصیل تمام ذکر کرده ایم و برای آن باید وقتی مقرر گردد تا در آن با مردم نشسته، بسوی ایشان متوجه شده، به ایشان نسبت القاء کند زیرا محبت الهی تمام نمی شود مگر با استطاعت ممکنه و پس از آن با استطاعت مُیسَّره و قسم دوم یعنی استطاعت میسره عبارت است از صحبت و رغبت دادن به وظائف با فعل و تصرف دل. خداوند ﷻ داناتر است و بسوی آن یعنی بسوی صفائی دل به برکت صحبت این قول حق تعالی ﷻ و يُزَكِّيْهِمْ

[1]یعنی رسول کریم ﷺ آنها را با انوار صحبت خویش پاک می کند اشاره دارد.

وَ مِنْهَا اَنْ يَّتَحَوَّلَهُمْ بِالْمَوْعِظَةِ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى لِرَسُوْلِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَىٰ[2] وَلْيَجْتَنِبِ الْقَصَصَ فَقَدْ رُوِيْنَا فِي الْاُصُوْلِ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ اَصْحَابَهُ مِنْ

---

[1] لَقَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَى الْمُؤمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلالٍ مُّبِينٍ.آل‌عمران: ١٦٤

ترجمه:خداوند بر مؤمنان منت نهاد هنگامی که در میان آنها، پیامبری از خودشان برانگیخت؛ که آیات او را بر آنها بخواند، و آنها را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد؛ هر چند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند.

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ.الجمعة: ٢

ترجمه:و کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می‌خواند و آنها را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت (سنت) می‌آموزد هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند!

[2] الأعلى: ٩

بَعْدِهِ كَانُوْا يَتَحَوَّلُوْنَ بِالْمَوْعِظَةِ وَ رُوَيْنَا فِيْ سُنَنِ ابْنِ مَاجَةَ وَغَيْرِهِ اَنَّ الْقَصَصَ لَمْ تَكُنْ فِيْ زَمَانِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ لَا فِيْ زَمَانِ اَبِيْ بَكْرٍ وَّ عُمَرٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا وَ رُوِيْنَا اَنَّ الصَّحَابَةَ كَانُوْا يُخْرِجُوْنَ الْقُصَّاصَ مِنَ الْمَسَاجِدِ فَعَلِمْنَا اَنَّ الْقَصَصَ غَيْرُ مَوْعِظَةٍ وَّ اَنَّهُ مَذْمُوْمٌ وَ اَنَّهَا مَحْمُوْدَةٌ .

ترجمه: و از جمله امور مذکوره اینست که با وعظ و نصیحت خبر گیر مردم باشد.حق تعالیﷻ به رسول خود ﷺ فرمود که پس نصیحت کن اگر نصیحت فائده بخشد.واعظ باید از قصه گفتن پرهیز کند زیرا در کتب حدیث برای ما روایتی رسیده که رسول الله ﷺ و پس از وی اصحاب او رضی الله عنهم از مسلمانان به وعظ و نصیحت خبر گیری می کردند و در سنن ابن ماجه و دیگر کتب

حدیث برای ما روایتی رسیده که نه در زمانهٔ رسول الله ﷺ و نه در زمانهٔ ابوبکر صدیق و عمر فاروق رضی الله عنهما قصه خوانی وجود داشت[1] و برای ما بروایت ثابت شده است که صحابه کرام رضی الله عنهم قصه خوانان را از مساجد بیرون می کردند.[2] پس ما از روایات متذکره معلوم کردیم که قصه گویی چیزیست غیر از وعظ و نصیحت و این

---

[1] عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما قال لم یکن القصص فی زمن رسول الله ﷺ ولا زمن أبی بکر رضی الله عنه ولا زمن عمر رضی الله عنه.سنن ابن ماجه، کتاب الأدب، باب القصص، رقم الحدیث۳۸۸۶.

[2] حدثنا شبابة بن سوار، قال:حدثنا شعبة، قال: حدثنی عقبة ابن حریث، قال: سمعت ابن عمر، وجاء رجل قاص وجلس فی مجلسه فقال ابن عمر: «قمِ من مجلسنا»، فأبی أن یقوم، فأرسل ابن عمر الی صاحب الشُّرطِ :«أقم القاص، فبعث الیه فأقامه» .مصنف ابن أبی شیبة(ت عوامه) ، الطبعة الأولی۱۴۲۷هـ ق :۲۶۱/۱۳حدیث۲۶۱۹۵، کتاب الأدب، باب من کره القصص وضرب فیه.

حدثنا شریک، عن ابراهیم، عن مجاهد، قال:دخل قاص فجلس قریباً من ابن عمر فقال له: «قم»، فأبی أن یقوم، فأرسل الی صاحب الشرط، فأرسل الیه شُرطیّا فقام».مصنف ابن أبی شیبة (ت عوامه)، الطبعة الأولی۱۴۲۷هـ قَ ۲۶۲/۱۳حدیث۲۶۱۹۸=۲۶۷۲۲، کتاب الأدب، باب من کره القصص وضرب فیه.

معلوم شد که قصه گویی در شرع مذموم و معیوب است، چون در زمانه صحابه کرام ﭫ وجود نداشت و آنها قصه خوانان را از مسجد بیرون می کردند و وعظ و نصیحت محمود و پسندیده است.(چون فعل آنحضرت ﷺ و صحابهٔ کرام ﭫ است.)

فَالْقَصَصُ هُوَ اَنْ يَّذْكُرَ الْحِكَايَاتِ الْعَجِيْبَةِ النَّادِرَةَ وَ يُبَالِغَ فِيْ فَضَائِلِ الْاَعْمَالِ اَوْ غَيْرِهَا بِمَا لَيْسَ بِحَقٍّ وَّ لَا يَقْصِدَ فِيْ ذَالِک تَدْرِيْجُ تَلْقِيْنِهِمُ السُّنَّةَ وَتَمْرِيْنِهِمْ بِهَا بَلِ التَّشَدُّقَ وَالْاِعْجَابَ وَالتَّمِيْزَ عَنِ النَّاسِ بِالْفَصَاحَةِ وَ حُسْنِ اِيْرَادِ الْحِكَايَاتِ وَ الْاَمْثَالِ وَ بِالْجُمْلَةِ فَالْفَرْقُ بَيْنَهُمَا اَمْرٌ مُهِمٌّ وَ سَنَعْقِدُ لَهُ فَصْلًا .

ترجمه:پس مراد از قصه گویی اینست که حکایات عجیبهٔ نادره را ذکر کند و فضائل اعمال یا غیر از آنرا بمبالغهٔ تمام طوری بیان کند که بروایت صحیح ثابت نیست و مقصود از آن این نباشد که مردم را به پیروی از سنت تلقین کند بلکه مقصود وی شیوا زبانی، حیران کردن مردم توسط گفتار خود و ممتاز بودن در میان مردم با فصاحت بیان، حسن ایراد حکایات و بر محل مثل گویی باشد.خلاصهٔ کلام اینست که فرق کردن میان قصه گویی ووعظ امر ضروریست و بعد از آن فصلی را در مورد در شرائط تذکیر و وعظ گوئی بیان می کنیم.

فائده:مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی رحمه الله فرمودند:که مراد از حکایات عجیبهٔ نادره مانند قصهٔ کربلا و قصهٔ وفات و قصهٔ معراج را نهایت طویل ذکر کردن چنانچه

بروایات صحیح ثابت نیست و همینطور قصص صحابهٔ کبار ﭫ را با روایات صحیح و غلط خلط کرده ذکر کند تا اینکه گوش اهل علم از شنیدن آن لبریز شود.مصداق اینگونه حکایات درین حدیث است که در صحیح مسلم از حضرت ابوهریره ﭬ روایت است که رسول خدا ﷺ فرمودند:در آخر زمان کسانی از امت من خواهند بود که اقوالی را از شما نقل می کنند که نه شما و نه پدران شما هرگز آنها را نشنیده اید؛ پس باید از آنان دوری کنید و از شر آنان برحذر باشید.[1]

وَ مِنْهَا الْاَمْرُ بِالْمَعْرُوْفِ وَالنَّهْیُ عَنِ الْمُنْكَرِ فِي الْوُضُوْءِ وَالصَّلَوةِ بِاَنْ يَّرَى اَحَداً لَايَسْتَوْعِبُ الْغُسْلَ فَيُنَادِیْ وَيْلٌ لِّلْعَوَاقِيْبِ مِنَ النَّارِ وَلَا يُتِمُّ الطَّمَانِيْنَةَ

---

[1] صحیح مسلم ، کتاب المقدمة ، باب النهی عن الروایة عن الضعفاء والاحتیاط فی تحملها، الحدیث رقم۱۵ و۱۶.

فَيَقُوْلُ صَلِّ فَاِنَّکَ لَمْ تُصَلِّ وَ فِي اللِّبَاسِ وَالْکَلَامِ وَ غَيْرِ ذَالِکَ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى وَلْتَكُنْ مِّنْكُمْ اُمَّةٌ يَّدْعُوْنَ اِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اُوْلَائِکَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ وَالْآدَابُ فِيْهِمَا الرِّفْقُ وَاللِّيْنُ وَ اِنَّمَا الْعُنْفُ وَالشِّدَّةُ شَانُ الْاُمَرَاءِ وَالْمُلُوْکِ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِيْ هِيَ اَحْسَنُ .

ترجمه: و از جمله امور مذکوره امر بالمعروف و نهی از منکر است در وضوء و نماز.چنانچه اگر دید کسی پاهای خود را بطور کامل نمی شوید، ندا کند:کسانیکه پاهایشان را در وضوء نمی شویند به عذاب شدید آتش

دوزخ گرفتار می شوند[1]ویا اگر کسی تعدیل ارکان را به طمانیت نمی کند، باید بگوید که دو باره بخوان زیرا تو نماز نخواندی چنانچه در حدیث آمده است[2]و باید در پوشاک و گفتگو و سائر امور غیر از آن امر بالمعروف و نهی از منکر کنید.حق تعالی میفرماید: باید از میان شما، جمعی دعوت به نیکی، و امر به معروف و نهی از منکر کنند! و آنها همان رستگارانند.و از آداب امر بالمعروف و نهی عن المنکر تلطف و نرمی کلام است و هر آئینه سختی و شدت در امر بالمعروف و نهی از منکر طریقهٔ سلاطین و اُمَرا است.خداوند متعال ﷻ به

---

[1] مسند الامام الاعظم ابوحنیفة للحافظ أبی محمد الحارثی، ح رقم۴۰۱|صحیح البخاری، ح رقم۱۶۳، ۶۰، ۹۶|صحیح مسلم، ح رقم ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷و۵۹۸|مسند ابوداؤد الطیالسی(ت ترکی، ط دارالهجر) ، ح رقم۲۴۰۴،١٦٥٦، ۱۹۰۶، ۲۶۰۸|مسند أبی یعلی الموصلی، ح رقم۲۳۰۸|معجم الصغیر للطبرانی، ح رقم۷۸۱.

[2] أخرجه البخاری۷۵۷، ۷۹۳، ۶۲۵۱، ۶۲۵۲، ۶۶۶۷ ومسلم۹۱۱، والترمذی۳۰۳، وأبوداؤد۸۵۶، والنسائی۱۳۲۱، وابن ماجه۱۱۱۳، والدارمی۱۳۷۹.

رسول گرامی خود ﷺ فرموده است: و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن! (یعنی با تلطف و نرمی).

وَ مِنْهَا مَوَاسَاةُ الْفُقَرَاءِ وَ طَالِبِي الْعِلْمِ بِقَدْرِ الْاِمْكَانِ فَاِنْ لَّمْ يَقْدِرْ وَ كَانَ لَهُ اِخْوَانٌ مُّوَافِقُوْنَ حَرَّضَهُمْ وَ حَثَّهُمْ عَلَى الْمُوَاسَاةِ فَاِذَا وُجِدَتْ هَذِهِ الصِّفَاتُ مُجْتَمِعَةً فِيْ شَخْصٍ وَّاحِدٍ فَلَا تَشُكَّنَّ اَنَّهُ وَارِثُ الْاَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِيْنَ وَ اَنَّهُ الَّذِىْ يُدْعَى فِي الْمَلَكُوْتِ عَظِيْمًا وَّ اَنَّهُ الَّذِىْ يَدْعُوْ لَهُ خَلْقُ اللّٰهِ حَتَّى الْحِيْتَانُ فِيْ جَوْفِ الْمَاءِ كَمَا وَرَدَ فِي الْحَدِيْثِ فَلَازِمْهُ لَا يَفُوْتَنَّكَ فَاِنَّهُ الْكِبْرِيْتُ الْاَحْمَرُ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ .

ترجمه:و از جمله امور مذکوره خبرگیری از فقرا و طالبان علم و حسن سلوک با ایشان بقدر امکان است.و اگر مقدور نباشد و برادران دینی موافق مزاج او که دارای توانایی باشند، داشته باشد.ایشان را به خبرگیری از ایشان و حسن سلوک با آنها ترغیب کند.و اگر این پنج صفتی را که ذکر شد در شخصی جمع شده یافتی، در وارث الانبیاء والمرسلین بودن وی هرگز شک مکن و همین شخص است که در ملکوت آسمانی عظیم الشان خوانده شده و همین شخص را خلق الله دعا میکنند تا اینکه حتی ماهیان در میان آب او را دعا می کنند چنانچه در حدیث وارد است[۱].پس

---

[۱] سنن الترمذی، کتاب العلم، باب ما جاء فی فضل الفقه علی العبادة،ح رقم۲۸۹۸|سنن أبی داؤد، کتاب العلم، باب الحث علی طلب العلم،ح رقم۳۶۴۳|سنن ابن ماجه، المقدمة، باب فضل العلماء والحث علی طلب العلم، ح رقم۲۲۸|سنن الدارمی، المقدمة، باب فی فضل العلم والعالم، ح رقم۳۵۱.

ای مخاطب هیچ گاه همراهی او را رها مکن تا صحبت اینگونه شخص از نزد تو فوت نشود زیرا او بدون شک کبریت احمر و اکسیر اعظم است.خداوند ﷻ داناتر است.

فائده:مولانا رحمه الله فرمودند در حدیث صحیحی وارد است که برتری عالم بر عابد مانند برتری من بر پائین ترین شماست.[1]و آنحضرت ﷺ بر دو گروهی گذشتند و برتری طالبان علم را ذکر نموده با آنها نشسته فرمودند:اِنَّمَا بُعِثْتُ مُعَلِّمًا یعنی من برای تعلیم مبعوث شده ام[2]و شاید سر آن اینست که علم حقانی فی نفسه کمالست و فضیلتیست که انسان بوسیلۀ آن مظهر رب العالمین می شود و همین سر خلافت است زیرا بهمین

---

[1] سنن الترمذی، کتاب العلم، باب ما جاء فی فضل الفقه علـى العبـادة، ح رقم ۲۹۰۱و قال حدیث حسن.

[2] سنن ابن ماجه، المقدمة، باب فضل العلماء والحث على طلب العلـم، ح رقم۲۳۴.

سبب قوت علمیه و قوت عملیه در خلق تکمیل می شود و درین آیه: هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْاُمِّیّینْ رَسُولاً مِنهُم اشاره سوی همین امر است و لهذا مصنف قدس سره در سَرِ این فصل این آیه را آورد.

وَاعْلَمْ اَنَّ كُلَّ مَنِ انْتَصَبَ مَنْصَبَ الْهِدَايَةِ وَالدَّعْوَةِ اِلَى اللّٰهِ مَتَى مَا اَخَلَّ فِیْ شَیْءٍ مِّنْ هَذِهِ الْاُمُوْرِ فَاِنَّ فِيْهِ ثُلْمَةٌ حَتّى يَسُدَّهَا .

ترجمه:بدان هر شخصیکه به منصب هدایت و دعوت بسوی خداوند تبارک و تعالی ﷻ قائم شد، تا زمانیکه در یکی ازین پنج اوصاف وی خلل یا کمبودی وجود داشته باشد، کامل نیست.تا وقتیکه آن خلل یا کمبودی را پوره نکرده باشد، در آن رخنه وجود دارد (ناقص است).یعنی هرگاه صفت مذکور را حاصل کرد، کامل شد.

فائده:یعنی کامل مطلق فی الواقع آنست که جامع هر دو علم ظاهر و باطن باشد و الا خالی از نقصان نیست.عالم ظاهر نیازمند بدست آوردن نسبت باطنیست و صاحب نسبت باطنی به حاصل کردن کتاب و سنت نیازمند است تا جامع النورین[۱]، مجمع البحرین و یادگار اولیاء سابقین و وارث الانبیاء والمرسلین گردد.

---

[۱] سیدنا امام مالک رحمه الله میفرماید: {من تفقه ولم یتصوف فقد تفسق، و من تصوف ولم یتفقه فقد تزندق، ومن جمع بینهما فقد تحقق}مرقاة المفاتیح، ج۱، ص۳۳۵(ط دارالفکر)، کتاب العلم در اخیر فصل سوم تحت حدیث روایت حسن «العلم علمان»|اشعة اللمعات شرح فارسی مشکات المصابیح، جلد۱، کتاب الایمان، فصل اول، صفحه۴۴-۴۵|حاشیه علامه عدوی بر شرح امام زرقانی در فقه مالکی، ج۳، ص۹۵|شرح عین العلم و زین الحلم از علامه ملا علی قاری هروی رحمه الله، ج۱، ص۳۳.

ترجمه:سیدنا امام مالک رحمه الله گفته است:کسیکه علم آموخت اما در تصوف شامل نشد (یعنی نفس خود را تزکیه نکرد) فاسق خواهد شد وکسیکه بدون علم به تصوف داخل شود بدون شک زندیق (از دین خارج خواهد شد) واگر کسی علم و تصوف هر دو را حاصل کرد، بدون شک او به مراد حقیقی رسیده است.

وَ اَنَا اُوْصِیَ طَالِبَ الْحَقِّ بِاُمُوْرٍ مِّنْهَا اَنْ لَّا یَصْحَبَ الْاَغْنِیَاءَ اِلَّا لِدَفْعِ مَظْلِمَةٍ عَنِ النَّاسِ اَوْ بَعْثِ عَامَّتِهِمْ عَلَی الْخَیْرِ وَ هَذَا هُوَ وَجْهُ التَّوْفِیْقِ بَیْنَ الْاَحَادِیْثِ الدَّالَةِ عَلَی ذَمِّ صُحْبَةِ الْمُلُوْکِ وَ بَیْنَ مَا صَحِبَهُمْ کَثِیْرٌ مِّنَ الْعُلَمَاءِ الْبَرَرَةِ .

ترجمه:و من طالب حق را به چند امر وصیت میکنم که از آنجمله اینست که با اغنیا و امرا صبحت نداشته باشد، مگر بر نیت دفع کردن ظلم از خلق ویا بخاطر مستعد کردن ایشان بر خیر (بخاطر اینکه اغنیا و امرا را بسوی نکوئی سوق دهند) و همین وجه تطبیق میان آن احادیثی است که بر مذمت صحبت با ملوک دلالت میکند و در میان آن اکثر علمای صالحین اتفاق نموده صحبت آنها را اختیار کرده، تعارض دفع میگردد.

وَ مِنْهَا اَنْ لَّا يَصْحَبَ جُهَّالَ الصُّوْفِيَّةِ وَلَا جُهَّالَ
الْمُتَعَبِّدِيْنَ وَلَا الْمُتَقَشِّفَةَ مِنَ الْفُقَهَاءِ وَ
لَاالظَّاهِرِيَّةَ مِنَ الْمُحَدِّثِيْنَ وَلَا الْغُلَاةَ مِنْ اَصْحَابِ
الْمَعْقُوْلِ وَالْكَلَامِ بَلْ يَكُوْنُ عَالِمًا صُوْفِيًا زَاهِدًا فِي
الدُّنْيَا دَائِمَ التَّوَجُّهِ اِلَى اللهِ مُنْصَبِغًا بِالْاَحْوَالِ الْعَلِيَّةِ
رَاغِبًا فِي السُّنَّةِ مُتَتَبِّعًا لِحَدِيْثِ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ آثَارِ الصَّحَابَةِ طَالِبًا لِّشَرْحِهَا وَ بَيَانِهَا
مِنْ كَلَامِ الْفُقَهَاءِ الْمُحَقِّقِيْنَ الْمَائِلِيْنَ اِلَى الْحَدِيْثِ
عَنِ النَّظَرِ وَ اَصْحَابِ الْعَقَائِدِ الْمَأْخُوْذَةِ مِنَ السُّنَّةِ
النَّاظِرِيْنَ فِي الدَّلِيْلِ الْعَقْلِيِّ تَبَرُّعًا وَّ اَصْحَابِ
السُّلُوْكِ الْجَامِعِيْنَ بَيْنَ الْعِلْمِ وَالتَّصَوُّفِ غَيْرِ

الْمُتَشَدِّدِيْنَ عَلَى اَنْفُسِهِمْ وَالْمُدَقِّقِيْنَ زِيَادَةً عَلَى السُّنَّةِ وَلَا يَصْحَبُ اِلَّا مَنِ اتَّصَفَ بِهَذِهِ الصِّفَاتِ .

ترجمه:و از آنجمله این وصیت است که صحبت صوفیان جاهل و جاهلان عبادت شعار را اختیار نکند و نه هم صحبت فقهای را که زاهد خشک اند و نه هم صحبت محدثین ظاهری را که با فقه عداوت دارند اختیار کند و نه هم صحبت اصحاب معقول و کلام را که منقول را ذلیل دانسته در استدلال عقلی افراط میکنند اختیار کند بلکه طالب حق باید عالم صوفی، تارک دنیا و صاحب توجه دائمی بسوی خداوند متعال ﷻ غرق در حالات بلند و مایل به سنت نبوی ﷺ راغب حدیث رسول الله ﷺ و جستجو کنندۀ آثار صحابۀ کرام ﷡ و خواهان شرح و بیان حدیث و آثار از کلام فقهای محققینیکه از لحاظ نظر بسوی حدیث

مائل اند و کلام صاحبان عقائدیکه عقائد شان از سنت گرفته شده و ناظر دلیل عقلی بطریق تبرع و عدم لزوم اند (اگر عقائد را بر دلائل عقلی بیان می کنند بصورت تبرع بیان میکنند) و کلام صاحبان سلوک که جمع کننده میان علم و تصوف اند و بر نفسهای خود متشدد نیستند و نه هم در پیروی از سنت نبوی ﷺ در جستجوی باریکی ها مبالغه میکنند.و صحبت کسی را اختیار نکند مگر صحبت شخصی را که متصف به صفات مذکوره باشد.

فائده:مصنف قدس سره مرد حق پرست را با بسیار شفقت از صحبت اهل نقصان منع فرمود تا صحبت آن اشخاص، راهزن دین نباشد.حافظ شیراز رحمه الله فرمود:

شعر

نخست موعظت پیرصحبت این سخنست

کـه از مـصاحـب ناجـنس احتـــراز کـنید

صوفی جاهل و عابد بی علم از بدعت و الحاد کمتر خالی می باشد.سعدی ﷫ فرمود:

شعر

خـیالات نادان خـلوت نشین

بهم برکند عاقبت کفر و دین

و فقیه زاهد خشک بی خبر از نور باطن و برکات قلبیه و محدثین ظاهری محروم از فهم دقیق و مغز شریعت و غالیان اصحاب معقول اکثراً در عقائد اسلامیه متردد یا منکر و از برکات ایمانیه و نور عبودیت بیگانه اند بر خلاف آن مرد کامل الوجودیکه از جامعیت کمالات ظاهره و باطنه مجمع البحار و مطلع الانوار شده، وارث سیدالابرار ﷺ است.صحبت اینگونه فرد کامل کیمیای سعادت است.حق تعالی ﷻ با رحمت بی منتهای خود ما را نصیب بگرداند.آمین ثم آمین.

وَ مِنْهَا اَنْ لَّا يَتَكَلَّمَ فِيْ تَرْجِيْحِ مَذْهَبِ الْفُقَهَاءِ بَعْضِهَا عَلَى بَعْضٍ بَلْ يَضَعَهَا كُلَّهَا عَلَى الْقَبُوْلِ بِجُمْلَةٍ وَّ يَتَّبِعَ مِنْهَا مَا وَافَقَ صَرِيْحَ السُّنَّةِ وَ مَعْرُوْفَهَا فَاِنْ كَانَ الْقَوْلَانِ كِلَاهُمَا مُخْرَجَيْنِ اتَّبَعَ مَا عَلَيْهِ الْاَكْثَرُوْنَ فَاِنْ كَانَ سَوَاءً فَهُوَ بِالْخِيَارِ وَ يَجْعَلَ الْمَذَاهِبِ كُلَّهَا كَمَذْهَبٍ وَّاحِدٍ مِّنْ غَيْرِ تَعَصُّبٍ .

ترجمه:و از آنجمله اینست که در مذاهب فقهای کبار طوریکه یکی را بر دیگری ترجیح بدهد، گفتگو نه کند.بلکه تمام مذاهب حقه را بالاجمال مقبول بداند و از میان آن از مذهبیکه با سنت صریح و مشهور موافق باشد پیروی کند.پس در صورتیکه فقها دارای دو قول باشند و هر دو از سنت مأخوذ و مستنبط باشد، بر قولی باید عمل کند که اکثر فقها بر آن باشند و اگر کثرت

هر دو جانب فقهاء برابر باشد، او مختار است.اگر خواست بر این قول عمل کند ویا بر قول دوم.و مذاهب امامان چهارگانه را بدون تعصب یک مذهب بداند.

فائده:چون نزد جمهور اهل سنت حق در مذاهب چهارگانه منحصر است لهذا حق دانستن همه را بصورت مجمل فرمود و گفتگو در بارهٔ ترجیح مذهب را بدین جهت منع نمود که ترجیح دادن یک مذهب اکثراً باعث تنقیص و تذلیل اذهان مذاهب باقیه می گردد چنانچه به همین سبب بعضی از احناف مذهب امام شافعی ﷫ را بد می دانند و بعضی از شوافع متعصب بر مذهب حنفی طعن می کنند.بهمین خاطر افضل الخلق علیه الصلوة والسلام فرمودند که مرا بر یونس

ﷺ برتر ندانید.[1]خداوند ﷻ داناتر است.مصنف رحمه الله در حاشیۀ منهیه فرمودند مراد از سنت صریح آنست که مقصد آن در افهام ماهرین لغت عرب متبادر باشد و مراد از معروف آنست که در بخاری و مسلم متفق علیه باشد، ترمذی، ابو داؤد و دیگر امامان حدیث غیر از آنها روایت آنرا تصحیح کرده باشند و مقصد از یک مذهب دانستن تمام مذاهب فقها اینست که اینگونه عقیده کند که اختلاف میان شافعیه و حنفیه مانند اختلافیست که بعضی از احناف با بعضی دیگر دارند.پس آن شخص در صورت اختلاف مختار است یا طالب ترجیح با کثرت قائلین باشد یا موافق حدیث

---

[1] صحیح البخاری، کتاب أحادیث الأنبیاء، باب قول الله تعالی[وان یونس لمن المرسلین] الی قوله[فمتعناهم الی حین]، ح رقم۳۴۱۲، ۳۴۱۳، ۳۴۱۵، ۳۴۱۶، کتاب التفسیر، سورة النساء، ح رقم۴۶۰۳، کتاب التفسیر، سورة الصافات، ح رقم۴۸۰۴|صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب فی ذکر یونس علیه السلام وقول النبی ﷺ «لا ینبغی لعبد أن یقول أنا خیر من یونس بن متی»، ح رقم۶۳۰۹و۶۳۱۰.

صریح.و مراد از مخرج آنست که نص صریح بر آن دلالت نکند ولی در نظیر (همانند) آن نص وارد است.لذا فقها بر آن قیاس کردند یا قاعدۀ کلیۀ از سنت ظاهر شد که جواب مسئله از آن می برآید یا نص طوری وارد است که نص مذکور با مقدمۀ دیگری یکجا شده، مقتضی جواب مسئله است یا نص اینگونه وارد است که بطرف حکم مذکور اشاره دارد.

مترجم اردو گوید: اینکه موافقت حدیث صریح معروف را که مرجحات عمل قرار داد در حق آن عالم محقق ماهر الحدیث است که بر اسانید و متون حدیث احاطه داشته و بر شناخت صحیح از غیر صحیح، ناسخ و منسوخ، مؤول و غیر مؤول قادر بوده، حدیث صحیح صریح غیر معارض را فرق کرده بتواند چنانچه از تصانیف مصنف قدس سره و سائر علمای محققین

[1]این امر فهمیده می شود.و آن کم مایهٔ ایکه تنها ترجمهٔ مشکات ویا کدام کتاب حدیث را دریافت نموده و خود را محدث و ماهر فن حدیث قرار میدهد مخاطب این کلام نیست.

شعر

تکیه برجای بزرگان نتوان زد بگزاف
مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی

وَ مِنْهَا اَنْ لَّا يَتَكَلَّمَ فِيْ تَرْجِيْحِ طُرُقِ الصُّوْفِيَّةِ بَعْضِهَا عَلَى بَعْضٍ وَّلَا يُنْكِرَ عَلَى الْمَغْلُوْبِيْنَ مِنْهُمْ وَلَا عَلَى الْمُؤَوِّلِيْنَ فِي السَّمَاعِ وَغَيْرِهِ وَلَا يَتَّبِعَ هُوَ

---

[1]این حرف راست است.به همین جهت در کفایه نوشته است:العامی اذا سمع حدیثاً لیس له ان یأخذ بظاهر لجواز ان یکون مصروفاً عن ظاهره او منسوخاً بخلاف الفتوی انتهی و مولانا عبدالعلی در تقریر شرح تحریر می نویسد:لیس للعامی الاخذ بظاهر الحدیث لجواز کونه مصروفاً عن ظاهره او منسوخاً بل علیه الرجوع الی الفقهاء.و این حرف آشکار است که علماء این وقت در عامیان داخل اند چه جای جهلاء کما لا یخفی علی العقلاء.حاشیه نواب.ق.م.دهلوی رحمه الله.

نَفْسُهُ اِلَّا مَا هُوَ ثَابِتٌ فِي السُّنَّةِ وَ مَشٰى عَلَيْهِ اَصْحَابُ الْعِلْمِ مِنَ الْمُحَقِّقِيْنَ الرَّاسِخِيْنَ وَاللّٰهُ الْمُوَفِّقُ وَالْمُعِيْنُ .

ترجمه: و از آنجمله اینست که در طریقه های صوفیه چنانچه یکی را بر دیگری ترجیح دهد گفتگو نکند و از جملهٔ ایشان بر کسانیکه مغلوب الحال اند انکار نکند و نه هم بر کسانیکه در سماع وغیره تأویل می کنند، انکار کند .و از نفس خود پیروی نکند مگر آنچه از سنت ثابت است و محققین راسخ اهل علم بر آن رفته اند و حق تعالی ﷻ توفیق دهنده و یاور است.

فائده: حصول نسبت و وصول الی الله در طریقهٔ اولیاء طریقت جامع است. سپس اینطور گفتن که طریقهٔ نقشبندیه نسبت به قادریه و چشتیه افضل و راجح است ویا عکس آنرا گفتن بی فائده است.طریقهٔ ایرا که

آسان معلوم شد و مورد پسند واقع شود اختیار کند و اینکه فرمودند بر سالک مغلوب[1]الحال وغیره انکار نکند بیان قول خواجه نقشبند ﷫ است که نه انکار می کنم ونه این کار می کنم یعنی بر مغلوبین اهل سماع وغیره بدین جهت انکار نمی کنم که او این کار را با تأویل انجام میدهد، چیزی را که انکار آن واجب باشد صریحاً تحلیل حرام نمی کند و پیروی را بدین جهت منع فرمودند که این امر مسنون نیست چنانچه حضرت

[1] مراد از مغلوبین ظاهراً مجاذیب و مغلوب الحال اند و مراد از مؤولین فی السماع صوفی ایست که در سماع اظهار شوق الهی میکند و گویند شنیدن غنا توسط آنحضرت ﷺ در بعضی از احادیث ثابت است.پس عدم انکار بر مجاذیب ظاهر است، چون ایشان از دائره تکلیف خارج اند و وجه عدم انکار بر مؤولین همانست که مترجم ﷫ نوشت لاکن برای مقلدین مذهب حنفی بجز از قائل شدن بحرمت آن هیچ چیزی ساخته نیست زیرا در درالمختار، نهایه ، بحر وغیره حرمت صریح غنا ثابت است گرچه برخی آنرا در اعراس و اعیاد مباح نوشته اند ولی بحسب قاعده اذا اجتمع الحلال مع الحرام مباح کردن آن درست نیست.خداوند ﷻ داناتر است.حاشیه نواب.ق.م.دهلوی ﷫.

مصنف ﵀ در رسالۀ دیگر خود فرموده اند:خُذْ مَا صَفَا وَ دَع مَا كَدِرَ نسبت صوفیه غنیمت کُبراست و رسوم ایشان هیچ نمی ارزد.

﴿فصل دهم﴾

﴿در بیان آداب ذکر و وعظ گفتن﴾



درین فصل آداب تذکیر ووعظ گفتن ذکر شده است چنانچه مصنف رحمه الله که خداوند جل جلاله ما را توسط او و علومش سود بخشد آنرا وعده نموده بود.

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى لِرَسُوْلِهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَذَكِّرْ اِنَّمَا اَنْتَ مُذَكِّرٌ. وَ قَالَ لِكَلِيْمِهِ مُوْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ ذَكِّرْهُمْ بِاَيَّامِ اللّٰهِ فَالتَّذْكِيْرُ رُكْنٌ عَظِيْمٌ وَّلْنَتَكَلَّمْ فِيْ صِفَةِ الْمُذَكِّرِ وَ كَيْفِيَّةِ التَّذْكِيْرِ وَالْغَايَةِ الَّتِيْ يَلْمَحُهَا الْمُذَكِّرُ وَ مِنْ اَيِّ عِلْمِ نِ اسْتِمْدَادُهُ وَ

مَاذَا اَرْكَانُهُ وَ مَا آدَابُ الْمُسْتَمِعِيْنَ وَ مَاالْآفَاتُ الَّتِيْ تَعْتَرِىْ فِيْ وُعَّاظِ زَمَانِنَا وَ مِنَ اللهِ الْاِسْتِعَانَةُ .

ترجمه: حق تعالى ﷻ به رسول خويش حضرت محمد ﷺ فرمود: پس تذكّر ده كه تو فقط تذكّر دهنده وواعظى![1] و در كلام خويش با موسى عليه السلام فرمود: كه واقعات گذشته را به آنان ياد كن.[2] لذا از نص قرآنى[3] معلوم شد كه تذكير ووعظ گفتن ركن عظيم در دين است و ما بايد در صفت مُذَكِّر[4] و كيفيت تذكير و غايهٔ آن كه مقصود اصلى واعظ است و اينكه استمداد وعظ گفتن از كدام علم است و وعظ داراى چه اركانى است و براى شنوندگان وعظ چه آدابى هست و كدام

---

[1] الغاشية: ۲۱

[2] ابراهيم:۵

[3] و خداوند ﷻ فرمود: وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ تَنفَعُ الْمُؤْمِنِينَ. الذاريات: ۵۵
و پيوسته تذكّر ده، زيرا تذكّر مؤمنان را سود مى‌بخشد.

[4] مُذَكِر بمعنى واعظ و تَذكير بمعنى وعظ گفتن و نصيحت كردن است.

آفتهایی برای واعظان زمانۀ ما در وعظ پیش می آید.و از خداوندﷻ کمک می خواهم.

فَاَمَّا الْمُذَکِّرُ فَلَابُدَّ اَنْ یَّکُوْنَ مُکَلَّفًا عَدْلًا کَمَا اشْتَرَطُوْا فِیْ رَاوِی الْحَدِیْثِ وَ الشَّاهِدِ .

ترجمه:پس برای مُذَکِر و واعظ ضرور است که مکلف یعنی مسلمان، عاقل، بالغ و عادل یعنی متقی باشد، مانند راوی حدیث و شاهد که علماء تکلیف و عدالت را در آن شرط قرار داده اند.

فائده:مولانا رحمه الله فرمودند که صغیر، دیوانه، کافر، فاسق و صاحب بدعت چون شیعه و خارجی[1] لائق تذکیر (وعظ گفتن نیست).

---

[1] منظور مصنف کتاب اینست که واعظ باید پیرو فرقۀ ناجیه اهل سنت و جماعت بوده و پیرو فرقه های گمراه و اهل بدعت قدیم چون قدریه، جبریه، معتزله، مجسمه، مشبهه، خوارج، شیعه و......و فرقه های گمراه و اهل بدعت عصر جدید چون وهابیه یا سلفیه یا غیرمقلد یا فرقه نام نهاد

مُحَدِّثًا مُفَسِّرًا عَالِمًا بِجُمْلَةٍ كَافِيَةٍ مِّنْ اَخْبَارِ السَّلَفِ الصَّالِحِيْنَ وَ سِيْرَتِهِمْ ·

ترجمه: و برای واعظ ضروریست تا محدث و مفسر بوده و از اخبار و سیرت سلف صالحین یعنی صحابۀ کرام، تابعین و تبع تابعین ﷺ فی الجمله بقدر کفایت آگاه باشد.

وَ نَعْنِيْ بِالْمُحَدِّثِ الْمُشْتَغِلَ بِكُتُبِ الْحَدِيْثِ بِاَنْ يَّكُوْنَ قَرَأَ لَفْظَهَا وَ فَهِمَ مَعْنَاهَا وَ عَرَفَ صِحَّتَهَا وَ سُقْمَهَا وَ لَوْ بِاِخْبَارِ حَافِظٍ اَوْ اِسْتِنْبَاطِ فَقِيْهٍ وَّ كَذَالِكَ بِالْمُفَسِّرِ الْمُشْتَغِلِ بِشَرْحِ غَرِيْبِ كِتَابِ

اهل حدیث، بریلویه، مماتیه، جماعت المسلمین و دیگر فرق گمراه وباطله نباشد.

اللّٰهِ وَ تَوْجِيْهِ مُشْكِلِهِ وَ بِمَا رُوِیَ عَنِ السَّلَفِ فِیْ تَفْسِيْرِهِ .

ترجمه:و منظور ما از محدث اینست که در کتب حدیث مانند صحاح سته وغیره[1] طوری مشغول باشد

---

[1] صحاح سته:شش کتاب مشهور حدیث:بخاری، مسلم، نسائی، ابوداؤد، ترمذی، وابن ماجه نزد جمهور محدثین کرام که در آنجمله محدثین علامه ابن الطاهر وحافظ عبدالغنی وغیره شامل اند.مراد از صحاح سته همین شش کتاب است ولی محدث علائی رحمه الله وحافظ ابن حجر رحمه الله بجای کتاب ابن ماجه، مسند دارمی را گرفته است و امام المجد بن اثیر رحمه الله و علامه السرقسطی بجای کتاب ششم یعنی ابن ماجه موطا امام مالک رحمه الله را گرفته است.هامش تدریب الراوی ص۱۰۰،۹۹.
و منظور از وغیره کتب حدیث سایر کتب حدیث نبوی ﷺ مانند کتاب الآثار امام ابوحنیفه رحمه الله بروایت شاگردانش هریک امام محمد، امام ابی یوسف رحمه الله، امام زفر بن هزیل رحمه الله و امام حسن بن زیاد رحمه الله و ۲۸ مسانید امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله بروایت حفاظ مشهور حدیث چون علامه حارثی، علامه ابن خسرو، امام ابونعیم اصفهانی، امام ابن عدی و...، موطاء امام مالک رحمه الله بروایت امام محمد رحمه الله، مسند امام احمد بن حنبل رحمه الله، مسند امام شافعی رحمه الله، مصنف ابی ابی شیبه، مصنف عبدالرزاق، مستخرج ابی عوانة، مسند امام حمیدی، مسند ابی یعلی الموصلی، مستدرک حاکم. معاجم ثلاثه امام طبرانی رحمه الله و سایر

که الفاظ حدیث را از استادی خوانده، سند گرفته باشد و معانی آنرا بفهمد و با صحت و ضعف احادیث آشنا باشد اگر چه معرفت صحت و سقم از حافظ حدیث یا استنباط فقه ثابت شده باشد و همینگونه مراد ما از مُفَسِر کسی است که در شرح غریب قرآن مشغول و از توجیه و تأویل آیات مشکله آگاه باشد و آن تفسیر قرآن را که از سلف روایت شده است بداند.

وَ يَسْتَحِبُّ مَعَ ذَالِكَ اَنْ يَّكُوْنَ فَصِيْحًا لَّا يَتَكَلَّمُ مَعَ النَّاسِ اِلَّا قَدْرَ فَهْمِهِمْ وَ اَنْ يَّكُوْنَ لَطِيْفًا ذَا وَجْهٍ وَ مُرُوَّةٍ .

کتب حدیث می باشد که تفصیل آنرا می توانید در کتابهای الأرشاد الی مهمات الأسناد از شاه ولی الله محدث دهلوی رحمه الله و بستان المحدثین شیخ الهند امام شاه عبدالعزیز بن شاه ولی الله محدث دهلوی رحمه الله مطالعه کنید.مترجم دری

ترجمه:و بر علاوه آن مستحب اینست که فصیح یعنی دارای بیان صاف باشد و با مردم گفتگو نکند مگر بقدر فهم ایشان و اینکه مهربان و صاحب وجاهت و مروت باشد.

فائده:مولانا رحمه الله فرمودند:گفتگوی بالاتر از فهم بدین جهت منع شد که علی مرتضی کرم الله وجهه فرمود:با مردم بقدر فهم ایشان گفتگو کنید.آیا شما می خواهید مردم خداوند جل جلاله و رسول وی ﷺ را تکذیب کنند؟[1] یعنی اگر مردم کلامی را بشنوند که در عقل آنها نه آید، آنرا انکار خواهند کرد.

مترجم اردو گوید:پس معلوم شد که بهتر نیست واعظ دقائق تقدیر و حقائق توحید ومسائل مشکله فقه را نزد عوام ذکر کند زیرا در آن خوف گمراهی

---

[1] صحیح البخاری، کتاب العلم، باب من خص بالعلم قوماً دون قوم کراهیة أن لا یفهموا، ح رقم۱۲۷.

است.مولانا رحمه الله فرمودند:وجاهت یعنی بزرگی واعظ بدین جهت مستحب شد که کلام شخصیکه بدون حقیقت است تأثیر نمی کند اگر چه او حق بگوید و مروت یعنی جوانمردی و حسن سلوک بدین جهت مطلوب شد کسیکه دارای این صفات نباشد مشابه با آنعده اشخاص است که گفتار شان با کردار شان موافق نیست.لذا از وعظ چنین شخص فائدۂ تذکیر حاصل نمی شود.

وَ اَمَّا كَيْفِيَّةُ التَّذْكِيرِ اَنْ لَّا يُذَكِّرَ اِلَّا غِبًّا وَلَا يَتَكَلَّمَ وَ فِيهِمْ مَّلَالٌ بَلْ اِذَا عَرَفَ فِيهِمُ الرَّغْبَةَ وَ يَقْطَعَ عَنْهُمْ وَ فِيهِمْ رَغْبَةٌ .

ترجمه:و کیفیت وعظ گفتن اینست که وعظ نگوید مگر اینکه در میان فاصله دهد یعنی هر روز و هر وقت نگوید و در حالتیکه در شنوندگان ملال و افسردگی

موجود باشد کلام نکند بلکه هنگامی وعظ را آغاز کند که در مردم رغبت و شوق را دریافت کند و صورتیکه در ایشان رغبت باقی باشد، قطع کلام کند.[۱]

فائده: مترجم می گوید: زیرا در سماع بدون رغبت تأثیر نمی باشد. سعدی رحمه الله فرموده است:

مصرع

از آن پیش بس کن که گویند بس

وَ اَنْ یَّجْلِسَ فِیْ مَکَانٍ طَاهِرٍ کَالْمَسْجِدِ وَ اَنْ یَّبْدَأَ الْکَلَامَ بِحَمْدِاللهِ وَالصَّلَوةِ عَلَی رَسُوْلِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَ یَخْتِمَ بِهِمَا وَ یَدْعُوَ لِلْمُؤْمِنِیْنَ عُمُوْمًا وَّ لِلْحَاضِرِیْنَ خُصُوْصًا .

---

[۱] صحیح البخاری، کتاب العلم، باب ما کان النبی ﷺ یتخولهم بالموعظة والعلم کی لا ینفروا، ح رقم۶۸، باب من جعل لاهل العلم أیاما معلومة، ح رقم۷۰، کتاب الدعوات،باب الموعظة ساعة بعد ساعة، ح رقم۶۴۱۱.

ترجمه:و اینکه برای وعظ گفتن در مکان پاکی مانند مسجد بنشیند و اینکه کلام را با حمد و درود آغاز کند و با آن ختم نیز کند.و برای اهل ایمان دعای عام و برای اشخاص حاضر (مناسب با همان موقع) دعا کند.

وَلَا يَخُصَّ فِي التَّرْغِيْبِ اَوِ التَّرْهِيْبِ بَلْ هُوَ يَشُوْبُ كَلَامَهُ مِنْ هَذَا وَ مِنْ ذَالِكَ كَمَا هُوَ سُنَّةُ اللّٰهِ مِنْ اِرْدَافِ الْوَعْدَةِ بِالْوَعِيْدِ وَالْبِشَارَةِ بِالْاَنْذَارِ .

ترجمه:و اینکه کلام را تنها در تشویق ویا ترسانیدن مخصوص نکند بلکه آنرا گاهی با این و گاهی با آن بیامیزد چنانچه آوردن وعد در پی وعید و آمیختن انذار و تخویف با بشارت عادت حق تعالی ﷻ در قرآن مجید است.

فائده:زیرا انسان با ترغیب محض بی باک می شود و از ترهیب محض برایش یأس و نا امیدی حاصل می شود.لهذا هریک باید در موقع خود ذکر کرده شود.

مصرع

چون رگ زن که جرّاح و مرهم نِه است

وَ اَنْ يَّكُوْن مُيَسِّرًا لَّا مُعَسِّرًا وَّ يُعَمِّمَ بِالْخِطَابِ وَ لَا يَخُصَّ طَائِفَةً دُوْنَ طَائِفَةٍ وَّ اَنْ لَّا يُشَافِهَ بِذَمِّ قَوْمٍ اَوِ الْاِنْكَارِ عَلَى شَخْصٍ بَلْ يُعَرِّضَ مِثْلَ اَنْ يَّقُوْلَ مَا بَالُ اَقْوَامٍ يَّفْعَلُوْنَ كَذَا وَ كَذَا .

ترجمه:و بر واعظ لازمست که شخص آسان گیرنده باشد، نه شخص سخت گیر[1]و گروهی را ترک کرده و گروهی را بطور خاص مخاطب قرار ندهد.و بر قوم خاص ویا شخص معین و مشخصی انکار بالمشافهه نکند بلکه بطریق اشاره بگوید چنانچه اینطور می گویند:چه شده مردم را که چنین و چنین اعمال را انجام میدهند.[2]

---

[1] صحیح البخاری، کتاب العلم ،باب ما کان النبی ﷺ یتخولهم بالموعظة والعلم کی لا ینفروا ، ح رقم۶۹ و کتاب الأدب، باب قول النبی ﷺ (یسروا ولا تعسروا ، ح رقم۶۱۲۵.

[2] اگر به کتب احادیث مراجعه کنید درخواهید یافت که حضرت رسالت مآب ﷺ نیز در مواعظه خویش گروه خاصی را مخاطب قرار نمی دادند، بلکه همینگونه میفرمودند:چنانچه در احادیث شریف ذکر گردیده است که از آنجمله بطور مثال قسمتی از یکی از احادیث نبوی ﷺ را ذکر می کنیم:

«...ثم قام رسول الله ﷺ علی المنبر فقال:((ما بال أقوام یشترطون شروطاً لیست فی کتاب الله من اشترط شرطاً لیس فی کتاب الله فلیس له، وان اشترط مائة شرط)).صحیح البخاری، کتاب الشروط، باب المکاتب، وما لا یحل من الشروط التی تخالف کتاب الله، ح رقم۲۷۳۵.مترجم دری

فائده:مولانا رحمه الله فرمودند:که مذمت و انکار بالمشافهه واعظ بر عداوت باطنی با آن قوم ویا شخص معین محمول خواهد شد.لذا بعید نیست که دل برخی از شنوندگان منقبض باشد و دیانت و صداقت از دل آنها خواهد رفت.بناءً فایده تذکیر حاصل نخواهد شد.

وَلَا يَتَكَلَّمَ بِسَقَطٍ وَّ هَزْلٍ .

ترجمه:و سخن ساقط الاعتبار و بیهوده را در وعظ نگوید.

فائده:چون سخن نحیف و خوش طبعی رعب و هیبت را از میان می برد و در غرض تذکیر (وعظ) خلل واقع می شود.

وَ يُحَسِّنَ الْحَسَنَ وَ يُقَبِّحَ الْقَبِيْحَ وَ يَأْمُرَ بِالْمَعْرُوْفِ وَ يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لَا يَكُوْنَ اِمَّعَةً .

ترجمه:نیکویی کار نیک و بدی کار بد را بیان کند و بر نیکوئی امر کند و از کارهای زشت نهی کند و مرد هرجایی و چاپلوس نباشد که در هر محفلی برود در موافقت با خواهشات نفسانی شان وعظ را آغاز کند.

وَ اَمَّا الْغَايَةُ الَّتِيْ يَلْمَحُهَا فَيَنْبَغِيْ اَنْ يُّزَوِّرَ فِيْ نَفْسِهِ صِفَةَ الْمُسْلِمِ فِيْ اَعْمَالِهِ وَحِفْظِ لِسَانِهِ وَاَخْلَاقِهِ وَاَحْوَالِهِ الْقَلْبِيَّةِ وَمُدَاوَمَتِهِ عَلَى الْاَذْكَارِ ثُمَّ لِيُحَقِّقَ فِيْهِمْ تِلْكَ الصِّفَةَ بِكَمَالِهَا بِالتَّدْرِيْجِ عَلَى حَسْبِ فَهْمِهِمْ فَيَأْمُرَ اَوَّلًا فَضَائِلَ الْحَسَنَاتِ وَ مَسَاوِيَ السَّيِّئَاتِ فِيْ اللِّبَاسِ وَالزِّيِّ وَالصَّلوةِ وَغَيْرِهَا فَاِذَا تَأَدَّبُوْا فَلْيَأْمُرْ بِالْاَذْكَارِ فَاِذَا اَثَّرَ فِيْهِمْ فَلْيُحَرِّضْهُمْ عَلَى ضَبْطِ اللِّسَانِ وَالْقَلْبِ وَلْيَسْتَعِنْ فِيْ تَأْثِيْرِ هَذِهِ فِيْ قُلُوْبِهِمْ بِذِكْرِ اَيَّامِ اللهِ وَ وَقَائِعِهِ مِنْ بَاهِرِ اَفْعَالِهِ

وَ تَصْرِيْفِهِ وَ تَعْذِيْبِهِ لِأُمَمٍ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ بِهَوْلِ الْمَوْتِ وَ عَذَابِ الْقَبْرِ وَ شِدَّةِ يَوْمِ الْحِسَابِ وَ عَذَابِ النَّارِ وَ كَذَالِک بِتَرْغِيْبَاتٍ عَلَى حَسْبِ مَا ذَكَرْنَا .

ترجمه:و چون غایت وعظ مقصود است، مناسب اینست که صفت مسلمان در اعمال او و حفظ لسان و اخلاق و حالات قلبی او و مداومت او بر اذکار را در دل خود تصور کند، سپس همان صفت متخیله را با وجه کمال در شنوندگان موافق با فهم آنها اندک ثابت و متحقق کند تا در دل شان جا گیرد.پس اولاً ایشانرا بر خوبیهای حسنات(نکوئی) و بدیهای سیئات (کارهای زشت) در لباس، صورت، نماز وغیره امر کند.سپس هنگامیکه بامور فوق الذکر آراسته شدند، اذکار را به ایشان تلقین کند.سپس هنگامیکه اثر ذکر در ایشان پدید آمد، ایشانرا بر بازداشتن زبان و دل از

سخنهای بد و اخلاق زشت و بر تأثیر کردن امور مذکور در دلهای شان خواه با ذکر کردن ایام سابقه و واقعات گذشته از جمله افعال ظاهره حق تعالی ﷻ و تصریف و تعذیب وی که بر امت های گذشته در دنیا انجام داده است و سپس بر دهشت مرگ، عذاب قبر، شدت روز حساب، و ذکر کردن عذاب دوزخ کمک کند و همینطور با ذکر ترغیبات چنانچه ما موافق با آن ذکر کرده ایم ایشانرا استعانت کند.

وَ اَمَّا اسْتِمْدَادُهُ فَلْيَكُنْ مِّنْ كِتَابِ اللّٰهِ عَلَى تَأْوِيْلِهِ الظَّاهِرِ وَ سُنَّةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ الْمَعْرُوْفَةِ عِنْدَالْمُحَدِّثِيْنَ وَ اَقَاوِيْلِ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِيْنَ وَغَيْرِهِمْ مِّنْ صَالِحِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ بَيَانِ سِيْرَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ .

ترجمه:و در مواعظه از کتاب الله و تأویل ظاهر آن یعنی تفسیر واضح آن و از سنت نبوی ﷺ که نزد

محدثین مشهور است و از سخنان صحابه و تابعین ﷺ و مؤمنین صالحین غیر از آنها و از بیان سیرت النبی ﷺ کمک گیرد.

فائده:مولانا ﷫ فرمود:که مراد از تأویل ظاهر قرآن لفظیست که از داخل قرآن عندالاطلاق باشد و ذکر کردن اعتبارات صوفیانه، اشارات فاضلانه و نکات و لطائف شاعرانه در مقام وعظ مناسب نیست زیرا شنوندگان میان مفهوم ظاهر و اشاره فرق کرده نمی تواند.لذا اشارات را بر تفسیر محمول خواهند کرد و گمراه خواهند شد چنانچه یکتن از واعظان زمانهٔ ما در معنی مقطعات قرآنیه مانند نکات شاعرانه بحث را آغاز کرد تا اینکه به جهالت وی نوبت رسید و او طه را بحساب جمل که ۱۴ عدد شد تفسیر کرد که این خطاب خداوند ﷻ به نبی علیه الصلاۀ والسلام است

که ای ماه شب چهارده!پس غور کن که این جهالت و بی امتیازی واعظ او را بکدام سو بُرد.و اینکه فرمود حدیث معروف را ذکر کند معلوم شد که ذکر کردن موضوعات و منکرات و احادیثیکه نزد محدثین از هیچ اصلی ثابت نبوده جائز نیست.

وَ لَا يَذْكُرَ الْقَصَصَ الْمُجَازَفَةَ فَاِنَّ الصَّحَابَةَ اَنْكَرُوْا عَلَى ذَالِكَ اَشَدَّالْاِنْكَارِ وَ اَخْرَجُوْا اُوْلِئِكَ مِنَ الْمَسَاجِدِ وَ ضَرَبُوْهُمْ وَ اَكْثَرَ مَا يَكُوْنُ هَذَا فِيْ الْاِسْرَائِيْلِيَّاتِ الَّتِيْ لَا يُعْرَفُ صِحَتُهَا وَ فِي السِّيْرَةِ وَ شَانِ نُزُوْلِ الْقُرْآنِ .

ترجمه:و واعظ باید قصه های بیهوده ایرا که بروایت صحیح ثابت نیست ذکر نکند زیرا صحابۀ کرام ﷺ بر آن شدیداً انکار کرده اند و قصه خوانان را از مساجد

کشیده و آنها را زده اند.و این قصه های واهی اکثراً در اسرائیلیاتی (روایات اهل کتاب) اند که صحت آن معلوم نیست و در سیرت و شأن نزول قرآن.

وَ اَمَّا اَرْكَانُهُ فَالتَّرْغِيْبُ وَالتَّرْهِيْبُ وَالتَّمْثِيْلُ بِالْاَمْثَالِ الْوَاضِحَةِ وَالْقَصَصِ الْمُرَقِّقَةِ وَالنِّكَاتِ النَّافِعَةِ فَهَذَا طَرِيْقُ التَّذْكِيْرِ وَالشَّرْحِ .

ترجمه:ولی ارکان وعظ ترغیب (تشویق) و ترهیب (ترساندن) و مثال دادن با مثالهای واضح و قصه های نرم کنندهٔ دل و نکات سودمند است.پس این طریقهٔ تذکیر و شرح آنست.

وَالْمَسْئَلَةُ الَّتِيْ يَذْكُرُهَا اِمَّا مِنَ الْحَلَالِ اَوِ الْحَرَامِ اَوْ مِنْ بَابِ آدَابِ الصُّوْفِيَّةِ اَوْ مِنْ بَابِ الدَّعَوَاتِ اَوْ

مِنْ عَقَائِدِ الْاِسْلَامِ فَالْقَوْلُ الْجَلِيُّ اَنَّ هُنَاكَ مَسْئَلَةً يَّعْلَمُهَا وَ طَرِيْقًا فِيْ تَعْلِيْمِهَا .

ترجمه:و مسئله ایرا که واعظ ذکر میکند باید ذکر کند که از کدام قسم است.آیا از قسم حلال است یا حرام یا آداب صوفیه یا از باب دعوات یا از عقائد اسلام.پس ظاهر قول اینست که واعظ مسئله ایرا که می داند و طریقۀ تعلیم آن را میداند، بیان کند.

وَ اَمَّا آدَابُ الْمُسْتَمِعِيْنَ فَاَنْ يَّسْتَقْبِلُوْا الْمُذَكِّرِ وَلَا يَلْعَبُوْا وَلَا يَلْغَطُوْا وَلَا يَتَكَلَّمُوْا فِيْ مَا بَيْنَهُمْ وَلَا يُكْثِرُوا السُّؤَالَ مِنَ الْمُذَكِّرِ فِيْ كُلِّ مَسْئَلَةٍ بَلْ اِذَا عَرَضَ خَاطِرٌ فَاِنْ كَانَ لَايَتَعَلَّقُ بِالْمَسْئَلَةِ تَعَلُّقًا قَوِيًّا اَوْ كَانَ دَقِيْقًا لَّا يَتَحَمَّلُهُ فُهُوْمُ الْعَامَّةِ فَلْيَسْكُتْ عَنْهُ فِي الْمَجْلِسِ الْحَاضِرِ فَاِنْ شَاءَ سَأَلَهُ

فِي الْخَلْوَةِ وَ اِنْ كَانَ لَهُ تَعَلُّقٌ قَوِيٌّ كَتَفْصِيْلِ اِجْمَالٍ وَ شَرْحٍ غَرِيْبٍ فَلْيَنْتَظِرْ حَتّى اِذَا انْقَضَى كَلَامُهُ سَأَلَهُ.وَلْيُعِدِ الْمُذَكِّرُ كَلَامَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

ترجمه:و آداب سامعین یعنی شنوندگان وعظ اینست که در پیشروی واعظ قرار داشته باشند، لهو و لعب نکنند، سر و صدا نکنند و با یکدیگر گفتگو نکنند و در هر امری از واعظ سوال نکنند بلکه اگر خاطری به سامع عارض شد و اگر با مسئله مذکوره تعلق قوی نداشته باشد ویا تعلق داشته باشد ولی مسئله دقیق باشد چنانچه فهم عوام آنرا برداشت نمی تواند، پس در حاضرین مجلس نسبت به این سوال سکوت اختیار کند.سپس اگر خواست ازو در خلوت بپرسد و اگر او با مسئله تعلق قوی ای مانند مفصل کردن مجمل و دریافت لغت مشکل داشته باشد منتظر بماند تا اینکه

سخن او پایان یابد، سپس بپرسد. و واعظ باید کلام خود را سه بار اعاده کند.

فائده:در صحیح البخاری از انس ﷺ روایت است که رسول کریم علیه الصلاۀ والتسلیم هنگامیکه سخن می گفتند، سه[1]بار اعاده می کردند تا خوب ذهن نشین شود.[2]

فَاِنْ کَانَ هُنَاکَ اَهْلُ لُغَاتٍ شَتّى وَالْمُذَکِّرُ یَقْدِرُ اَنْ یَتَکَلَّمَ عَلَى اَلْسِنَتِهِمْ فَلْیَفْعَلْ ذَالِکَ وَلْیَجْتَنِبْ دِقَّةَ الْکَلَامِ وَ اِجْمَالَهٗ .

ترجمه:پس اگر کسانی در مجلس حضور داشته باشند که با لسان های مختلف تکلم می کنند و واعظ بر

---

[1] ولی شارحین حدیث چنین نگاشته اند که این تکرار در کلام مهتم الشأن صورت می گیرد نه در هر کلامی.حاشیه نواب.ق.م.دهلوی رحمه الله.

[2] صحیح البخاری، کتاب العلم، باب من أعاد الحدیث ثلاثاً لیفهم عنه، ح رقم۹۴و۹۵، کتاب الأستئذان، باب التسلیم والاستئذان ثلاثاً، ح رقم۶۲۴۴.

تقریر با لسان آنها توانا باشد، باید با هر کسی بر زبان او تکلم کند و از سخنان باریک و مجمل پرهیز کند.(زیرا عموماً از کلام باریک و مجمل فائده حاصل نمی شود.)

وَ اَمَّا الْآفَاتُ الَّتِيْ تَعْتَرِى الْوُعَّاظَ فِيْ زَمَانِنَا فِيْهَا عَدَمُ تَمْيِيْزِهِمْ بَيْنَ الْمَوْضُوْعَاتِ وَغَيْرِهَا بَلْ غَالِبُ كَلَامِهِمُ الْمَوْضُوْعَاتِ الْمُحَرَّفَاتِ وَ ذِكْرُهُمْ الصَّلَوَاتِ وَالدَّعْوَاتِ الَّتِيْ عَدَّهَا الْمُحَدِّثُوْنَ مِنَ الْمَوْضُوْعَاتِ .

ترجمه:و آفتهایی که در زمانهٔ ما به واعظان پیش می آید:یکی از آنجمله عدم تمییز میان موضوعات و غیر موضوعات بلکه غالب کلام موضوعات و محرفات و

ذکر کردن آن در نمازها و دعاهاست که محدثین آنرا در موضوعات شمار کرده اند.

فائده:سبب آن اینست که علم حدیث و آثار را از محدثین سند نگرفته اند و هنگامیکه شوق وعظ گویی آمد روایت و قصهٔ را که در کدام کتاب عوام فریبی یافت، آنرا با بی تمیزی ذکر نمود.حالانکه در حدیث صحیح ثابت است کسیکه عمداً بر آنحضرت ﷺ دروغی را بست جایگاهش جهنم است.[1]

---

[1] صحیح البخاری، کتاب العلم، باب اثم من کذب علی النبی ﷺ ، ح رقم۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹ و۱۱۰، کتاب الأدب، باب من سمی بأسماء الأنبیاء، ح رقم۶۱۹۷|صحیح مسلم، کتاب المقدمة، باب فی التحذیر من الکذب علی رسول الله ﷺ ، ح رقم۲، ۳، ۴، ۵ و ۶، کتاب الزهد والرقائق، باب التثبت فی الحدیث وحکم کتابة العلم، ح رقم۷۷۰۲|سنن الترمذی، کتاب العلم، باب ما جاء فی تعظیم الکذب علی رسول الله ﷺ، ح رقم۲۸۷۱، ۲۸۷۲، و۲۸۷۳|سنن أبی داؤد، کتاب العلم، باب فی التشدید فی الکذب علی رسول الله ﷺ ،ح رقم۳۶۵۳|سنن ابن ماجه، المقدمة، باب التغلیظ فی تعمد الکذب علی رسول الله ﷺ ، ح رقم۳۱-۳۸|مسند الامام أبی حنیفة للحافظ أبی محمد الحارثی، ح رقم۵۵۲، ۵۵۳، ۶۱۵، ۶۱۷، ۲۶۷، ۱۹۲، ۱۴۵۵و۱۲۹۵.

مترجم اردو گوید: بر اهل ایمان واجب است که حدیثی را بدون تحقیق و سند بسوی آنحضرت ﷺ نسبت ندهند و بجزء از کتابهای مشهور محدثین از هر کتابی حدیث نقل نکنند زیرا نفس دروغ بستن و یا حدیث دروغین را بدون تحقیق نقل کردن در عذاب هر دو باهم برابر اند.

وَ مِنْهَا مُبَالَغَتُهُمْ فِيْ شَيْءٍ مِّنَ التَّرْغِيْبِ وَالتَّرْهِيْبِ .

ترجمه: و از آنجمله مبالغه ایشانست در ذکر کردن چیزی از ترغیب (تشویق) و ترهیب (ترساندن).

فائده: چنانچه اینطور گفتن که اگر دو رکعت نماز را با فلان سورۀ در فلان ساعت روز بخواند، عذاب قضای نماز تمام عمر دور می شود یا اگر کسی بنگ بنوشد، گویا با مادر خویش در کعبۀ معظمه فعل بد را انجام

داد.حق تعالی ﷻ از بی تمیزی، بی احتیاطی و افترا پردازی در پناه خود داشته باشد آمین.

وَ مِنْهَا قَصَصُهُمْ قِصَّةَ كَرْبَلَا وَالْوَفَاةِ وَغَيْرِ ذَالِكَ وَ خَطْبُهُمْ فِيْهَا .

ترجمه:و از آنجمله خواندن قصۀ کربلا و وفات و قصه گویی در مراسم غیر از آن و خطبه گفتن در آنست.

فائده:بدلیل اینکه رواج اینگونه امور در قرون سابقه نبود و از روایات موضوعه و ضعیفه کمتر خالی است.بلکه هر سال مضمون مرثیۀ جدیدی آماده میشود تا رقت و گریه زیاد شود.سبحان الله زمانه چگونه معکوس شده است که اگر نماز نخواند و فرائض ایمانیه را ادا نکرد و غرض نماز جمعه و جماعت به مساجد حاضر نشد، هیچ کسی بر او طعن و تشنیع نمی

کند واگر در محفل تعزیه داری نرود و در بدعت های آنان شریک نشود، مطعون خلق میشود بلکه در ایمان وی حرف بمیان می آید که فلان شخص معاذالله خارجی و دشمن اهلبیت است.

شعر

بریده ز اصل کار و پیوسته بفرع
کـــم معتقـــد خدا و بسیار بشرع

﴾فصل یازدهم﴿

﴾در بیان سلسلهٔ طریقت حضرت مصنف رحمه الله﴿



مصنف قدس سره درین فصل سلاسل طریقت خویش را[1] ذکر کرده است.

صُحْبَتُنَا وَ تَعَلُّمُنَا الْآدَابِ الطَّرِيْقَةِ وَالسُّلُوْكِ مُتَّصِلَةٌ اِلَى رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالسَّنَدِ الصَّحِيْحِ الْمُسْتَفِيْضِ الْمُتَّصِلِ وَ اِنْ لَمْ يَثْبُتْ تَعَيُّنُ الْآدَابِ وَلَا تِلْكَ الْاَشْغَالِ .

ترجمه: صحبت، طریقت و آموختن آداب سلوک ما با سند صحیح، مشهور و متصل تا رسول الله ﷺ وصل

---

[1] برای معلومات بیشتر در مورد سلاسل طریقت حضرت مصنف رحمه الله و سایر سلاسل اولیاء الله به رساله دیگر شاه صاحب به اسم الانتباه فی سلاسل اولیاء الله واسانید وارثی رسول الله ﷺ طبع مجتبائی دهلی که به زبان فارسی است، مراجعه کنید.

است یعنی از مصنف رحمه الله تا مبداء رسالت در میان هیچ واسطه ای منقطع نیست، گرچه تعین آن آداب و تقرر آن وظائف ثابت نیست یعنی اتصال آن باعتبار آداب معینه و وظائف مخصوصه تفصیلی نبوده، بلکه اجمالیست.

سند سلسلۀ نقشبندیه:

فَالْعَبْدُ الضَّعِيْفُ وَلِيُّ اللّٰهِ عَفَااللّٰهُ عَنْهُ وَ اَلْحَقَهُ بِسَلَفِهِ الصَّالِحِيْنَ صَحِبَ اَبَاهُ الشَّيْخَ الْاَجَلَّ عَبْدَالرَّحِيْمِ رَضِىَ اللّٰهُ عَنْهُ وَ اَرَضَاهُ دَهْرًا طَوِيْلًا وَ تَعَلَّمَ مِنْهُ الْعُلُوْمَ الظَّاهِرَةَ وَ تَأَدَّبَ عَلَيْهِ بِآدَابِ الطَّرِيْقَةِ وَ رَأَى مِنْهُ الْكَرَامَاتِ وَ سَأَلَهُ عَنِ الْمُشْكِلَاتِ وَ سَمِعَ مِنْهُ كَثِيْرًا مِّنْ فَوَائِدِ الطَّرِيْقَةِ وَالْحَقِيْقَةِ وَ مَا جَزى عَلَيْهِ وَ عَلَى شُيُوْخِهِ مِنَ

الْوَاقِعَاتِ وَالْاَحْوَالِ وَالْكَرَامَاتِ جَزَاهُ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ عَنْهُ وَ عَنْ سَائِرِ مُسْتَفِيْدِيْهِ خَيْرًا .

ترجمه: پس بنده ضعیف ولی الله که حق تعالی او را عفو کند و او را با سلف صالحین یکجا سازد، زمان درازی با والد خویش شیخ اجل عبدالرحیم که خداوند ﷻ ازو راضی باشد و ایشان را راضی کند صحبت کرده، از ایشان علوم ظاهری و آداب طریقت را آموخته و کرامات ایشان را دیده و مشکلات را از ایشان پرسیده و اکثر فوائد طریقت و حقیقت را از ایشان شنیده و واقعات، حالات و کراماتی را که بر وی و مرشدین وی گذشته است از وی شنیده است.خداوند

ﷻ ایشانرا از جانب مؤلف و سائر مستفیدان ایشان عوض نیک دهد.[۱]

وَ صَحِبَ هُوَ شُيُوْخًا كَثِيْرًا اَجَلُّهُمْ ثَلَاثَةٌ اَوَّلُهُمْ خُوَاجَهْ خُرْدْ صَحِبَ الشَّيْخَ اَحْمَدَ السَّرْهِنْدِىَّ وَ الشَّيْخَ اِلْهَدَادْ وَ خُوَاجَهْ حُسَامَ الدِّيْنِ صَحِبُوْا خُوَاجَهْ مُحَمَّدْ بَاقِىْ وَ ثَانِيْهِمُ السَّيِّدُ عَبْدِاللّٰهِ صَحِبَ الشَّيْخَ آدَمَ الْبَنُوْرِى صَحِبَ الشَّيْخَ اَحْمَدَ السَّرِهِنْدِىَّ صَحِبَ خُوَاجَهْ مُحَمَّدْ بَاقِىْ وَ ثَالِثُهُمُ

---

[۱] برای مطالعه هرچه بیشتر فوائد طریقت و حقیقت که شاه صاحب رحمه الله از والد بزرگوار خویش شاه عبدالرحیم قدس سره اخذ کرده و واقعات، حالات و کراماتی که بر شاه عبدالرحیم قدس سره و مرشدین وی گذشته است و شاه صاحب رحمه الله از ایشان شنیده و نقل کرده است کتاب انفاس العارفین تصنیف شاه صاحب رحمه الله را که به زبان دری بوده و درین آواخر بکوشش مفتی احمد نوری ضیایی توسط مؤسسه انتشاراتی احراری واقع شهر هرات طبع شده است مراجعه کنید.

الْخَلِيْفَةُ اَبُوالْقَاسِمِ صَحِبَ مُلَّا وَلِيَّ مُحَمَّدٍ صَحِبَ الْاَمِيْرَ اَبَاالْعُلَا .

ترجمه:و شیخ عبدالرحیم قدس سره با بسیاری از مشائخ صحبت کرد که از آنجمله سه مرشد بزرگتر اند:اولین ایشان خواجۀ خرد اند که با شیخ احمد سرهندی رحمه الله، شیخ الهداد و خواجه حسام الدین رحمه الله صحبت کردند و هر سه با خواجه محمد باقی رحمه الله صحبت کردند و دومین مرشد شیخ عبدالرحیم رحمه الله، سید عبدالله رحمه الله است که با شیخ آدم بنوری رحمه الله صحبت کرد و او با شیخ احمد سرهندی رحمه الله صحبت کرد و ایشان با خواجه محمد باقی صحبت کردند و سومین مرشد شیخ عبدالرحیم رحمه الله، خلیفه ابوالقاسم اند که ایشان با ملا ولی محمد رحمه الله صحبت کردند و ایشان با امیر ابالعلاء صحبت کردند.

فائده: سرهند شهریست نزدیک لاهور و همچنان بَنُور بر وزن تَنُور قصبه ایست از توابع سرهند.

ثُمَّ الْخُوَاجَهْ مُحَمَّدْ بَاقِيْ صَحِبَ خُوَاجَهْ مُحَمَّدْ اَمْكَنْكِيْ صَحِبَ اَبَاهُ مَوْلَانَا مُحَمَّدْ دَرْوِيْشْ صَحِبَ مَوْلَانَا مُحَمَّدْ زَاهِدْ صَحِبَ خُوَاجَهْ عُبَيْدَاللّٰهِ الْاَحْرَارَ وَالْاَمِيْرَ ابَاالْعُلَا صَحِبَ الْاَمِيْرَ عَبْدَاللّٰهِ صَحِبَ الْاَمِيْرَ يَحْيَى صَحِبَ خُوَاجَهْ عَبْدَالْحَقِّ صَحِبَ خُوَاجَهْ عُبَيْدَاللّٰهِ الْاَحْرَارَ الْمَذْكُوْرَ.

ترجمه: سپس خواجه محمد باقی رحمه الله با خواجه محمد امکنکی رحمه الله صحبت کردند، او با پدر خود مولانا محمد درویش رحمه الله صحبت کرد، او با مولانا محمد زاهد رحمه الله صحبت کرد، او با خواجه عبیدالله احرار رحمه الله صحبت کرد و امیر ابوالعلاء رحمه الله با امیر

عبدالله ﷫ صحبت کرد، او با امیر یحیی ﷫صحبت کرد، او با خواجه عبدالحق﷫صحبت کرد، ایشان با خواجه عبیدالله مذکور ﷫صحبت کردند.

وَالْخُوَاجَهْ اَحْرَارُ صَحِبَ شُيُوْخًا كَثِيْرِيْنَ مِنْهُمْ مَوْلَانَا يَعْقُوْبَ الْـچـرْخِيَّ وَ خُوَاجَهْ عَلَاءُ الدِّيْنِ الْغِجْدَوَانِيَّ صَحِبَا خُوَاجَهْ نَقْشْبَنْدْ بِلَاوَاسِطَةٍ وَّ صَحِبَ الْاَوَّلُ اَيْضًا خُوَاجَهْ عَلَاءُ الدِّيْنِ عَطَّارْ وَالثَّانِيْ خُوَاجَهْ مُحَمَّدْ پاَرْسَا وَ هُمَا مِنْ كِبَارِ اَصْحَابِ خُوَاجَهْ نَقْشْبَنْدْ .

ترجمه:وخواجه(عبیدالله)احرار﷫با شیوخ زیادی صحبت کرد که از آنجمله مولانا یعقوب چرخی﷫و خواجه علاء الدین غجدوانی﷫اند که هر دوی ایشان بلا واسطه با خواجهٔ نقشبند ﷫ صحبت کردند

و مرشد اول یعنی مولانا یعقوب چرخی ﷫ با خواجه علاء الدین عطار ﷫ نیز صحبت کردند و مرشد دوم یعنی خواجه علاء الدین﷫با خواجه محمد پارسا﷫ صحبت کردند و هر دو یعنی عطار﷫و پارسا﷫از مریدان عمدۀ خواجه نقشبند﷫اند.

فائده:چرخ قریه ایست از توابع غزنی و غِجدوان بکسر غین معجمه موضعیست در توابع بخارا و نقشبند کمخاب باف را گویند.خواجۀ نقشبند و والد وی همین پیشه را داشتند.

وَالْخُوَاجَهْ نَقْشَبَنْدْ صَحِبَ شُيُوْخًا كَثِيْرِيْنَ اَجَلُّهُمْ خُوَاجَهْ مُحَمَّدْ بَابَا سَمَّاسِيَّ وَ خَلِيْفَتُهُ الْاَمِيْرُ سَيِّدُ كُلَالُ وَالْخُوَاجَهْ مُحَمَّدْ صَحِبَ خُوَاجَهْ عَلِيٍّ نِ الرَّامِيْتَنِيَّ صَحِبَ خُوَاجَهْ مَحْمُوْدْ اَبَاالْخَيْرِ الْفَغْنَوِيَّ

صَحِبَ خُوَاجَهْ عَارِفْ رِيُوْكَرِى صَحِبَ خُوَاجَهْ عَبْدَالْخَالِقِ الْغِجْدَوَانِىَّ صَحِبَ خُوَاجَهْ يُوْسُفَ الْهَمْدَانِىَّ صَحِبَ عَلِىَّ نِ الْفَارْمِدِىَّ .

ترجمه: وخواجۀ نقشبند رحمه الله با مشائخ زیادی صحبت کردند که بزرگترین آنها خواجه محمد بابای سماسی رحمه الله و خلیفه ایشان امیر سید کلال رحمه الله بود و خواجه محمد بابای سماسی رحمه الله با خواجه علی رامیتنی رحمه الله صحبت کرد، او با خواجه محمود ابوالخیر فغنوی رحمه الله صحبت کرد، او با خواجه عارف ریوگری رحمه الله صحبت کرد، او با خواجه عبدالخالق غجدوانی رحمه الله صحبت کرد، او با خواجه یوسف همدانی رحمه الله صحبت کرد، ایشان با خواجه علی فارمدی رحمه الله صحبت کردند.

فائده:سَمَّاس بفتح سین و تشدید میم قریه ایست از توابع طوس و رامتین قصبه ایست از توابع بخارا و فَغْنَه بفتح فا و سکون غین معجمه قریه ایست از توابع بخارا و رِیوگر بکسر رای مهمله قریه ایست از مضافات بخارا و فارمد قریه ایست از توابع طوس.

صَحِبَ شُيُوْخًا كَثِيْرِيْنَ اَجَلُّهُمُ اثْنَانِ اَحَدُهُمَا الْاِمَامُ اَبُوْالْقَاسِمِ الْقُشَيْرِىُّ صَحِبَ اَبَا عَلِيِّ نِ الدَّقَاق صَحِبَ اَبَاالْقَاسِمِ النَّصْرَ آبَادِىَّ وَ اَبُوالْحُسَيْنِ الْحَضْرَمِىَّ صَحِبَ الشِّبْلِىَّ صَحِبَ سَيِّدَ الطَّائِفَةِ الْجُنَيْدَ الْبُغْدَادِىَّ وَالثَّانِىْ خُوَاجَهْ اَبُوالْقَاسِمِ الْكُرَّكَانِىُّ صَحِبَ اَبَا عُثْمَانَ الْمَغْرِبِىَّ صَحِبَ اَبَا عَلِيِّ نِ الْكَاتِبَ صَحِبَ اَبَا عَلِيِّ نِ الرُّوْدَبَارِىَّ صَحِبَ جُنَيْدَ نِ الْبَغْدَادِىَّ .

ترجمه:خواجه ابوعلی فارمدی رحمه الله با مشائخ زیادی صحبت کردند که از میان ایشان بزرگتر دو نفر اند.یکی امام ابوالقاسم قشیری رحمه الله که او با ابوعلی دقاق رحمه الله صحبت کرد، او با ابوالقاسم نصرآبادی رحمه الله و ابوالحسین حضرمی رحمه الله صحبت کرد و هر دو یعنی نصرآبادی رحمه الله و حضرمی رحمه الله با شیخ ابوبکر شبلی رحمه الله صحبت کردند، او با جنید بغدادی رحمه الله صحبت کرد و مرشد دوم علی فارمدی رحمه الله، ابوالقاسم کُرَّکَانِی رحمه الله است که با ابوعثمان مغربی رحمه الله صحبت کرد، او با ابوعلی کاتب رحمه الله صحبت کرد، او با ابوعلی رودباری رحمه الله صحبت کرد، او با جنید بغدادی رحمه الله صحبت کرده است.

فائده:ابوالقاسم قُشَیرِی مصنف رسالۀ قُشَیریَه است که کتاب عمدۀ در بیان حقیقت ولایت و اولیاء الله

است.قُشَیر قبیلهٔ از عرب است و دَقّاق بفتح دال و تشدید قاف است و کُرّگان بضم کاف عربی و تشدید رای مهمله و کاف عجمی نام یکی از دهات است و رودباری منسوب بناحیه ایست که منشاء آباء ایشان از آنجاست.

وَالْجُنَیْدُ الْبَغْدَادِیُّ صَحِبَ خَالَهُ السَّرِیَّ السَّقَطِیَّ صَحِبَ مَعْرُوْفَ الْکَرْخِیَّ صَحِبَ شُیُوْخًا کَثِیْرِیْنَ اَجَلُّهُمُ اثْنَانِ اَحَدُهُمَا الْاِمَامُ عَلِیُّ بْنُ مُوْسَی الرِّضَی صَحِبَ اَبَاهُ الْاِمَامَ مُوْسَی الْکَاظِمَ صَحِبَ اَبَاهُ الْاِمَامَ جَعْفَرَ نِ الصَّادِقَ صَحِبَ اَبَاهُ الْاِمَامَ مُحَمَّدَ نِ الْبَاقِرَ صَحِبَ اَبَاهُ الْاِمَامَ زَیْنَ الْعَابِدِیْنَ صَحِبَ اَبَاهُ الْاِمَامَ حُسَیْنَ صَحِبَ اَبَاهُ اَمِیْرَالْمُؤْمِنِیْنَ عَلِیَّ بْنَ اَبِیْ طَالِبٍ صَحِبَ سَیِّدَ الْمُرْسَلِیْنَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ

وَ ثَانِيْهِمَا دَاوُدَ الطَّائِيَّ صَحِبَ فُضَيْلًا وَّ حَبِيْبَ نِ الْعَجَمِيَّ وَ ذَالنُّوْنِ صَحِبُوْا شُيُوْخًا كَثِيْرِيْنَ مِنَ التَّابِعِيْنَ وَ تَبْعِهِمْ اَجَلُّهُمُ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ صَحِبَ هؤُلَاءِ اَصْحَابَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْهُمْ اَنَسٌ خَادِمُ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ حَافِظُ سُنَّتِهِ فَهَذِهِ سِلْسِلَةُ الصُّحْبَةِ لَا شَكَّ فِيْ صِحَتِهَا وَ اِتِّصَالِهَا .

ترجمه:و جنید بغدادی رحمه الله با مامای خود سری سقطی رحمه الله[1] صحبت کرد، او با معروف کرخی رحمه الله صحبت کرد و معروف کرخی رحمه الله با مرشدان زیادی صحبت کرد که بزرگتر از آنها دو مرشد

---

[1] سری بفتح اول وکسر ثانی ویای تحتانی مشدد بمعنی جوانمرد و سردار و سقطی یعنی پارچه فروش.

اند یکی امام علی بن موسی رضا رحمه الله اند که او با صحبت والد خود امام موسی کاظم رحمه الله صحبت کرده، او با والد خود امام جعفر صادق رحمه الله صحبت کرده، او با والد خود امام محمد باقر رحمه الله صحبت کرده، او با والد خود امام زین العابدین رحمه الله صحبت کرده، او با والد خود امام حسین رضی الله عنه صحبت کرده، او با والد خود امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجه صحبت کرده، ایشان با سیدالمرسلین صلی الله علیه وسلم صحبت کردند و مرشد دوم معروف کرخی رحمه الله داؤد طائی رحمه الله است که با فضیل عیاض رحمه الله، حبیب عجمی رحمه الله و ذوالنون مصری رحمه الله صحبت کردند و این سه بزرگواران با بسیاری از بزرگان تابعین و تبع تابعین صحبت کردند که بزرگترین همهٔ آنها حسن بصری رحمه الله است و او با بسیاری از اصحاب کبار و

تابعین صحبت کرده است که از جمله آنها خادم رسول الله ﷺ و حافظ احادیث وی حضرت انس بن مالک رضی الله عنه است.پس این سلسلۀ صحبت است که در صحت و اتصال آن هیچ شکی نیست.

فائده: مولانا رحمه الله فرمودند که من از حضرت ولی نعمت یعنی مصنف رحمه الله پرسیدم که شیخ ابوعلی فارمدی رحمه الله را که با ابوالحسن خرقانی رحمه الله نسبت دارد، چرا درین رساله ذکر نکرده اید؟ فرمودند: که این نسبت اویسیت است یعنی فیض روحیست و غرض رسالۀ هذه اینست که صحت نسبتیکه در مِنْ و عَنْ عالم شهادت ثابت است ذکر شود ولی نسبت اویسیت قوی و صحیح است.شیخ ابوعلی فارمدی رحمه الله دارای فیض روحی از شیخ ابوالحسن خرقانی رحمه الله و ایشان دارای فیض روحی از روحانیت سلطان العارفین بایزید

بسطامی رحمه الله است و ایشان دارای تربیت از روحانیت امام جعفر صادق رحمه الله اند چنانچه خواجه محمد پارسا رحمه الله در رسالهٔ قدسیه ذکر کرده اند.

وَ لِلْاِمَامِ جَعْفَرِ نِ الصَّادِقِ اَيْضًا اِنْتِسَابٌ اِلَى جَدِّهِ اَبِّىْ اُمِّهِ الْقَاسِمِ بْنِ اَبِىْ بَكْرِنِ الصِّدِيْقِ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارْسِىِّ عَنْ أَبِىْ بَكْرِنِ الصِّدِّيْقِ عَنْ رَّسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

ترجمه:و امام جعفر صادق رحمه الله را بسوی جد وی قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رحمه الله از حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه و او از حضرت ابی بکر الصدیق رضی الله عنه، از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نیز انتساب است.

وَ مِنْهَا سَلَاسِلُ اُخْرَى اَلْاِتِّصَالُ فِىْ طَرَفٍ مِنْهَا بِالصُّحْبَةِ وَ فِىْ طَرَفٍ بِالْبَيْعَةِ اَوِ الْخِرْقَةِ وَاللهُ اَعْلَمُ

فَالْعَبْدُ الضَّعِيْفُ وَلِيُّ اللهِ اَخَذَ الطَّرِيْقَةَ عَنْ اَبِيْهِ الشَّيْخِ عَبْدِالرَّحِيمِ عَنِ السَّيِّدِ عَبْدِاللهِ عَنِ الشَّيْخِ آدَمَ عَنِ الشَّيْخِ اَحْمَدَ السَّرْهِنْدِيِّ عَنْ اَبِيْهِ الشَّيْخِ عَبْدِالْاَحَدِ عَنْ شَاهْ كَمَالْ .

ترجمه:وما سلاسل دیگری نیز داریم که در برخی از آنها بنابر صحبت و در برخی بنابر بیعت یا خرقه پوشی اتصال است.پس بندهٔ ضعیف ولی الله از والد خویش شیخ عبدالرحیم رحمه الله و ایشان از سید عبدالله رحمه الله، ایشان از شیخ آدم بنوری رحمه الله، ایشان از شیخ احمد سرهندی رحمه الله، ایشان از والد خود شیخ عبدالاحد رحمه الله، ایشان از شاه کمال «قادری» رحمه الله طریقه گرفته اند.

سند سلسله قادریه :

وَ اَيْضًا عَنْ شَيْخِ سِكَنْدَرْ عَنْ جَدِّهِ شَيْخِ كَمَالِ نِ الْمَذْكُوْرِ عَنِ السَّيِّدِ فُضَيْلٍ عَنِ السَّيِّدِ كَدَا رَحْمٰنَ عَنِ السَّيِّدِ شَمْسِ الدِّيْنِ عَارِفٍ عَنِ السَّيِّدِ كَدَا رَحْمٰنَ بْنِ اَبِى الْحَسَنِ عَنْ شَمْسِ الدِّيْنِ الصَّحْرَائِيِّ عَنِ السَّيِّدِ عَقِيْلٍ عَنِ السَّيِّدِ بَهَاءِ الدِّيْنِ عَنِ السَّيِّدِ عَبْدِالْوَهَّابِ عَنِ السَّيِّدِ شَرَفِ الدِّيْنِ قَتَّالٍ عَنِ السَّيِّدِ عَبْدِالرَّزَّاقِ عَنْ اَبِيْهِ اِمَامِ الطَّرِيْقِ اَبِىْ مُحَمَّدٍ عَبْدِالْقَادِرِ الْجِيْلَانِيِّ عَنْ اَبِىْ سَعِيْدِ نِ الْمُخَرَّمِيِّ عَنْ اَبِى الْحَسَنِ الْقَرْشِيِّ عَنْ اَبِى الْفَرَجِ الطَّرْطُوْسِيِّ عَنْ اَبِى الْفَضْلِ عَبْدِالْوَاحِدِ التَّمِيْمِيِّ عَنْ اَبِيْهِ الشَّيْخِ عَبْدِالْعَزِيْزِ التَّمِيْمِيِّ عَنْ اَبِىْ بَكْرِ نِ الشِّبْلِيِّ بِسَنَدِهِ الْمَذْكُوْرِ.

ترجمه:و شیخ احمد سرهندی رحمه الله را از شیخ سکندر رحمه الله نیز طریقه رسیده و ایشانرا از والد خویش شیخ کمال مذکور رحمه الله، ایشانرا از سید فضیل رحمه الله، ایشانرا از سید گدا رحمن رحمه الله، ایشانرا از سید شمس الدین عارف رحمه الله، ایشانرا از سید گدا رحمن بن ابوالحسن رحمه الله، ایشانرا از شمس الدین صحرائی رحمه الله، ایشانرا از سید عقیل رحمه الله، ایشانرا از سید بهاء الدین رحمه الله، ایشانرا از سید عبدالوهاب رحمه الله، ایشانرا از سید شرف الدین قتال رحمه الله، ایشانرا از سید عبدالرزاق رحمه الله، ایشانرا از والد خود امام طریقت ابومحمد عبدالقادر جیلانی رحمه الله، ایشانرا از ابوسعید مخرمی رحمه الله، ایشانرا از ابوالحسن قرشی رحمه الله، ایشانرا از ابوالفرج طرسوسی رحمه الله، ایشانرا از ابوالفضل عبدالواحد تمیمی رحمه الله، ایشانرا از پدر خود شیخ

عبدالعزیز تمیمی رحمه الله، ایشانرا از ابوبکر شبلی رحمه الله، ایشانرا با همان سندی که قبل ازین ذکر شد یعنی از جنید بغدادی رحمه الله تا شاه ولایت مآب حضرت علی مرتضی کرم الله وجه طریقه رسیده است.

فائده: لقب شرف الدین رحمه الله بسبب ریاضت نفس کشی قتال شد.مخرم بضم میم و تشدید رای مهمله مشدده مفتوحه کوچه ای از شهر بغداد است.

وَ اَيْضًا تَأَدَّبَ شَيْخُنَا عَبْدُالرَّحِيْمِ عَلَى رُوْحِ جَدِّهِ لِأُمِّهِ الشَّيْخِ رَفِيْعِ الدِّيْنِ مُحَمَّدٍ وَّ اَجَازَ لَهُ قَبْلَ اَنْ يُّوْلَدَ بِسِنِيْنَ بِطَرِيْقِ خَرْقِ الْعَادَةِ عَنْ اَبِيْهِ قُطْبِ الْعَالَمِ عَنْ نَّجْمِ الْحَقِّ چاَئِيْلَدَّهْ عَنِ الشَّيْخِ عَبْدِالْعَزِيْزِ.

ترجمه:و مرشد ما شیخ عبدالرحیم رحمه الله همچنان از روح جد مادری خود شیخ رفیع الدین محمد رحمه الله ادب آموخته اند و ایشان او را چند سال قبل از تولد وی بطریق کرامت اجازه طریقت داده اند و شیخ رفیع الدین محمد رحمه الله را از والد خود قطب عالم رحمه الله و ایشانرا از نجم الحق چائیلده رحمه الله و ایشانرا از شیخ عبدالعزیز رحمه الله (که مصنف رسالهٔ عزیزیه اند) طریقه رسیده است.

سند سلسلهٔ چشتیه:

وَ لَهُ طُرُقٌ اُخْرَى اَجَازَ لَهُ السَّيِّدُ عَظْمَةُ اللهِ الْاَكْبَرْ آبَادِیُّ عَنْ آبَائِهِ عَنِ الشَّيْخِ عَبْدِالْعَزِيْزِ عَنْ قَاضِیْ خَانْ يُوْسُفَ النَّاصِحِیّ عَنْ حَسَنِ بْنِ طَاهِرٍ عَنْ سَيِّدِ رَاجِیْ حَامِدْ شَاهْ عَنِ الشَّيْخِ حُسَامِ الدِّيْنِ

الْمَانَكْــپورِيِّ عَنْ خُوَاجَهْ نُوْرِ قُطْبِ الْعَالَمِ عَنْ

اَبِيْهِ عَلَاءِ الْحَقِّ بْنِ اَسْعَدَ اللَّاهُوْرِيِّ الْبَنْكَالِيِّ عَنْ

اَخِيْ سِرَاجِ عُثْمَانَ الْاَوْدِيِّ عَنِ الشَّيْخِ نِظَامِ الدِّيْنِ

اَوْلِيَا عَنِ الشَّيْخِ فَرِيْدِ الدِّيْنِ كَنْجِ شَكَرْ عَنْ

خُوَاجَهْ قُطْبُ الدِّيْنِ بَخْتِيَارِ كَاكِيْ عَنْ خُوَاجَهْ مُعِيْنِ

الدِّيْنِ السَّنْجَرِىْ عَنْ خُوَاجَهْ عُثْمَانَ هَارُوْنِيْ عَنْ

حَاجِىْ شَرِيْفِ الزَّنْدَنِيِّ عَنْ خُوَاجَهْ مَوْدُوْدْ چِشْتِيْ

عَنْ اَبِيْهِ خُوَاجَهْ يُوْسُفَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ سِمْعَانَ

چِشْتِيْ عَنْ خَالِهِ خُوَاجَهْ مُحَمَّدْ چِشْتِيْ عَنْ اَبِيْهِ

خُوَاجَهْ اَبِيْ اَحْمَدْ چِشْتِيْ عَنْ خُوَاجَهْ اَبِيْ اِسْحٰقِ

الشَّامِيْ عَنْ مَمْشَادْ عِلْوِ الدِّيْنَوْرِيِّ عَنْ اَبِيْ هُبَيْرَةَ

الْبَصْرِيِّ عَنْ حُذَيْفَةَ الْمَرْعَشِيِّ عَنْ اِبْرَاهِيْمَ بْنِ

اَدْهَمُ عَنْ فُضَيْلِ بْنِ عِيَاضٍ عَنْ عَبْدِالْوَاحِدِ بْنِ زَيْدٍ عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ عَنْ عَلِيٍّ رَضِىَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ عَنْ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ

.

ترجمه:وشیخ عبدالرحیم رحمه الله را طرق دیگری نیز هست که ایشانرا سید عظمت الله اکبر آبادی رحمه الله اجازه داده است که او را از آباء خویش شیخ عبدالعزیز رحمه الله، ایشانرا از قاضی خان یوسف ناصحی رحمه الله، ایشانرا از حسن بن طاهر رحمه الله، ایشانرا از سید راجی حامد شاه رحمه الله، ایشانرا از شیخ حسام الدین مانک پوری رحمه الله، ایشانرا از خواجه نور قطب عالم رحمه الله، ایشانرا از والد خود علاء الحق بن اسعد رحمه الله که در اصل لاهوری اند و در بنگال مسکن گزین اند، ایشانرا از اخی عثمان اودهی رحمه الله، ایشانرا از سلطان المشائخ

نظام الدین اولیاء رحمه الله، ایشانرا از شیخ فرید الدین گنج شکر رحمه الله، ایشانرا از خواجه قطب الدین بختیار کاکی رحمه الله، ایشانرا از خواجه معین الدین سِنجری یعنی سیستانی رحمه الله، ایشانرا از خواجه عثمان هارونی رحمه الله، ایشانرا از حاجی شریف زندنی رحمه الله، ایشانرا از خواجه مودود چشتی رحمه الله، ایشانرا از والد خود خواجه یوسف بن محمد بن سمعان چشتی رحمه الله، ایشانرا از مامای خود خواجه محمد چشتی رحمه الله، ایشانرا از والد خود خواجه ابو احمد چشتی رحمه الله، ایشانرا از خواجه ابو اسحاق شامی رحمه الله، ایشانرا از ممشاد علو دینوری رحمه الله، ایشانرا از ابوهبیره بصری رحمه الله، ایشانرا از حذیفه مرعشی رحمه الله، ایشانرا از ابراهیم بن ادهم رحمه الله، ایشانرا از فضیل بن عیاض رحمه الله، ایشانرا از عبدالواحد بن زید رحمه الله، ایشانرا از حسن بصری رحمه الله، ایشانرا از

امیرالمؤمنین علی مرتضی کرم الله تعالی وجهه، ایشانرا از سیدالمرسلین ﷺ سند حاصلست.

فائده: مولانا رحمه الله فرمودند: مانک پور قصبه ایست در پورب که نزدیک آله آباد است و اودهـ شهریست در پورب که اکنون آنرا فیض آباد می گویند و سنجری بکسر سین مهمله و سکون جیم و زای معجمه به طرف سجستان منسوب است که معرب سیستان است و هرچند اولیاء جمع ولی است لاکن حضرت نظام الدین رحمه الله بدین جهت به آن ملقب گردیدند که یک ولی مانند اولیاء کثیر است چنانچه در قرآن مجید ابراهیم علیه السلام را امت فرموده است و مثال های آن بی شمار است چنانچه لقب عبیدالله رحمه الله احرار است و لقب کعب رضی الله عنه احبار است و زندنه پرگنه ایست از هفت پرگنه بخارا و هارون قریه ایست از زندنه، اُدهـ در

کَوس و چشت شهریست که در درهٔ کوه واقع است و از هرات دو منزل فاصله دارد و حالا آنرا شاقلان می گویند و مرعش شهریست از توابع شام.

تربیت باطنی از حضرت رسول اکرمﷺ و حضرت زکریا؏:

وَ تَأَدَّبَ سَیِّدِی الْوَالِدُ اَیْضًا بِحَسْبِ الْبَاطِنِ مِنْ رَّسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ ذَالِکَ اَنَّهُ رَاهُ فِیْ مُبَشَّرِهِ فَبَایَعَهُ وَ عَلَّمَهُ النَّفْیَ وَالْاِثْبَاتَ وَ اَیْضًا مِنْ زَکَرِیَّا النَّبِیِّ عَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ فَاِنَّهُ عَلَّمَهُ اسْمَ الذَّاتِ .

ترجمه:و والد مرشد من بحسب باطن از حضرت رسول اکرم ﷺ نیز به این طریق ادب آموز طریقت شده است که آنحضرت ﷺ را در خواب دید.پس با وی

بیعت کرد و ایشان نفی و اثبات را به او تعلیم فرمودند و از حضرت ذکریا پیامبر عَلَيْهِ السَّلَام نیز ادب آموز شدند چنانچه ایشان اسم ذات را به او تعلیم فرمودند.

تربیت باطنی از شیخ عبدالقادر جیلانی، خواجه نقشبند و خواجه اجمیر رَضِيَ اللهُ عَنْهُم:

وَ اَيْضًا مِنْ رُّوْحِ الْاَئِمَّةِ الشَّيْخِ اَبِىْ مُحَمَّدٍ عَبْدِالْقَادِرِ الْجِيْلَانِيِّ وَالْخُوَاجَهْ بَهَاءِ الدِّيْنِ مُحَمَّدْ نَقْشْبَنْدْ وَالْخَوَاجَهْ مُعِيْنِ الدِّيْنِ بْنِ الْحَسَنِ الْـچِشْتِيِّ وَ اِنَّهُ رَاهُمْ وَ اَخَذَ مِنْهُمُ الْاِجَازَةَ وَ عَرَفَ نِسْبَةَ كُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمْ عَلَى حِدَتِهَا مِمَّا فَاضَ مِنْهُمْ عَلَى قَلْبِهِ وَ كَانَ يَحْكِىْ لَنَا حِكَايَتَهَا رَضِىَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ وَ عَنْهُمْ اَجْمَعِيْنَ .

ترجمه:و والد مرشد من همچنان از ارواح ائمه طریقت یعنی شیخ ابومحمد عبدالقادر جیلانی و خواجه بهاءالدین محمد نقشبند و خواجه معین الدین بن حسن چشتی رضی الله عنهم فیض یافته اند و ایشانرا در خواب دیده و از ایشان اجازه گرفته و نسبت هر بزرگی را بطور علیحده از ایشان دریافت نموده که از آن بزرگان بر دل وی فیض رسیده و حضرت والد برای ما حکایت آنرا بیان میفرمودند.حق تعالی جل جلاله از او و آنهمه مشائخ راضی باشد.

سند علوم ظاهری از علامه تفتازانی رحمه الله و علامه سید شریف جرجانی رحمه الله :

وَ اَمَّا الْعُلُوْمُ الظَّاهِرَةُ مِنَ التَّفْسِيْرِ وَالْحَدِيْثِ وَالْفِقْهِ وَالْعَقَائِدِ وَالنَّحْوِ وَالصَّرْفِ وَالْكَلَامِ وَالْاُصُوْلِ وَ

الْمَنْطِقِ فَقَدْ تَعَلَّمْنَا مِنْ سَيِّدِى الْوَالِدِ رَضِىَ اللّٰهُ عَنْهُ وَ هُوَ قَرَأَ صِغَارَ الْكُتُبِ عَلَى اَخِيْهِ اَبِى الرِّضى مُحَمَّدٍ وَالْكِبَارَ مِنْهَا عَلى اَمِيْرِ زَاهِدِ نِ الْهِرَوِىِّ صَاحِبِ الْحَوَاشِى الْمَشْهُوْرَةِ عَنْ مِيْرزَا فَاضِلْ عَنْ مُلَّا يُوْسُفَ الْكَوْسَجِ عَنْ مِيْرزَا جَانْ وَغَيْرِهِ عَنِ الْمُحَقِّقِ مُلَّا جَلَالِ الدَّوَانِىْ عَنْ اَبِيْهِ اَسْعَدَ وَغَيْرِهِ عَنْ تَلَامِذَةِ الْعَلَّامَةِ التَّفْتَازَانِى وَالْعَلَّامَةِ الشَّرِيْفِ الْجُرْجَانِىْ رَضِىَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُمْ اَجْمَعِيْنَ .

ترجمه:و علوم ظاهره منجمله تفسیر، حدیث، فقه، عقائد، نحو، صرف، کلام، اصول و منطق را ما نزد والد مرشد خود رضی الله عنه خواندیم و والد من کتابهای کوچک را نزد برادر خود ابوالرضا محمد رحمه الله خواند و کتابهای بزرگ را نزد امیر زاهد هروی رحمه الله که مصنف حواشی

مشهور درسیه اند خواند و امیر زاهد رحمه الله از مرزا فاضل رحمه الله و ایشان از ملایوسف کوسج رحمه الله، ایشان از میرزا جان رحمه الله وغیره و ایشان از محقق ملا جلال دوانی رحمه الله، ایشان از پدر شان اسعد رحمه الله وغیره شاگردان علامه تفتازانی رحمه الله و علامه میر سید شریف جرجانی رحمه الله خوانده اند.

فائده: سند علامه تفتازانی و علامه سید شریف جرجانی در میان علما مشهور و معلوم است لهذا مصنف آنرا ذکر نکردند.

سند مشکات المصابیح و صحاح سته از امام مجدد الف ثانی رحمه الله:

وَ اَجَازَنِیْ مِشْکوۃَ الْمَصَابِیْحِ وَ صَحِیْحَ الْبُخَارِیِّ وَ غَیْرَہُ مِنَ الصِّحَاحِ السِّتِّ الثِّقَةَ الثَّبَتِ حَاجِیْ مُحَمَّدْ

اَفْضَلْ عَنِ الشَّيْخِ عَبْدِالْاَحَدِ عَنْ اَبِيْهِ الشَّيْخِ مُحَمَّدْ سَعِيْدُ عَنْ جَدِّهِ شَيْخِ الطَّرِيْقَةِ الشَّيْخِ اَحْمَدَ السَّرْهِنْدِيِّ بِسَنَدِهِ الطَّوِيْلِ الْمَذْكُوْرِ فِيْ مَقَامَاتِهِ وَ هَذَا آخِرُ مَا اَرَدْنَا اِيْرَادَهُ فِيْ هَذِهِ الرِّسَالَةِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ اَوَّلًا وَّ آخِرًا وَّ ظَاهِرًا وَّ بَاطِنًا .

ترجمه:مشکات المصابیح، صحیح بخاری و سائر صحاح سته را حاجی محمد افضل معتمد و ثابت القول رحمه الله از شیخ عبدالاحد رحمه الله از والد خود شیخ محمد سعید رحمه الله و ایشان از پدر بزرگ خود شیخ طریقت شیخ احمد سرهندی قدس سره اجازه داده که سند آنها در مقامات و تصانیف بصورت دور و دراز ذکر شده است و این آخرین مضمونیست که ما قصد آوردن

آنرا درین رساله کرده بودیم و شکر خداوند ﷻ در ابتدا و انتها، و آشکارا و نهان است.

مترجم زبان اردو گوید ثناء و صفت مر خدای راست که با حسن توفیق او ترجمه القول الجمیل بتاریخ ۲۴ ربیع الآخر ۱۲۶۰ هجری قمری تکمیل شد.حق تعالی ﷻ فراموشی و کج فهمی مرا ببرکت ارواح طیبهٔ اولیای کرام رضی الله عنهم بخشیده و ظلمت کدهٔ قلب مرا با نور باطن آن حضرات منور فرماید آمین و اهل اسلام را ازین ترجمه فایده بخشیده و از کج فهمی در پناه خود نگهدارد.

خاتمة الطبع



الحمد لله على نواله والصلوة على محمد و آله اما بعد:

این کتاب فیض انتساب قول الجمیل تصنیف لطیف عارف کامل، عالم فاضل، مولانا شاه ولی الله صاحب محدث دهلوی رحمه الله با ترجمهٔ موسومه به شفاء العلیل مترجمهٔ مولوی خرم علی صاحب بلهوری مرحوم رحمه الله و فوائد مولانا شاه عبدالعزیز صاحب دهلوی رحمه الله و حواشی مولانا نواب قطب الدین خان صاحب دهلوی رحمه الله در سنه ۱۳۹۰ هجری قمری در مطبعهٔ تعلیمی کراچی طبع شد.

